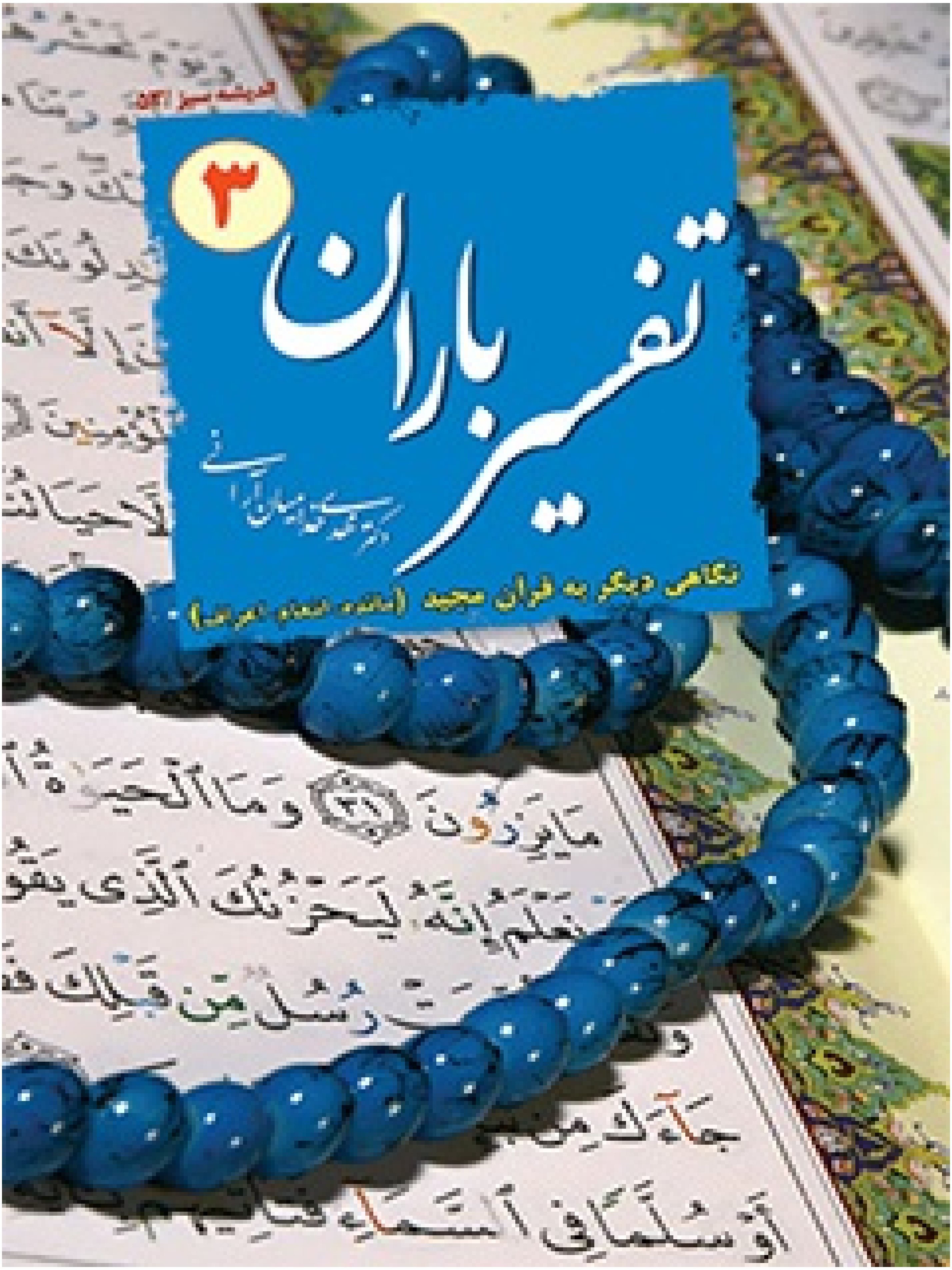

۳
تفسیر باران
نگاهی دیگر به قرآن مجید (مائده، انعام، اعراف)

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر باران جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۶ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره.- ج.۲.آل عمران، نساء.- ج.۳. مائده، انعام، اعراف.- ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود.- ج. ۵. یوسف،رعد، ابراهیم، حجر، نحل.- ج. ۶. اسرا، کهف، مریم، طه.- ج. ۷. انبیا،حج، مومنون، نور، فرقان.- ج.۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم.- ج.۹. لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر.- ج.۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر.- ج.۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.- ج.۱۲.حجرات،ق،ذاریات،طور،نجم،قمر ....- ج.۱۳.جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک ....- ج.۱۴.جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : BP۹۸/خ۶۳ت۷ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص:۱

اشاره

خدامیان آرانی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد سوم (مائده تا اعراف) / مهدی خدامیان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۵۳) ۵ – ۱۵۱ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸ ISBN:

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اِسراء تا طهجلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصّلت تا فتحجلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلاتجلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص.]۳۸۱[– ۳۸۲

۱. قرآن – – تحقیق۲. خداشناسی.الف.عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد سوم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی

ناشر : انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ : ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول ، ۱۳۹۳.

شابک : ۵ – ۱۵۱ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸

آدرس انتشارات : قم ؛ خ، صفاییه ، کوچه ۲۸ (بیگدلی) ، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس : ۳۷۷۳۵۷۰۰ - ۰۲۵همراه : ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات : ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

 تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

 تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

 آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

 کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین۴۴۶۴۹۰۲

 کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

 اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

ص:۲

فهرست

ص:۳

ص:۶

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

شما در حال خوانـدن جلـد سوم کتاب «تفسـیر باران» می باشـید، من تلاش کرده ام تا برای شـما به قلمی روان و شـیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتابِ زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خـدا را سـپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سـفره قرآن نشانـد تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت(علیهم السلام)آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۶۹ ۴۵ ۳۰۰۰

ص:۷

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

سوره مائِده

اشاره

ص:۹

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است، یعنی در زمانی نازل شد که پیامبر به مدینه هجرت کرده بود و سوره شماره ۵ قرآن می باشد.

۳ - «مائـده» بـه معنـای «سـفره» می باشـد. در آیه ۱۱۲ ماجراىِ یاران عیسـی(علیه السـلام)ذکر شـده است. آنان از عیسـی(علیه السلام)خواستند تا از آسمان، سفره ای آسمانی نازل کند تا آنان از غذای بهشتی بخورند.

عیسی(علیه السلام)دست به دعا برداشت و دعا کرد و دعای او مستجاب شد.

۵ - موضوعات مهم این سوره چنین است: تکمیل شدن دین در روز عید غدیر، احکام حج، غسل، تیمّم، وصیّت....

ص:۱۰

مائِده: آیه ۱ – ۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ
إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا
عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲) حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ
وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا
بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳) يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ
لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴) الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ

وَطَعَامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ حِلٌّ لَکُمْ وَطَعَامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ إِذَا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسَافِحِینَ وَلَا مُتَّخِذِی أَخْدَان وَمَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ (۵)

سخن خود را با وفای به عهد و پیمان آغاز می کنی، از من می خواهی تا به عهد و پیمانی که با دیگران می بندم، پایبند باشم. تو دوست داری که وفای به عهد، شیوه زندگیم باشد.

باید به پیمان و عهدی که با مردم بسته ام، احترام بگذارم و به آن پایبند باشم، همین طور باید به عهد و پیمان تو نیز وفادار بمانم، برایم از پیمان شریعت و پیمان امامت نیز سخن می گویی.

آری، در اینجا سخن از سه پیمان به میان می آوری: پیمان دیگران، پیمان شریعت، پیمان امامت.

من باید درباره این سه پیمان بیشتر بدانم:

* ۱ – پیمان دیگران

از من می خواهی تا اگر با کسی عهدی بستم، قراردادی امضاء کردم، به آن پایبند بمانم. وفای به عهد و پیمان، از اساسی ترین شرایط زندگی اجتماعی است، در جامعه ای که این اصل مهم فراموش شود، هرج و مرج، جامعه را فرا خواهد گرفت و بی اعتمادی نسبت به یکدیگر رواج خواهد یافت.

این سخن پیامبر توست: «هر کس به عهد و پیمان خود وفا نکند، دین ندارد».(۱)

و این سخن توست: «به عهد و پیمان خود وفادار باشید».

* ۲ – پیمان شریعت

تو دین اسلام را کامل ترین ادیان برشمردی و آن را مایه سعادت و رستگاری بندگان قرار دادی و برای مسلمانان دستوراتی در زمینه های مختلف زندگی وضع

کرده ای.

دین مسیحیّت، بیشتر به ارتباط انسان با تو پرداخته است و در آن کمتر از «شریعت» و «فقه» سخنی به میان آمده است. شریعت، همان راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی است، تو در اسلام، برای تمام زاویه های زندگی، برنامه مشخّص کرده ای، برای تولّد، ازدواج، خواب، خوراک، پوشاک و... به من دستور داده ای.

یک مسلمان در چهارچوب این برنامه زندگی می کند و این برنامه به او، هویّت اسلامی می دهد.

* ۳ – پیمان امامت

امامت، عهدی آسمانی است، تو برای هدایت جامعه، بهترین بندگان خود را به عنوان «امام» برگزیدی و آنان را از هر گناه و خطایی دور کردی، به آنان مقام «عصمت» را عنایت کردی و از همه خواستی تا از آنان پیروی کنند.

علی(علیه السلام)و یازده امام بعد از او، رهبرانی آسمانی هستند و تو دین اسلام را با امامت و ولایت آنان تکمیل کردی، امروز هم مهدی(علیه السلام)امام زمان من است و با اعتقاد به امامت او، دینِ من کامل می شود.(۲)

* * *

در اینجا از دو موضوع مهم سخن می گویی که به «شریعت» ارتباط دارد:

* قانون اوّل:

«گوشت چهارپایانِ علف خوار حلال است، البتّه در مواردی هم حرام می شود، مثلا چهارپایی که خودش مرده باشد گوشتش حرام است».

توضیح بیشتر درباره این قانون را بعداً ذکر می کنی.

* قانون دوم:

«وقتی به سفر حجّ می روید و در لباس احرام هستید، حیوانات را شکار نکنید».

ابتـدا از غـذا سـخن می گویی، غـذایی که باعث تقویت جسم می شود و به من قدرت و توان می دهد تا بتوانم زندگی سالمی داشته باشم، بعد از آن از سفر حجّ سخن می گویی، سفر حج، باعث تقویت معنویّت و قدرت های روحی من می شود.

من هم جسم دارم، هم روح ! از غـذای جسم و قـانون آن برایم سـخن می گـویی و سـپس از سـفر حـجّ و قـوانین آن برایم می گویی، می خواهی که من به معنویّت توجّه داشته باشم و به تقویت بُعد روحی خویش هم همّت گمارم.

* * *

در صورتی که توانایی انجام سـفر حـجّ را داشـته باشم، حجّ بر من واجب می شود و باید به زیارت کعبه بروم و پروانهوار، دور آن طواف کنم.

تو برای این سـفر قوانینی وضع کرده ای، مثلاً باید قبل از رسـیدن به شهر مکّه، لباس احرام به تن کنم. لباس احرام لباسی سفید رنگ، شبیه کفن است، باید ذکر «لبّیک» بگویم، دعوتت را اجابت کنم و به سویت بیایم.

تو می دانسـتی که من از مرگ می ترسم، از این رو خواسـته ای تـا یـک بـار مرگ را تجربه کنم، لبـاس احرام که همـان کفن است به تن نمایم، به سوی تو بیایم و از دنیا دل برکنم.

در این سـفر به آغوش مهربانی تو پناه می برم، دیگر نبایـد آزارم به هیـچ حیوانی برسـد، شـکار حیوانات هم بر من حرام است. این قانون توست.

در اینجا به هفت دستور درباره سفر حجّ اشاره می کنی:

۱ – دستورات مرا درباره سفر حجّ تحریف نکنید، حجّ را آن گونه به جا آورید که ابراهیم(علیه السلام)به جا آورد، در آیین او تصرّف نکنید.

۲ – تو برای چهـار مـاه از سال احترام ویژه ای قرار دادی و هرگونه جنگ را در این چهار ماه حرام اعلام کردی، از این رو این چهار ماه، ماه های حرام نام گرفتند

ص:۱۴

این چهار ماه کدام هستند؟ «رجب، ذی القعده، ذی الحجّه، محرّم».

به راستی ارتباط این ۴ ماه با سفر زیارتی کعبه چیست؟ سخن درباره حجّ بود، چرا سخن از ماه های حرام به میان آمد؟

سفر حجّ در ماه های ذی القعده و ذی الحجّه انجام می گیرد و بعضی از حاجیان، ماه محرّم به خانه های خود بازمی گردند. هم چنین سفر «عمره» بیشتر در ماه «رجب» انجام می گیرد، برای همین تو این ۴ ماه را به عنوان ماه های حرام معرّفی کردی. تو می خواهی زمانی که مردم به سوی خانه تو می آیند، در کمال امنیّت باشند، راه ها در امن و امان باشد و کسی به آنان که مهمانان تو هستند آسیبی نرساند.

۳ - بعضی از حاجیان همراه خود گوسفند یا شتری را برای قربانی کردن به مکّه می آورند، بعضی از اینان حیوان همراه خود را نشانه گذاری می کردند.

تو از همه می خواهی تا حرمت این حیواناتی که برای قربانی شدن انتخاب شده اند، نگه دارند.

۴ - تمام کسانی که به سوی مکّه می آیند، باید در امنیّت کامل باشند. فرقی نمی کند که قصد حاجی، بهره معنوی باشد، یا به دست آوردن سود تجاری. او باید در این سفر در امنیّت کامل باشد.

۵ - وقتی که حاجی، اعمال حجّ را انجام داد، از لباس احرام بیرون می آید و لباس معمولی به تن می کند، حرام بودن شکار فقط در زمانی است که شخص، مُحرم است، وقتی حاجی از لباس احرام بیرون آمد، می تواند شکار کند.

۶ - زمانی که بُت پرستان، شهر مکّه را در اختیار داشتند، مانع شدند تا مسلمانان به زیارت خانه خدا بیایند. در سال هشتم هجری، مسلمانان شهر مکّه را فتح کردند، در آن سال بُت پرستان ایمان آوردند.

اکنون از مسلمانان می خواهی تا مبادا مانع زیارت کسانی بشوند که قبلاً

ص:۱۵

بت پرست بودند. آری، مسلمانان نباید کینه آنان را به دل داشته باشند، آنان روزگاری بت پرست بودند، امّا اکنون ایمان آورده اند و مثل همه مردم می توانند برای زیارت کعبه بیایند.

۷ - از مسلمانان می خواهی تا در کارهای نیک با یکدیگر همکاری کنند و از یاری کردن در اهداف باطل و ستمکاری پرهیز کنند. آری، انجام اعمال حجّ نیاز به روحیّه همکاری دارد، در این سفر معنوی، هیچ کار نیکی مانند یاری کردن به دیگران نیست.

دستور به همکاری در کارهای نیک یک اصل کلّی است که مسلمانان در هر شرایطی باید به آن عمل کنند. هم چنین من باید بدانم که همکاری در اهداف باطل و گناه آلود و ستمکاری، معصیت است و عذاب جهنّم را در پی دارد.

از تو می خواهم تا به من توفیق دهی به زیارت خانه تو بروم و حجّ به جا آورم و در این سفر به همه دستورات تو عمل کنم.

* * *

اکنون درباره بایدها و نبایدهای غذا خوردن برایم سخن می گویی، پاکی غذایی که می خورم، در پاکی روح من اثر دارد. خوردن گوشت چهارپایان علف خوار را بر من حلال می کنی، می توانم از گوشت گوسفند، شتر و گاو استفاده کنم، گوشت چهارپایان گوشت خوار، بر من حرام است. تو خوردن بعضی چیزها را حرام می کنی، زیرا می دانی که روح مرا آلوده می کند.

گوشت چهارپایان علف خوار بر من حلال است، امّا باید در خوردن به این ۱۰ نکته توجّه داشته باشم:

۱ - گوشت مردار: اگر مثلاـ گوسفندی خودش بمیرد، گوشتش حرام است، گوشت او، گوشت مردار است، فقط گوشت گوسفندی را می توانم مصرف کنم که ذبح شده باشد (ذبح یعنی: گوسفند رو به قبله قرار گیرد و با گفتن بسم الله، گلوی

او با چاقو بریده شود).

۲ - خون: خوردن خونی که هنگام ذبح مثلا از بدن گوسفند خارج می شود، حرام است.

۳ - خوک: خوک با این که علف خوار است، گوشتش حرام است.

۴ - در روزگار جاهلیّت رسم بود که وقتی می خواستند حیوانی را ذبح کنند، نام بُت های خود را به زبان می آوردند. خوردن گوشت حیوانی که این گونه ذبح شود حرام است. باید هنگام ذبح حیوان، «بسم الله» گفته شود.

۵ - در روزگار جاهلیّت رسم بود که حیوان را خفه می کردند و گوشتش را مصرف می کردند، خوردن گوشت این حیوان حرام است، باید حتماً حیوان را ذبح نمود.

۶ - حیوانی که در اثر بیماری بمیرد و ذبح نشده باشد: خوردن گوشتش حرام است.

۷ - حیوانی که بر اثر سقوط از پرتگاه بمیرد، خوردن گوشت او نیز حرام است.

۸ - گاهی گوسفندی بر اثر شاخ زدن گوسفند دیگری می میرد، خوردن گوشت این گوسفند نیز حرام است.

۹ - گاهی گرگ مثلاـ به گلّه گوسفندان حمله می کند و تعدادی از آن گوسفندان را خفه می کند، خوردن گوشت آن گوسفندان نیز حرام است. پس اگر حیوانی بر اثر حمله حیوان درنده ای بمیرد، گوشت او حرام است.

۱۰ - حیوانی که تقسیم گوشت آن بر اساس قمار باشد.

در روزگار جاهلیّت رسم بود که ده نفر با هم شرط بندی می کردند و حیوانی را می خریدند و آن را می کشتند. سپس ده چوبه تیر را انتخاب می کردند و روی هفت عدد از آن تیرها، عنوان «برنده» می نوشتند و روی سه تیر هم عنوان «بازنده» را می نوشتند. سپس آن تیرها را داخل کیسه ای می ریختند و به صورت قرعه کشی

ص:۱۷

برای هر نفر، یک تیر بیرون می آوردند.

آن حیوان بین هفت نفری که عنوان «برنده» از آن ها شده بود تقسیم می شد، سه نفری که بازنده بودند باید پول آن حیوان را پرداخت می کردند و به آنان هیچ سهمی از گوشت آن حیوان نمی رسید. این کار آن ها نوعی قمار بود. خوردن گوشت این حیوان نیز حرام است، چون از راه قمار، گوشت آن تقسیم شده است.

اکنون سخن مهمّی را بیان می کنی: «کافران می خواستند دین شما را نابود کنند، امّا امروز دیگر ناامید شدند، از آنان نترسید، تنها از مخالفت دستور من بترسید، امروز دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما برگزیدم».

به راستی منظور تو از این سخن چیست؟

باید فکر کنم، مطالعه کنم...

* * *

تو فهرست گوشت های حرام را برایم ذکر کردی، وقت آن است که به سه نکته مهم اشاره کنی:

* نکته اوّل: اضطرار

اگر من در جایی گرفتار شوم که به هیچ غذایی دسترسی نداشته باشم و جانم در خطر باشد، از روی ضرورت، می توانم از این گوشت ها استفاده کنم، البتّه باید قصد من، گناه کردن نباشد، این کار فقط برای حفظ جان من است و در خوردن گوشت حرام نباید زیاده روی کنم.

این قانون توست: هر غذای خوب و پاک بر من حلال است، می توانم از آن استفاده کنم. این ده موردی که بر من حرام کردی، ناپاک می باشند و به جسم و جان من آسیب می زنند.

* نکته دوم: شکار با سگ

حیوان حلال گوشتی که هنگام ذبح او، «بسم الله» گفته شود، حلال است، هم چنین من می توانم گوشت حیوانی را که توسّط سگ شکاری صید شده است، مصرف کنم، البتّه در این صورت باید دو شرط زیر مراعات شود:

۱ - سگ برای شکار تربیت شده باشد (سگ ولگرد نباشد).

۲ - هنگام فرستادن سگ برای شکار، «بسم الله» گفته شود.

با مراعات کردن این دو نکته، اگر سگ، شکار را صید نمود و شکار هم قبل از رسیدن صیّاد، از دنیا رفت، گوشت او حلال است. درست است که آن حیوان، ذبح نشده است، امّا می توان از گوشت او استفاده نمود. البتّه اگر صیّاد به حیوان شکار شده برسد و ببیند آن حیوان هنوز جان دارد، باید او را ذبح نماید.

* نکته سوم

اگر من با مسیحیان و یهودیان هم غذا شدم، می توانم از غذای آنان استفاده کنم، البتّه به شرط آن که غذای آنان از گوشت نباشد، آنان هنگام کشتن حیوانات، «بسم الله» را بر زبان جاری نمی کنند، برای همین من نباید از گوشت حیوانی که به دست آنان ذبح شده است، استفاده کنم.

از آن جهت که سخن از مسیحیان و یهودیان به میان آمد، به ازدواج با آنان نیز اشاره می کنی، به مردان اجازه می دهی که با زنان یهودی و مسیحی ازدواج بنمایند و باید مهریه آنان را پرداخت نمایند. تو از همه می خواهی که همواره پاکدامن باشند و از فحشا دوری کنند.

مواردی که تو در اینجا بیان کردی، برای سعادت و رستگاری انسان هاست، کسی که بعد از ایمان آوردن به تو و قرآن تو، کفر ورزد و از عمل به دستورات قرآن خودداری کند به خودش ضرر زده است. او با این کار، همه کارهای خوب خود را باطل و بی اثر می کند، کفر بعد از ایمان، باعث از بین رفتن ثواب تمامی کارهای خوب قبل می شود.

ص:۱۹

* * *

بار دیگر این سخن تو را می خوانم: «امروز دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما برگزیدم».

منظور تو از این سخن چیست؟

تو به من خبر دادی که کافران از نابودی دین اسلام ناامید شدند، در آن روز چه اتّفاق مهمّی افتاده است که باعث شد کافران از نابودی اسلام ناامید شوند؟

بار دیگر این آیات را می خوانم: از من خواستی تا به پیمان ها وفادار باشم و از قوانین سفر حجّ و حکم گوشت های حرام سخن به میان آوردی و سپس گفتی: «امروز دشمنان از نابودی دین شما ناامید شدند و من دین را بر شما کامل کردم»، بعد از آن، سخن درباره گوشت ها را ادامه دادی و به ما اجازه دادی تا از گوشت شکاری که توسّط سگ شکاری صید شده است، استفاده کنیم و در پایان از غذای مسیحیان و یهودیان و ازدواج با زنان آنان سخن گفتی.

عدّه ای بر این باورند که منظور از تو این چنین است: «وقتی تو حکم حرام بودن بعضی از گوشت ها (مثل مردار، گوشت خوک و...) را بیان کردی، کافران از اسلام مأیوس شدند، تو با بیان این حکم، اسلام را کامل نمودی».

این سخن آنان است: پیامبر به سفر حجّ رفته بود، آخرین سفر حجّ پیامبر ! حجّه الوداع !

مسلمانان زیادی همراه پیامبر به این سفر آمده بودند، روز عرفه پیامبر در صحرای عرفات بود. وقتی عصر آن روز فرا رسید جبرئیل این آیه را بر پیامبر نازل کرد. وقتی گوشت خوک و گوشت مردار و... بر مسلمانان حرام شد، کافران از نابودی اسلام ناامید شدند.(۳)

* * *

من یک سؤال دارم: آیا حرام شدن گوشت خوک و گوشت مردار آنقدر مهم بوده

است که کافران با شنیدن آن از نابودی اسلام، ناامید شدند؟

چه کسی به این سؤال پاسخ می دهد؟

پاسخ سؤال من این است: پیامبر بارها چنین فرمود: «من در میان شما قرآن و اهل بیت(علیهم السلام)را به یادگار می گذارم».

اگر من بخواهم قرآن را خودم بفهمم و برای فهم آن به اهل بیت(علیهم السلام)مراجعه نکنم، نتیجه همین می شود که در بالا گفتم. باید قبول کنم که وقتی حرام شدن گوشت خوک و گوشت مردار نازل شد، کافران از نابودی اسلام، ناامید شدند، امّا اصل مطلب چیز دیگری است. باید مطالعه کنم، من باید به تاریخ مراجعه کنم...

* * *

سال دهم هجری است، پیامبر اعمال حجّ را انجام داده است و به سوی مدینه می رود، بیش از صدهزار نفر از مسلمانان همراه او هستند، وقتی او به سرزمین «غدیر خم» می رسد، به همه دستور می دهد تا در آنجا منزل کنند، نزدیک ظهر است، همه برای نماز آماده می شوند. صف های نماز مرتّب می شود، همه نماز ظهر را با پیامبر می خوانند.

بعد از نماز پیامبر با مردم سخن می گوید و سپس علی(علیه السلام)را صدا می زند، علی(علیه السلام)نزد پیامبر می رود و طرف راست پیامبر می ایستد.(۴)

این صدای پیامبر است که به گوش می رسد: «ای مردم ! چه کسی بر شما ولایت دارد؟»

همه می گویند: «خدا و پیامبر او».(۵)

همه مسلمانان، اطاعت از خدا و پیامبر را بر خود واجب می دانند، هیچ کس در ولایت خدا و پیامبر شک ندارد.

اکنون پیامبر دست علی(علیه السلام)را در دست می گیرد و با صدای بلند می گوید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَليٌّ مَوْلاهُ; هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست».

سپس پیامبر چنین دعا می کند: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن».(۶)

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می کند.(۷)

بعد از لحظاتی ... صدای الله اکبرِ پیامبر در غدیر می پیچد.(۸)

جبرئیل نازل می شود و این واژه ها را برای پیامبر می خواند: «امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام، دین شما باشد».

پیامبر این آیه را برای مردم می خواند، همه مردم می فهمند که اسلام با ولایتِ علی(علیه السلام)کامل می شود.(۹)

اسلامِ بدون امامت، ناقص است که هرگز نمی تواند انسان را به کمال برساند.

کافران برای بعد از مرگ پیامبر، نقشه ها کشیده بودند، آنان فکر می کردند که وقتی پیامبر از دنیا برود، خواهند توانست اسلام را نابود کنند، آنان امروز از نابودی اسلام ناامید شدند، فهمیدند که تو تا روز قیامت برای رهبری جامعه برنامه داری و دوازده امام معصوم را برای هدایت جامعه قرار داده ای.

* * *

___ استاد! شما می گویید که منظور از کامل شدن دین در آیه سوم سوره «مائده»، کامل شدن دین با ولایت علی(علیه السلام)است؟

___ بله ! وقتی به سخنان اهل بیت(علیه السلام)مراجعه می کنیم می بینیم که آنان نزول این آیه را در روز عید غدیر بیان کرده اند. در کتاب «الغدیر» شانزده روایت در این زمینه نقل شده است.

___ اگر بخواهیم نظم آیات قرآن را مراعات کنیم باید بگوییم که منظور از کامل شدن دین این است که خدا دین را با بیان احکام گوشت ها کامل کرده است.

ـــــ اگر سـخن شـمارا قبول كنيم بايـد بگوييم كه حكم گوشت خوك و مردار بـاعث نااميـدى كـافران از نابودى اسـلام شـده است. به راستى آيا اين سخن قابل قبول است؟

ـــــ خوب. اين سـخن هم به دل من نمى نشـيند. امّـا چه كنم؟ اگر قبول كنم كه منظور از كامـل شـدن دين، ولاـيت على(عليه السلام)است، مشكلى پيش مى آيد.

ـــــ چه مشكلى؟

ـــــ قرآن ابتدا درباره گوشت خوك و مردار سـخن مى گويد، بعد بحث ولايت على(عليه السـلام)را مطرح مى كند، سـپس به موضوع گوشت ها برمى گردد و از خوردن گوشت حرام در مواقع ضـرورت سخن مى گويد. آخر اين چه حرف زدنى است؟ چرا قرآن نظم خاصّى در گفتار ندارد؟

ـــــ متوجّه شدم منظور تو چيست. بايد به چهار نكته اى كه برايت مى گويم خوب فكر كنى !

* * *

اين چهار نكته، حقيقت مهمّى را آشكار مى كند:

۱ – قرآن در طول بيست و سه سـال نـازل شـد، جبرئيل هر قسـمت از قرآن را در مناسـبت خاصّـِى براى پيامبر مى خوانـد. خود پيامبر دسـتور مى دادنـد تا هر آيه از قرآن در كدام سوره و در كجاى آن سوره قرار گيرد. در واقع، نظم قرآن به دسـتور پيامبر بوده است.

۲ – خـدا وعـده داده است كه قرآن از تحريف در امـان باشـد، بعـد از پيامبر كسانى به حكومت رسـيدند كه دشـمنى زيادى با على(عليه السلام)داشتند، معاويه دستور داد هر خانه اى را كه شيعه اى در آن زندگى مى كند، خراب كنند.

خدا مى دانست كه على(عليه السـلام)دشمنان قسم خورده اى دارد. آنان براى رسيدن به هدف خود، حاضر بودند در قرآن نيز دست ببرند و آن را هم تحريف كنند.

ص:۲۳

حکمت خدا حکم می کرد که او مطلبی که درباره ولایت علی(علیه السلام)است را در وسط این آیه قرار دهد.

۳ – وقتی دشمنان علی(علیه السلام)این آیه را می شنیدند، چه کار می کردند؟ کافی بود آنان به مردم بگویند که منظور قرآن، کامل شدن دین با بیان حکم گوشت خوک و مردار است !

این سخن، آنان را به هدفشان می رساند و دیگر انگیزه ای برای تحریف قرآن برای آنان باقی نمی ماند.

افرادی که اهل اندیشه نبودند، سخن آنان را قبول می کردند، امّا کسانی که اهل فکر بودند، می دانستند که هرگز بیان حکم گوشت خوک و مردار نمی تواند باعث ناامیدی کافران از نابود کردن اسلام شود.

خدا در این آیه، نشانه ای برای اهل تفکّر قرار داده است تا هرگز حقیقت پنهان نماند، هر کس بخواهد می تواند به معنای واقعی آیه برسد، کافی است فقط عاقل باشد !

۴ – این به ما نشان می دهد که روش و سبک قرآن با کتاب های معمولی فرق می کند. قرآن برای خود سبک خاصّی دارد که ما باید به آن توجّه کنیم.

بیانِ موضوعات مختلف در یک سخن در میان شاعران و سخنگویان مهم عرب رواج داشته است و در کلام و اشعار عربی، نمونه زیادی از آن دیده می شود. این روش، خلاف فصاحت و بلاغت نبوده است.

آیه ۳۳ سوره احزاب نیز به همین سبک نازل شده است. وقتی به آن مراجعه می کنیم می بینیم که در اوّل آن، قرآن با زنان پیامبر سخن می گوید تا عفّت خود را حفظ کنند، سپس از عصمت اهل بیت(علیهم السلام)مطلبی بیان می کند و در آیه بعد، بار دیگر با همسران پیامبر سخن می گوید.(۱۰)

* * *

ص:۲۴

انسان دو بُعـد دارد، بعـد جسـمی و بعـد معنوی، انسان باید به غذای خود توجّه کند، از خوردن غذای حرام خودداری کند. به راستی اگر من گوشت خوک بخورم، به خدا ضـرری زده ام؟ هرگز، من با این کار به خود ضرر زده ام، نفع و ضرر دستورات خدا به خود من بازمی گردد.

وقتی خـدا علی(علیه السـلام)و یازده امام بعد از او را به عنوان رهبر جامعه معرّفی می کند، هدفش چیزی جز رسـتگاری جامعه نیست. خدا به علی(علیه السلام)مقام عصمت داده است، او هیچ علاقه ای به ریاست و حکومت دنیا ندارد، اگر مردم رهبری او را پذیرفتند برای او نفع و سودی ندارد، آنچه مهم است رستگاری مردم است.

مردمی که از علی(علیه السـلام)دور شدنـد و ولایت او را نپذیرفتند، به خود ضـرر زدند، خودشان از سـعادت دور شدند، اسـیر استبداد کسانی شدند که خودشان آنان را به عنوان رهبر برای خود معیّن کرده بودند.

همان طور که بر یک مسـلمان واجب است از غـذای حرام دوری کند، بر او لازم است که از قبول ولایت انسان های گناه کار پرهیز کنـد، ولایت انسانِ خطاکار باعث نابودی جامعه می شود. تو مسـلمانان را به پاکی و پاکیزگی فرا می خوانی از آنان می خواهی که غذای پاکیزه بخورند، هم چنین ولایت کسـی را قبول کنند که تو به او عصـمت داده ای و او را از هر پلیدی و گناه پاک کرده ای.

* * *

مائِده: آیه ۶

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلَاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ وَإِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ کُنْتُمْ مَرْضَی أَوْ عَلَی سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیدًا طَیِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَأَیْدِیکُمْ مِنْهُ مَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۶)

نماز، معراج مؤمن است، اگر من نماز را با آداب آن بخوانم، به تو نزدیک می شوم و از لطف و مهربانی تو بهره مند می شوم، من برای خواندن نماز، باید وضو بگیرم، اگر آب در دسترس نبود، باید تیمّم کنم، از وضو و تیمّم سخن می گویی، این همان شریعت توست که من باید به آن عمل کنم.

از من می خواهی تا این گونه وضو بگیرم:

۱ - ابتدا صورت خود را بشویم.

۲ - دو دست خود را تا آرنج بشویم.

۳ - قسمت جلو سر خود را با دست خود مسح کنم (دست خود را که مرطوب است به جلو سر خود بکشم).

۴ - هر دو پای خود را از سر انگشتان تا برآمدگی استخوان روی پا مسح نمایم.

من همواره برای خواندن نماز باید این گونه وضو بگیرم.

* * *

ــــ استاد ! چرا ما شیعیان بر خلاف قرآن وضو می گیریم؟

ــــ تو از کجا این سخن را می گویی؟

ــــ قرآن در آیه ۶ سوره مائده چنین می گوید: «صورت و دست های خود را تا آرنج بشویید». به عبارت «تا آرنج» دقّت کنید. ما باید دست خود را از سرانگشت تا آرنج بشوییم، ولی ما برعکس عمل می کنیم، دست خود را از آرنج تا سرانگشتان می شوییم. این برخلاف قرآن است.

ــــ می خواهی بگویی کاری که اهل سنّت انجام می دهند، مطابق قرآن است؟

ــــ آری، آنان همیشه دست ها را از سر انگشتان تا آرنج می شویند. قرآن هم این را تأیید می کند.

ــــ عزیزم ! سؤال تو را شنیدم. وقت آن است که به جواب من گوش فرا دهی.

* * *

نقّاش ساختمان به خانه من آمده بود، من به او گفتم: «این دیوار را از کف تا یک متر رنگ کن».

او وسایل کار خود را آورد و مشغول کار شد. من به او گفته بودم دیوار را از کف تا یک متر رنگ کند، امّا وقتی من نگاه کردم دیدم که او یک متر دیوار را خط کشید و دیوار از بالا به سمت کف اتاق رنگ کرد.

من به او گفته بودم: از کف تا یک متر رنگ کن ! او چرا به سخن من توجّه نکرد؟ چرا دیوار را از بالا به پایین رنگ کرد؟ چرا او سخن مرا نفهمید؟

آیا من می توانستم به او اعتراض کنم؟

می دانم تو با تعجّب این سخن مرا می خوانی، آخر چه فرقی می کند، مهم این است که یک متر دیوار، رنگ بشود، فرقی نمی کند که رنگ کردن از بالا به پایین باشد، یا از پایین به بالا !

یک بار دیگر به این جمله دقّت کن: از کف تا یک متر رنگ کن !

واژه «تا» در این جمله، محدوده کار را می رساند و معنای آن این نیست که رنگ کاری باید از کف شروع شود و به فاصله یک متر تمام شود.

وقتی به زبان فارسی مراجعه می کنیم می بینیم که کلمه «تا» دو معنا دارد:

۱ – پایان

«نقّاش ساختمان من از ساعت ۸ صبح تا ۴ عصر، کار کرد».

مشخّص است که آغاز کار نقّاش در خانه من، ساعت ۸ صبح بوده و پایان کار او هم ساعت ۴ عصر بوده است.

۲ – محدوده

«نقّاش ساختمان دیوار را از کف اتاق تا یک متر، رنگ کرد».

در این جمله می خواهم محدوده ای را که رنگ شده است، بیان کنم. من نمی خواهم بگویم که نقّاش دیوار را از پایین به بالا رنگ کرده است. برای من

مهم نیست که نقّاش چگونه کار خود را انجام داده است، مهم این است که او این محدوده را رنگ نموده است.

* * *

قرآن چنین می گوید: «دست ها را تا آرنج بشویید». باید بررسی کنیم و بفهمیم که کلمه «تا» به چه معنایی است؟ اینجا دو احتمال وجود دارد:

۱ - بیان نقطه پایان

دست را از انگشتان تا آرنج بشوید و نقطه پایانیِ شستن هم، آرنج باشد.

۲ - بیان محدوده

محدوده شستن دست تا آرنج است. لازم نیست که بالای آرنج شسته شود.

در واقع این آیه نمی خواهد آغاز شستن و پایان آن را بیان کند. در این آیه، نکته مهم بیان محدوده شستن است.

این دو احتمالی است که در اینجا مطرح است. دیگر وقت آن است که بفهمیم که کدام یک از این دو احتمال، درست است.

* * *

اسم او زُراره است، او در شهر کوفه زندگی می کند، او می خواهد بداند که پیامبر چگونه وضو می گرفت، برای همین وقتی به سفر حجّ می رود نزد امام باقر(علیه السلام)می رود تا سؤال خود را بپرسد:

آقای من ! برای من بگو که پیامبر چگونه وضو می گرفت !

امام با مهربانی لبخندی می زند، او می داند که جواب این سؤال برای زراره بسیار مهم است.

امام باقر(علیه السلام)ظرف آبی را می طلبد، مشتی از آب به صورت خود می ریزد و صورت خود را از بالای پیشانی تا چانه می شوید، او فقط گردی صورت خود را می شوید. امام گوش ها را نمی شوید. حتماً شنیده ای که اهل سنّت، هنگام وضو،

گوش خود را هم می شویند، زراره می فهمد شستن گوش ها، هنگام وضو لازم نیست.

امام یک مشت آب برمی دارد و دست راست خود را می شوید، زراره خوب نگاه می کند; امام، دست خود را از آرنج تا سرِ انگشتان می شوید. بعد از آن، دست چپ خود را از آرنج می شوید.

زراره خوب نگاه می کند، او می فهمد که روش پیامبر در وضو، شستن دست از آرنج تا انگشتان بوده است.

اکنون امام با رطوبتی که در دست راست او باقی مانده است، جلو سر خود را مسح می کند، سپس روی پای راست و چپ را (از سر انگشت تا برآمدگی روی پا) مسح می کند.

زراره متوجّه می شود که پیامبر برای وضو، پای خود را نمی شسته است، بلکه او روی پای خود را مسح می کرده است. اهل سنّت پای خود را هنگام وضو می شویند، این کار بر خلاف روش پیامبر است.

این گونه است که زراره به جواب سؤال خود می رسد و دلش آرام می شود.(۱۱)

آری، پیامبر بارها فرمود که در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم که اگر پیرو این دو باشید، هرگز گمراه نخواهید شد: قرآن و اهل بیت.

اهل بیت(علیهم السلام)بهترین مفسّران قرآن می باشند، ما برای فهم قرآن باید نزد آنان برویم.(۱۲)

* * *

وقتی کسی با همسر خود تماس جنسی داشته باشد، باید بعد از آن با آب غسل نماید و تمام بدن خود را بشوید، اکنون سؤال این است اگر کسی نتواند وضو بگیرد یا غسل کند، وظیفه اش چیست؟

این دستور توست: کسی که مریض باشد و نتواند وضو بگیرد یا غسل کند،

ص:۲۹

یا در سفر باشد و آب در دسترس او نباشد، باید بر خاک پاک تیمّم کند.

تیمّم این است که دو دست خود را بر خاک پاک بزنیم و صورت و روی دست های خود را مسح کنیم، تو دین اسلام را دین سهل و آسان قرار داده ای و هرگز بر بندگان سخت نمی گیری، تو می خواهی که ما همواره پاکیزه باشیم.

وضو و تیمّم تأثیر معنوی بر روح و جان ما دارند و باعث نزدیکی ما به تو می شوند، تو با بیان حکم وضو و تیمّم، نعمت را بر ما تمام کردی و زمینه نزدیکی هر چه بیشتر ما را به خودت فراهم نمودی، ما باید شکرگزار این نعمت باشیم.

مائِده: آیه ۷

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِی وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷)

وقتی مرا آفریدی، به من استعداد و عقل و هوش عطا کردی، از من پیمان گرفتی تا این استعدادها را در راه صحیح به کار ببرم، تو فطرت مرا پاک آفریدی، من به حکم فطرت پاک خویش به تو قول دادم که به این پیمان عمل کنم.

اکنون تو از من می خواهی تا آن پیمان را به یاد آورم، نعمت های تو را فراموش نکنم، مبادا نعمت های تو را در راه گناه استفاده کنم ! مبادا پیمان تو را از یاد ببرم ! تو می دانی در دل من چه می گذرد، راز دل مرا تو می دانی، تو بر همه چیز آگاه هستی.

* * *

مائِده: آیه ۱۰ - ۸

اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸) وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۹) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۰)

از من می خواهی تا همواره برپادارنده عدالت باشم، در راه برپایی عدالت،

استوار باشم، اگر لازم است به چیزی گواهی و شهادت بدهم، فقط بر اساس حق و عدالت، این کار را انجام دهم، باید مواظب باشم که کینه و دشمنی با کسی مرا از مسیر عدالت دور نکند.

تو دوست داری که همواره در زندگی عدالت پیشه باشم که این به تقوا نزدیکتر است. من باید اهل تقوا باشم و بدانم که تو از همه کارهای من باخبر هستی.

به کسانی که به تو ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند، وعده می دهی که گناه آنان را ببخشی و پاداشی بزرگ به آنان عطا کنی، امّا سرانجام کافران چیست؟ کسانی که راه کفر را برگزینند و سخنان تو را دروغ شمارند، در آتش جهنّم گرفتار خواهند شد.

* * *

مائِده: آیه ۱۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱)

دشمنان اسلام برای نابودی این دین آسمانی، تلاش زیادی نمودند، آنان بارها به جنگ مسلمانان آمدند، هر بار ممکن بود برای همیشه اسلام را نابود کنند، امّا تو مسلمانان را یاری کردی و این دین باقی ماند و رشد کرد. اکنون من باید قدردان این نعمت تو باشم، اگر تو شرّ دشمنان را برطرف نمی کردی، هرگز اسلام به من نمی رسید. اکنون از من می خواهی تا این نعمت را از یاد نبرم و همواره از تو اطاعت کنم و بر تو توکّل کنم که تو بندگان خوبت را یاری می کنی.(۱۳)

مائِده: آیه ۱۳ – ۱۲

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِى إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَىْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّى مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِى وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۲) فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَه مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳)

بار دیگر برایم از بنی اسرائیل سخن می گویی، تو دوست داری من از سرنوشت آنان درس بگیرم، تو از آنان عهد و پیمان گرفتی و بعد از مرگ موسی(علیه السلام)، برای آنان دوازده رهبر قرار دادی.

تو از آنان چنین خواستی: «ای بنی اسرائیل ! نماز را به پا دارید و زکات بدهید و از رهبرانی که برای شما برگزیدم، اطاعت کنید، آنان را حمایت نمایید و به یکدیگر کمک کنید و اگر کسی از شما مشکل مادّی داشت به او قرض بدهید، اگر

ص:۳۲

به این دستورات عمل کنید، گناهان شما را می بخشم و جایگاه شما بهشتی خواهد بود که نهرها در آن جاری است، هر کس هم بعد از این، کافر شود، از راه راست، گمراه شده است».

افسوس که بنی اسرائیل پیمان خود را شکستند و به سخنان تو گوش ندادند، به راستی سزای پیمان شکنی آنان چه بود؟

تو آنان را از رحمت خود دور کردی، هر کس پیمانی را که با تو بسته است، بشکند، تو او را به حال خود رها می کنی و او سنگدل می شود، دیگر سخن حق در دل او اثر نمی کند و از سعادت و رستگاری دور می ماند.

آری، بنی اسرائیل که از رحمت تو دور شده بودند، به تحریف تورات پرداختند، سخن تو را تغییر دادند، آنان تورات را فراموش کردند، تو در تورات از نشانه های ظهور محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن گفتی و از همه یهودیان پیمان گرفتی که اگر روزگار محمّد(صلی الله علیه وآله)را درک کردند، به او ایمان بیاورند، امّا بیشتر آنان به این پیمان وفادار نماندند. اکنون تو با پیامبر خود چنین سخن می گویی: «ای محمّد ! تو همیشه از خیانت تازه ای باخبر می شوی، بیشتر آنان اهل خیانت هستند و به پیمان خود وفا نمی کنند، تنها، گروه اندکی از آنان به پیمان خود وفادار می باشند. ای محمّد ! اگر یهودیان توبه کردند و ایمان آوردند، آنان را ببخش و از آن ها درگذر و بدان که من نیکوکاران را دوست دارم».

* * *

مائِده: آیه ۱۴

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴)

تو از مسیحیان و پیروان عیسی هم پیمان گرفتی، برای آنان از نشانه های آخرین

پیـامبر خود سـخن گفتی و از آنـان خواستی که وقتی محمّـد(صـلی الله علیه وآله)ظهور کنـد، به او ایمان بیاورنـد، امّا آنان این پیمان را فراموش کردنـد. نتیجه این پیمان شـکنی آنان این شد که آنان گرفتار دشـمنی و کینه جویی شدند و تا روز قیامت در میان آنان، اختلاف خواهد بود.

آری، آنان به سه دسـته تقسـیم شدنـد، گروهی می گوینـد خـدا همان عیسـی است. گروهی به سه خـدایی باور دارنـد (خـدا، عیسـی، روح القدس)، گروهی هم عیسـی را پسـر خدا می دانسـتند. این سه دسـته همواره با هم دشمنی خواهند داشت و تو در روز قیامت سؤال خواهی کرد که چرا به پیمان خود وفا نکردید، آنان در آن روز، سزای این کار خود را خواهند دید.

* * *

مائِده: آیه ۱۶ – ۱۵

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۶)

ای یهودیان ! ای مسـیحیان ! من محمّـد را آخرین پیامبر خود برگزیـدم و او را برای هدایت و رسـتگاری شـما فرسـتادم، محمّد برای شـما کتاب آسـمانی خودتان را بازگو می کنـد، علمای شـما، قسـمت هایی از انجیل و تورات را از شـما پنهان کرده اند، محمّد، تورات و انجیل واقعی را برای شما بازگو می کند، به او ایمان بیاورید، او از خطای شما می گذرد.

محمّد، شما را به سوی حقّ و حقیقت راهنمایی می کند، قرآن کتابی است که دین واقعی را برای شما بازگو می کند.

آیا شما در جستجوی رضایت من هستید؟ بدانید من کسانی را که رضایت مرا

می خواهند، به وسیله قرآن هدایت می کنم و شرّ شیطان را از آنان دور می کنم تا به سعادت برسند. من به اراده خود، آنان را از تاریکی ها به سوی نور می برم و به راه راست رهنمون می سازم.

* * *

سخن تو را بار دیگر می خوانم، اکنون می فهمم که اگر تو کسی را دوست داشته باشی و بخواهی او را به سعادت ابدی برسانی، او را با قرآن آشنا می کنی، تو با قرآن زمینه هدایت بندگان خوبت را فراهم می کنی، این قرآن است که مرا از تاریکی های این دنیا، نجات می دهد و من با سلامت و کمال آرامش می توانم به سوی نور و روشنایی حرکت کنم و مطمئن باشم که در راه درست قدم برمی دارم.

* * *

مائِده: آیه ۱۷

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷)

مسیحیان در گمراهی اند، آنان عیسی(علیه السلام)را خدا می دانند، آنان می گویند عیسی به قدرت و توانایی خود مردگان را زنده می کرد. آنان در مقابل مجسّمه مریم تعظیم می کنند و حتّی بعضی از آنان مریم را نیز می پرستند.

اگر تو بخواهی عیسی و مادر او مریم و همه کسانی که روی زمین زندگی می کنند را هلاک کنی، چه کسی می تواند مانع شود؟

بعد از آن که دشمنان عیسی(علیه السلام)تصمیم گرفتند او را به دار بیاویزند، تو او را به آسمان ها بردی، او اکنون زنده است، امّا اگر تو بخواهی جان او را بگیری، او هیچ کاری نمی تواند بکند، آیا کسی که نمی تواند مرگ را از خود دور کند، شایسته مقام

خدایی است؟

آنچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ توست، پادشاهی همه آسمان ها و زمین در دست توست، تو هر چه را بخواهی، می آفرینی و بر هر کاری توانا هستی، عیسی(علیه السلام)به اذن و قدرت تو توانست مردگان را زنده کند، او از خود هیچ ندارد.

* * *

مائِده: آیه ۱۸

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۸)

پیامبر، یهودیان و مسیحیان را به اسلام دعوت کرد و به آنان گفت که اسلام، تنها دینی است که تو آن را برای مردم پسندیده ای و اگر آنان مسلمان نشوند در روز قیامت به عذاب گرفتار خواهند شد.

یهودیان و مسیحیان در پاسخ چنین گفتند: «چگونه ما را از عذاب خدا می ترسانی؟ مگر نمی دانی ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم».

منظور آنان از این جمله چه بود؟ آنان می خواستند بگویند که ما بندگان برگزیده خدا هستیم و خدا هرگز ما را عذاب نمی کند.

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا به آنان این چنین بگوید: «اگر شما فرزندان و دوستان خدایید، پس چرا خدا شما را به خاطر گناهانتان، عذاب می کند؟ شما نیز مانند دیگر انسان ها هستید و خدا همه شما را آفریده است».

آری، تو با هیچ ملّتی رابطه ای خاص نداری، رابطه تو با انسان ها بر اساس ایمان و رفتار آنان شکل می گیرد، هر کس را که بخواهی و شایسته بدانی، می بخشی و هر کس را که بخواهی عذاب می کنی. این قانون توست: هر کس که مؤمن باشد و عمل صالح انجام بدهد، تو او را در بهشت جای می دهی و هر کس که کفر بورزد،

جهنّم در انتظار اوست. همه زمین و آسمان ها، از آنِ توست و بازگشت همگان به سوی توست.

* * *

مائِده: آیه ۱۹

یَا أَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءَکُمْ رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ عَلَی فَتْرَه مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِیر وَلَا نَذِیر فَقَدْ جَاءَکُمْ بَشِیرٌ وَنَذِیرٌ وَاللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ (۱۹)

مژده ظهور محمّد(صلی الله علیه وآله)را به عیسی(علیه السلام)دادی و به او گفتی تا از پیروان خود بخواهد وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)به پیامبری رسید، به او ایمان آورند. وقتی دشمنان عیسی(علیه السلام)تصمیم گرفتند او را به قتل برسانند، تو عیسی(علیه السلام)را به آسمان بردی و او را از دست دشمنانش نجات دادی، بین عیسی(علیه السلام)و ظهور محمّد(صلی الله علیه وآله)، چندین قرن فاصله افتاد. در این مدّت، تو پیامبری آشکار برای مردم نفرستادی. آن روزگار، روزگار «فَتْرت» نام گرفته است.

اکنون با مردم چنین سخن می گویی: «من محمّد را در زمانی که میان ظهور پیامبران، فاصله افتاده بود، به سوی شما فرستادم تا حقیقت را برای شما بیان کند. محمّد پیامبر من است، من او را فرستادم تا در روز قیامت نگویید که کسی نیامد و بیم و امیدی نداد. اکنون این محمّد است که شما را به بهشت مژده می دهد و از عذاب می ترساند، بدانید که من بر هر کاری توانا هستم».

* * *

این قانون توست که راه حقّ را برای همه انسان ها آشکار می کنی، البتّه لازم نیست که در هر شهری و در هر منطقه ای پیامبری ظهور کند، مهم این است که هر کس بخواهد حقّ را بشناسد، بتواند به حقّ برسد.

در روزگار قبل از اسلام مردمی که در مکّه زندگی می کردند، بت پرست بودند، هیچ پیامبری از میان آنان ظهور نکرده بود، امّا در میان آنان کسانی بودند که

یکتاپرست بودند، همانطور که آنان بارها، به شام و فلسطین (سوریه) سفر می کردند و از سخنان موسی و عیسی(علیهما السلام)مطالبی را شنیده بودند. اگر کسی در میان آنان اراده می کرد که حقّ را بشناسد و به سوی آن برود، می توانست راه یکتاپرستی را بشناسد.

* * *

مائِده: آیه ۲۶ – ۲۰

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ
(۲۰) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا
قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (۲۲) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا
ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۳) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا
دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (۲۴) قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ
(۲۵) قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۶)

مسیحیان و یهودیانی که ادّعا می کنند پیرو پیامبران هستند، آیا به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان خواهند آورد؟

تو می دانی که گروه زیادی از آنان حقّ را نمی پذیرند، یهودیان می دانند محمّد(صلی الله علیه وآله)همان پیامبری است که در تورات، نشانه های او ذکر شده است، امّا آنان نه تنها به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نمی آورند، بلکه با تمام توان تلاش می کنند مانع موفّقیت او بشوند، آنان با نقشه ها و جنگ هایی که راه می اندازند سعی می کنند اسلام را نابود کنند.

اکنون وقت آن است تا برای پیامبر خود از سابقه یهودیان سخن بگویی، یهودیان کسانی هستند که سخنان موسی(علیه السلام)را هم گوش نکردند، وقتی کسی این یهودیان را به خوبی بشناسد، هرگز از ایمان نیاوردن آنان، رنجیده و افسرده نمی شود.

آری، یهودیان سخنان موسی(علیه السلام)را هم گوش نکردند، این چیزی است که تاریخ هم، شاهد آن است.

موسی(علیه السلام)با پیروان خود چنین سخن گفت: «ای مردم ! نعمت هایی که خدا به شما عطا کرده است را یاد آورید: برای هدایت شما، پیامبرانی فرستاد و شما را از ستم فرعونیان نجات داد و شما را صاحب اختیار خودتان قرار داد و شما را بر مردم زمان خودتان برتری داد».

آری، پدران آنان سال های سال در بیت المقدس زندگی می کردند، وقتی یوسف(علیه السلام)در مصر به پادشاهی رسید، آنان به مصر هجرت کردند و بعد از مرگ یوسف(علیه السلام)، گرفتار ظلم و ستم فرعونیان شدند. یهودیان آرزو داشتند بار دیگر به بیت المقدس بازگردند.

تو موسی(علیه السلام)را برای نجات آنان فرستادی، موسی(علیه السلام)آنان را از مصر حرکت داد و به معجزه تو آنان توانستند از رود نیل عبور کنند و فرعون و سپاه او نیز در رود نیل غرق شدند.

اکنون دیگر وقت آن بود که آنان به سوی بیت المقدس حرکت کنند، موسی(علیه السلام)از آنان خواست تا به سوی آن سرزمین حرکت کنند و اگر با دشمنان برخورد نمودند، عقب نشینی نکنند که اگر این کار را بکنند، زبون و زیانکار خواهند شد. همه می دانستند که بیت المقدس در تصرّف دشمنان است.

* * *

بنی اسرائیل همراه با موسی(علیه السلام)به مرزهای سرزمین موعود (بیت المقدس) رسیدند و در آنجا اردو زدند. موسی(علیه السلام)عدّه ای را به سوی بیت المقدس فرستاد تا

از شـرایط دشـمن خبر بیاورند. بعد از مدّتی، آنان از مأموریّت خود برگشتند، بیشتر آنان از قدرت دشمن به هراس افتاده بودند و مردم را از روبرو شدن با دشمن برحذر داشتند.

اینجا بود که مردم به موسـی(علیه السلام)گفتند: «ای موسی ! در آن سرزمین، مردمی ستمگر زندگی می کنند، تا آنان از آنجا خارج نشوند ما وارد بیت المقدس نمی شویم».

آری، بنی اسـرائیل که سال های سال، زیر ظلم و سـتم فرعونیان بودنـد و به افرادی ترسو تبـدیل شـده بودنـد، از روبرو شدن با دشمن هراس به دل داشتند.

دو نفر از کسانی که به مأموریّت شـناسایی دشـمن رفته بودنـد، از ایمان واقعی برخوردار بودنـد و خـداترس بودنـد. نام آن دو «یُوشَع» و «کالِب» بود. آنان رو به مردم کردند و گفتند: «باید از دروازه شـهر به یکباره وارد شوید و در این صورت بر دشمنان پیروز خواهید شد، اگر مؤمن هستید، به خدا توکّل کنید».(۱۴)

این دو نفر با سـخن خود می خواسـتند به دیگران روحیه بدهنـد و به آنان بفهماننـد که با توکّل به تو می توان بر دشـمن پیروز شد.

* * *

وقتی بنی اسـرائیل این سـخن را شـنیدند، رو به موسـی(علیه السـلام)کردند و گفتند: «ای موسـی ! تا زمانی که دشمنان در بیت المقـدس هسـتند، ما هرگز وارد آن شـهر نمی شویم، تو با خدایِ خودت به جنگ دشـمنان برو و ما همین جا می مانیم و منتظر بازگشت تو هستیم، وقتی دشمنان شکست خوردند، ما آن وقت وارد شهر خواهیم شد».

اینجا بود که موسـی(علیه السلام)رو به آسمان کرد و چنین گفت: «بارخدایا ! من فقط اختیار خود و برادرم را دارم، میان من و این مردم نافرمان، جدایی بینداز».

و تو به موسـی(علیه السـلام)چنین وحی کردی: «ای موسـی ! بیت المقـدس به مدّت چهل سال بر آنان حرام شد، آنان به خاطر نافرمانی، هرگز نمی توانند به آن شهر وارد

شوند، آنان چهل سال در بیابان سرگردان خواهند بود، ای موسی ! درباره سرنوشت این مردم گناهکار، غمگین نشو».

* * *

بنی اسرائیل دوست داشتند تا معجزه ای بزرگ روی دهد و دشمنان نابود شوند، آنان با چشم خود دیده بودند که چگونه سپاه فرعون در رود نیل غرق شد، انتظار داشتند که بار دیگر معجزه ای روی بدهد و دشمنانشان در بیت المقدس نابود شوند.

آن ها فراموش کردند که معجزه در زندگی بشر در موارد استثنائی روی می دهد، مؤمنان باید در راه تو جهاد کنند و زحمت ها و سختی ها را تحمّل کنند. این درس بزرگی برای من است، اگر من هدف مقدّسی دارم، باید تلاش و کوشش کنم، نباید در انتظار معجزه از تلاش دست بکشم، باید همه تلاش خود را به کار گیرم و به تو توکّل نمایم و به یاری تو چشم داشته باشم.

* * *

بنی اسرائیل موسی(علیه السلام)را در راه جهاد با دشمنان یاری نکردند، موسی(علیه السلام)هم آنان را نفرین کرد. نتیجه مخالفت با دستور موسی(علیه السلام)این شد که آنان چهل سال در بیابان سرگردان شدند.

آنان چهل سال، در جستجوی راه بیرون آمدن از صحرای سینا بودند. آنان هر روز به راه می افتادند و تا شب راه می پیمودند، شب در جایی استراحت می کردند، صبح که از خواب بیدار می شدند، خود را در همان نقطه آغاز حرکت می یافتند.(۱۵)

تو نعمت های خود را بر آنان نازل کردی، روزها ابرها را می فرستادی تا بر سرشان سایه افکند و نور خورشید اذیّتشان نکند، برایشان از آسمان غذای گوارا می فرستادی، تو برایشان دو نوع غذای مقوّی از آسمان فرو می فرستادی: عسل و

مرغ بریان.

از موسی(علیه السلام)خواستی تا عصایش را به سنگ زد، معجزه ای روی داد، از دل آن سنگ، دوازده چشمه آب جوشید و آنان از آب گوارا سیراب می شدند.(۱۶)

* * *

نسلی که سالیان سال برده فرعونیان بودند، به زبونی و خواری عادت کرده بود، فرعون و سپاه او نابود شده بودند، امّا خُلق و خوی بنی اسرائیل تغییر نکرده بود، دل های آنان از ایمان واقعی بهره ای نبرده بود، از این رو نافرمانی پیامبر خود را نمودند.

حکمت تو چنین بود: نسلی که با خواری و بردگی خو گرفته است، از بین برود و نسل جدیدی ایجاد شود که خوی نیاکان خود را نداشته و بر اساس باور دینی شکل بگیرد. این نسل است که شایستگی آن را دارد به بیت المقدس وارد شود و جامعه ای جدید و مستقل را پی ریزی کند، برای همین چهل سال، آنان را در صحرای سینا سرگردان نمودی تا نسل جدید با ویژگی های جدید شکل بگیرد، نسلی که به رشد عقلی و کمال رسیده باشد و شایستگی ورود به بیت المقدس را داشته باشد.

وقتی موسی(علیه السلام)از مصر حرکت کرد، بنی اسرائیل هزاران نفر بودند، در این مدّت چهل سال، آنان زاد و ولد کردند و فرزندان آنان بزرگ شدند. آن هزاران نفر (به غیر از دو نفر) از دنیا رفتند، تو چنین خواستی که از آن میان آن همه، فقط دو نفر (یُوشَع و کالِب)، وارد بیت المقدس شوند.(۱۷)

موسی(علیه السلام)در این مدّت، از دنیا رفت، جانشین او «یوشع» رهبری مردم را به دست گرفت. وقتی چهل سال سرگردانی به پایان رسید، یوشع نسل جدید را به شهر بیت المقدس برد و وعده ای که تو به پدران آنان داده بودی، محقّق

مائِده: آیه ۳۱ – ۲۷

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱)

هیچ نعمتی بالاتر از امنیّت نیست، در جامعه ای که امنیّت برقرار نباشد، هیچ کس روی سعادت را نمی بیند، تو برای کسانی که به جان یا مال دیگران تعرّض می کنند، مجازاتی سخت قرار داده ای.

قتل انسان بی گناه را یکی از بزرگ ترین گناهان معرّفی کرده ای. در اینجا می خواهی قانون اسلام را درباره قتل بیان کنی، در ابتدا به عنوان مقدّمه، قصّه

هابیـل و قابیـل را ذکر می کنی، آن ها پسـران آدم(علیه السـلام)بودنـد، این قابیل بود که برادرش، هابیل را به قتل رسانـد، این اوّلین قتلی بود که در تاریخ بشر روی داد.

تو از آدم(علیه السـلام)خواستی تا هابیل را به عنوان جانشین خود انتخاب کند و اسرار و امانت های مخصوصی را به او بسپارد. قابیـل بزرگ تر از هابیل بود، آتش حسـد در قلب او شـعله ور شـد، او تصوّر می کرد چون بزرگ تر است او بایـد به این مقام برسد.

آدم(علیه السلام)دوست داشت که قابیل را متوجّه اشتباه خودش کند، برای همین از دو پسر خواست تا برای تو قربانی کنند.

هابیل گوسـفندان زیادی داشت، او بهترین گوسفندی که در گلّه بود، انتخاب کرد. قابیل هم کشاورز بود، او مقداری از پست ترین محصول مزرعه خود را برای قربانی همراه خود آورد. آنان هر چه با خود آورده بودند را در قلّه کوهی گذاشتند.

آدم(علیه السلام)به آنان گفته بود که هر کس، قربانی اش قبول شود، او جانشین او خواهد بود، امّا نشانه قبولی قربانی چه بود؟

قرار بر این بود که آتشی از آسـمان آشـکار شود، قربـانی هر کس که طعمه آتش شود، نشـانه آن است که قربانی او پـذیرفته شده است.

قابیل و هابیل به قلّه کوه نگاه می کردنـد، آتشی از آسـمان آشـکار شـد و گوسـفند هابیل را طعمه خود کرد، آری، تو قربانی هابیل را قبول کردی.

* * *

می خواستی به قابیل بفهمانی که مقامی که تو به هابیل داده ای، به خاطر شایسـتگی او بوده است، مقام جانشـینی پیامبر، مقامی بزرگ است و نیاز به

شایستگی درونی دارد، امّا با تمام شدن این ماجرا، حسد و کینه قابیل به برادرش بیشتر و بیشتر شد و به هابیل گفت: «به خدا قسم من تو را می کشم».

هابیل وقتی این سخن را شنید چنین جواب داد: «من چه گناهی دارم، زیرا خدا تنها قربانیِ پرهیزکاران را می پذیرد. اگر تو دست به کشتن من بزنی، من دست به کشتن تو نمی زنم، زیرا از خدایی که پروردگار جهانیان است، می ترسم. من هرگز تو را نمی کشم، من می خواهم تو خدا را ملاقات کنی در حالی که بار گناهِ کشتن من و گناه خودت (که باعث شد قربانی تو قبول نشود) را همراه خود داشته باشی. تو به خاطر ظلم و ستم بر من در آتش دوزخ گرفتار خواهی شد و این جزای ستمگران است».

آری، هابیل در برابر تهدید قابیل، حکیمانه و به آرامی سخن گفت تا شاید آتش حسد برادر را خاموش کند.

* * *

سرانجام، نفس سرکش قابیل، کشتن بی گناهی را، بسیار آسان جلوه داد، قابیل تصمیم خود را گرفته بود و سخنان برادرش در او اثر نکرد.

قابیل منتظر فرصت بود، او دید که برادرش در گوشه ای به خواب رفته است، او سنگ بزرگی برداشت و به سر هابیل کوبید و او را کشت.

قابیل نگاهی به پیکر بی جان برادرش نمود، او نمی دانست با آن، چه کند، بعضی از درندگان بیابان به سوی پیکر هابیل آمدند، قابیل برای نجات پیکر برادرش، مدّتی آن را بر دوش کشید، امّا باز هم پرندگان گوشت خوار اطراف او را گرفتند و منتظر فرصت برای حمله به پیکر هابیل بودند.

در این هنگام، تو کلاغی را فرستادی تا جسد بی جان کلاغ دیگری را در زمین

پنهان کند، اینجا بود که قابیل با خود چنین گفت: «وای بر من اگر نتوانم مانند این کلاغ عمل کنم و پیکر برادرم را زیر خاک کنم».

وقتی که او پیکر برادرش را به خاک سپرد، پشیمان شد، البتّه این پشیمانی به معنای توبه و استغفار نبود، او می ترسید که پدر و مادرش از این کار او باخبر بشوند و او را سرزنش کنند، آری، قابیل دچار عذاب وجدان شد و در وجدان خویش، ناراحتی و عذاب را احساس کرد.

* * *

قابیل نزد پدر بازگشت، آدم(علیه السلام)دید که هابیل همراه او نیست، آدم(علیه السلام)به او گفت:

ـــ فرزندم را کجا رها کردی؟

ـــ مگر من محافظ و نگهبان او بودم؟

قابیل به پدر گفت همراه من به محل قربانی بیا، آدم(علیه السلام)نگران شد، او در دل خود احساس نگرانی کرد، همراه قابیل به محل قربانی آمد، در آنجا بود که ندایی از آسمان آمد: «ای قابیل ! تو با کشتن برادرت بدبخت شدی».

اینجا بود که آدم(علیه السلام)برای کشته شدن فرزندش، گریه کرد، چهل روز کار او گریه بود، وقتی او از داغ فرزندش بی قرار شد، تو به او چنین وحی کردی: «ای آدم ! من به جای هابیل به تو پسری عطا خواهم کرد».

نزدیک یک سال گذشت، تو به آدم(علیه السلام)پسری زیبا عنایت کردی و به آدم(علیه السلام)چنین گفتی: «ای آدم ! این طفل، هِبه و بخششی است از طرف من به تو. نام او را هِبَه الله بگذار». هِبَه الله یعنی چیزی که خدا به انسان بخشیده است.

هبه الله کم کم بزرگ شد و تو از آدم(علیه السلام)خواستی که او را جانشین خود قرار دهد و او بعد از آدم(علیه السلام)، نماینده و حجّت تو روی زمین شود. تو از آدم(علیه السلام)خواستی تا

این مطلب را از قابیل مخفی نگاه دارد، مبادا هِبَه الله هم به دست قابیل کشته شود.(۱۸) لما قرب ابنا آدم القربان، قرب أحدهما أسمن کبش کان فی ضأنه، وقرب الآخر ضغثا من سنبل...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۶۵، البرهانج ۲ ص ۲۷۳، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۱۶، بحار الانوار ج ۱۱ ص ۲۳۰.

* * *

مائِده: آیه ۳۲

مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا عَلَى بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْس أَوْ فَسَاد فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَیِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِکَ فِی الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲)

تو می دانستی که در میان بنی اسرائیل حسادت زیادی وجود دارد و چه بسا همین حسد باعث جنایاتی شبیه جنایت قابیل بشود، از این رو دو قانون زیر را در میان بنی اسرائیل قرار دادی، این دو قانون برای همه انسان ها و زمان ها می شود ولی اوّلین بار، در میان بنی اسرائیل اعلام نمودی:

۱ - کشتن یک انسان بی گناه، مانند کشتن همه انسان ها می باشد.

تجاوز به حقوق یک نفر و کشتن او، تجاوز به حقوق جامعه بشری است و تهدیدی برای امنیّت اجتماعی به شمار می رود. کسی که یک نفر را به قتل برساند، مانند این است که همه انسان ها را کشته است و گناه او این قدر سنگین است.

(البتّه در دو مورد کشتن انسان ها جایز است: برای قصاص، برای از بین بردن فساد کنندگان در جامعه. معلوم است که این دو مورد، خود، نوعی مبارزه با خونریزی است و برای همین است که تو قصاص را مایه حیات و زندگی معرّفی کرده ای).(۱۹)

۲ - نجات یک انسان، مانند نجات همه انسان ها می باشد.

کسی که به خاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی، یک نفر را از مرگ حتمی نجات دهد، در حقیقت آمادگی دارد تا هر بشر دیگری را نجات بدهد و برای همین تو

ثواب نجات همه انسان ها را به او می دهی.

تو پیامبران زیادی برای هـدایت بنی اسـرائیل فرسـتادی، قانون خودت را برای آنان بیان نمودی، ولی بسـیاری از آنان در ظلم و ستم زیاده روی کردند.

* * *

اسم من سَـماعه است، از کوفه به مدینه آمده ام، می خواهم به دیدار امام صادق(علیه السـلام)بروم. من دوست دارم تفسیر این آیه را از آن حضرت بشنوم.

به خانه امام می روم، وقتی این آیه را برای امام می خوانم، امام در جواب چنین می فرمایـد: «کسـی که یک نفر را از گمراهی نجات بدهد، او را زنده نموده است».(۲۰)

من بـا شـنیدن این سـخن به فکر فرو می روم، اکنون می فهمم که نجـات جـان انسان ها فقط نجات آنان از مرگ نیست، وقتی کسـی در گمراهی است و من تلاش می کنم و او را به سوی هـدایت و رسـتگاری راهنمایی می کنم، روح و جان او را نجات داده ام و در واقع به او زندگی تازه ای داده ام، اینجاست که خدا به من ثواب بسـیار زیادی می دهد، اگر من بتوانم یک نفر را به راه راست هـدایت کنم، مانند این است که همه مردم جهان را هدایت کرده ام و آنان را از مرگ حتمی نجات داده ام. خدا به من ثواب این چنینی می دهد، ثوابی بسیار بزرگ !

خوشا به حال کسانی که به گونه ای زنـدگی می کننـد که سـخن و کردارشان، باعث هـدایت دیگران به راه راست می شود و در روز قیامت به ثوابی بس بزرگ می رسند.

* * *

مائِده: آیه ۳۴ – ۳۳

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

ص:۴۸

وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴)

اکنون وقت آن است که مجازات کسانی که امنیّت جامعه را به هم می زنند بیان کنی، برای «مُحارِب» سخت ترین مجازات ها را در نظر گرفته ای، مُحارِب کسی است که با اسلحه (سرد یا گرم) جان و مال مردم را مورد تهدید و تجاوز قرار دهد. این مجازات مُحارِب است:

۱ - اگر مُحارب، کسی را به قتل رسانده باشد، باید کشته شود.

۲ - اگر هم دزدی کرده باشد و هم کسی را به قتل رسانده باشد، به دار آویخته می شود.

۳ - اگر مُحارب با اسحله کسی را تهدید کرده باشد و مال او را برده باشد ولی کسی را نکشته باشد، انگشتان دست راست و پای چپ او تا پاشنه، قطع می شود.

۴ - اگر فقط به روی کسی اسلحه کشیده باشد، امّا دزدی نکرده باشد و کسی را نکشته باشد، از شهر خود به جای دیگر تبعید می شود.

آری، کسانی که امنیّت جامعه را به خطر می اندازند، در دنیا به مجازات خود می رسند و در روز قیامت هم، عذاب سختی در انتظار آنان است.

البتّه اگر یک مُحارب قبل از آن که دستگیر شود، توبه کند و از جنایت دست بردارد، توبه او قبول می شود که تو بخشنده و مهربان هستی.

راه اثبات توبه او این است که دو نفر گواهی بدهند که او توبه کرده است یا روش زندگی خود را تغییر دهد به گونه ای که معلوم باشد او توبه کرده است.

وقتی او توبه کرد، تو دیگر او را در روز قیامت عذاب نمی کنی، امّا او باید رضایت کسانی را که به آنان ظلم کرده است به دست آورد، مثلاً اگر مال کسی را سرقت کرده است، باید او را راضی کند، اگر کسی را کشته است باید از بازماندگان او رضایت بطلبد، اگر بازماندگان رضایت ندادند یا به گرفتن خون بها راضی نشدند، آن ها می توانند او را قصاص کنند.

* * *

مائِده: آیه ۳۵

يَأَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵)

اکنون از ما می خواهی تا تقوا پیشه کنیم و وسیله ای برای نزدیکی به تو بیاوریم و در راه تو جهاد کنیم تا به رستگاری و سعادت برسیم.

این کارها باعث می شود تا ما به تو نزدیک تر شویم: نماز، روزه، زکات، جهاد، سفر حج، دیدار اقوام، کمک به نیازمندان و...

خوب است لحظه ای فکر کنم، بهترین وسیله برای نزدیک شدن به تو چیست؟

امام زمان و محبّت او، بهترین وسیله است.(۲۱)

من با قبول ولایت او می توانم به تو نزدیک و نزدیک تر شوم، امروز مهدی(علیه السلام)پیشوای من است، او نماینده تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آنِ خود می کنم.(۲۲)

مهدی(علیه السلام)نورِ تو در آسمان ها و زمین است، او مایه هدایتِ همه است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می کند، اگر هدایتِ او نباشد، هیچ کس نمی تواند به سعادت و رستگاری برسد.

هر کس می خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی(علیه السلام)رو کند، فقط از راه او

می توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید.(۲۳)

دلم هوای مولایم را نموده است، از من خواستی تا با محبّت او به تو نزدیک شوم، من هم این دعا را زمزمه می کنم:

بارخدایا ! روزگاری است که امامِ من از دیده ها پنهان شده است، از تو می خواهم کمکم کنی تا هرگز دین خود را از دست ندهم، به تو پناه می برم از این که طولانی شدن روزگار غیبت، باعث شکّ و تردیدم شود.

از تو می خواهم توفیق دهی تا همیشه به یاد امامم باشم و او را فراموش نکنم. توفیقم بده برای ظهور او دعا کنم و مرا در زمره یارانش قرار ده ! بارخدایا ! ایمان مرا به امام زمان خویش، افزون و افزون تر فرما و مرا از یاد او غافل مگردان.(۲۴)

* * *

مائِده: آیه ۳۷ – ۳۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۳۶) يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۳۷)

سخن از تقرّب و نزدیکی به تو به میان آمد، کمال و سعادت انسان در این است که هرچه بیشتر به تو نزدیک شوند، من باید بدانم که اگر تو مرا به ایمان و انجام اعمال نیک فرا می خوانی، برای این است که من به رستگاری برسم.

نماز و روزه و عبادت های من، هیچ نفعی برای تو ندارد، این عبادت ها باعث می شود که من در روز قیامت در بهشت تو مهمان باشم. اگر من به امام زمان ایمان داشته باشم، نفع آن به خودم می رسد.

امّا کسانی که به تو و پیامبر و قرآن تو کفر میورزند و نافرمانی تو را می کنند، هرگز به تو ضرری نمی زنند، نتیجه این نافرمانی آن ها، آتش جهنّمی خواهد بود

که در روز قیامت گرفتار آن خواهند شد، در آن روز، هیچ راه نجاتی برای آنان نخواهد بود، اگر هرچه در زمین است، مال آنان باشد و حتّی دو برابر آن را نیز داشته باشند و همه آن را برای نجات خود بدهند، از آنان پذیرفته نمی شود و هرگز از عذاب، رهایی نمی یابند، آنان آرزو می کنند که از آتش جهنّم خارج شوند، ولی نخواهند توانست و عذابی پایدار در انتظار آنها است.

* * *

مائِده: آیه ۴۰ – ۳۸

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۸) فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۰)

در چند آیه قبل، سخن از امنیّت اجتماعی به میان آمد، تو مجازات سختی برای کسانی که با اسلحه جان و مال مردم را تهدید می کنند، بیان کردی. در اینجا می خواهی مجازات کسی که دزدی می کند را بیان کنی، این سخن توست: «اگر کسی دزدی کرد، انگشتان دستِ راست او را قطع کنید تا سزای کارش باشد و عبرتی برای دیگران».

آری، تو بر هر کاری توانایی و حکم و قانون تو، از روی حکمت است. هدف از این قانون، پیشگیری از دزدی است تا جامعه به سوی حقّ و عدالت پیش رود.

آیا دست همه دزدان قطع می شود؟ آیا برای این قانون، شرایط خاصّی در نظر گرفته شده است؟

در سخنان پیامبر و امامان ذکر شده است که باید این سه شرط حتماً مراعات شود:

۱ – قیمت کالا یا پول سرقت شده باید حدّاقل به اندازه سه چهارم مثقال طلا باشد.

۲ – دزدی از محلّ محفوظی مانند خانه، مغازه یا جیب لباس انسان باشد. پس اگر مثلاً دزد، کیف پولی را که در وسط خیابان افتاده بردارد، دستش قطع نمی شود.

۳ – دزد، بالغ و عاقل باشد و با اختیار خودش این کار را انجام داده باشد.

تذّکر: همچنین در موارد زیر، دست دزد قطع نمی شود:

۱ – اگر دزدی در سال قحطی که مردم گرسنه اند، اتّفاق بیفتد.

۲ – اگر مردی از مال فرزند خود دزدی کند.

۳ – اگر کسی اموال شرکتی را بدزدد که خودش در آنجا سهم دارد.

۴ – دزدی از باغ میوه.

۵ – اگر کسی مال دیگری را با مال خود اشتباه بگیرد.

حکم قطع کردن انگشتان دست راست، برای کسی است که بدون اسلحه (سرد یا گرم) دزدی کرده است، امّا اگر کسی با اسلحه کسی را تهدید کند و دزدی کند، حکم آن این است: انگشتان دست راست با پای چپ تا پاشنه قطع می شود.

* * *

احکام اسلام یک مجموعه به هم پیوسته می باشد که با هم اجرا می شود، اسلام دستور اجرای عدالت اجتماعی و اقتصادی و کمک به محرومان و مبارزه با فقر را داده است. وظیفه مسلمانان این است که به نیاز نیازمندان توجّه کنند و با پرداخت زکات و صدقه، نیازمندی ها را برطرف سازند.

در چنین جامعه ای، دزدی های خطرناک، بسیار کم است و فقط انسان های شرور

دست به دزدی می زنند و طبیعی است که باید با آنان به سختی مقابله کرد تا امنیّت در جامعه برقرار شود.

* * *

اگر قبل از آن که جُرم دزدی در دادگاه ثابت شود، دزد توبه کند، تو توبه او را می پذیری، زیرا تو بخشنده و مهربان هستی و فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن توست، از روی حکمت، گناهکاران را عذاب می کنی و هر که را بخواهی و سزاوار بخشش باشد، می بخشی که تو بر هر کاری توانا هستی.

اگر جرم او در دادگاه ثابت شود، دیگر توبه او فایده ای ندارد، آری، توبه اضطراری ارزش ندارد و مانع اجرای عدالت نمی شود.

وقتی دزدی قبل از ثابت شدن جرم، توبه کرد، باید جبران گذشته را نماید، درست است که مجازات قطع دست از او برداشته می شود و تو از گناه او می گذری، امّا او باید مالی را که دزدیده است به صاحبش برگرداند و رضایت او را جلب کند.(۲۵)

مائِده: آیه ۴۳ – ۴۱

یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ لَا یَحْزُنْکَ الَّذِینَ یُسَارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِینَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَیْئًا أُولَئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ وَلَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیمٌ (۴۱) سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئًا وَإِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ (۴۲) وَکَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِیهَا حُکْمُ اللَّهِ ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ وَمَا أُولَئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ (۴۳)

قبل از این که پیامبر به مدینه هجرت کند، در این شهر دو طایفه از یهودیان زندگی می کردند، طایفه نَضیر و طایفه قُرَیظه.

طایفه نضیر، هم جمعیّت بیشتری داشت و هم دارای ثروت زیادتری بود و موقعیّت اجتماعی بهتری داشت.

ص:۵۵

زمانی میان این دو طایفه اختلاف پیش آمد و نزدیک بود که کار به جنگ خانمان سوزی برسد. آنان قراردادی را میان یکدیگر نوشتند، قرار شد که اگر کسی از طایفه نضیر کشته شود، هم قاتل کشته شود و هم خون بها به طور کامل گرفته شود. امّا اگر از طایفه قُرَیظه کسی کشته شود، قاتل قصاص نشود و فقط نصف خون بها پرداخت شود.

این قانون سال های سال میان این دو طایفه یهودیان اجرا می شد. البتّه این قانون، مخالف حکم تورات بود، در تورات آمده بود که یا باید قصاص صورت گیرد و یا خون بها گرفته شود. اگر بازماندگان مقتول، خون بها را گرفتند، دیگر حقّ ندارند قاتل را قصاص کنند.

مدّت ها گذشت تا اینکه پیامبر به مدینه هجرت کرد. در یکی از روزها، یکی از افراد طایفه نضیر به دست یکی از افراد طایفه دیگر کشته شد. طایفه نضیر طبق آن پیمان نامه، از طایفه دیگر خواستند تا قاتل را برای قصاص تحویل آنان بدهند و خون بها را هم بدهند.

اینجا بود که طایفه قُریظه گفتند: ما دیگر به آن پیمان عمل نمی کنیم، یا حکم تورات را عمل کنید و بین قصاص و خون بها یکی را انتخاب کنید یا این که برای داوری نزد محمّد برویم.

طایفه نضیر به فکر فرو رفتند، آن ها می خواستند هر طور شده است هم خون بها بگیرند و هم قاتل را قصاص کنند، در واقع آنان می خواستند مانع بشوند آن پیمان نامه ای که نشانه قدرت و اقتدار آنان بود باطل شود.

برای همین آنان به خانه یکی از منافقان مدینه رفتند و با او گفتگو کردند، قرار شد که او با یک نفر از یهودیان نزد پیامبر برود و در این باره از او سؤال کند.

اگر پیامبر آن پیمان نامه را تأیید کرد، سخن او را قبول کنند، امّا اگر حکم پیامبر بر خلاف آن پیمان نامه بود، آن را قبول نکنند. در واقع آن منافقانی که به ظاهر

مسلمان بودند، قرار بود از طایفه نضیر حمایت کنند.

اینجا بود که تو جبرئیل را نزد پیامبر فرستادی و او را از این ماجرا آگاه ساختی، حکم اسلام و تورات در این زمینه یکسان است، قاتل یا باید قصاص شود یا این که خون بها پرداخت کند، پس معلوم بود که طایفه نضیر هرگز سخن پیامبر را نخواهند پذیرفت.

پیامبر از این که عدّه ای از مسلمانان با یهودیان همراهی می کنند و امّا سخن قرآن را قبول ندارند، ناراحت و دلگیر شدند.

برای همین این گونه با او سخن می گویی و او را دلداری می دهی: «ای محمّد ! کسانی که در راه کفر بر یکدیگر سبقت می جویند، تو را اندوهگین نکنند. اینان از کسانی هستند که به زبان می گویند ایمان آورده ایم، ولی دلشان ایمان نیاورده است».

سپس درباره یهودیان سخن می گویی: «ای محمّد ! اندوهگین نشو، از یهودیانی که نزد تو می آیند و سخن تو را می شنوند تا بهانه ای پیدا کنند و تو را دروغگو بشمارند. آنان برای کسانی جاسوسی می کنند که از روی تکّبر نزد تو نیامده اند. آنان کتاب آسمانی را تحریف می کنند و به همدیگر می گویند اگر محمّد طبق خواسته ما حکم کرد، آن را می پذیریم و اگر چنین نبود، از محمّد دوری می کنیم».

یهودیان به جای آن که به دنبال حقیقت باشند، به دنبال خواهش دل خود بودند، سخنان پیامبر را می شنیدند، اگر آن را مطابق خواسته خود می یافتند، می پذیرفتند و هرگاه سخن پیامبر، مخالف میل آن ها بود، آن را رد می کردند.

آن ها ادّعا می کردند که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، انسان مؤمن کسی است که تابع حکم تو باشد، چه این حکم موافق میل او باشد، چه مخالف. برای او فرقی نمی کند، مؤمن واقعی تسلیم امر توست.

تو می دانی که پیامبر به این فکر است که آیا این یهودیان هدایت خواهند شد؟

ص:۵۷

تو کسی را که با این همه آیات و نشانه های آشکار به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نیاورد را به حال خود رها می کنی و این گونه آنان را عذاب می کنی و هیچ کس نمی تواند برای آنان کاری بکند و آنان را از این عذاب نجات دهد، آری، تو نخواسته ای که دل های آنان را از کفر پاک کنی، وقتی آنان این همه نشانه ها و معجزات را دیدند و انکار کردند، دیگر شایستگی ایمان را ندارند، آنان در دنیا خواری و در آخرت عذابی بزرگ در پیش دارند.

بار دیگر با محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن می گویی: «ای محمّد ! آنان کسانی هستند که پذیرا و شنوای دروغ و رشوه خوار هستند و مال حرام می خورند. اگر نزد تو آمدند، در میان آنان داوری کن، یا از آنان روی بگردان و اگر مصلحت را در این دیدی که از آنان روی گردانی، بیمی از آنان به خود راه مده که آنان نمی توانند هیچ زیانی به تو برسانند. اگر مصلحت دیدی که میان آنان داوری کردی، به عدالت حکم کن که من کسانی را که به عدالت حکم می کنند را دوست دارم، ای محمّد ! چگونه است که آنان داوری تو را می خواهند در حالی که تورات نزد آنان است و آن کتاب آسمانی، آنان را از حکم دادن تو بی نیاز می کند، زیرا در آن، حکم و فرمان من بیان شده است. ای محمّد ! بدان که آنان وقتی سخن و حکم تو را بشنوند و ببینند که حکم تو هم مطابق حکم تورات است، سخن تو را نمی پذیرند، آنان مؤمن نیستند».

آری، اگر آنان به تورات مراجعه می کردند، می دیدند که حکم تو این است: وقتی کسی کشته می شود یا باید قاتل قصاص شود یا خون بها از او گرفته شود، امّا این که هم قاتل را قصاص کنند و هم خون بها از او بگیرند، چیزی است که خلاف تورات است. آری، آنان نه به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان داشتند و نه به کتاب آسمانی خودشان.(۲۶)

* * *

مائِده: آیه ۴۴

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۴۴)

فرستاده طایفه نضیر همراه با یکی از مسلمانانِ منافق، نزد پیامبر آمدند، آن ها موضوع را با پیامبر در میان گذاشتند و گفتند: یکی از افراد طایفه ما به دست طایفه قُریظه کشته شده است، ما با آنان پیمان بسته ایم که اگر یک نفر از طایفه ما به دست آنان کشته شود، آنان باید هم قاتل را به ما بدهند تا او را قصاص کنیم و هم خون بهای مقتول را به ما بدهند، امّا اگر ما یکی از آنان را بکشیم، آنان فقط باید نصف خون بها را بگیرند و قاتل را قصاص نکنند. نظر شما در این موضوع چیست؟

پیامبر لحظاتی سکوت کرد و سپس چنین گفت: «هر کس مسلمان باشد و کشته شود، خون بهای او با بقیّه مسلمانان یکسان است. خون بهای هیچ قبیله ای با قبیله دیگری، فرقی ندارد».

این سخن پیامبر برای آنان خوشایند نبود، برای همین آن را نپذیرفتند. پیامبر همان حکم تورات را تأیید کرد، امّا آنان در واقع حکم تورات را قبول نداشتند.

تو تورات را نازل کردی که در آن هدایت و روشنایی بود، پیامبرانی که از فرمان تو اطاعت می کردند، به وسیله تورات، بین مردم داوری می کردند، علما و دانشمندان نیز با استفاده از این کتاب داوری می نمودند، تورات به آنان سپرده شده بود و آنان بر تورات شاهد و گواه بودند.

در اجرای حکم تو نباید از دیگران ترسید، فقط باید از تو پروا کرد. عدّه ای برای به دست آوردن بهای ناچیز دنیا، حکم تورات را تغییر دادند، آنان بر اساس حکم

تو داوری نکردند و کافر شدند.

آری، طایفه نضیر می خواستند قاتل را قصاص کنند و خون بها هم دریافت کنند، این بر خلاف حکم تورات است، آنان این را می دانستند، امّا برای به دست آوردن ثروت بیشتر، بر خلاف حکم تو سخن گفتند.

* * *

مائِده: آیه ۴۵

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالاَنْفَ بِالاَنْفِ وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵)

در تورات درباره حکم قصاص چنین گفته بودی: «انسان در برابر انسان قصاص می شود، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان». این حکم تو بود که هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی از قصاص صرف نظر کند و طرف مقابل خود را ببخشد، این کار او سبب بخشش گناهان او می شود و این گذشت او را، کفّاره گناهانش قرار می دهی. این حکم و قانون توست، کسانی که طبق آن حکم نکنند، ستمگرند.

من اکنون می فهمم که حکم قصاص، حکمی است که در همه ادیان آسمانی آمده است و باید عادلانه و بدون هیچ گونه تفاوتی در جامعه اجرا شود، هرگز به خاطر نژاد، رنگ و طبقه اجتماعی نباید تفاوتی در اجرای این حکم ایجاد گردد.

اجرای این قانون مانع می شود که قتل و جنایت در جامعه زیاد بشود، تو خواسته ای تا از جان انسان ها دفاع کنی. قصاص را برای حفظ حیات و زندگی اجتماعی معرّفی می کنی. قصاص برخورد و انتقامی شخصی نیست، بلکه تأمین کننده امنیّت اجتماعی است. اگر در جامعه متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیّت

از بین می رود. اگر به بهانه های مختلف از اجرای این قانون سرپیچی کنیم، جامعه دیگر روی آرامش و امنیّت را نخواهد دید.

* * *

مائِده: آیه ۴۷ – ۴۶

وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (۴۶) وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۷)

بعد از آن پیامبران، عیسی(علیه السلام)را فرستادی و او تورات را که پیش از او نازل شده بود، تصدیق می کرد، تو بر او انجیل را فرستادی که در آن هدایت و روشنایی بود.

انجیل، تورات را راست می شمرد و رهنمون و پندی برای پرهیزکاران بود. پیروان انجیل باید بر آنچه تو در آن کتاب فرستاده ای، داوری کنند و اگر به آنچه تو در انجیل گفته ای، داوری نکنند، نافرمانی کرده اند و تبهکارند.

آری، پیامبران و کتاب های آسمانی آن ها یکدیگر را تأیید می کنند، زیرا همه آن ها از یک جا، سرچشمه می گیرند و مانند برنامه و کتابِ کلاس های یک مدرسه، در اصول با یکدیگر اختلاف ندارند، امّا در جزئیّات متفاوتند و هر کتابی از کتاب قبلی کامل تر است.

* * *

مائِده: آیه ۵۰ – ۴۸

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸)

ص:۶۱

وَأَنِ احْكَمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (۴۹) أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰)

یهودیان طایفه نضیر، سال های سال ادّعا می کردند که به تو و تورات ایمان دارند، امّا وقتی پیامبر در میان آنان بر اساس سخن تو داوری نمود، آن را نپذیرفتند، سپس تو با پیامبرت چنین سخن می گفتی:

ای محمّد ! ما این قرآن را به راستی و درستی بر تو نازل کردیم، این قرآن کتاب های آسمانی پیش از خود را تصدیق می کند و بر حقیقت آن کتاب ها، گواهی می دهد.

ای محمّد ! بر اساس حکمی که بر تو نازل کرده ام، میان یهودیان و مسیحیان داوری کن و با خواسته های آنان که بر خلاف سخن من است، موافقت نکن !

من برای هر گروه از انسان ها، آیین و شریعت روشنی قرار دادم و اگر می خواستم همه مردم را امّت یگانه قرار می دادم. من در هر زمانی، دین و آیین خاصّی را برای مردم قرار دادم و آنان را این گونه امتحان می کنم، در انجام کارهای نیک از یکدیگر پیشی بگیرید و بدانید که بازگشت همه شما به سوی من است و من در آن روز، شما را از آنچه باعثِ اختلاف شما بوده است، آگاه خواهم ساخت.

ای محمّد ! در میان آنان بر اساس آنچه من بر تو نازل کرده ام، داوری کن، هرگز از خواسته های آنان پیروی نکن، مبادا تو را فریب دهند و از بعضی احکامی که بر تو نازل کرده ام، تو را منحرف سازند.

اگر آنان حکم و داوری تو را نپذیرفتند، نگران نباش، من می خواهم با این کارشان، سزای بعضی از گناهانشان را در این دنیا بدهم، آنان در روز قیامت،

ص:۶۲

سزای همه گناهان خود را خواهند دید.

اگر آنان حقّ را قبول نکردند، اندوهناک نباش و بدان که بیشتر مردم، حقّ را قبول نمی کنند و تبهکار می شوند.

به راستی آنـان به دنبال چه هسـتند؟ آیا از حکم و قانون من رو برمی گرداننـد و از تو می خواهنـد بر اساس روزگار جاهلیّت، میان آنان داوری کنی؟ چه حکمی از حکم من برای اهل ایمان بهتر است؟ کدام قانون بهتر از قانون من است؟

* * *

منظور از روزگار جاهلیّت چیست؟

هر وقت انسـان هـا از دانش و دین جـدا شونـد، روزگار جاهلیّت فرا رسـیده است، اگر بشـر، قانون تو را کنار بنهـد و بر اساس هوس هـا، ترس هـا و طمع ها قانونی وضع کنـد، قانون او، قانون جاهلیّت است. انسان هرگز نمی توانـد با قوانینی که این گونه وضع می کند به رستگاری برسد، بهترین قانون، قانون توست زیرا تو از همه اسرار جهان و اسرار انسان آگاهی داری و از حال و آینـده انسـان بـاخبر هستی، به دنبـال نفعی برای خودت نیستی، از هر خطـا و لغزشـی به دور می باشـی، از هیـچ قـدرتی نمی هراسی، خیرخواه همه بندگان خود می باشی.

* * *

من باید در این سـخنان تو فکر کنم، زندگی من باید بر اساس قرآن باشد، نمی شود که خود را مسـلمان بدانم، امّا حکم قرآن را قبول نداشـته بـاشم ! وقتی من مؤمن واقعی هسـتم که به همه آنچه تو در قرآن بر پیـامبرت نازل کرده ای، اعتقاد قلبی داشـته باشم و فقط آن را مایه نجات و رستگاری خود بدانم.

خیلی ها را دیده ام که نماز می خوانند و روزه هم می گیرند، امّا شیوه زندگی آنان

بر خلاف قرآن است، آنان تصوّر می کنند که زمان قوانین قرآنی گذشته است، آنان زندگی خود را بر اساس قوانینی که مخالف قرآن است، تنظیم می کنند، آنان در واقع، به دنبال قانون جاهلیّت هستند.

در این آیات، تو برای من ماجرای یهودیان طایفه نضیر را بیان کردی تا من درس بزرگی از این ماجرا بگیرم، این ماجرا، فقط ماجرای تاریخی نبود، بلکه تو پیام مهم خود را برای بشر در این آیات بیان کردی، اگر مسلمانان از قوانین قرآن سرپیچی کنند، به ذلّت و خواری مبتلا خواهند شد، همانگونه که یهودیان به ذلّت و خواری گرفتار شدند، افسوس که مسلمانان به اسم، مسلمان هستند امّا به حکم قرآن کمتر باور دارند، هر وقت آنان به قرآن تو با تمام وجود بازگردند، روزگار عزّت آنان فرا خواهد رسید.

* * *

مائده ۵۳ – ۵۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱) فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (۵۲) وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ (۵۳)

از مسلمانان می خواهی تا یهودیان و مسیحیان را دوست خود قرار ندهند، زیرا آنان در برابر مسلمانان، همدیگر را پشتیبانی می کنند، هر کس آنان را به دوستی بگیرد، از آنان خواهد بود و در روز قیامت با آنان برانگیخته خواهد شد. تو کسانی که به خود ستم می کنند و کافران را دوست خود می گیرند به بهشت خود،

راهنمایی نمی کنی.

مسلمان باید از دشمنان تو بیزار باشد و با آنان هم پیمان و دوست نشود. البتّه منظور تو این نیست که همه روابط تجاری و اجتماعی مسلمانان با کافران قطع شود، بلکه تو می خواهی که ما با آنان به گونه ای رابطه برقرار نکنیم که باعث خیانت و ظلم به جامعه اسلامی بشود.

کسانی که دلهای آن ها ناسالم است و مبتلا به مرض نفاق می باشند، برای دوستی با یهودیان و مسیحیان می شتابند، آنان می گویند: «می ترسیم حادثه ناگواری به ما برسد و ما نیاز به آنان داشته باشیم، ما باید با آنان دوست باشیم تا در سختی ها یاریمان کنند». آنان به یاری یهودیان و مسیحیان دل خوش کرده اند و نمی دانند چه بسا تو پیروزی را نصیب مسلمانان کنی و اتّفاق دیگری به نفع مسلمانان پیش آوری و در آن روز، همه کسانی که با یهودیان و مسیحیان مخفیانه دوست و هم پیمان شده اند، پشیمان خواهند شد.

گروهی از مسلمانان به سوی کافران می روند و با آنان هم پیمان می شوند، آن وقت است که همه می فهمند اهل نفاق و دورویی هستند، آنان قبلاً می گفتند که ما با مسلمانان هستیم، امّا پیمان خود با مسلمانان را فراموش می کنند و به کفر پناه می برند، آنان با این کار خود، همه کارهای نیک خود را تباه و نابود می کنند و از زیانکاران می شوند.

* * *

درباره ارتباط با کافران، در جامعه اسلامی همواره دو نظر وجود داشته است:

۱ - در دوستی با کافران باید مراقب بود و نباید زمام کار جامعه را به دست آنان سپرد و هرگز نباید به کمک ها و دوستی های آنان اطمینان کرد.

ص:۶۵

۲ – هر شخص و ملّتی تکیه گاهی می خواهد و مصلحت در این است که مسلمانان باید با کافران هم پیمان شوند، زیرا این دوستی در گرفتاری ها منفعت زیادی دارد.

تو نظر دوم را رد می کنی و به مسلمانان هشدار می دهی که هرگز به یاری و کمک کافران دل خوش نکنند.

وقتی من تاریخ را می خوانم می بینم که بسیاری از بدبختی های مسلمانان از این نکته سرچشمه می گیرد که مسلمانان با بیگانگان دوست شدند و به یاری آنان دل بستند، ولی دیری نپایید که بیگانگان راه خود را جدا کردند و درست در زمانی که مسلمانان به آن ها نیاز داشتند، آن ها را تنها رها کردند و ضربه های محکمی بر مسلمانان زدند.

* * *

مائِده: آیه ۵۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴)

در اینجا از دو گروه سخن به میان می آوری: گروه اوّل کسانی که از دین اسلام برمی گردند، گروه دوم کسانی که دوستان تو می باشند.

تو به ما هشدار می دهی که اگر بعضی از ما از دین خود بیرون برویم و کافر شویم، هرگز زیانی به تو و آیین اسلام نمی رسد، تو گروهی را برای حمایت از دین اسلام، برمی انگیزی و آنان دارای چنین ویژگی هایی خواهند بود:

۱ – تو آنان را دوست داری.

۲ – در برابر مؤمنان، مهربان و فروتن هستند و در برابر دشمنان، سرسخت و پر قدرت هستند.

۳ – در راه تو جهاد می کنند و سختی های آن را به جان می خرند.

۴ – در راه انجام فرمان تو از سرزنش هیچ ملامت گری نمی هراسند.

این ویژگی های زیبا، نعمتی است که تو به آنان داده ای و تو به هر کس که بخواهی و او را شایسته بدانی این زیبایی ها را می دهی و نعمت های تو بر بندگانت، وسیع است و تو بر همه چیز دانا هستی.

این وعده توست، هرگاه عدّه ای از مسلمانان از اسلام برگردند و به راه کفر بروند، تو گروهی از مردم را به نور ایمان هدایت می کنی و آنان باعث عزّت دین تو می شوند.

ص:۶۷

مائِده: آیه ۵۶ – ۵۵

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶)

چند نفر وارد مسجد می شوند، آنان در جستجوی پیامبر هستند، همه با تعجّب به آنان نگاه می کنند، آخر این یهودیان چرا به مسجد آمده اند؟ معلوم می شود که این چند نفر از یهودیان «بنی قُریظه» هستند که به تازگی مسلمان شده اند، آنان می خواهند با پیامبر دیدار داشته باشند.

وقتی می فهمم که آنان از دین یهود دست برداشته اند و اسلام را برگزیدند، بسیار خوشحال می شوم، نزد یکی از آنان می روم و نام او را می پرسم. او خود را «عبدالله بن سلام» معرّفی می کند. او به من می گوید از وقتی که مسلمان شده است همه اقوام و فامیلش او را طرد کرده اند و با ذلّت و خواری با او برخورد می کنند.(۲۷)

یکی از مسلمانان به عبدالله بن سلام می گوید که پیامبر به منزل خود رفته است و

برای دیدن پیامبر باید به خانه آن حضرت بروید. عبدالله بن سلام و دوستانش به سمت درِ مسجد می روند تا خارج شوند، من نیز همراه آنان می روم.(۲۸)

* * *

اینجا خانه پیامبر است. عبدالله بن سلام و دوستانش با کمال ادب و احترام نزد پیامبر نشسته اند، پیامبر لبخندی بر لب دارد و از آنان به گرمی پذیرایی می کند.

عبدالله بن سلام با تاریخ پیامبران به خوبی آشناست و می داند خداوند برای پیامبران، وصی و جانشین قرار داده است، مثلاً جانشین موسی(علیه السلام)، یوشع بود.

عبدالله بن سلام رو به پیامبر می کند و می گوید: ای پیامبر خدا ! برای ما جانشین خود را معرّفی کن !

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل می شود و آیه ای را بر او نازل می کند. پیامبر رو به آنان می کند و می گوید : «همین الآن ، جبرئیل نزد من آمد و آیه ۵۵ سوره مائده را بر من نازل کرد. این آیه را گوش کنید: بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می دهند ، بر شما ولایت دارند» .(۲۹)

همه به فکر فرو می روند ، به راستی منظور خدا از کسی که در رکوع صدقه می دهد کیست ؟ او کیست که مانند خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد ؟

من هیچ کس را نمی شناسم که در رکوع ، صدقه داده باشد .

پیامبر رو به یارانش می کند و می گوید : «برخیزید ! برخیزید ! باید به مسجد برویم و کسی را که این آیه درباره او نازل شده است، پیدا کنیم» .

همه به سوی مسجد می روند، مسجد پر از جمعیّت است و عدّه ای مشغول نماز هستند.

چگونه بفهمیم چه کسی در میان این همه جمعیّت ، صدقه داده است ؟

خوب است که ما به دنبال یک فقیر بگردیم و از او سؤال کنیم ، این طوری بهتر می توانیم گمشده خود را پیدا کنیم .

یک مرد عرب می خواهد از درِ مسجد بیرون برود ، نگاه کن ، چهره او زرد است ، حتماً خیلی گرسنه است .

نزد فقیر می رویم ، این فقیر چقدر خوشحال است ! گویا تمام دنیا را به او داده اند .

پیامبر به او نگاهی می کند و می پرسد : «ای مرد عرب ! از کجا می آیی ؟ چرا این قدر خوشحالی ؟» .

مرد عرب با دست ، گوشه مسجد را نشان می دهد و می گوید : «از پیش آن جوان می آیم ، او به من این انگشتر قیمتی را داد» .

صدای الله اکبرِ پیامبر در مسجد طنین انداز می شود . همه از این فقیر می خواهند تا بیشتر توضیح دهد .

مرد عرب می گوید : «ساعتی قبل ، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم ، امّا هیچ کس به من کمک نکرد ، من در مسجد دور می زدم و طلب کمک می کردم ، در این میان ، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود ، او اشاره کرد تا من به سوی او بروم ، من هم پیش او رفتم و او انگشتر خود را به من داد» .

همه مردم ، الله اکبر می گویند و به سوی آن جوان می روند . آن جوان ، هنوز در حال خواندن نماز است . پیامبر تا او را می بیند اشک در چشمانش حلقه می زند !

به راستی این کیست که دیدنش این گونه اشک شوق بر چشمان پیامبر جاری کرده است ؟

او علی(علیه السلام)است که به حکم قرآن ، از امروز بر همه مسلمانان ، ولایت دارد .(۳۰)

پیامبر رو به مردم می کند و می گوید: «علی بعد از من ولیّ و امام شماست».(۳۱)

گروهی از یاران پیامبر که محبّت علی(علیه السلام)را به دل داشتند در جواب می گویند: «بارخدایا ! ما از این که تو خدای ما هستی و اسلام دین ما و محمّد پیامبر و علی، ولیّ ماست، خشنودیم».

تو این سخن را می شنوی، بار دیگر جبرئیل را نزد پیامبر می فرستی تا این آیه را برای او بخواند: «هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که اهل ایمانند را ولیّ خود بداند، پیروز است زیرا حزب خدا و یاران خدایند و حزب خدا همواره بر دشمنانشان پیروز خواهند بود».(۳۲)

همه می فهمند که منظور از «اهل ایمان» در این آیه، علی(علیه السلام)می باشد، آنان تو را شکر می کنند که دوستی علی(علیه السلام)به دل دارند و تو به آنان توفیق داده ای که ولایت او را پذیرا باشند.

* * *

این خبر در شهر می پیچد که خدا آیه ای را درباره علی(علیه السلام)نازل کرده است ، آن هایی که محبّت علی(علیه السلام)را در سینه دارند خوشحال می شوند ، به راستی چه آقا و مولایی بهتر از علی(علیه السلام) !

اکنون حسّان بن ثابت جلو می آید و در وصف علی(علیه السلام)این شعر را می سراید: «ای علی ! ای جان من و همه مسلمانان فدای تو...تو آن کسی هستی که در حال رکوع صدقه دادی و انگشتر خود را به فقیر دادی و خدا هم ولایت و رهبری تو را در قرآن نازل کرد».(۳۳)

آفرین بر حسّان !

این شعر زیبای او هرگز از یاد و خاطره ها فراموش نخواهد شد.

* * *

در میان مردم گروهی هستند که کینه علی(علیه السلام)را به سینه دارند ، از شنیدن این خبر آن ها را بسیار ناراحت می کند .

جلسه ای تشکیل می دهند و با یکدیگر درباره این موضوع گفتگو می کنند .

آیا می خواهی سخن آن ها را بشنوی ؟

گوش کن : «ما هرگز ولایت علی را نمی پذیریم ، آخر چگونه می شود یک جوان

بر ما که پنجاه سال از او بزرگ تر هستیم حکومت کند ؟ علی خیلی جوان است ، او برای رهبری شایسته نیست» .

معلوم می شود که هنوز این مردم به سنّت های جاهلیّت ایمان دارند .

عرب ها که همیشه رهبران خود را با ریش های سفید دیده اند نمی توانند رهبریِ یک جوان را بپذیرند . درست است که او همه خوبی ها و کمال ها را دارد ، امّا برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشت ریشِ سفید نمی شود ، برای آن ها ارزش ریشِ سفید از همه فضایل برتر است !!

البتّه بعضی از این مردم ، فکر می کنند که خلیفه باید خیلی جدّی باشد و همیشه اخمو باشد تا همه از او بترسند ، امّا علی(علیه السلام)همیشه لبخند به لب دارد و به درد خلافت نمی خورد .(۳۴)

آنان در گوشه ای از مسجد دور هم جمع می شوند، یکی از آنان می گوید:

ـــ به نظر شما چه باید بکنیم؟

ـــ اگر ما ولایت علی را نپذیریم به قرآن کفر ورزیده ایم، اگر هم به این آیه ایمان بیاوریم، باید این ذلّت و خواری را تحمّل کنیم و ولایت علی را قبول کنیم.

ـــ ما می دانیم که محمّد راست می گوید و این آیه از طرف خدا نازل شده است، ما ولایت محمّد را پذیرفته ایم، امّا هرگز از علی پیروی نمی کنیم.

* * *

عمربن خطّاب دوستان خود را دور خود جمع می کند، آن ها نقشه ای در سر دارند، آن ها می خواهند به مسجد بروند و در حال رکوع به فقرا صدقه بدهند تا خداوند آیه ای را هم درباره آن ها نازل کند !

آن ها با خود فکر می کنند که اگر آیه ای درباره آن ها نازل شود چقدر خوب می شود ، آن وقت ، آن ها هم بر مردم ولایت خواهند داشت .

پول های خود را روی هم می ریزند ، این یک سرمایه گذاری مشترک است ، هر

کس باید سهم خود را بدهد . با این پول می توان چهل انگشتر قیمتی خرید .

خبر می رسد که در مسجد، بازار صدقه دادن ، خیلی داغ شده است ! چند نفر کنار در مسجد ایستاده اند ، یکی از آن ها هم داخل مسجد مشغول نماز است ، وقتی فقیری وارد مسجد می شود ، دور او حلقه می زنند و از او می خواهند نزد عمربن خطّاب که در حال نماز خواندن است برود تا یک انگشتر قیمتی بگیرد .

فقیر هم که از ماجرا، بی خبر است خوشحال می شود و به آن طرف می رود . با نزدیک شدن فقیر ، یکی به آن نمازگزار علامت می دهد و او به رکوع می رود و در رکوع به آن فقیر انگشتری قیمتی داده می شود ، چهل فقیر، صاحب انگشتر شدند، امّا هیچ آیه ای نازل نشد.(۳۵)

انگشترهایی که این گروه به فقیران داده اند ، خیلی قیمتی تر از انگشتر علی(علیه السلام)بودند ، امّا انگشتر علی(علیه السلام)چیزی داشت که این چهل انگشتر نداشت و آن اخلاص صاحبِ انگشتر بود !

مهم این است که من کاری را با اخلاص انجام دهم، این اخلاص است که به یک کار ارزش می دهد.(۳۶)

ص:۷۳

مائِده: آیه ۵۸ – ۵۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸)

از ما می خواهی تا هرگز با کسانی که دین ما را به مسخره و بازی می گیرند، دوست نشویم، چه یهودیان و مسیحیان باشند و چه کافران بُت پرست. تو دوست داری که ما به این دستور تو عمل کنیم و اهل تقوا باشیم.

گروهی از دشمنان وقتی صدای اذان را می شنوند، ما را مسخره می کنند، آنان با این کار خود، دین ما را مسخره می کنند و ما هرگز نباید با چنین افرادی دوست باشیم. این خواسته توست.

اذان، شعار امّت اسلامی است، هر ملّت و مذهبی، برای فراخواندن مردم به سوی وظیفه های فردی و اجتماعی خویش، شعاری دارند. اذان، شعاری است که با نام تو آغاز می شود و با یادآوری یگانگی تو و گواهی به رسالت پیامبر اوج

ص:۷۴

می گیرد و با دعوت مردم به سوی رستگاری و عمل نیک ادامه پیدا می کند، آنگاه مردم را به سوی نماز فرا می خواند و با یاد خدا پایان می پذیرد.

کسانی که اذان را مسخره می کنند، اهل فکر و اندیشه نیستند، اگر آنان کمی فکر می کردند، به اهمیّت اذان و پیوند با تو از راه نماز، پی می بردند و با آن مخالفت نمی کردند.

* * *

مائِده: آیه ۶۳ – ۵۹

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹) قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۶۰) وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱) وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳)

گروهی از یهودیان نزد پیامبر آمدند و از او خواستند تا درباره دین اسلام با آنان سخن بگوید. پیامبر با آنان درباره اعتقاداتی که یک مسلمان باید داشته باشد، سخن گفت، این که مسلمان باید به خدای یگانه ایمان داشته باشد و به پیامبران قبلی (از ابراهیم گرفته تا موسی و عیسی(علیهم السلام))ایمان داشته باشد و آنان را فرستاده خدا بداند.

وقتی این یهودیان فهمیدند که پیامبر نام عیسی(علیه السلام)را با احترام می برد و به پیامبری او ایمان دارد، ناراحت شدند، زیرا یهودیان هرگز به عیسی(علیه السلام)ایمان نداشتند و نسبت های ناروا به عیسی(علیه السلام)و مادرش مریم می دادند. آنان رو به پیامبر کردند و

گفتند: «ما دین و آیینی را بدتر از دین و آیین تو سراغ نداریم».(۳۷)

در اینجاست که تو این آیات را بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل می کنی.

* * *

آیا شما بر ما ایراد می گیرید و ما را انکار می کنید؟ مگر ما چه کرده ایم جز این که به خدای یگانه و به قرآن و کتاب های آسمانی قبلی ایمان آورده ایم. علّت این کار شما این است که بیشتر شما نافرمان و تبهکارید، اگر شما نافرمان و تبهکار نبودید، هرگز بر ایمان ما، عیب نمی گرفتید.

آیا می خواهید شما را از کسانی که به امر خدا به بدترین کیفر گرفتار شدند، خبر بدهم؟ چرا فراموش کرده اید که گروهی از شما، لعنت و غضب خدا را برانگیختند، از این رو به صورت میمون و خوک درآمدند، آنان به جای این که خدا را بپرستند، طاغوت و بُت پرستیدند و گوساله پرست شدند، جایگاه آنان در روز قیامت در جهنّم از همه بدتر خواهد بود، آنان از راه راست منحرف شده اند، آنان از همه گمراه تر هستند.

به راستی چرا یهودیان به مسلمانان ایراد می گرفتند؟ این کار آنان از غرور و خودبرتربینی آنان سرچشمه می گرفت، اکنون تو گذشته آنان را یادآوری می کنی.

* * *

گروهی از آنان وقتی نزد مسلمانان می آیند، می گویند ما به دین شما گرویده ایم، امّا آنان دروغ می گویند، آنان کفر خود را در قلب های خود پنهان کرده اند و تو از راز دل آنان باخبر هستی و می دانی که آنان هرگز ایمان نیاورده اند.

بسیاری از آنان در گناه و تجاوز به حقوق دیگران و خوردن مال حرام و رشوه بر یکدیگر سبقت می گیرند، چقدر کارهای آنان زشت و ناپسند است !

چرا دانشمندان و علمای یهود، آن ها را از سخنان ناشایسته و خوردن مال حرام، نهی نمی کنند؟ به راستی که این سکوت و عدم اعتراض دانشمندان، بسیار ناپسند

است. دانشمندان وظیفه دارند مردم را از گناه بازدارند، اگر آنان وظیفه خود را انجام ندهند، در خور سرزنش بیشتری هستند.

* * *

این سخن تو فقط درباره دانشمندان یهود نیست، این سخن تو برای همه زمان ها و مکان ها می باشد و هشدار به همه دانشمندان است. کسی که از نعمت علم و آگاهی بهره مند شده است، باید به وظیفه خود عمل کند. هیچ دانشمندی حقّ ندارد از زیر بار مسئولیّت اجتماعی خود، شانه خالی کند.

آری، نهی از زشتی ها و پلیدی ها، در درجه اوّل، وظیفه دانشمندان است، سکوت آنان، زمینه فساد و گناه بیشتر می شود، آنان وظیفه دارند مردم را از گناه و زشتی ها منع کنند.

* * *

مائِده: آیه ۶۶ – ۶۴

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴) وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (۶۶)

روزگاری یهودیان در اوج قدرت بودند و بر قسمت مهمّی از دنیا حکومت می کردند، (زمان داوود(علیه السلام)و سلیمان(علیه السلام)). نزدیک زمان ظهور اسلام آنان در شام (سوریه) زندگی می کردند، آن ها در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. برای همین از شام به

سرزمین حجاز مهاجرت کردند، آن ها می خواستند اوّلین کسانی باشند که به آن پیامبر ایمان می آورند. آنان در آن سرزمین قدرت زیادی پیدا کردند.

سالها گذشت تا اینکه محمّد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد; امّا نه تنها یهودیان به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نیاوردند بلکه به او حسد هم ورزیدند و با او دشمنی کردند، آنان به قدرت خود اعتماد کرده بودند و خیال می کردند که می توانند محمّد(صلی الله علیه وآله)را شکست بدهند، امّا آنان در همه جنگ ها شکست خوردند.(۳۸)

آن ها وقتی دیدند که قدرت آن ها از بین رفته است با خود چنین گفتند: «دست خدا با زنجیر بسته شده است و برای همین نمی تواند به ما کمکی بکند».

آنان معتقد به نوعی جبر بودند، می گفتند که سرنوشت همه انسان ها در آغاز خلقت مشخّص شده است و حتّی خدا هم نمی تواند در این سرنوشت تغییر ایجاد کند، آن ها به این باور رسیده بودند که از روز اوّل خلقت جهان، مقدّر شده است که آنان شکست بخورند و قدرت خود را از دست بدهند و خدا هم هرگز نمی تواند این سرنوشت را تغییر بدهد.

اکنون عقیده آنان را باطل اعلام می کنی و به خاطر این سخنی که درباره قدرت تو گفتند، آنان را لعنت می کنی. تو جهان را خلق نمودی و اگر بخواهی می توانی سرنوشت انسان ها را تغییر دهی، امّا دستِ قدرت تو، همواره گشاده است و عطا و بخشش تو بسیار است، به هر کس که بخواهی می بخشی و سرنوشت انسان ها را به خاطر اعمال خوب و یا بد آنان تغییر می دهی. تو جهان را آفریدی و هر لحظه به آن تسلّط کامل داری، هرچه را بخواهی، تغییر می دهی، قدرت تو بی پایان است.

* * *

تو قرآن را بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کردی و او آن را برای یهودیان خواند، آنان قرآن را

شنیدند، امّا بر کفر و طغیان خود افزودند، برای همین تا روز قیامت بین یهودیان، کینه و دشمنی می افکنی و آنان همواره با هم اختلاف خواهند داشت.

آنان برای نابودی اسلام تلاش زیادی نمودند، امّا تو آتش همه جنگ های آنان را خاموش کردی و پیامبرت را در مقابل آنان یاری کردی.

یهودیان روی زمین به دنبال فساد هستند و تو هرگز مفسدان را دوست نمی داری و آنان از رحمت و مهربانی تو بی بهره اند.

اگر آنان به تو ایمان واقعی بیاورند و پرهیزکار شوند، تو گناهان گذشته آنان را می بخشی و نعمت های خود را بر آنان نازل می کنی و آنان را در بهشت وارد می کنی و در باغ های سبز و خرّم آن، جای می دهی.

اگر آنان به تورات و انجیل و قرآنی که اکنون برای آنان نازل شده است، عمل کنند، از برکات آسمان و زمین بهره مند خواهند شد، آری، گروهی از آنان معتدل و میانه رو هستند، وقتی فهمیدند که حقّ با محمّد(صلی الله علیه وآله)است به او ایمان آوردند ولی بسیاری از آنان بدرفتارند و حقّ را انکار می کنند.

* * *

در اینجا تو درس بزرگی به یهودیان می دهی، آنان می گفتند که سرنوشت آنان تغییر نمی کند و حتّی تو هم نمی توانی کاری برای آنان انجام بدهی، امّا تو به آنان می فهمانی که اگر نعمت ها از آنان قطع شده است، به خاطر رفتار خود آنان است، اگر آنان کردار خود را تغییر بدهند و به دستورات تو عمل کنند، باز هم تو نعمت های خود را به آنان ارزانی خواهی داشت. آری، تو سرنوشت انسان ها را با توجّه به اعمال خودِ آنان، رقم می زنی.(۳۹)

ص:۷۹

مائِده: آیه ۶۷

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷)

قبل از این که آیه را بخوانم باید ماجرای «غدیر خُمّ» را بیشتر بدانم، باید به تاریخ سفر کنم.

باید به سال دهم هجری بروم...

سفری به عمق تاریخ.

از دوردست ها صدای کاروان به گوش می رسد... از جا برمی خیزم، باید خود را به آن کاروان برسانم... به پیش می روم، می روم تا آن که به کاروان می رسم، بیش از صد و بیست هزار نفر در دل این بیابان به این سو می آیند.

همه این مردم از سفر حجّ می آیند، آنان همراه پیامبر اعمال حجّ را انجام داده اند و اکنون می خواهند به سوی خانه های خود باز گردند.

شتر پیامبر در این بیابان به پیش می رود، عدّه ای سواره اند و گروهی هم با پای

پیاده همراه او می آیند. کاروان ۱۲۰ هزار نفری در دل بیابان پیش می رود .(۴۰)

انتظار در چهره پیامبر موج می زند ، گویا پیامبر منتظر امر مهمّی است.

اینجا غـدیر خُمّ است. صـدایی به گوش پیامبر می رسد. این صدای جبرئیل است که آیه ۶۷ سوره مائـده را برای او می خواند: «ای پیـامبر ! آنچه بر تو گفته ام برای مردم بازگو کن که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نـداده ای. بـدان که من تو را از فتنه ها حفظ می کنم».

وعـده بزرگ تو فرا می رسـد. مردم از آیه مهمّی که بر پیامبر نازل شده است خبر ندارند . صدای پیامبر سـکوت صـحرا را می شکند : «شتر مرا بخوابانید ! به خدا قسم ، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی روم ».(۴۱)

شتر پیامبر را به زمین می خواباننـد و پیامبر از شتر پیاده می شود . چهره پیامبر از خوشـحالی می درخشد ، هیچ کس پیامبر را تا به حال این قدر خوشحال ندیده است .

مردم ، همه تعجّب کرده اند ، نمی دانند چرا پیامبر دستور توقّف داده است . باید صبر کنیم تا همه به اینجا برسند، اوّلِ کاروان چند کیلومتر جلوتر می باشد ، خیلی ها هم عقب ترند.(۴۲)

پیامبر دسـتور می دهـد تا چنـد سوار نزد او برونـد ، به آن ها دسـتور می دهـد تا همه کسانی که جلوتر رفته انـد برگردند . هم چنین پیامبر عـدّه ای را می فرسـتد تا به آن هایی هم که عقب هسـتند خبر بدهنـد که زودتر خود را به اینجا برسانند ، همه باید کنار این چشمه جمع شوند .

* * *

این سخن پیامبر است : «بروید و سنگ های بزرگ بیابان را جمع کنید و در آنجا

منبری آماده کنید» .(۴۳)

پیامبر دستور می دهد تا جهاز و رواَندازهای شتران را جمع کنیم و بر روی سنگ ها قرار دهیم زیرا هنوز منبر آنطور که باید بلند نشده است.(۴۴)

اذان ظهر نزدیک است ، پیامبر دستور می دهد همه مردم در نماز شرکت کنند .(۴۵)

* * *

همه مسلمانان در صف های منظّم ایستاده اند و منتظرند تا با پیامبر نماز بخوانند . آن ها می دانند که پیامبر بعد از نماز می خواهد برایشان سخنرانی مهمّی کند.

همه مسلمانان جمع شده اند و آماده خواندن نماز هستند . پیامبر سجّاده خویش را کنار منبر می گستراند و آماده نماز می شود .

الله اکبر !

این صدای اذان است که به گوش می رسد .(۴۶)

چه منظره زیبایی !

اینجا غدیر خُمّ است ، ظهر روز هجدهم ماه ذی الحجّه ، سال دهم هجری .

* * *

نماز ظهر غدیر به پایان می رسد ، پیامبر از جای خود برمی خیزد ، از چند نفر می خواهد که سخنان او را با صدای بلند تکرار کنند تا همه ، سخنان او را بشنوند .

پیامبر بالای منبر می رود و رو به مردم می ایستد ، همه ، منتظر شنیدن سخنان پیامبر هستند .(۴۷)

او ابتدا از مردم سؤال می کند :«ای مردم ! آیا صدای مرا می شنوید ؟ من پیامبر شما هستم» .(۴۸)

وقتی مطمئن می شود که همه مردم به سخنانش گوش می کنند ، سخنان خود را آغاز می کند، او ابتدا تو را به یگانگی یاد می کند:

* * *

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَـنِ الرَّحِیمِ

ستایش خدایی که یکتاست و شریکی ندارد ، خدایی که به همه چیز آگاهی دارد ، آفریننده آسمان ها و زمین است .

من به یگانگی او شهادت می دهم و به بندگی او اعتراف می کنم .

ای مردم ! خدا آیه ای را به من نازل کرده است ، گوش کنید ، این سخن خدا می باشد : ای پیامبر ! آنچه را که به تو نازل کرده ایم به مردم بگو و اگر این کار را نکنی وظیفه خود را انجام نداده ای. خدا تو را از فتنه ها حفظ می کند ».

مردم ! می خواهم علّتِ نازل شدن این آیه را برای شما بگویم : جبرئیل بر من نازل شده و از طرف خدا دستور مهمّی را به من داده است .

ای مردم ! من به زودی به دیدار خدا خواهم شتافت و از میان شما خواهم رفت ، اکنون از شما می پرسم من چگونه پیامبری برای شما بودم ؟ (۴۹)

* * *

اشک از چشمان همه ما جاری می شود ، آخر چگونه باور کنیم که پیامبر به زودی از میان ما خواهد رفت ؟

پیامبر سکوت کرده و منتظر جواب است ، مردم ، همه با صدای بلند جواب می دهند : «ما شهادت می دهیم که دلسوز ما بوده ای و پیامبر خوبی برای ما بوده ای ، خدا به تو بهترین پاداش ها را بدهد !» .(۵۰)

اکنون پیامبر علی(علیه السلام)را صدا می زند و از او می خواهد به بالای منبر بیاید ، علی(علیه السلام)

از منبر بالا می رود و طرف راست پیامبر می ایستد .(۵۱)

* * *

پیامبر و علی(علیهما السلام)بر بالای منبر ایستاده اند و همه چشم ها به آن ها خیره شده است . صدای پیامبر بار دیگر سکوت را می شکند : «ای مردم ! چه کسی بر شما ولایت دارد ؟»

پیامبر ، منتظر پاسخ مردم است ، همه فریاد می زنند : «خدا و پیامبر او» .(۵۲)

همه مسلمانان ، اطاعت از تو و پیروی از پیامبر را بر خود واجب می دانند . اکنون پیامبر دست علی(علیه السلام)را در دست می گیرد و تا آنجا که می تواند دست او را بالا می آورد و با صدای بلند می گوید : «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست ».

سپس پیامبر چنین دعا می کند: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار ویاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن ».(۵۳)

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می کند .(۵۴)

پیامبر می خواهد همه مردم ، علی(علیه السلام)را ببینند ، برای همین ، بازویِ علی(علیه السلام)را با مهربانی می گیرد و او را بلند می کند .

اکنون علی(علیه السلام)یک سر و گردن از پیامبر بالاتر قرار گرفته است .(۵۵)

پیامبر علی(علیه السلام)را این گونه بلند کرده است تا همه مردم ، امام خود را به خوبی ببینند .

صدای پیامبر به گوش می رسد : «ای مردم ! این علی است که برادر و جانشین من است ، او امیرمؤمنان است و به همه علوم من آگاه است ».

بعد از آن پیامبر می گوید : «ای مردم آیا شنیدید ؟» .

همه صدا می زنند : « آری ».

در این میان ، مردی از میان جمعیّت سؤال می کند : «ای پیامبر ! منظور شما از این که علی ، مولای ماست ، چیست ؟» .

پیامبر با روی باز جواب او را می دهد و می گوید : «هر کس من پیامبر او هستم این علی امیر اوست» .(۵۶)

علی(علیه السلام)امیر و آقای همه مسلمانان است . با این سخنِ پیامبر ، دیگر برای هیچ کس شکّی نمانده است .

پیامبر بار دیگر با مردم سخن می گوید:

* * *

ای مردم ! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم ، بدانید فقط او می تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند ، از شما می خواهم با او مخالفت نکنید و از قبول ولایت او ، سرپیچی نکنید .

آیا می دانید علی ، اوّلین کسی بود که به من ایمان آورد ؟ آیا آن روز را به یاد می آورید که فقط من و علی ، به خدای یگانه ایمان داشتیم و هیچ کس همراه ما نبود ؟

علی کسی است که بارها و بارها در مقابل دشمنان ، جان خویش را به خطر انداخته است، علی ، پیش من از همه، عزیزتر است، او یاری کننده دین خدا و هدایت کننده شماست .(۵۷)

بدانید که عترت و خاندان هر پیامبری از نسلِ خود او بوده است ، امّا عترت و خاندان من از نسلِ علی می باشد .(۵۸)

راه مستقیم را به شما نشان می دهم ، بدانید که علی و فرزندان او ، راه مستقیم هستند .(۵۹)

من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او ، امامانِ شما هستند و آخرینِ آن ها، مهدی است. مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم ها و دانش ها می باشد، او ولیّ خدا روی زمین می باشد.(۶۰)

ای مردم ، سخنان مرا به کسانی که در شهر و دیار خود هستند ، برسانید .(۶۱)

* * *

سخن پیامبر به پایان می رسد.

آری، پیامبر می خواهد این سخنان او به گوش همه مردم برسد. این همان خطبه غدیر است که تاریخ را مبهوتِ عظمت خود کرده است.

خطبه غدیر، فریادِ بلندِ ولایت است .

بعد از لحظاتی . . .صدای الله اکبرِ پیامبر در غدیر می پیچد .(۶۲)

چه خبر شده است ؟ گویا جبرئیل آمده و آیه جدیدی را آورده است ، این آیه سوم سوره مائده است: «امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام ، دین شما باشد ».(۶۳)

پیامبر این آیه را برای مردم می خواند ، همه مردم می فهمند که اسلام با ولایتِ علی(علیه السلام)کامل می شود .(۶۴)

اسلام بدون ولایت ، دین ناقصی است که هرگز نمی تواند انسان را به کمال برساند .

* * *

پیامبر به مردم گفت: «هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست»، به راستی منظور پیامبر از کلمه «مولا» چه بود ؟

در زبان عربی کلمه مولا ، دو معنا دارد :

۱_ صاحبِ ولایت .

۲_ دوست .

بعضی ها (با توجّه به معنای دومِ کلمه مولا)، سخن پیامبر را این گونه معنا کرده اند: «هر کس که من دوست او هستم ، علی هم دوست اوست» . روشن است که با این معنا ، دیگر ولایت علی(علیه السلام)اثبات نمی شود .(۶۵)

من در سخن پیامبر فکر می کنم ، آری، یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است . من به چند سؤال مهم رسیده ام :

چرا پیامبر دستور داد تا آن همه جمعیّت در آن هوای گرم توقّف کنند ؟

چرا پیامبر همه آن هایی را که جلوتر رفته بودند، بازگرداند ؟ برای چه پیامبر از همه مسلمانان خواست تا با علی(علیه السلام)بیعت کنند ؟ چرا امروز آیه قرآن نازل شد که دین اسلام کامل شده است؟ برای چه خدا به پیامبر قول داد که او را از فتنه ها حفظ می کند ؟ چرا پیامبر دستور داد تا مردم علی(علیه السلام)را امیرمؤمنان خطاب کنند؟

آیا در اعلام «دوستی با علی(علیه السلام)» ، احتمال خطر و فتنه ای می رفت که خدا به پیامبر وعده داد که ما تو را از فتنه ها حفظ می کنیم ؟

آیا می شود اعلامِ دوستی با علی(علیه السلام) ، این قدر مهم باشد که اگر پیامبر این کار را انجام ندهد وظیفه پیامبری خود را انجام نداده باشد ؟ !

آیا اعلام دوستی با علی(علیه السلام)نیاز به آن داشت که پیامبر مردم را در غدیر جمع

کند ؟ !

فقط در اعلام ولایت و رهبری علی(علیه السلام)بود که احتمال فتنه دشمنان می رفت و خدا پیامبر را از این فتنه ها حفظ فرمود .

این ولایت علی(علیه السلام)است که دین را کامل کرد !

فقط ولایت و رهبری علی(علیه السلام)است که با بیعت کردن سازگاری دارد .

آیا پیامبر در هوای داغ و سوزان ، ۱۲۰ هزار نفر را ساعت ها معطّل کرده است تا بگوید من علی(علیه السلام)را دوست دارم؟ اگر منظور پیامبر این بوده است، او دیگر انسان کاملی نیست. همه مردم می دانستند که پیامبر علی(علیه السلام)را خیلی دوست دارد ، دیگر چه نیازی بود که آن مراسم باشکوه برگزار شود ؟ عشق و دوستی پیامبر به علی(علیه السلام) ، حرف تازه ای نبود، از روز اوّل ، پیامبر محبّت علی(علیه السلام)را به دل داشت، این که دیگر این همه مراسم لازم نداشت. پیامبر این مراسم باشکوه را برگزار کرد تا مسأله مهمّ رهبری جامعه را بیان کند .

به راستی چه مسأله ای مهمّ تر از رهبری جامعه وجود دارد ؟

فقط با این معناست که همه دنیا از عقل و درایت پیامبر متعجّب می شوند . پیامبر در بهترین زمان و مکان ، امّت خویش را جمع کرد و جانشین خود را به آن ها معرّفی نمود .

ص:۸۸

مائِده: آیه ۶۸

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۶۸)

گروهی از یهودیان نزد پیامبر آمدند و به او چنین گفتند:

ـــ ای محمّد ! آیا کتاب آسمانی ما، تورات را از طرف خدا می دانی؟

ـــ آری. من تورات را قبول دارم و به پیامبری موسی(علیه السلام)ایمان دارم.

ـــ ما هم تورات را قبول داریم و کتاب دیگری را قبول نداریم، ما به انجیل عیسی و قرآن تو ایمان نداریم.

وقتی پیامبر این سخن آنان را شنید، سکوت کرد، او منتظر بود تا تو آیه ای بر او نازل کنی و او جواب یهودیان را با آن آیه بدهد. اینجا بود که این آیه را نازل کردی: «ای یهودیان ! تا زمانی که به تورات و انجیل و آنچه در قرآن نازل شده است، عمل نکنید، بر آیین و دین حقّ نیستید».

آری، تو از یهودیان می خواهی که به همه کتاب های آسمانی ایمان بیاورند، زیرا

همه آن ها از یکجا سرچشمه گرفته اند، اصول کلّی آن ها یکسان است، اگر چه قرآن به عنوان آخرین کتاب آسمانی، کامل ترین آن ها می باشد.

اگر یهودیان واقعاً به تورات ایمان دارند، باید به قرآن و محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان بیاورند، زیرا تو در تورات، بشارت آمدن محمّد(صلی الله علیه وآله)را ذکر کرده ای و نشانه های او را برای آنان گفته ای، آنان همانطور که فرزندان خود را می شناسند، نشانه های آخرین پیامبر تو را هم می شناسند و می دانند که آن پیامبر موعود، محمّد(صلی الله علیه وآله)است.

آنان حقّ و حقیقت را شناخته اند و آن را انکار کرده اند، وقتی که آیات قرآن را می شنوند، نه تنها مایه بیداری آن ها نمی گردد، بلکه بر کفر و سرکشی آنان می افزاید، برای همین از پیامبر می خواهی که از این قوم کافر و مخالفت آنان غمگین نباشد، زیرا کفر آنان به اسلام هیچ ضرری نمی زند، آنان با راهی که در پیش گرفته اند، به خود ضرر می زنند و خود را از سعادت و رستگاری محروم می کنند.

* * *

درست است که این سخن تو با یهودیان است، امّا درس بزرگی برای همه انسان ها نیز می باشد، اگر من فقط ادّعای مسلمانی کنم و قرآن را بخوانم، امّا به دستورات آن عمل نکنم، نزد تو هیچ جایگاهی نخواهم داشت، ایمانِ تنها کافی نیست، باید علاوه بر ایمان به قرآن، به آن هم عمل بکنم.

اگر مسلمانان عمل به آموزه های قرآن را فراموش کنند، جایگاه و موقعیّت خود را از دست خواهند داد و خوار و زبون خواهند شد.

* * *

مائِده: آیه ۶۹

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹)

یهودیـان تصوّر می کننـد که تنهـا راه نجات در پناه دین یهود است، نژاد خود را برتر از همه نژادها می داننـد، تو به آنان چنین پاسخ می دهی که راه نجات فقط در ایمان و عمل شایسته است، نام مسلمان یا یهودی یا مسیحی بر روی خود گذاشتن، راه نجات نیست، انسانی به سعادت می رسد که ایمان واقعی داشته باشد و عمل شایسته انجام دهد و از گناهان دوری کند.

ادیان یهود، مسیحیّت و اسلام، یک پیام دارند: باید به خدای یگانه ایمان داشت و از نافرمانی خدا پرهیز کرد.

در تورات وعـده آمـدن آخرین پیامبر را ذکر کردی، همه یهودیان وظیفه داشـتند به محمّد(صـلی الله علیه وآله)ایمان بیاورند؟ عیسی(علیه السلام)بارها و بارها به آمدن محمّد(صلی الله علیه وآله)بشارت داد. چرا یهودیان و مسیحیان به این دستورات عمل نکردند؟

تو آخرین پیامبر خود را برای هـدایت مردم فرسـتادی، به او وحی کردی که دین اسـلام، کامل ترین ادیان است و هر کس که می خواهد تو از او راضی باشی باید مسلمان شود.

همه کسانی که قبل از اسـلام پیرو پیامبران دیگر بوده اند و کردار شایسته داشته اند، اهل بهشت اند و آنان هیچ ترس و نگرانی از روز قیامت نخواهند داشت.

* * *

مائِده: آیه ۷۱ – ۷۰

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِى إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ (۷۰)
وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۷۱)

تو از پیامبر خود خواستی تا از ایمان نیاوردن یهودیان غمناک نشود، اکنون از

سرگذشت یهودیان برای او سخن می گویی تا او بداند که کفر آنان و دشمنی شان با پیامبران، چیز تازه ای نیست.

آری، تو از یهودیان پیمان گرفتی که به دستوراتی که در تورات ذکر شده است، عمل کنند و برای هدایت آنان پیامبران را فرستادی، امّا آنان سخن پیامبران را نپذیرفتند و تکبّر ورزیدند، اگر پیامبری بر خلاف میل آنان، سخنی می گفت، در مقابل آن پیامبر، موضع می گرفتند، آنان عدّه ای از پیامبران را دروغگو شمردند و عدّه دیگر را به شهادت رساندند.

آنان تصوّر می کردند که چون از نژاد ابراهیم و موسی(علیهما السلام)هستند، هرگز عذاب نخواهند شد، پس آنان چشم و گوش خود را از دیدن و شنیدن سخنان حق بستند که گویی کور و کرند و هرگز انتظار عذاب را نداشتند، امّا تو به سبب گناهانشان، عذاب و بلا را بر آنان نازل کردی.

وقتی آنان عذاب تو را به چشم دیدند، توبه کردند و تو هم توبه آن ها را پذیرفتی، وقتی که بلا برطرف شد، بار دیگر، گروه زیادی از آنان به غفلت مبتلا شدند و دیگر سخن حقّ را نشنیدند و حقّ را ندیدند، تو به همه کارهای آنان بینا و آگاهی و در روز قیامت آنان را کیفر خواهی نمود.

* * *

مائِده: آیه ۷۶ – ۷۲

لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ وَقَالَ الْمَسِیحُ یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَرَبَّکُمْ إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصَار (۷۲) لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَه وَمَا مِنْ إِلَه إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ یَنْتَهُوا عَمَّا یَقُولُونَ لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ (۷۳) أَفَلَا یَتُوبُونَ إِلَی اللَّهِ وَیَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۷۴) مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّیقَهٌ کَانَا یَأْکُلَانِ الطَّعَامَ انْظُرْ کَیْفَ نُبَیِّنُ لَهُمُ الْآیَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّی یُؤْفَکُونَ (۷۵)

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۷۶)

از انحرافات یهودیان سخن گفتی، اکنون وقت آن است که درباره مسیحیان و انحرافات آنان نیز سخن بگویی، مسیحیانی که باور دارند خدا همان عیسی(علیه السلام)است کافرند.

همچنین مسیحیانی که به «سه خدایی» باور دارند، کافرند، آنان خدا و عیسی(علیه السلام)و جبرئیل را می پرستند، جای تعجّب است، آنان چگونه به این باور رسیده اند؟ به راستی خدایی جز تو نیست، تو یگانه ای ! اگر آنان از این سخنان کفرآمیز دست برندارند، به عذاب دردناکی مبتلا خواهند شد.

چرا آنان از این اعتقاد باطل، دست برنمی دارند و توبه نمی کنند؟ چرا آنان از گناهان خود پشیمان نمی شوند؟ چرا از تو طلب رحمت و بخشش نمی کنند در حالی که تنها تو خدای بخشنده و مهربانی و همه گناهان بندگان خود را می بخشی؟

عیسی(علیه السلام)بنده ای از بندگان تو بود، او از این اعتقاد باطلی که مسیحیان دارند، بیزار بود. تو او را مانند پیامبران دیگر برای هدایت مردم فرستاده بودی، مادر او، مریم نیز زنی راستگو بود و به پیامبری فرزند خود ایمان داشت. عیسی(علیه السلام)روزی از مادر متولّد شد و روزی هم از دنیا خواهد رفت، عیسی(علیه السلام)و مادرش مانند مردم غذا می خورند، آیا وقت آن نرسیده است که مسیحیان قدری فکر کنند؟ آخر چگونه ممکن است کسی که نیاز به آب و غذا دارد، خدا باشد؟

چرا آنان به خدایِی کسی باور دارند که مانند همه انسان ها، نیازمند بود؟ اگر چند روز به او غذا نمی رسید، از پای در می آمد. آیا کسی که ویژگی های یک انسان را دارد، می تواند خدا باشد؟

ص:۹۳

تو در اینجا برای مردم با سخنان روشن، حقیقت را بیان می کنی، امّا چند نفر از آنان به این سخنان گوش می دهند؟ بیشتر آنان از پذیرش حق، سر باز می زنند.

چرا این مردم، کسی را می پرستند که نمی تواند سود یا زیانی به آنان برساند؟ تو بر کردار و رفتار همه بندگان خود آگاهی و در روز قیامت، سزای آنان را خواهی داد.(۶۶)

* * *

به من گفتی که عیسی(علیه السلام)از مادر متولّد شده است، من روی این سخن تو فکر می کنم، کسی که متولّد می شود، روزی هم از بین می رود. این یک قانون است. هر که متولّد شود، محکوم به فناست.

من تو را می پرستم، تو هرگز متولّد نشده ای، تو هرگز پایان نداری. آری ! من خدایی را می پرستم که مثل و مانندی ندارد و پایانی هم ندارد، او همیشه بوده است و خواهد بود.

خدای من هرگز آغازی نداشته است و برای همین هم پایانی ندارد. من خدایی را می پرستم که هیچ کس نمی تواند ذات او را وصف کند.(۶۷)

* * *

مائِده: آیه ۷۷

قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لَا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا کَثِیرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِیلِ (۷۷)

مسیحیان می گویند که عیسی(علیه السلام)، یکی از سه خدا است، یهودیان می گویند عُزَیر، پسر خداست. همه باید از این این عقاید کفرآمیز، دست بکشند و فقط تو را بپرستند.

تو از همه می خواهی در دین خود غُلوّ و زیاده گویی نکنند و درباره تو جز

حقیقت نگویند. عیسی(علیه السلام)، پسر مریم، پیامبر تو بود، تو با قدرت خودت او را بدون پدر خلق کردی. تو هیچ فرزندی نداری، مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی.

یهودیان و مسیحیان به جای این که به تورات و انجیل توجّه کنند و از آموزه های آن پیروی کنند، از سخنان کسانی پیروی کردند که گمراه بودند. آنان از بُت پرستان پیروی کردند، عقیده به سه خدایی از بُت پرستان هندی ریشه گرفته است، مسیحیان می گویند که عیسی(علیه السلام)، پسر خداست، همچنین بُت پرستان بُت های خود را فرزندان خدا می دانستند، آنان برای بُت ها قربانی می کردند و به عبادت آن ها می پرداختند. عقیده یهودیان که می گویند «عُزَیر»، فرزند خداست، ریشه در همین باور باطل دارد.

آنان فراموش کردند که راه بُت پرستان، راه گمراهی است، مسیحیان و یهودیانی که این اعتقادات باطل را قبول کردند، هم خودشان گمراه شدند و هم دیگران را گمراه نمودند.

* * *

مائِده: آیه ۸۶ – ۷۸

لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ عَلَی لِسَانِ دَاوُودَ وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذَلِکَ بِمَا عَصَوْا وَکَانُوا یَعْتَدُونَ (۷۸) کَانُوا لَا یَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ (۷۹) تَرَی کَثِیرًا مِنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَفِی الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (۸۰) وَلَوْ کَانُوا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِیِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیَاءَ وَلَکِنَّ کَثِیرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۸۱) لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَی ذَلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُونَ (۸۲) وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَرَی أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاکْتُبْنَا مَعَ

الشَّاهِدِينَ (۸۳) وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (۸۴) فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۸۵) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۸۶)

بار دیگر از یهودیان (بنی اسرائیل) سخن می گویی، آنان افتخار می کردند که از فرزندان داوود(علیه السلام)هستند، داوود(علیه السلام)یکی از پیامبران تو بود که به او مقامی بس بزرگ عنایت کردی، امّا افسوس که بنی اسرائیل راه گمراهی را برگزیدند و داوود(علیه السلام)آنان را نفرین کرد، همچنین عیسی(علیه السلام)هم آنان را نفرین نمود.

آری، یهودیان به گناه و معصیت روی آوردند و از پیامبران تو پیروی نکردند و از رحمت تو دور شدند.

عدّه ای هم در میان یهودیان بودند که اهل گناه نبودند، امّا تو آنان را نفرین نمودی و به عذاب خود گرفتار نمودی.

به راستی گناه آنان چه بود؟

آنان «نهی از منکر» نمی کردند، گناهکاران را از گناه بازنمی داشتند، با گناهکاران گرم می گرفتند، هرگز به آنان تذکّر نمی دادند.

این درس بزرگی برای من است، من نمی توانم بی اعتنا به وضع جامعه خود باشم، این وظیفه من است که اگر در فضای جامعه، گناهی را می بینم، نسبت به آن حسّاس باشم، نهی از منکر کنم، این که بگویم: «هر کسی در قبر خود می خوابد و گناه دیگران ربطی به من ندارد»، اشتباه است.

* * *

یهودیان که در زمان محمّد(صلی الله علیه وآله)زندگی می کردند، ادّعا می کردند پیرو دین آسمانی هستند، امّا آنان با بُت پرستان مکّه دوست شده بودند، آنان با محمّد(صلی الله علیه وآله)دشمنی می کردند و برای نابودی اسلام تلاش می کردند.

اگر آنان خود را پیرو دین آسمانی می دانستند چرا با بُت پرستان دوستی می کردند؟

محمّد(صلی الله علیه وآله)همه را به پرستش خدای یگانه فرا می خواند، این همان چیزی است که تورات، مردم را به آن دعوت می کند، پس چرا پیروان تورات، با بُت پرستان پیمان بسته اند؟

آنان با این کار خود خشم و غضب تو را برای خود خریدند و در قیامت در عذاب همیشگی گرفتار خواهند شد.

اگر آنان به تو و پیامبر خود (موسی(علیه السلام)) و تورات ایمان واقعی داشتند، هرگز با بُت پرستان دوستی نمی کردند، امّا آنان از راه حقّ جدا شده اند و به گمراهی رو آورده اند.

* * *

تو می خواهی پاسخ این سؤال را بدهی: چه کسانی دشمن ترینِ مردم به مسلمانان هستند؟

یهودیان و مُشرکان.

در تاریخ اسلام می بینیم که بیشتر دشمنی ها و گرفتاری ها از طرف یهودیان و مشرکان بوده است، آنان همواره تلاش کرده اند تا مانع رشد اسلام بشوند. آنان بارها به جنگ محمّد(صلی الله علیه وآله)آمدند و سعی کردند تا ندای او را خاموش کنند امّا موفّق نشدند.

متأسّفانه بیشتر یهودیان، خود را نژاد برتر می دانستند، آنان با این که فهمیدند محمّد(صلی الله علیه وآله)پیامبر توست، امّا به او ایمان نیاوردند، زیرا آنان مایل بودند که آخرین پیامبر تو، از نژاد آنان باشد، محمّد(صلی الله علیه وآله)از نژاد آنان نبود و همین امر باعث شد تا آنان با او دشمنی کنند.

سؤال بعدی که تو می خواهی اکنون به آن پاسخ بدهی این است: چه کسانی بیش

از دیگران به مسلمانان نزدیک می باشند و آنان را دوست دارند؟

مسیحیان.

تاریخ نشان داده است کسانی که خود را پیرو انجیل می دانند و از عیسی(علیه السلام)پیروی می کنند، روحیّه حق پذیری بیشتری دارند. عدّه زیادی از آنان، وقتی حقیقت را فهمیدند، مسلمان شدند و از قرآن پیروی کردند.

به راستی راز این حق پذیریِ مسیحیان چیست؟

در میان مسیحیان دانشمندان و زاهدان شب زنده داری بودند که ترک دنیا کرده بودند و غرور و تکبّر نداشتند.

دانشمندان، در جستجوی حقیقت برمی آیند و وقتی آن را می یابند، مردم را به آن دعوت می کنند، همچنین زاهدان، بندگی و اطاعت از تو را در جامعه رواج می دهند و این باعث می شود که مردم به سوی تو بیایند و حقّ را بپذیرند.

وقتی آنان قرآنی را که تو بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کردی، می شنوند، اشک شوق می ریزند، زیرا آنان به حقیقت رسیده اند، آنان ندایِ تو را اجابت می کنند و می گویند: «بارخدایا ! ما به پیامبر تو ایمان آوردیم، از تو می خواهیم ما را از پیروان او قرار دهی».

آنان به دوستان خود چنین می گویند: «برای چه به خدا و پیامبر او ایمان نیاوریم؟ ما آرزو داریم که خدا ما را با بندگان خوبش وارد بهشت کند».

آری، آنان وقتی فهمیدند که محمّد(صلی الله علیه وآله)پیامبر توست، به او ایمان آوردند، از همه دنیایِ خود گذشتند و ایمان را برگزیدند و ندای تو را اجابت کردند.

تو هم به آنان پاداشی بزرگ عنایت خواهی کرد، آنان را به آرزویشان می رسانی و در بهشت جاودان خود جای می دهی، بهشتی که نهرهای زیبا زیر درختانش جاری است، آنان برای همیشه در آن بهشت ماندگار خواهند بود و این پاداشی است که تو به بندگان خوبت می دهی، امّا کسانی که حقّ را شناختند و به آن کفر

ورزیدند و قرآن تو را دروغ خواندند، در آتش دوزخ گرفتار خواهند شد.

* * *

مائِده: آیه ۸۹ – ۸۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۸۷) وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸) لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَهِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَه فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَهِ أَيَّام ذَلِكَ كَفَّارَهُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۹)

برایم از مسیحیانی سخن گفتی که زاهد شده بودند، کسانی که دنیا را ترک کرده بودند، این زهد آنان سبب شد تا نجات پیدا کنند و ندای تو را اجابت کنند و راه سعادت را برگزینند.

من با خود فکر می کنم که خوب است من هم مانند آنان زندگی کنم، از شهر و جامعه خویش جدا شوم و به گوشه ای خارج از شهر پناه ببرم و تو را عبادت کنم.

چقدر خوب می شد که من هم «رهبانیّت» را انتخاب می کردم ! «رهبانیّت» یعنی من «راهب» بشوم، از جامعه جدا بشوم و به خلوتی پناه ببرم و مشغول عبادت شوم. این طوری من از همه دغدغه ها به دور می ماندم.

این چیزی است که به ذهن من رسیده است، امّا تو به من هشدار می دهی، این سخن توست: «ای کسانی که به من ایمان آورده اید، آنچه من بر شما حلال کرده ام، بر خود حرام نکنید، از اندازه و حدّی که برای شما بیان کرده ام، تجاوز نکنید که من کسانی را که از حدّ تجاوز کنند، دوست نمی دارم، از غذاهای پاک و حلالی که روزی شما کرده ام، بخورید و از نافرمانی من پرهیز کنید».

تو در این آیه، زهد واقعی را برای من معنا می کنی، مسیحیانی که تو از آنان

تعریف کردی، پیرو دین عیسی(علیه السلام)بودند، آنان تا زمانی که مسیحی بودند، به دین خود عمل می کردند، در دین مسیح، رهبانیّت شیوه ای برای رسیدن به تو بیان شده بود، تو صفایِ دل آنان را، دل نبستن آنان به دنیا تعریف کردی، من باید از آنان یاد بگیرم که عشق به دنیا، همه چیز من نشود.

امروز دیگر، اسلام دین توست، اسلام، کامل ترین و آخرین دین آسمانی است، شیوه زندگی من باید برگرفته از قرآن تو باشد. تو دوست نداری من رهبانیّت را انتخاب کنم.

* * *

مجلس زنانه بود، همسر ابن مظعون کنار همسر پیامبر نشسته بود، همسر پیامبر نگاهی به او کرد، خیلی تعجّب کرد. به راستی چرا همسر ابن مظعون به خود رسیدگی نمی کند، مگر یک زن مسلمان، وظیفه ندارد خودش را برای شوهرش زینت کند؟ همسر پیامبر رو به او کرد و گفت:

ـــ چرا به خودت نمی رسی؟ چرا در وظیفه ات کوتاهی می کنی؟

ـــ برای چه کسی آرایش کنم و به خود برسم؟

ـــ معلوم است، برای شوهرت.

ـــ چه حرف ها می زنی ! شوهر من مدّتی است که مرا ترک کرده است و به رهبانیّت رو آورده است. او مدّتی قبل قسم خورد که هرگز رابطه جنسی نداشته باشد.

ـــ ابن مظعون چنین قسمی خورده است؟

ـــ آری، او با دو دوست دیگرش تصمیم گرفته اند تا از لذّت های حلال دنیا هم دوری کنند. یکی از آنان قسم خورده است که هرگز شب ها نخوابد، دیگری عهد کرده است تا آخر عمر، هر روز، روزه بگیرد، شوهر من تصمیم گرفته است که زندگی زناشویی را رها کند.

ـــــ من این ماجرا را به پیامبر خبر می دهم.

* * *

خبر رسید که پیامبر از همه مسلمانان خواسته است تا به مسجد بیایند، وقتی همه در مسجد جمع شدند، او رو به مسلمانان کرد و چنین فرمود: «چرا عدّه ای از شما حلال خدا را بر خود حرام کرده اند؟ من پیامبر شما هستم، این شیوه زندگی من است، هر کس از شیوه من پیروی نکند، از من نیست، من قسمتی از شب را می خوابم، همه روزها را هم روزه نمی گیرم، زندگی زناشویی دارم. چه کسی به شما گفته است که رهبانیّت پیشه کنید و ترک دنیا نمایید، این کارها در آیین و دین من نیست».

همه به سخنان پیامبر گوش دادند، آن ها فهمیدند که اسلام، دینی است که جمع بین دنیا و آخرت کرده است، مسلمان واقعی کسی است که به اندازه نیاز طبیعی خود به دنیا توجّه دارد و هرگز از آن غافل نمی شود.

در این هنگام آن سه نفر از جا بلند شدند و گفتند: ای پیامبر ! ما قسم خورده ایم. اکنون باید چه کنیم؟

اینجا بود که تو آیه بعدی را بر پیامبر خود نازل کردی.

* * *

اگر سوگندی بر زبان جاری کنید که به آن توجّه قلبی نداشته اید، کفّاره ندارد و مخالفت با آن گناه نیست. سوگندی که بر زبان می آورید ولی قصد واقعی بر آن ندارید، سوگندی بیهوده است و هیچ اثری ندارد.

ولی اگر از روی توجّه و با قصد، سوگندی یاد کردید، اثر دارد و اگر خواستید به آن عمل نکنید باید کفّاره بدهید. کفّاره این گونه سوگندها، یکی از سه مورد زیر است:

۱ – به ده فقیر، غذا بدهید، آن غذا باید همانند غذایی باشد که به طور معمول به

خانواده خود می دهید.

۲ – به ده فقیر، لباس بدهید.

۳ – یک برده را آزاد کنید.

البتّه اگر کسی توانایی انجام هیچ کدام از این سه مورد را نداشت، باید سه روز، پشت سر هم، روزه بگیرد.

* * *

سه نفر تصمیم می گیرند تا کفّاره قسم خود را پرداخت کنند و به زندگی عادی خود بازگردند، آنان می خواستند تا با آن کار خود، رضایت تو را کسب کنند، امّا اکنون فهمیدند که رضایت تو در پیروی از شیوه ای است که پیامبر بیان کرده است، اگر ما بخواهیم به سعادت و رستگاری و کمال برسیم، باید از شیوه زندگی پیامبر پیروی کنیم. این گونه است که در این ماجرا، حکم سوگند و کفّاره آن بیان می شود و وظیفه ما است که در مقابل تو شکرگزار باشیم.(۶۸)

* * *

مائِده: آیه ۹۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۹۰)

این سخن تو بود: «طعام های پاکیزه ای را که برای شما حلال کرده ام، بر خود حرام نکنید و از اندازه و حدّی که برای شما بیان کردم، تجاوز نکنید». اکنون وقت آن است تا حلال را از حرام برای ما جدا کنی تا بتوانیم در زندگی خود از آنچه تو بر ما حرام کردی، دوری کنیم. در اینجا سخن از ۴ حرام به میان می آوری:

۱ – شراب.

۲ – قمار.

۳ – حیوانی که برای بُت ها ذبح شده است.

ص:۱۰۲

۴ – چیزی که بر اساس بخت آزمایی به کسی برسد و هیچ هدف عقلانی در آن نباشد. در روزگار جاهلیّت رسم بود که ده نفر با هم شرط بندی می کردند و حیوانی را می خریدند و آن را می کشتند و سپس قرعه کشی می کردند، کسانی که برنده بودند، از گوشت آن حیوان بهره می بردند، امّا کسانی که بازنده بودند باید پول آن حیوان را می دادند و به آنان هیچ سهمی از گوشت آن حیوان نمی رسید.

در اینجا شراب خواری، قماربازی، بُت پرستی و مسابقه بخت آزمایی را از کارهای پلید معرّفی می کنی، این ۴ کار، شیطانی هستند. آری، شیطان و شیطان صفتان از این وسایل استفاده می کنند تا انسان را از تو و راه تو جدا کنند، تو از ما می خواهی تا از این ۴ کار، دوری کنیم، این دستور تو برای این است که ما به سعادت و رستگاری برسیم.

* * *

مائِده: آیه ۹۱

إِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وَیَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱)

در اینجا به دو اثر مهم شراب خواری و قماربازی اشاره می کنی:

۱ – زیان اجتماعی: جامعه ای که در آن این دو گناه رواج داشته باشد، کینهورزی و دشمنی زیاد می شود. شراب و قمار، عاملِ فسادهای اخلاقی و جنایت های اجتماعی زیادی است.

۲ – زیان های معنوی: انسان در اثر مستی خود را فراموش می کند و از یاد تو هم غافل می شود، نماز را ترک می کند و از تکامل روحی و معنوی باز می ماند.

تو از ما می خواهی که از این دو گناه بزرگ دوری کنیم و با یاد تو و نماز، با شیطان مبارزه نماییم.

ص:۱۰۳

ما باید فرمان تو و فرمان پیامبر تو را اطاعت کنیم و از نافرمانی دوری کنیم. وظیفه پیامبر تو این است که پیام تو را به مردم برساند، هر کس از اطاعت پیامبر روی گرداند، به خود ضرر زده است و از سعادت و رستگاری دور مانده است.

* * *

مائِده: آیه ۹۳ – ۹۲

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۹۲) لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيما طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)

در اینجا از حرمت شراب خورای و قماربازی سخن گفتی، مسلمانان وقتی این سخن تو را شنیدند، با جان و دل به آن عمل نمودند، این آیه در مدینه نازل شد، مردم مدینه، هرچه شراب در شهر بود، از بین بردند و قماربازی را ممنوع کردند.

ولی یک سؤال در ذهن مردم بود: سال های اوّل اسلام، سخنی از حرام بودن شراب و قمار نبود، آیه ای هم در این زمینه نازل نشده بود، بعضی از مسلمانان شراب می خوردند، آیا آن ها به خاطر شراب در آتش جهنّم گرفتار خواهند شد؟

اینجا بود که تو این آیه را بر پیامبر نازل کردی: «کسانی که قبل از این، شراب خورده اند، مجازات نمی شوند در صورتی که اهل ایمان باشند و تقوا پیشه کنند و کارهای نیکو انجام دهند».

از این سخن تو معلوم می شود که لغزشِ انسان ناآگاه، قبل از این که تو حکم خود را بیان کنی، کیفری ندارد.

* * *

* * *

مائِده: آیه ۹۶ – ۹۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ

اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِکَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْل مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَهِ أَوْ كَفَّارَهٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِکَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَام (۹۵) أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَهِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَادُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶)

از حرام بودن شراب و قمار سخن گفتی، مناسب می بینی حرام دیگری را هم بیان کنی، کسی که می خواهد به زیارت خانه خدا برود، باید لباس احرام به تن کند و مُحرِم شود.

تو برای سفر زیارت کعبه، قوانینی وضع کرده ای، مثلاً ـ باید قبل از رسیدن به شهر مکّه، لباس احرام به تن کنم و باید ذکر «لبّیک» بگویم، دعوتت را اجابت کنم و به سویت بیایم. هنگامی که من لباس سفید احرام به تن کرده ام، نباید هیچ حیوانی را شکار کنم، این قانون توست.

در یکی از سال ها، وقتی یاران پیامبر لباس احرام به تن کرده بودند و به سوی مکّه می رفتند، حیوانات نزدیک آنان آمدند، تو می خواستی امتحان کنی که آیا آنان به قانون تو احترام خواهند گذاشت، تو از درون همه انسان ها آگاهی داری، امّا این گونه به آنان فرصت دادی تا خودشان را بهتر بشناسند.(۶۹)

این قانون تو بود و هر کس از قانون تو تجاوز کند، به عذاب گرفتار خواهد شد.

اگر کسی عمداً حیوانی را شکار کرد، تو برای او راه بازگشت قرار داده ای، از او می خواهی یکی از سه کار زیر را انجام دهد:

۱ – به اندازه حیوانی که شکار شده است، چهارپایی را به نیّت قربانی کردن تهیّه کند و آن را به مکّه ببرد و در آنجا قربانی کند. (لازم است دو نفر عادل، معادل

بودن قربانی با شکار را تأیید کنند)، مثلًا اگر گاو وحشی شکار کرده است، گاوی را قربانی کند، اگر آهوی بیابانی شکار کرده است، گوسفندی را قربانی کند.

۲ – به اندازه قیمت حیوانی که شکار کرده است، غذا تهیّه کند و به فقرا بدهد.

۳ – اگر پولی برای قربانی کردن یا غذا دادن به فقرا ندارد، باید روزه بگیرد، (حیوانی را که شکار کرده است، وزن کند، به اندازه هر ۷۵۰ گرم، یک روزه بگیرد، مثلاًـ اگر حیوانی که شکار کرده است ۲۰ کیلوگرم بوده است ۲۵ روز، روزه بگیرد). (۷۰)

آری، کسی که به سوی خانه تو می آید، باید همه چیز از او در امن و امان باشد، برای همین شکار کردن را بر او حرام کرده ای و برای کسی که این گناه را انجام دهد، کفّاره قرار دادی تا کیفر کار خود را بچشد و تو بخشنده و مهربان هستی و از خطای بندگان خود می گذری، امّا اگر کسی که لباس احرام به تن دارد، برای بار دوم، حیوانی را شکار کرد، تو از او انتقام خواهی گرفت که تو توانا و صاحب انتقام هستی.

البتّه تو صید دریایی را بر کسی که لباس احرام به تن کرده است، حلال نموده ای، زیرا خوردن صید دریا برای آنان و مسافران بهره ای است. تو فقط شکار بیابان را حرام نموده ای.

اکنون این سؤال به ذهن من می رسد: اگر من در احرام باشم، آیا ذبح حیوانات اهلی بر من حرام است؟ آیا خوردن گوشت آنان اشکال دارد؟

به این سه نکته باید توجّه کنم:

۱ – در حال احرام، ذبح حیواناتی مانند گوسفند یا شتر که به دست خود انسان پرورش یافته اند، اشکال ندارد، همچنین خوردن گوشت آنان هم حرام نیست، زیرا این ها اصلاً شکار نیست.

۲ – در حال احرام، صید ماهی از دریا اشکال ندارد و خوردن گوشت ماهی،

حرام نیست.

۳ – در حال احرام، شکار حیوانات وحشی در بیابان حرام است، خوردن گوشت آن ها هم حرام است. اگر کس دیگری هم حیوانی را شکار کند، من نباید از گوشت آن استفاده کنم.

* * *

مائِده: آیه ۹۷

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷)

سخن از احرام و سفر به کعبه به میان آمد، تو کعبه را خانه ای مقدّس قرار دادی و ماه های حرام و قربانی هایی که مردم در این سفر قربانی می کنند، وسیله ای برای سامان بخشیدن به امور مردم قرار دادی، تو به همه آسمان ها و زمین آگاهی داری و به همه چیز دانا هستی.

کعبه، قدیمی ترین مرکز توحید و پرستش توست، اهمیّت کعبه به خاطر ساختمان و سنگ آن نیست، بلکه به این علّت است که آنجا، مرکز توحید است. این خانه مقدّس رمز وحدت مسلمانان است و حج، کنگره ای بزرگ برای نزدیکی دل های انسان ها می باشد.

تو می خواهی زمانی که مردم به سوی خانه تو می آیند، در کمال امنیّت و آرامش باشند، راه ها در امن و امان باشد و کسی به آنان که مهمانان تو هستند آسیبی نرساند.

بعضی از حاجیان همراه خود گوسفند یا شتری را برای قربانی کردن به سوی مکّه می آورند، بعضی ها نشانه ای در حیوان همراه خود قرار می دهند و آن را نشانه گذاری می کنند. تو از همه می خواهی تا حرمت این حیواناتی که برای قربانی

شدن انتخاب شده اند، نگه دارند.

* * *

مائِده: آیه ۱۰۰ – ۹۸

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۹۸) مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَکْتُمُونَ (۹۹) قُلْ لَا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَالطَّیِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ یَا أُولِی الْأَلْبَابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰)

تو کسانی را که از قانون تو تجاوز کنند، به عذاب سختی گرفتار می کنی و البتّه تو به کسانی که توبه کنند و گذشته خود را جبران کنند، مهربانی می کنی و گناه آنان را می بخشی.

تو این قوانین را به پیامبر خود نازل کردی تا آن ها را برای مردم بیان کند، پیامبر تنها وظیفه دارد تا سخن تو را به مردم ابلاغ کند، پیامبر نیامده است تا مردم را به زور و اجبار به سوی تو ببرد، او باید سخن تو را بازگو کند، این مردم هستند که راه خود را انتخاب می کنند و تو از امور پنهان و آشکار بندگانت باخبر هستی.

* * *

پیامبران مردم را به سوی تو فرا خواندند، امّا بیشتر انسان ها، ندای آنان را اجابت نکردند و در گمراهی خود باقی ماندند. اکنون می خواهی درس بزرگی به من بدهی: این که هرگز «اکثریّت» را دلیلِ بر حقّ بودن قرار ندهم !

کسانی که در محیط های فاسد و آلوده زندگی می کنند، گناهکار بودن اکثریّت مردم را بهانه و دستاویز قرار می دهند و از پذیرفتن حقّ دوری می کنند، آنان می گویند: «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو» ! این تفکّری است که طرفداران زیادی دارد و همین تفکّر غلط، سبب بسیاری از انحرافات و گرفتاری های بشر شده است.

ص:۱۰۸

این سخن توست: هرگز تعدّد طرفداران یک عقیده، دلیلِ بر حقّ بودن آن نیست. مؤمن با کافر هرگز برابر نیست، اگر چه کافران از نظر تعداد بسیار زیاد باشند.

انسان عاقل هرگز به دنبال اکثریّتِ ناپاک نمی رود، بلکه او ایمان و پاکی را برمی گزیند و تقوا پیشه می کند تا به رستگاری و سعادت برسد.

* * *

مائِده: آیه ۱۰۲ – ۱۰۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۰۱) قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (۱۰۲)

سؤال، کلید فهم حقیقت است، کسانی که کمتر می پرسند، کمتر می دانند، تو دوست داری تا بندگان تو هرچه را نمی دانند، از اهل آن، بپرسند.

امّا گاهی پنهان ماندن بعضی چیزها، بهتر است و پرسش و اصرار در آن ناپسند است، برای مثال بیشتر پزشکان صلاح می دانند که بیماری های سخت را به بیماران نگویند تا آنان وحشت نکنند و امید خود را از دست ندهند، زیرا اگر بیماری امید خود را از دست داد، بهبودی او سخت می شود.

همچنین در مسائل نظامی و جنگی، افشای همه اسرار، زیان آور و گاهی فاجعه آفرین است.

خلاصه آن که پرسش های نابه جا و بهانه گیری و اصرار بی مورد، پسندیده نیست و تو مسلمانان را از آن نهی کردی، تو هرگاه پاسخ سؤالی را لازم می دیدی، به پیامبر خود آیه ای از قرآن را نازل می کردی تا مردم پاسخ سؤال خود را می یافتند، از مردم می خواهی تا زمان نزول آیات قرآن، صبر کنند و سؤالات بی جا نپرسند.

تو از خطای بعضی ها (که سؤالات بی جایی نموده بودند) گذشتی، زیرا تو خدای

مهربان و بردبار هستی.

این نکته را هم بیـان می کنی که امّت هـای قبلی از پیامبران خود سؤالاتی بی جا می کردنـد و وقتی پیامبران پاسـخ می دادنـد، آنان به وظیفه خود عمل نمی کردند و به دستور تو، کفر میورزیدند و از سعادت و رستگاری دور می شدند.

* * *

مائِده: آیه ۱۰۳

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِیرَه وَلَا سَائِبَه وَلَا وَصِیلَه وَلَا حَام وَلَکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَأَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ (۱۰۳)

یکی از برنـامه هـای شـیطان این است که خرافات را در میان مردم رواج می دهـد، خرافه یک پنـدار موهوم است که ریشه در علم و دین واقعی ندارد. من باید دقّت کنم که ذهنم درگیر خرافات نشود.

اکنون برایم از خرافات روزگار جاهلیّت سخن می گویی:

۱ - وقتی گوسـفندی، پنج بار بچّه می زایید، دیگر خوردن گوشت آن گوسـفند را حرام می دانسـتند و آن را برای بُت ها قرار می دادند و به آن «بَحیره» می گفتند.

۳ - اگر شتری، ده بار بچّه می زایید، پس از آن دیگر کشـتن آن شتر و همچنین سوار شدن بر آن شتر را نیز حرام می دانسـتند که به آن «سائِبه» می گفتند.

۳ - اگر شتری، دو قلو می زایید، دیگر خوردن گوشت آن شتر را حرام می دانستند و به آن «وَصیله» می گفتند.

۴ - شتر نری که برای لقاح جفت خود استفاده می شد، گوشت آن شتر هم بر همه حرام بود و به آن «حام» می گفتند.(۷۱)

این ۴ خرافات باعث شده بود تا این حیوانات، در صـحرا و بیابان رها بشوند و گاهی در اثر گرسـنگی و تشنگی به سختی جان می دادند.

تو در اینجا با این خرافات مبارزه می کنی و گوشت این حیوانات را حلال اعلام می کنی و نیز استفاده از گوشت آنان را جایز می شماری.

به راستی چرا خرافات در جامعه رشد می کند و مردم به آن عمل می کنند؟

* * *

مائِده: آیه ۱۰۴

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۰۴)

به مردم روزگار جاهلیّت گفته می شد: دست از خرافات بردارید و به سخن خدا و پیامبر او عمل کنید، امّا آن ها در جواب می گفتند: آنچه از پدران و گذشتگان خود یافته ایم، ما را بس است، ما به رسوم و اعتقادات آنان پایبندیم».

اکنون این سؤال را از آنان می پرسی: چرا فکر نمی کنید بعضی رسم ها و باورهای پدران شما دور از عقل و هدایت بود، آیا شما کسانی را پیروی می کنید که جاهل بودند و از نور هدایت بهره نبرده بودند؟

عمل به خرافات به این دلیل است که مردم از گذشتگان و نیاکان خود تقلید می کنند، احترام بی قید و شرط از افکار و کارهای گذشتگان، عمل جاهلی است.

تو در اینجا وجدان ما را به قضاوت می طلبی، ما را به فکر وامی داری، اگر گذشتگان، کاری را انجام داده اند، آیا ما هم باید بدون بررسی، از آن ها پیروی کنیم؟

احترام به پدران و نیاکان، عملی نیک و لازم است، امّا پیروی کورکورانه از آنان صحیح نیست. وقتی ما علم پیدا کردیم که رفتار آنان، دلیل روشنی ندارد، باید از پیروی آنان، پرهیز کنیم.

* * *

مائِده: آیه ۱۰۵

یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

وقتی که خرافات را در جامعه می بینم، وظیفه دارم با آن مبارزه کنم، اگر در جامعه ای خرافه پرستی رواج پیدا کند، روز به روز مردم از حقّ و حقیقت دور می شوند. وقتی تاریخ را می خوانم می بینم که بُت پرستی با یک خرافه کوچک آغاز شد و کم کم به یک آیین و مذهب تبدیل شد و به عنوان بزرگ ترین خرافه پرستی شکل گرفت.

وظیفه من این است که با گمراهی ها مبارزه کنم و جامعه را به سوی نور و هدایت رهنمون باشم، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه ای همگانی است.

گاهی من وظیفه خود را انجام می دهم، گمراهان را به سوی حقّ و حقیقت فرا می خوانم، امّا کسی به سخن من گوش فرا نمی دهد، در اینجاست که من ناامید و ناراحت می شوم.

اکنون باید این سخن تو را به گوش جان بشنوم: «ای مؤمنان ! شما وظیفه دارید مراقب رفتار خود باشید، وقتی شما به راه راست هدایت شدید، گمراهی دیگران به شما هیچ ضرری نمی زند، بازگشت همه شما به سوی من است و در آن روز، همه را از نتیجه کردارشان باخبر می سازم، در آن روز، همه را به سزای اعمالشان می رسانم، اهل هدایت را در بهشت مهمان می کنم و گمراهان نیز در عذاب گرفتار خواهند شد».

آری، من نباید از تنها شدن در راه تو، بترسم. اگر گمراهان از پذیرش حقّ خودداری کردند، من باید راه تو را ادامه بدهم. مهم این است که من وظیفه خود را انجام داده باشم.

ص:۱۱۲

این درس بزرگی است که تو به من می دهی، من باید وظیفه گرا باشم نه نتیجه گرا. باید ببینم وظیفه امروز من چیست و آن را انجام دهم، دیگر فرق نمی کند، به نتیجه مطلوب می رسم یا نه. تو پاداش مرا می دهی، زیرا تو خریدار وظیفه ای هستی که انجام داده ام.

* * *

مائِده: آیه ۱۰۸ – ۱۰۶

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّهِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْل مِنْکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَأَصَابَتْکُمْ مُصِیبَهُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاهِ فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی وَلَا نَکْتُمُ شَهَادَهَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِینَ (۱۰۶) فَإِنْ عُثِرَ عَلَی أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ یَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْأَوْلَیَانِ فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَیْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِینَ (۱۰۷) ذَلِکَ أَدْنَی أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهَادَهِ عَلَی وَجْهِهَا أَوْ یَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَیْمَانٌ بَعْدَ أَیْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ (۱۰۸)

دین اسلام، دین کاملی است، تو از حفظ ایمان برایمان سخن گفتی، اکنون می خواهی به حفظ مال و ثروت ما را فرا بخوانی، این درس بزرگی است که من برای حفظ ثروت خود بعد از مرگ هم باید برنامه داشته باشم. در اینجا به من امر می کنی تا برای ثروت خود وصیّت کنم، این نشان می دهد که ثروت دنیا بد نیست بلکه شیفتگی به دنیا و ثروت آن بد است.

اکنون قانون وصیّت کردن و چگونگی عمل به آن را بیان می کنی:

۱ – اگر کسی بیمار شد و احساس کرد که مرگش نزدیک است، باید برای اموال خود وصیّت کند و دو شاهد عادلِ مسلمان را برای وصیّت خود گواه بگیرد.

۲ – اگر کسی در سفر باشد و در آنجا، مسلمانی پیدا نشود که شاهد وصیّت او

باشد، باید دو نفر غیر مسلمان را شاهد بگیرد و پول و ثروتی را که در سفر همراه داشته است به آنان تحویل بدهد تا به وطن ببرند و به بازماندگان تحویل بدهند.

۳ - اگر اختلافی بین وارثان و آن دو نفر شاهد پیش آمد، باید آن دو شاهد سوگند یاد کنند. سوگند آنان باید بعد از نماز که مردم جمع هستند، باشد. آنان باید به اسم خدا قسم بخورند که هرگز خلاف واقع نمی گویند و جز حقیقت چیزی بر زبان نمی آورند.

۴ - وارثان و بازماندگان کسی که در سفر فوت شده است، می دانند که او چقدر ثروت با خود همراه داشت. پس گاهی آنان می فهمند که آن دو شاهدان به دروغ شهادت داده اند و در امانتی که به آنان سپرده شده است، خیانت کرده اند و آن را برای خود برداشته اند. در این صورت، دو نفر از وارثان سوگند یاد می کنند که آن مال و ثروتی که نزد آن دو شاهد است، از آن شخصِ فوت شده است و سپس قسم می خورند که دروغ نمی گویند و قصد ظلم و ستم به کسی را ندارند.

۵ - وقتی دو نفر از وارثان این قسم را خوردند، آن مال و ثروت از آن دو شاهد گرفته می شود و به وارثان تحویل داده می شود.

۶ - این قانون تو، باعث می شود تا دیگر شاهدان، دچار انحراف نشوند و همواره درست شهادت بدهند و از دسیسه های شیطان دور بمانند، زیرا طبق این قانون تو، شهادت شاهدان، حرف آخر نیست، بلکه وارثان می توانند سوگند یاد کنند و به حقّ خود برسند. در این قانون، شهادت وارثان پذیرفته می شود و شهادت شاهدان را باطل می کند.

۷ - در پایان از همه می خواهی که تقوا پیشه کنند و به دستورات تو عمل کنند و فراموش نکنند که تو تبهکاران را به بهشت راهنمایی نخواهی کرد، هیچ کس نباید به طمع مال دیگران، سوگند دروغ یاد کند.(۷۲)

ص:۱۱۴

مائِده: آیه ۱۰۹

یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ (۱۰۹)

به پایان این سوره نزدیک می شوم، تو بارها در این سوره از من خواستی تا تقوا پیشه کنم و به قرآن تو عمل کنم، می دانم که اطاعت یا گناه من هیچ نفع و زیانی برای تو ندارد. من با گناه، خود را از سعادت محروم می کنم، اگر اهل تقوا باشم، سعادت جاودان را از آنِ خود می کنم.

در اینجا تو از روز قیامت برایم سخن می گویی، لحظه ای از آن روز بزرگ. تو می دانی که یاد روز قیامت، شفای دل بیمار من است.

تو در آن روز، همه پیامبران را در یک جا جمع می کنی و از آنان می پرسی: شما مردم را به سوی من دعوت کردید، آنان چه پاسخی دادند؟

آنان چنین می گویند: «در برابر آنچه تو می دانی، ما چیزی نمی دانیم، تو خود از همه چیز باخبری و از همه اسرار اطّلاع داری».

آری، پیامبران این گونه اعلام می کنند که علم ما در مقابل علم بی پایان تو چیزی

نیست، این نوعی ادب در مقابل توست و گرنه تو به پیامبران علم و دانشی عطا کرده ای که از اعمال و رفتار امّت خود باخبر هستند.

این آیه، هشداری برای من است، در روز قیامت من با تو سر و کار خواهم داشت، تو از همه رازها و پنهان ها خبر داری و حتّی از پیامبران خود نیز سؤال می کنی، پس من باید خیلی مواظب رفتار و کردار خود باشم.

* * *

مائِده: آیه ۱۱۰

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۱۰)

عیسی(علیه السلام)یکی از پیامبران بزرگ توست، تو بارها با او سخن گفتی، در اینجا از من می خواهی تا این سخن را بشنوم.

تو با عیسی(علیه السلام)چنین سخن گفتی:

ای عیسی ! به یاد بیاور من به تو و مادرت مریم، چقدر نعمت دادم، تو را با روح القدس (جبرئیل) یاری کردم.

تو را توانا کردم که در گهواره با مردم سخن گفتی همانطور که در بزرگسالی با آنان سخن گفتی.

به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم، تو از گِل، چیزی شبیه به پرنده ساختی و در آن دمیدی و به اذن من، پرنده ای شد و پرواز کرد.

تو کورِ مادرزاد و مبتلایان به بیماری جذام را به اذن من شفا دادی و مردگان را به اذن من، زنده کردی.

زمانی که بنی اسرائیل برای آسیب رساندن به تو اقدام کردند، من تو را از دست آنان نجات دادم، وقتی که بنی اسرائیل آن همه معجزات تو را دیدند، به آن کفر ورزیدند و گفتند: این ها، جز جادویی آشکار نیست.

* * *

این سخنان تو با عیسی(علیه السلام)است، تو از او خواستی نعمت هایی را که به او داده ای یادآوری کند و شکر آن را به جا آورد.

من هم باید همواره به یاد نعمت های تو باشم و بنده سپاسگزار تو باشم. وقتی من نعمت های تو را به یاد می آورم، به خود پیام می دهم که تو چقدر در حقّ من مهربانی کرده ای و همین باعث می شود که تو را از صمیم قلب دوست داشته باشم. به راستی در این دنیا، چه چیز قیمتی تر از دوستی با توست؟ با یادآوری نعمت ها، محبّت به تو در قلب من جوانه می زند.

* * *

مائِده: آیه ۱۱۱

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آَمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آَمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ (۱۱۱)

برایم از «حواریّون» سخن می گویی، حواریّون، یاران عیسی(علیه السلام)بودند. آنان قلبی پاک و روحی باصفا داشتند و در روشن کردن افکار مردم تلاش می کردند و به دنبال پاکی جسم و جان خود و مردم بودند، به همین خاطر آنان را با این نام می خواندند (حواریّون یعنی پاکان).

تو به حواریّون چنین الهام کردی: «به من و به پیامبرم، عیسی(علیه السلام)ایمان بیاورید». آنان به پیشگاه تو چنین گفتند: «خدایا ! ما به تو و پیامبرت ایمان آوردیم، تو شاهد باش که ما تسلیم فرمان تو هستیم».(۷۳)

تو گاهی به کسانی که دل های آماده دارند، الهام می کنی و زمینه سعادت و

رستگاری آنان را فراهم می نمایی، آن ها نیز ندای تو را اجابت می کنند و تسلیم فرمان تو می شوند.

تو در اینجا ماجرای حواریّون را نقل کردی تا همه مسلمانان از آنان سرمشق بگیرند، آنان این گونه ایمان و فرمانبرداری خود را اعلام نمودند، کسانی هم که خود را مدّعی یاری محمّد(صلی الله علیه وآله)می دانند، باید این گونه تسلیم فرمان تو و پیامبر تو باشند، از هوس خود بگذرند و فرمان تو را اطاعت کنند و از سخنان پیامبرت پیروی نمایند.

* * *

مائِده: آیه ۱۱۲

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲)

روزی حواریّون به عیسی(علیه السلام)گفتند: «ای عیسی ! آیا خدای تو می تواند از آسمان برای ما، سفره غذایی نازل کند».

به سفره غذا در زبان عربی «مائده» می گویند، این سوره هم به این مناسبت، سوره مائده نام گرفته است.

عیسی(علیه السلام)وقتی این سخن را شنید، به آنان گفت: تقوا پیشه کنید.

به راستی راز این سخن عیسی(علیه السلام)چه بود؟

تو خدای توانایی هستی و هر کاری را می توانی انجام بدهی، نازل شدن سفره غذایی از آسمان، در مقابل قدرت تو چیزی نیست، بهتر بود که حواریّون خواسته خود را چنین مطرح می کردند: «آیا خدا لطف می کند و برای ما سفره غذایی از آسمان می فرستد؟». این سخن هم مؤدّبانه تر است و هم با توحید سازگاری بیشتری دارد. ذکر این نکته لازم است که این خواسته حواریّون در آغاز آشنایی

ص:۱۱۸

آنان با عیسی(علیه السلام)بود و آنان هنوز تو را خوب نشناخته بودند.

این درس بزرگی است، وقتی می خواهم دعایی بکنم و خواسته ای از تو داشته باشم، باید توجّه کنم که چه می گویم و چه واژه ای را به کار می برم، باید دعای من با معرفت و شناخت کامل باشد.

* * *

مائِده: آیه ۱۱۵ – ۱۱۳

قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (۱۱۳) قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱۴) قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۱۵)

حواریّون به عیسی(علیه السلام)گفتند: «ما می خواهیم از آن غذا بخوریم و دل های ما به پیامبری تو مطمئن شود و بدانیم که به ما راست گفته ای و ما بر پیامبری تو شاهد و گواه باشیم».

اینجا بود که عیسی(علیه السلام) دست به دعا برداشت و چنین گفت: «بارخدایا ! برای ما از آسمان سفره غذایی بفرست تا برای ما و اهل زمان ما و کسانی که بعد از ما می آیند، هم عید و روز سرور باشد و هم نشانه ای از جانب تو برای پیامبری من باشد، خدایا ! ما را رزق و روزی عنایت فرما که تو بهترین روزی رسان هستی».

و تو در جواب عیسی(علیه السلام)چنین گفتی: «ای عیسی ! من این سفره غذا را از آسمان برای شما می فرستم امّا بدانید بعد از دیدن این نشانه بزرگ، هر کس از شما کفر بورزد، او را چنان عذاب کنم که هیچ کس را آن چنان عذاب نکرده باشم».

بعد از لحظاتی، سفره آسمانی نازل شد، آن سفره، هفت عدد نان و هفت ماهی پخته شده بود، حواریّون از آن غذا خوردند و شکر تو را به جا آوردند.(۷۴)

ص:۱۱۹

* * *

ای حواریّون ! هر کس از شما کفر بورزد، او را چنان عذاب کنم که هیچ کس را آن چنان عذاب نکرده باشم !

این بالاترین تهدید توست، به راستی چرا تو این گونه آنان را تهدید نمودی؟ چرا؟

اصل این است که انسان با عبادت و بندگی تو به مقام های بالای ایمان برسد، این دنیا، دنیای مسابقه است، هر کس بیشتر تلاش کند و تحقیق بیشتری کند و به وظیفه اش درست عمل کند، به مقامات بالاتر راه می یابد و سرانجام به مقام یقین دست می یابد.

اگر کسی از تو بخواهد تا پرده از چشم و گوش او برداری و دنیای غیب را به او نشان بدهی و در این خواسته خود اصرار بورزد، تو چه بسا دعای او را مستجاب کنی و او را به مقام غیب و شهود برسانی.

نکته مهم این است: چنین انسانی که این گونه به مقام شهود و غیب رسیده است، اگر ذرّه ای خلاف کند، از آن مقام سقوط می کند و مجازات سنگینی در انتظار او خواهد بود.

آری، کسی که به مقام شهود و یقین می رسد، مسئولیّت او بسیار سنگین می شود و کمترین غفلت او، نابخشیدنی است، زیرا او چیزهایی را دیده است که دیگران ندیده اند.

اکنون من می فهمم تا زمانی که ظرفیّت لازم را کسب نکرده ام، هرگز اصرار نکنم که تو پرده از چشم و گوش من برداری و مرا به مقام شهود برسانی.

* * *

مائِده: آیه ۱۱۸ – ۱۱۶

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ

لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلَهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَکَ مَا یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مَا لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلَا أَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ (۱۱۶) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَرَبَّکُمْ وَکُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیدًا مَا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَأَنْتَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (۱۱۷) إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُکَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۱۱۸)

بعد از عیسی(علیه السلام)، گروه زیادی از مسیحیان دچار گمراهی شدند و عیسی(علیه السلام)را به عنوان خدا پرستش کردند، گروهی دیگر از آنان، مریم را پرستش کردند. آنان دست از توحید و یکتاپرستی برداشتند و به چندخدایی رو آوردند.

تو در روز قیامت به عیسی(علیه السلام)چنین می گویی: ای عیسی ! آیا تو به مردم گفتی که به جای پرستش من، تو و مادرت را بپرستند؟

آن روز عیسی(علیه السلام)در پاسخ می گوید:

بارخدایا ! من هرگز حقّ ندارم آنچه را شایسته من نیست، بگویم، اگر چنین سخنی گفته باشم، تو می دانی، تو از آنچه درون من می گذرد، آگاهی و من از راز تو آگاه نیستم، تو خود از تمام اسرار پنهان باخبری.

من چیزی جز آنچه مرا به آن مأمور کرده بودی، به آنان نگفتم، به آنان گفتم: خدایی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست، من تا آن زمان که در میان مردم بودم، مراقب و گواه آنان بودم و هنگامی که مرا از میان آنان برگرفتی، تو خود مراقب اعمال آن ها بودی و تو بر همه چیز ناظر و گواهی.

اکنون اگر آنان را به خاطر کفرشان عذاب کنی، آنان بندگان تو هستند و چون غیر تو را پرستیده اند، سزاوار عذاب هستند و هرگز نمی توانند از مجازات تو فرار کنند، اگر آنان را ببخشی، تو توانا و فرزانه ای، تو بر هر کاری که بخواهی توانایی و

در هرچه انجام دهی، درستکاری».

* * *

مائِده: آیه ۱۲۰ – ۱۱۹

قَالَ اللَّهُ هَـٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹) لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰)

وقتی تو سخنان عیسی(علیه السلام)را می شنوی، می دانی که سخن عیسی(علیه السلام)درست است و او هرگز دروغ نمی گوید، پس در آن لحظه چنین می گویی: «امروز روزی است که راستگوییِ راستگویان به آنان سود می بخشد، برای آنان باغ هایی در بهشت است که نهرها در آن جاری است، آنان برای همیشه در آن باغ های زیبا مهمان من خواهند بود، من از آنان راضی و خشنودم و آنان نیز از من خشنود هستند و این رستگاری و سعادت بزرگی است، فرمانروایی آسمان ها و زمین از من است و من بر هر کاری توانا هستم».

ص:۱۲۲

سوره اَنعام

اشاره

ص:۱۲۳

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۷ قرآن می باشد.

۲ – «اَنعام» به معنای «چهارپایان» می باشد. در آیات ۱۳۶ تا ۱۵۰ درباره حلال بودن گوشت چهارپایان (شتر، گوسفند، گاو...) سخن به میان آمده است. در روزگار جاهلیّت، عده ای از بُت پرستان قانون هایی را قرار داده بودند و طبق آن قانون ها، گوشت بعضی از چهارپایان را حرام می دانستند. قرآن در این سوره با آن قانون ها مخالفت کرد و آن خرافات را باطل اعلام نمود.

۳ – موضوعات مهم این سوره چنین است: پرهیز از بُت پرستی، نیکویی به پدر و مادر، وفای به عهد و پیمان، رعایت عدالت، پرهیز از خوردن مال یتیمان، رعایت عدالت، احکام چهارپایان...

ص:۱۲۴

اَنعام: آیه ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ (۱)

تو را ستایش می کنم که آسمان ها و زمین را آفریدی و تاریکی ها و روشنایی را پدید آوردی ولی کافران با دیدن این همه نشانه های یگانگی تو، باز برای تو شریک قرار دادند.

این زمین و آسمان ها و هرچه در آن است به دست قدرت تو آفریده شده است، من باور دارم که جهان به خودی خود خلق نشده است و ازلی نیست، این جهان زمانی نبوده است و تو آن را آفریده ای.

عدّه ای هم، به دو خدایی اعتقاد دارند: خدای نور و خدای ظلمت، این عقیده هم باطل است، تو هم نور و هم تاریکی را پدید آوردی، منشأ پیدایش نور و تاریکی، یک اراده است و آن اراده توست که خدای یگانه هستی.

من لحظه ای باید فکر کنم، اگر همیشه روز بود، برای زندگی بشر چه مشکلاتی

ص:۱۲۵

پیش می آمد، از طرف دیگر، اگر همیشه شب بود، چه می شد، تو جهان را این گونه با ترکیب روز و شب، روشنی و تاریکی آفریـدی، این نور است که از تاریکی حکایت می کنـد همانطور که تاریکی، نور را نشان می دهـد، هر چیزی به جای خویش نیکوست.

* * *

اَنعام: آیه ۳ – ۲

هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِینٍ ثُمَّ قَضَی أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲) وَهُوَ اللَّهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَفِی الْأَرْضِ یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَجَهْرَکُمْ وَیَعْلَمُ مَا تَکْسِبُونَ (۳)

ما از نسل آدم(علیه السـلام)هستیم، تو او را با قدرت خود، از گِل آفریدی، همچنین ما را از نطفه ای خلق نمودی که آن نیز از غذا و خوراکی است که از خاک پدید می آوری.

تو ما را آفریـدی و مـدّت عمر ما را مشـخّص نمودی و معلوم نمودی که در این دنیا چقدر زندگی می کنیم، تو به زمان مرگ ما، آگاهی.

انسان هایی که به روز قیامت ایمان ندارنـد، چرا فکر نمی کنند، تو با قدرت خود ما را آفریدی، پس قدرت داری که ما را بعد از مرگ، بار دیگر زنـده کنی، امّا کافران، به زنـدگی بعد از مرگ، شکّ دارند، اگر آنان قدری فکر کنند می فهمند که زنده کردن آن ها، از آفرینش اوّلیه آن ها آسان تر است.

تو خـدایی یگانه ای که در آسـمان ها و زمین تو را پرسـتش می کنند و تو نهان و آشـکار ما را می دانی و به همه رفتارهای ما آگاهی.

* * *

آیه ۲ را یک بار دیگر می خوانم. متوجّه می شوم که تاریخ مرگ هر انسان، دو نوع می باشد:

۱ – تاریخ غیرحتمی.

۲ - تاریخ حتمی.

برای این که این مطلب بیشتر آشکار شود، در اینجا مثالی را ذکر می کنم:

افراد زیادی علاقه دارند که به مکّه بروند و خانه خدا را زیارت کنند. دولت اعلام می کند: «کسانی که می خواهند به مکّه بروند، ثبت نام کنند».

یک میلیون نفر ثبت نام می کنند، امّا هر سال بیش از دویست هزار نفر نمی توانند به عربستان بروند.

در اینجا دولت اعلام می کند باید مراسم قرعه کشی انجام شود و این تعداد با قرعه به مکّه بروند.

همه کسانی که ثبت نام کرده اند در مدّت پنج سال به مکّه خواهند رفت، امّا تاریخ سفر آنان، غیرحتمی است، آیا امسال به مکّه می روند، آیا چند سال دیگر؟ هیچ چیز مشخّص نیست.

وقت سفر مکّه نزدیک می شود، دولت قرعه کشی می کند و نام دویست هزار نفر را اعلام می کند.

این افراد باید هر چه زودتر آماده سفر بشوند، تاریخ سفر آنان، حتمی شده است، نام آنان اعلام شده است.

اکنون که این مثال را بیان کردم، می توانم چنین بگویم: خدا انسان را آفریده است و این انسان در این دنیا زندگی می کند، پایان کار هر انسانی، مرگ است، هیچ انسانی برای همیشه در این دنیا، باقی نمی ماند، محدوده مرگ هر انسانی مشخّص است، این خداست که اراده می کند هر انسانی چقدر عمر کند، آیا عمر او کوتاه باشد یا طولانی. مرگ انسان ها در مرحله اوّل، «غیر حتمی» است، گاهی خدا اراده می کند، عمر یک نفر را طولانی تر کند، تا زمانی که تاریخ مرگ یک نفر در مرحله اوّل است، امکان تغییر وجود دارد، اگر او کارهای نیکو انجام دهد، عمر او طولانی تر می شود.

هر سال در یکی از شب های ماه رمضان، شب قدر فرا می رسد، در شب قدر، اسم همه کسانی که در آن سال از دنیا می روند، مشخّص می گردد و مرگ آنان «حتمی» می شود و در مرحله دوم قرار می گیرد.

خدا نام آن افراد را در شب قدر برای عزرائیل بیان می کند. در واقع نام این افراد برای عزرائیل خوانده می شود. برای همین به این نوع مرگ، مرگ «مُسمّی» می گویند، یعنی مرگ کسی که اسم او برای عزرائیل خوانده شده است، وقتی اسم یک نفر در شب قدر برای عزرائیل خوانده می شود، مرگ او دیگر قطعی می شود و دیگر تغییر نمی کند.(۷۵)

* * *

اَنعام: آیه ۶ - ۴

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَه مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴) فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۵) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (۶)

هر نشانه و معجزه ای برای هدایت کافران فرستادی، آنان از آن روی گردان شدند، آنان حقّ را شناختند ولی انکارش کردند و آن را مسخره کردند، به زودی آنان از نتیجه این کار خود باخبر خواهند شد، آری، عذاب آنان بسیار نزدیک است و آن روز، آنان عذاب را خواهند چشید.

اکنون با کافران چنین سخن می گویی: چرا نگاه نمی کنید که قبل از شما، کافران زیادی را نابود کردم؟ من به آنان نعمت هایی داده بودم که به شما نداده ام، از آسمان، باران های پی در پی برای آنان فرستادم، نهرهای پر از آب از زیر درختان آنان جاری ساختم، امّا وقتی نافرمانی کردند، آنان را هلاک ساختم و به جای آنان،

گروه های دیگری را پدیدار ساختم.

* * *

در این سخنان دقّت می کنم، اکنون می فهمم که اوّلین شرط هدایت، این است که انسان جستجوگر باشد و به سخن حقّ توجّه کند. انسانی که از روی لجاجت، از شنیدن سخن حق، رو برمی تابد و به هیچ دلیل و نشانه ای توجّه ندارد، هرگز هدایت نخواهد شد و در کفر خود باقی خواهد ماند.

آری، کسانی که قرآن را انکار می کنند و راه کفر را برمی گزینند، سه مرحله را پشت سر می گذارند:

۱ – روی گردانی از شنیدن قرآن.

۲ – دروغ شمردن قرآن.

۳ – مسخره کردن قرآن.

کسی که این سه مرحله را پشت سر می گذارد، در روز قیامت به عذاب گرفتار خواهد شد، مگر آن که توبه کند و به سوی تو بازگردد که تو خدای بخشنده و مهربانی !

بیشتر انسان ها وقتی به ثروت و رفاه می رسند، به جای این که به تو نزدیک شوند و شکر نعمت های تو را به جا آورند، از تو دور می شوند و به گناه و معصیت رو می آورند.

این نشانه کم ظرفیّتی آن ها است، اگر ثروت با ایمان به تو و صدقه و کمک به دیگران همراه نباشد، فساد و طغیان را به دنبال دارد. تو در اینجا هشدار می دهی تا همه ما به عاقبت گذشتگان فکر کنیم و درس بگیریم.

* * *

اَنعام: آیه ۸ – ۷

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ

ص:۱۲۹

لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (٧) وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ (٨)

تو انسان را آفریدی و پیامبران را برای هدایت او فرستادی تا راه خوب و بد را به او نشان بدهند و از زشتی ها برحذرش دارند. اگر انسان به سخنان پیامبران گوش فرا دهد، سعادت و رستگاری را از آنِ خود کرده است.

محمّد(صلی الله علیه وآله)، آخرین پیامبر تو بود و تو کامل ترین دین را به دست او برای مردم فرو فرستادی و جبرئیل را که یکی از فرشتگان بزرگ توست، مأمور کردی تا قرآن را بر او نازل کند. محمّد(صلی الله علیه وآله)قرآن را از جبرئیل می شنید و برای مردم می خواند.

گروهی از بُت پرستان انتظار داشتند فرشته ای که بر پیامبر نازل می شود را با چشم ببینند تا به خیال خود یقین کنند که محمّد(صلی الله علیه وآله)پیامبر توست، امّا آنان به دنبال بهانه جویی بودند، به راستی اگر آنان در جستجوی حقّ بودند، معجزه قرآن برای آن ها کفایت نمی کرد؟

محمّد(صلی الله علیه وآله)بارها این سخن را به آنان گفته بود: اگر در این قرآن شک دارید، اگر مرا پیامبر نمی دانید، یک سوره مانند سوره های قرآن بیاورید.(۷۶)

هیچ کس نتوانست یک آیه هم مانند قرآن بیاورد، هر کس که در قرآن تفکّر کند، می فهمد قرآن، نوشته بشر نیست، برای همین به قرآن ایمان می آورد.

آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله)گفتند: ما فقط در صورتی ایمان می آوریم، که نامه ای از طرف خدا با چهار فرشته بر ما نازل شود، ما باید آن نامه را به دست خودمان لمس کنیم.(۷۷)

تو می دانستی که اگر نامه هم از آسمان نازل شود، آنان خواهند گفت این جادویی آشکار است.

تو از روی مهربانی، خواسته آنان را اجابت نکردی، زیرا اگر آنان جبرئیل را

ببینند و باز هم، از قبول حقّ خودداری کنند، عذاب فوراً نازل می شود. این قانون توست، دیدن فرشتگان، ورود به جهان شهود است، کسی که به جهان شهود وارد شود، اگر کفر بورزد، فوراً به عذاب گرفتار می شود، تو می خواستی باز هم به آنان فرصت بدهی، شاید در آینده، به حقّ و حقیقت ایمان بیاورند و هدایت شوند، برای همین، پرده از چشم آنان برنداشتی و فرشتگان را به آنان نشان ندادی.(۷۸)

* * *

اَنعام: آیه ۹

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ (۹)

گروهی دیگر از بُت پرستان دوست داشتند تو فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین بفرستی، سؤال آنان این بود که چرا خدا یکی از انسان ها را به پیامبری فرستاده است؟ اگر خدا فرشته ای به پیامبری می فرستاد، ما حتماً به او ایمان می آوردیم.

اگر قرار بود که فرشته ای هم پیامبر بشود، باید آن فرشته به شکل انسان در می آمد تا همه بتوانند او را ببینند و سخنش را بشنوند، زیرا اگر فرشته به همان حالت خودش باقی می ماند، همه نمی توانستند او را ببینند و مردم دچار حیرت بیشتر می شدند، پس فرشته باید به صورت انسان در می آمد، در این صورت باز هم عدّه ای می گفتند که او فرشته نیست و انسان است !

حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری رساندی و آنان را الگوی همه قرار دادی.

کسی که می خواهد الگوی انسان ها باشد باید از جنس خود آن ها باشد، یوسف(علیه السلام)، پیامبر تو بود و وقتی زنی نامحرم او را به سوی خود فراخواند، تقوا پیشه کرد و برای همه انسان ها، الگوی عملی تقوا شد، اگر یوسف(علیه السلام)، فرشته بود،

هرگز غریزه شهوت نداشت و تقوای او، برای انسان، الگو نبود.

* * *

اَنعام: آیه ۱۳ – ۱۰

فِی الاٰرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُکَذِّبِینَ (۱۱) قُلْ لِمَنْ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالاٰرْضِ قُلْ لِلَّهِ کَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ لَا رَیْبَ فِیهِ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ (۱۲) وَلَهُ مَا سَکَنَ فِی اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (۱۳)

بُت پرستان نه تنها سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله)را نمی پذیرفتند، بلکه به مسخره کردن او نیز می پرداختند، اکنون تو با پیامبرت چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! تو اوّلین پیامبری نیستی که او را مسخره می کنند، قبل از تو نیز پیامبران مرا مسخره می کردند، بدان همه آن مسخره کنندگان به سزای عمل خود رسیدند، کسانی هم که تو را مسخره می کنند، به زودی به سزای عمل خود می رسند، صبر و شکیبایی پیشه کن و از سخنان این مردم نادان، دلگیر مشو.

ای محمّد ! به این مردم بگو که در زمین گردش کنند و سرنوشت کسانی که پیامبران مرا دروغگو شمردند، ببینند، شاید پند بگیرند و دیگر تو را دروغگو نشمارند.

ای محمّد ! به آنان بگو آنچه در آسمان ها و زمین است از آنِ کیست؟ به آنان بگو که همه آن ها از آنِ خدا است، خدایی که رحمت و مهربانی را بر خود لازم کرده است و در عذاب و کیفر بُت پرستان و گمراهان شتاب نمی کند و توبه آنان را می پذیرد.

به آنان بگو که من در روز قیامتی که در آن هیچ شکی نیست، همه انسان ها را زنده و آنان را جمع خواهم کرد. بندگان خوب من به تو و قرآن ایمان می آورند، گروهی از آنان سرمایه های وجودی خویش را به خاطر گناهانشان از دست

داده اند و به خود ضرر زده اند، فراموش نکن که آنان به تو و قرآن ایمان نمی آورند و با این کار به خود ضرر می زنند.

و به آنـان بگو آنچه در شب و روز وجود دارد، از آنِ من است و من خـدای شـنوا و دانا هسـتم، هر صـدایی را می شـنوم و هر چیزی را می دانم، هیچ چیز بر من پوشیده نیست.

من خدای مهربان هستم، لازمه مهربانی من این است که هر موجودی را به کمال نهایی خودش برسانم، انسان مستعد زندگی جاویـد است، پس نبایـد زندگی او به این جهان محدود شود، من بار دیگر او را در قیامت زنده می کنم و به او زندگی جاوید و همیشگی عنایت می کنم. کمال واقعی انسان در آن جهان است.

* * *

اَنعام: آیه ۱۸ – ۱۴

قُـلْ أَغَیْرَ اللَّهِ أَتَّخِـذُ وَلِیًّا فَـاطِرِ السَّمَـاوَاتِ وَالأَـرْضِ وَهُـوَ یُطْعِمُ وَلَـا یُطْعَمُ قُـلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَکُـونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْـلَمَ وَلَـا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۱۴) قُـلْ إِنِّی أَخَافُ إِنْ عَصَـیْتُ رَبِّی عَـذَابَ یَوْم عَظِیم (۱۵) مَنْ یُصْـرَفْ عَنْهُ یَوْمَئِـذ فَقَـدْ رَحِمَهُ وَذَلِکَ الْفَوْزُ الْمُبِینُ (۱۶) وَإِنْ یَمْسَـسْکَ اللَّهُ بِضُـرّ فَلَا کَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ یَمْسَسْکَ بِخَیْر فَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ (۱۷) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ (۱۸)

وقتی بُت پرسـتان مکّه دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شود، تصمیم گرفتند تا با پیامبر سخن بگویند و او را از راهی کـه انتخـاب کرده است بـاز دارنـد، آن هـا خیـال می کردنـد کـه پیـامبر برای رسـیدن به دنیـا و ثروت آن، این راه را برگزیـده اسـت، برای همیـن آنـان بـه پیـامبر چنیـن گفتنـد: ای محمّـد ! اگر تـو دست از مبـارزه بـا بُت هـا برداری و به دین ما بازگردی، ما همه ثروت و دارایی خود را با تو تقسیم می کنیم.(۷۹)

ص:۱۳۳

اکنون تو به پیامبر خود فرمان می دهی تا به بُت پرستان چنین بگوید:

آیا غیر از خدا، سرپرستی برای خود برگزینم، حال آن که خدا آسمان ها و زمین را پدید آورده است و اوست که به همه روزی می دهد و همه محتاج او هستند در حالی که خود از کسی روزی نمی گیرد و از همه چیز بی نیاز است.

من مأمورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است و تسلیم امر خداست، خدای من به من دستور داده است که از مشرکان نباشم. اگر من نافرمانی پروردگارم را کنم و به او شرک بورزم، از عذاب و شکنجه روز بزرگ که روز قیامت است می ترسم.

در آن روز، هر کس از عذاب نجات پیدا کند، مشمول رحمت خدا است و مهربانی خدا نصیب او شده است، سعادت و رستگاری آشکار، همین است.

اگر خدا به من بلا-یی مانند فقر و بیماری برساند، جز خود او، هیچ کس قدرت برطرف کردن آن را ندارد و اگر او خیر و نیکی مانند توانگری و صحّت و تندرستی به من برساند، هیچ کس نمی تواند مرا از آن محروم کند، زیرا خدا بر هر امری که اراده کند، توانا است، آری، خدا بر همه بندگان خود مسلّط است و همه کارهای او از روی حکمت است و به همه کردار بندگانش، آگاهی دارد.

* * *

چرا گاهی مرا به بلاهایی همچون فقر و بیماری گرفتار می سازی؟

روح من فقط در کوره بلا است که می تواند از ضعف ها و کاستی های خود آگاه شود و به اصلاح آن بپردازد. بلا بد نیست، بلا سبب می شود تا من از دنیا دل بکنم و بیشتر به یاد تو باشم و به درگاه تو رو آورده و تضرّع کنم.

اگر بلا نباشد دل من برای همیشه اسیر دنیا می شود، ارزش من کم و کم تر می شود، این بلاست که دل مرا آسمانی می کند.

* * *

اَنعام: آیه ۱۹

قُلْ أَيُّ شَيْء أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹)

گروهی از بُت پرستان نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)آمدند و به او گفتند: تو چه پیامبری هستی که هیچ کس با تو موافق نیست ! ما از یهودیان درباره تو سؤال کردیم، به آنان گفتیم که آیا در تورات از پیامبری تو سخنی به میان آمده است؟ آنان به ما گفتند که هیچ چیزی درباره تو در کتاب های آسمانی نیامده است، ای محمّد ! اگر تو پیامبر هستی چرا کسی گواهِ پیامبری تو نیست؟

اکنون تو با پیامبر چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! به آنان بگو: گواهی چه کسی برتر است تا من برای شما آن گواهی را بیاورم که یقین کنید که من پیامبر خدا هستم؟

ای مردم ! خدا، میان من و شما گواه است و او به پیامبری من گواهی می دهد، گواهی خدا به راستگویی من این است که این قرآن را به من نازل کرده است تا شما و هر کس را که این قرآن به او برسد، هشدار دهم.

ای مردم ! آیا به راستی شما گواهی می دهید که خدایان دیگری به غیر از خدای یکتا وجود دارد؟ چرا به عبادت بُت ها رو آورده اید و آن ها را شریک خدا می دانید؟ من هرگز چنین گواهی نمی دهم، خدای من، خدای یکتاست و شریکی ندارد. من از همه بُت هایی که شما شریک خدا قرار داده اید، بیزارم.(۸۰)

* * *

اَنعام: آیه ۲۱ – ۲۰

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۱)

بُت پرستان مکّه از یهودیان درباره محمّد(صلی الله علیه وآله)سؤال کردند، یهودیان با این که نشانه های محمّد(صلی الله علیه وآله)و بشارت ظهور او را در تورات خوانده بودند، امّا حقیقت را پنهان کردند.

یهودیان وقتی دور هم می نشستند به یکدیگر می گفتند که نباید اصلِ تورات را برای مردم بخوانیم، زیرا اگر دیگران از بشارت هایی که درباره محمّد در تورات آمده است، باخبر شوند، به ما خواهند گفت چرا به محمّد ایمان نمی آورید؟ آنان تصمیم گرفتند تا حقیقت را پنهان کنند، آیا آنان نمی دانستند که تو از همه کارهایشان باخبر هستی.

برنامه دیگر آن ها این بود که مطالبی دروغ را در تورات اضافه کنند و برای دیگران بخوانند، در تورات اصلی برای آخرین پیامبر نشانه هایی ذکر شده بود، آن ها آن نشانه ها را حذف کرده و نشانه های دیگری اضافه کردند تا کسی نفهمد پیامبر موعودِ تورات، همان محمّد(صلی الله علیه وآله)است.

مثلاً در تورات نوشتند که پیامبر موعود شخصی است بلندقد ! در حالی که محمّد(صلی الله علیه وآله)قدّی متوسّط داشت. آن ها در تورات مطالبی نوشتند که هر کس آن را می خواند، تصوّر می کرد پیامبر موعود پانصد سال دیگر ظهور خواهد کرد. (۸۱)

آن ها می دانستند اگر مردم به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان آورند، دیگر ریاست و منافع آن ها تمام می شود، آنان عاشق ریاست و ثروت بودند و برای حفظ این دو، حاضر بودند هر کاری بکنند.

* * *

تو که از کار آنان باخبر بودی، اکنون این آیه را نازل می کنی و با آنان سخن می گویی:

ای یهودیان ! ای کسانی که تورات مرا می خوانید ! شما محمّد را مانند فرزندان خود می شناسید و می دانید او آخرین پیامبر من است.

ص:۱۳۶

شما حقّ را شناختید و آن را انکار کردید، شما به خودتان زیان رساندید و به محمّد ایمان نیاوردید و از سعادت دور شدید.

آیا می دانید چه کسی بیش از همه ظالم و ستمکار است؟ کسی که به من دروغ ببندد و نشانه های مرا دروغ بشمارد.

شما ستمکار هستید و هرگز روی سعادت نمی بینید و از رحمت و مهربانی من بی بهره اید و از عذاب من رهایی نخواهید یافت.

* * *

آری، سزای کسانی که این گونه باعث فریب دیگران می شوند چیزی جز آتش جهنّم نیست. آنان آتش جهنّم را چقدر ارزان برای خود خریدند ! با تحریف تورات و کتمان حقیقت، چند روزی بیشتر ریاست کردند، امّا عذاب همیشگی را از آنِ خود کردند.(۸۲)

ص:۱۳۷

اَنعام: آیه ۲۴ – ۲۲

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲) ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳) انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴)

بُت پرستان در این دنیا به جای این که تو را پرستش کنند، به پرستش بُت ها رو آورده اند و شیطان این کار را برای آنان زیبا و دلنشین جلوه نمود و هرچه پیامبر با آنان سخن گفت و آنان را از بُت پرستی دور کرد، آنان سر باز زدند.

روز قیامت که فرا برسد تو همه مردم را در صحرای قیامت جمع می کنی و به بُت پرستان چنین می گویی: کجایند آن بُت هایی که شما آن ها را شریک من می دانستید و آن ها را عبادت می کردید؟

در آن روز که بُت پرستان به کمک نیاز دارند، بُت ها نمی توانند به آنان هیچ کمکی بکنند، وقتی آنان از همه جا ناامید می شوند بهانه می آورند و می گویند: «ما بت پرست نبودیم، ما هرگز بُت ها را شریک تو نمی دانستیم».

ص:۱۳۸

آن روز حال آنان دیدنی است که چگونه به خودشان هم دروغ می گویند.

روز قیامت هیـچ تکیه گاهی جز تو نیست، در آن روز، همه بُت هایی که آنان برای خود ساخته بودنـد، نابود می شوند و آنان هیچ اثری از آن بُت ها نمی یابند، آن وقت امید آنان، ناامید می شود و افسوس می خورند که چرا بُت هایی را پرستش کردند که نابودشدنی بود.

* * *

اَنعام: آیه ۲۸ – ۲۵

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَه لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۵) وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۲۶) وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۷) بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۲۸)

ای محمّـد ! گروهی از بُت پرسـتان نزد تو می آیند و وقتی قرآن می خوانی به قرآن گوش فرا می دهند، هدف آنان این اسـت که نقطه ضـعفی در قرآن پیـدا کننـد تا بتواننـد شـبهه ای درست کننـد و مانع شونـد که دیگران به این کتاب آسـمانی نزدیک شوند.

من بر دل های آنان پرده ها می افکنم و آنان نمی تواننـد حقّ را درک کنند و در گوش آنان سـنگینی قرار می دهم، زیرا آنان نمی خواهند حقیقت را بشنوند، آنان به دنبال دسیسه اند، اگر آنان همه نشانه های آسمانی را هم ببینند، ایمان نمی آورند.

وقتی آنان نزد تو می آیند با تو ستیزه می کنند و می گویند: «این قرآن، چیزی جز افسانه های گذشتگان نیست».

آنان نه تنها قرآن مرا، افسانه می خوانند، بلکه از آن دوری می جویند و مردم را از

شنیـدن آن باز می دارنـد، آنان نمی فهمنـد که با این کار، خود را هلاک می کنند و محرومیّت خود را از برنامه های سـعادت بخش قرآن رقم می زنند.

حالِ آنان در روز قیامت دیـدنی است، وقتی که فرشـتگان بخواهند آنان را در آتش جهنّم وارد کنند. در آن لحظه می گویند: کاش به دنیا باز می گشتیم و دیگر سخنان خدا را انکار نمی کردیم و از اهل ایمان می شدیم.

ولی این چنین نیست، آنـان از کارهای خود پشـیمان نیسـتند، در آن روز، همه گناهان پنهانی آنان آشـکار می شود و از نتیجه گناهان خود به وحشت می افتند.

آن لحظه ای که آنان آتش جهنّم را به چشم می بینند، آرزو می کنند که بتوانند به دنیا بازگردند و جبران گذشـته ها را کنند، امّا آنان دروغ می گوینـد، اگر به دنیا بازگردنـد، همین که چند روزی گذشت و خاطره آتش جهنّم از ذهنشان کنار رفت، بار دیگر به کفر و بُت پرستی رو می آورند.

* * *

اَنعام: آیه ۳۰ – ۲۹

وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۲۹) وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَـٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۰)

آنـان که راه کفر را برگزیدنـد، می گوینـد: «هرچه هست، فقـط در این دنیـاست، دنیای دیگری وجود نـدارد، وقتی ما مُردیم، دیگر زنده نمی شویم».

امّا روز قیامت فرا می رسد، در آن روز، فرشـتگان آنان را برای حسابرسـی به پیشگاه من می آورند، به آنان می گویم: آیا این روز حسابرسی و بازپرسی حقّ و درست نیست؟

آنان در جواب چنین می گویند: آری، سوگند به تو که امروز حقّ است.

سپس به آنان می گویم: پس سزای کفر خود را بچشید و به عذاب جهنّم درآیید !

ص:۱۴۰

* * *

اَنعام: آیه ۳۱

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (۳۱)

کسانی که روز قیامت و بهشت و جهنّم را انکار می کنند، در ضرر و خسران هستند تا آن گاه که ناگهان روز قیامت فرا برسد، آنان با خود می گویند: «افسوس که در دنیا کوتاهی کردیم ! افسوس که به خدا و این روز ایمان نیاوردیم ! افسوس که باعث بدبختی خود شدیم».

در آن روز، آنان بار سنگین گناهان خود را بر دوش می کشند و چه باری است این بار سنگین !!

آنان سزای کارهای خود را می بینند و آتش جهنّم در انتظار آنان است.

* * *

خسران یعنی چه؟

در دنیای تجارت، گاهی یک نفر معامله ای انجام می دهد و هیچ سودی نمی کند، امّا اصل سرمایه او باقی است، در اینجا می گوییم که او ضرر کرده است، امّا گاهی یک نفر، نه تنها سود نمی کند، بلکه تمام سرمایه خود را از دست می دهد، او «خسران» کرده است.

کسانی که به دنیا مشغول شدند، اصل سرمایه خود را هم از دست دادند، آن ها خیال می کنند که وقتی پول و ثروت برای خود جمع می کنند سود می کنند، امّا وقتی مرگ سراغشان بیاید باید همه دنیایِ خود را بگذارند و با دست خالی بروند.

آن ها دیگر سرمایه ای ندارند، وقت و عمر ارزشمند خود را صرف دنیا کردند و

اکنون دیگر هیچ وقتی برای انجام کارهای خوب ندارند. آن ها هیچ توشه ای کسب نکرده اند. آن ها خسران کرده اند.(۸۳)

* * *

اَنعام: آیه ۳۲

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۳۲)

سخن از روز قیامت به میان آمد، تو می دانی که وقتی من شیفته دنیا بشوم، روز قیامت را فراموش می کنم، این فراموشی هم سبب می شود تا علاقه من به دنیا، بیشتر و بیشتر بشود، اکنون تو حقیقت زندگی دنیا را برایم بازگو می کنی: «زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و سرگرمی نیست، خانه آخرت که باقی و جاوید است برای اهل تقوا بهتر است، چرا فکر نمی کنید تا درستی این سخن را دریابید؟».(۸۴)

* * *

به خانه یکی از دوستان رفته بودم، مرغی با چند جوجه آنجا بود، من دقّت کردم دیدم او سرش را نزدیک چیزی می برد و بلند قُد قُد می کند. گویا کسی را صدا می زند.

نزدیک رفتم دیدم که آنجا یک تخم هست و مرغ برای آن این قدر سر و صدا راه انداخته است.

من نفهمیدم که ماجرا چیست، دوستم گفت: این تخم را که می بینی مثل بقیّه تخم ها باید از جوجه آن بیرون آمده باشد، مرغِ مادر نگران است، اگر جوجه زیاد در این تخم بماند خفه خواهد شد، برای همین، جوجه اش را صدا می زند تا تخم را بشکند و بیرون بیاید.

من چنین تصوّر کردم که مرغ به جوجه چنین می گوید: «به این تخم، دل نبند، بیا بیرون ! تو خیال می کنی که دنیا فقط همین تخمی است که در آن هستی، نه دنیا

خیلی بزرگتر از این ها است، اینجا غذاهای مختلف، آب گوارا و هوای پاک است. تو به چه دلت را خوش کرده ای. این تخم، برای گذشته تو خوب بود; امّا حالا دیگر تو بزرگ شدی، اگر زیاد آنجا بمانی، هوا به تو نمی رسد و خفه می شوی».

و جوجه هم در پاسخ می گوید: «چه کسی این دنیایی را که تو می گویی دیده است؟ من در دنیای قشنگ خودم مدّت ها بوده ام، زرده تخم مرغ خورده ام، چه غذای لذیذی ! من اینجا را دوست دارم، تو می گویی من این تخم قشنگ خودم را بشکنم ! من به اینجا تعلّق دارم، اینجا دنیا و همه چیز من است».

در این فکرها بودم که لحظه ای با خودم سخن گفتم: من هم به این دنیا دل بسته ام و مرگ را دوست ندارم ! دنیا همه چیز من شده است.

این دنیا برای من کوچک است، اگر در این دنیا خوب رشد کنم تازه به بن بست می رسم. این دنیا نمی تواند مرا آرام کند. من مرغِ باغ ملکوت هستم، چرا دل به این دنیا بسته ام؟ دنیا برای من قفس است. وقتی حرکت کردم و جریان پیدا کردم، همه دنیا برایم با این وسعتش زندان می شود.

آن روز که مرگ و دیدار خدا را دوست بدارم، من بزرگ شده ام و دنیا کوچک. دنیا چیزی جز بازی نیست. هر وقت احساس کنم که از بازی ها سیر شده ام آن وقت بزرگ شده ام. این سخن خداست: «این زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و سرگرمی نیست».

آری، دنیا همچون نمایش نامه ای است که بازیگران آن، انسان ها هستند، آنان که به دنیا دل بسته اند، در واقع، کودکان هوس بازی هستند که عمری را به بازی می گذرانند و از همه چیز بی خبر می مانند و هدف اصلی آفرینش خود را فراموش می کنند.

* * *

انسان گاهی خواب می بیند: «مناظر زیبا، خانه بزرگ، باغ، پول و... همه چیز در

اختیار اوست»، همه آن ها را می بیند و برای استفاده از آن ها، برنامه می ریزد و نقشه ها می کشد، ناگهان از خواب می پرد و خود را در همان خانه کوچک خود می بیند و می فهمد که آنچه دیده است، خواب بوده است.

همین طور وقتی مرگ به سراغ انسان می آید و او از این دنیا می رود، آن وقت از خواب بیدار می شود. در آن هنگام او می فهمد که حقیقت در آنجاست و هرچه در دنیا بوده است، خوابی بیش نبوده است. آری، مردم در خواب هستند، وقتی مرگ به سراغشان آمد، بیدار می شوند.(۸۵)

* * *

دنیایی که از یاد آخرت خالی باشد، بازیچه ای بیش نیست و انسان را سرگرم می کند و از هدف نهایی باز می دارد، امّا کسانی که دنیا را وسیله ای برای سعادت آخرت خود قرار می دهند، هدف را گم نکرده اند، دنیا برای آنان، مزرعه آخرت است، چنین دنیایی، باشکوه و با ارزش است.

در این دنیاست که اهل تقوا، سعادت ابدی را به دست می آورند. اینجا میدان رشد و کمال بندگان خوب توست، آری، دنیا، مزرعه آخرت است.

* * *

اَنعام: آیه ۳۵ – ۳۳

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِى يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۳۳) وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ (۳۴) وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِىَ نَفَقًا فِى الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِى السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَه وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵)

تو در این دنیا به همه فرصت دادی تا راه درست را انتخاب کنند، عدّه ای به

پیامبر و قرآن تو ایمان آوردند و گروهی هم راه گمراهی را برگزیدند.

تو در این دنیا، به انسان اختیار دادی تا خودش راهش را انتخاب کند، برای همین اهل ایمان نباید برای گمراهی کافران غصّه بخورند و اندوهناک شوند.

بُت پرستان مکّه پیامبر تو را دروغگو شمردند و این گونه سعادت را از خود دور کردند، پیامبر برای آنان اندوهناک شد، اکنون تو با او سخن می گویی:

ای محمّد ! وقتی شنیدی که آنان تو را دروغگو و جادوگر و دیوانه خواندند، اندوهناک شدی، من از غم تو باخبر هستم، امّا بدان که آنان تنها تو را انکار نمی کنند، بلکه در حقیقت، آیات مرا انکار می کنند. آنان با این کار، به خود ظلم کرده اند و خود را از سعادت محروم ساخته اند.

ای محمّد ! انسان های جاهل ،پیامبرانی را که قبل از تو بودند، انکار کردند و آنان را دروغگو شمردند، امّا آن پیامبران در مقابل آزار و اذیّت آن مردم، صبر و استقامت کردند تا این که یاری من به آنان رسید و آنان در نهایت، پیروز شدند. این سنّت و قانون من است، حقّ و حقیقت، سرانجام پیروز است امّا شرط آن صبر و استقامت است. سنّت و قانون من تغییر نمی کند، من در این قرآن برای تو حکایت پیامبران را بیان کردم و تو می دانی که چگونه آنان از یاری من بهره مند شدند. از دشمنی کافران اندوهناک نشو و بدان که سرانجام پیروزی از آن توست.

ای محمّد ! تو هر کاری بکنی، زمین بروی یا به آسمان بروی و هر معجزه ای که برای آن ها بیاوری، آنان ایمان نمی آورند.

فراموش مکن که ایمان نیاوردن به خاطر عیب و نقص در سخنان و برنامه های تو نیست، تو دعوت خود را به خوبی انجام دادی و آنان پیام تو را درک کردند، مشکل این است که آنان تصمیم گرفته اند تا حقّ را نپذیرند.

من انسان را آفریدم، راه حقّ و باطل را به او نشان دادم و او را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتم، اگر من اراده بکنم که همه مردم ایمان بیاورند، همه به راحتی به

تو ایمـان می آورنـد، امّـا آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهـد بود، بلکه از روی اجبار خواهـد بود. من اراده کرده ام که هر کس به اختیار خود ایمان را بر گزینند. این سنّت و قانون من است.

شکوه انسـان در اختیـار اوست، وقتی قرار است انسـان، موجودی آزاد و مختار باشـد، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را انتخاب خواهند نمود و به تو ایمان نخواهند آورد.

ای محمّـد ! تو می دانی همه زیبـاییِ انسـان در اختیـار اوست، معنـای انسـان در اختیار است، اگر این اختیار را از انسان بگیرم، ایمانِ انسان، ارزش چندانی ندارد، اکنون که این قانون و سـنّت مرا دانستی، پس از بی خبران مباش و صبر پیشه کن و از ایمان نیاوردن کافران حسرت و اندوه به خود راه نده ! (۸۶)

* * *

اَنعام: آیه ۳۶

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۳۶)

ای محمّد ! مردمی که سخن تو را می شنوند، دو گروه هستند:

گروه اوّل: کسانی که گوش شنوا دارند و دعوت تو را اجابت می کنند و به من و قرآن و روز قیامت ایمان می آورند.

گروه دوم: کسانی که مانند مردگان هسـتند، آنان گوش و چشم خود را بسـته اند و تصمیم گرفته اند به تو ایمان نیاورند، آنان روز قیامت را انکار می کنند تا وقتی که من آنان را در آن روز، زنده کنم و فرشـتگان، آن ها را برای حسابرسی به پیشگاه من بیاورند.

وقتی آنان صحنه های قیامت و آتش دوزخ را ببینند، حقّ را باور می کنند، امّا دیگر دیر شده است.

ص:۱۴۶

* * *

اَنعام: آیه ۳۷

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۷)

عدّه ای از بزرگان مکّه نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)آمدند و گفتند: «ای محمّد ! تو می گویی من فرستاده خدا هستم، اگر راست می گویی معجزاتی مانند عصای موسی(علیه السلام)برای ما بیاور».

عصای موسی(علیه السلام)معجزه بزرگی بود، وقتی آن را بر سنگی زد، از آن دوازده چشمه آب جوشید، وقتی آن را در مقابل فرعون بر زمین انداخت، تبدیل به اژدهایی بزرگ شد.

بزرگان مکّه به پیامبر چنین پیشنهادی را دادند، امّا این پیشنهاد آن ها برای ایمان آوردن نبود، آن ها به دنبال بهانه بودند، پیامبر برای آنان، قرآن را به عنوان معجزه آورده بود و از آنان خواسته بود تا یک سوره مانند قرآن بیاورند، اگر آنان به دنبال حقیقت بودند، وقتی عجز خود را از آوردن یک سوره مانند قرآن دیدند، باید ایمان می آوردند.

اکنون تو از پیامبر می خواهی تا در جواب آنان چنین بگوید: «خدای من می تواند هر معجزه ای را که شما می خواهید نازل کند، ولی شما از سنّت و قانون خدا بی خبر هستید».

این قانون توست: اگر کسی ایمان آوردن خود را مشروط به نازل شدن معجزه ای کند و پس از نازل شدن آن معجزه ایمان نیاورد، آن شخص بدون درنگ به کیفر و مجازات می رسد و فرصت توبه از او گرفته می شود.

آن بُت پرستانی که چنین پیشنهادی به پیامبر دادند، از این قانون تو بی خبر بودند، تو می دانستی که آنان به دنبال بهانه جویی هستند و اگر آن معجزه هم نازل شود،

ص:۱۴۷

ایمان نمی آورند، باز هم تو در حقّ آنان مهربانی کردی، تو نمی خواستی آنان فرصت توبه را از دست بدهند، شاید در آینده، پشیمان شوند و راه سعادت را انتخاب کنند.(۸۷)

* * *

اَنعام: آیه ۳۸

وَمَا مِنْ دَابَّه فِی الْاَرْضِ وَلَا طَائِر یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُکُمْ مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْء ثُمَّ إِلَی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ (۳۸)

بُت پرستان از پیامبر تو درخواست معجزه جدید کردند، تو می دانستی که فراوانی معجزه دلیل هدایت نمی شود، بلکه این درک و فهم است که باعث هدایت انسان می شود، انسانی که معجزه ای را می بیند باید در آن فکر کند و از رهگذر این فکر است که هدایت به سراغ او می آید.

بُت پرستان از پیامبر تقاضای عصایی همچون عصای موسی(علیه السلام)کردند، اگر آنان در این جهان هستی با دقّت نگاه می کردند، نشانه های زیادی از قدرت تو می یافتند.

آری، همه موجودات زنده از جنبندگانی که در زمین حرکت می کنند تا پرندگانی که در آسمان پرواز می کنند، همه آنان گروه هایی همچون انسان ها هستند که تو به قدرت خود، مدّت زندگانی و روزی آنان را معیّن نموده ای .

کسانی که به دنبال معجزه اند، چرا در جهان هستی فکر نمی کنند، تو در این جهان پهناور، هرچه لازم بوده است از انسان و حیوان آفریده ای و چیزی که نقشی در کمال خلقت داشته باشد، فروگذار نکرده ای. تفکّر در کتابِ هستی، انسان را به قدرت بی کران تو راهنمایی می کند.

همچنین این قرآن تو، کامل ترین کتاب آسمانی است، همه موضوعاتی که برای

کمال و سعادت انسان لازم است، تو در این کتاب آورده ای و چیزی را که بشر برای هدایت به آن نیازمند است، خلق کردی. این قرآن، معجزه جاوید پیامبر توست.

قرآن تو از روز قیامت سخن می گوید، روزی که همه گروه ها و امّت ها زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه تو خواهند آمد تا کسی که ستمگری نموده است، سزای ستم خویش را ببیند. در آن روز تو حیوانات را هم زنده خواهی کرد.

اگر گوسفندی به گوسفند دیگری شاخ زده است، هر دوی آنان زنده می شوند، گوسفندی که مورد ظلم واقع شده است، آن شاخ را به آن گوسفند می زند، نظام هستی بر اساس عدالت برقرار شده است، هر کس ظلمی کند، باید سزای آن را ببیند. البتّه وقتی حسابرسی حیوانات تمام شد، آنان به خاک تبدیل می شوند و بهشت و جهنّم ندارند.(۸۸)

تو برای حیوانات فهم و شعوری به اندازه خودشان قرار داده ای و از سخن گفتن مورچگان با سلیمان(علیه السلام)و سخن گفتن هدهد با او سخن به میان آورده ای، شعور و درک آنان، چیزی است که به فهم ما درنمی آید، چگونگی زنده شدن آن ها در روز قیامت هم چیزی است که از فهم ما پوشیده است.(۸۹)

* * *

اَنعام: آیه ۳۹

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۹)

در این جهان هستی، نشانه های زیادی از قدرت تو آشکار است، پس چرا عدّه ای به تو کفر میورزند؟

آنان کسانی هستند که قدرت درک خود را از دست داده اند، اسیر دنیا و

هوس های زودگذر آن شده اند، گویا کر و لال اند و در تاریکی جهل و نادانی گرفتار شده اند.

تو برای همه انسان ها زمینه هـدایت را آماده کردی، راه خوب و بد را نشان آن ها دادی، عدّه ای به اختیار خود از پذیرش حقّ سر بـاز می زننـد و پیـامبر تو را دروغگو و قرآن تو را دروغ می خواننـد، آنان راه شـیطان را انتخاب نمودنـد پس تو آنان را به حال خود رها می کنی.

از طرف دیگر، عـدّه ای به پیامبر تو ایمان آوردند و به سـخنان او گوش فرا دادند، تو به آنان امتیاز ویژه ای می دهی و آنان را موفّق به کارهای خوب و زیبا می نمایی و مسیر کمال را به آنان نشان می دهی و به راه راست هدایتشان می کنی.

* * *

اَنعام: آیه ۴۱ – ۴۰

قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۰) بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ (۴۱)

تو می دانی که بُت پرسـتان شیفته بُت های خود شده اند، آن ها پیام قرآن تو را نمی شنوند و در نشانه های قدرت تو فکر نمی کنند، اکنون به پیامبر دستور می دهی تا این سخن را به آنان بگوید:

آیا تا به حال فکر کرده ایـد که اگر عـذاب خـدا بر شـما نازل شود یا روز قیامت فرا برسد، برای رهایی از عذاب، چه کسـی را صدا می زنید؟ اگر شـما راست می گویید که این بُت ها، خدای شـما هستند، بگویید بدانم در لحظه گرفتاری و سختی ها، چه کسی را می خوانید؟

در آن لحظات سـخت، قطعاً خدا را به یاری می خوانید و خدا اگر بخواهد، مشکل شما را برطرف می کند و بلا را از شما دور می گرداند، آری، شما در آن لحظه،

همه بُت های خود را فراموش می کنید.

* * *

آیا روزگار بُت پرستی دیگر سپری شـده است؟ گاهی ریاست، شـهرت، ثروت، آبرو، عزّت و... بُتِ من می شود، من به آن ها دل می بندم و تو را از یاد می برم، امّا وقتی که بلای سـختی به من برسد، می فهمم که این ها به درد من نمی خورند، همه این ها فانی می شوند، من باید فقط به تو تکیه کنم و دل به تو ببندم.

هرچه غیر توست، در شـرایط عـادی جلوه دارد، امّا هنگام خطرها و بلاهای سـخت، همه آن ها از یاد می رود، همه انسان ها با فطرت خویش به جستجوی تو می پردازند و از عمق وجود تو را می خوانند.

افسوس که انسان فراموش کار است، وقتی که بلاها و سختی ها برطرف شد، بار دیگر، بُت های دروغین در نظر او جلوه نمایی می کنند !

* * *

اَنعام: آیه ۴۵ – ۴۲

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (۴۲) فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۴۳) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (۴۴) فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۵)

تو پیـامبرانی را برای امّت هـای قبـل فرسـتادی تـا راه هـدایت و رسـتگاری را برای آنان بیان کننـد، امّا آنان نافرمانی کردنـد و دعوت پیامبران را اجابت نکردند، از این رو تو آنان را به بلاها و سختی ها مبتلا ساختی تا شاید به درگاه تو رو آورند و دست از کفر بردارند و به پیامبران ایمان آورند.

آنان با دیدن آن بلاها و سختی ها، به درگاه تو رو نیاوردند و زاری نکردند و از

کفر خود توبه نکردند. اگر آنان به درگاه تو تضرّع می کردند، توبه آنان را می پذیرفتی و عذاب را از آنان دور می کردی.

چرا آنان توبه نکردند؟ چرا به سوی تو بازنگشتند؟

زیرا آنـان سـنگدل شـده بودنـد و شـیطان کارهـای آنـان را در نظرشـان زیبـا جلوه داده بود، آنان هر عمل زشتی که انجام می دادند، آن را خوب می پنداشتند.

تو دیـدی که آنان راه شیطان را ادامه دادنـد و سـخنان پیامبران خود را فراموش کردنـد، پس درهای نعمت ها را به روی آنان گشودی، صحّت و تنـدرستی، ثروت و دارایی، قـدرت و توانایی و مانند آن را به آنان عنایت کردی تا سرگرم خوشگذرانی شونـد و وقتی غرق نعمت ها و خوشـی ها شدنـد، آنان را به عذابی ناگهانی گرفتار ساختی و آن لحظه بود که امید آنان ناامید شد و هیچ راهی برای نجات نداشتند و همه نابود شدند.

و این گونه ریشه آن گروه ستمگر برکنده شد و ستایش از آنِ توست که تو پروردگار جهانیان هستی.

* * *

این هشـداری برای همه است، اگر کسـی گناه و معصـیت تو را بکنـد و در مقابل ببیند که تو به او نعمت بیشتری می دهی و با معصیت بیشتر، نعمت بیشتر می شود، باید به هوش باشد، چه بسا این مقدّمه عذاب ناگهانی است.(۹۰)

* * *

اَنعام: آیه ۴۷ – ۴۶

قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَکُمْ وَأَبْصَارَکُمْ وَخَتَمَ عَلَی قُلُوبِکُمْ مَنْ إِلَهٌ غَیْرُ اللَّهِ یَأْتِیکُمْ بِهِ انْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیَاتِ ثُمَّ هُمْ یَصْدِفُونَ (۴۶) قُلْ أَرَأَیْتَکُمْ إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ (۴۷)

با انسان چنین سخن می گویی تا شاید به خود آید و از خواب غفلت بیدار شود: ای انسان ! همه نعمت هایی که داری، من به تو داده ام، اگر من گوش و چشم تو را از کار بیندازم و عقل و هوش تو را بگیرم تا دیگر چیزی نفهمی، جز من چه کسی می تواند آن نعمت ها را به تو بازگرداند؟ جز من چه کسی می تواند بار دیگر تو را شنوا و بینا و دانا کند؟

تو این سخنان را بیان می کنی تا کسانی که تو را فراموش کرده اند، به هوش آیند، امّا آنان هیچ توجّهی نمی کنند.

اگر عذاب تو به صورت ناگهانی یا به طور آشکار نازل شود، ستمکاران چه خواهند کرد؟ آیا به جز آنان، کسی از خشم تو، هلاک خواهد شد؟

وقتی که بلا-یی همچون زلزله و طوفان و... فرا برسد، ستمکاران به غضب تو گرفتار می شوند و از این دنیا به آتش دوزخ منتقل می شوند و در آتش سوزان آن، می سوزند، البتّه در این میان ممکن است عدّه ای از اهل ایمان هم جان بدهند، امّا آنان هرگز به خشم تو مبتلا نمی شوند، آنان مهمانِ رحمت و مهربانی تو می شوند و به بهشت تو وارد می شوند.

آری، ممکن است بندگان خوبت در این دنیا به بلاها و سختی ها مبتلا شوند، امّا آنان هرگز به خشم تو گرفتار نمی شوند، (خشمی که سرانجام آن، آتش جهنّم است).(۹۱)

* * *

اَنعام: آیه ۴۹ – ۴۸

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸) وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۴۹)

تو پیامبران را فرستادی تا مردم را به عبادت و بندگی تو دعوت کنند و از کفر و

بُت پرستی نهی کنند.

پیامبران اهل ایمان را به بهشت مژده دادند و کافران و گناهکاران را از عذاب تو ترساندند، پیامبران را فقط برای بیم و امید فرستادی. هر کس که به آنان ایمان آورد و عمل نیکو انجام دهد، در روز قیامت، هیچ ترس و نگرانی نخواهد داشت و از چیزی اندوهناک نخواهد بود.

امّا کسانی که پیامبران تو را دروغگو بشمارند و آیات و نشانه های تو را انکار کنند، به سبب این نافرمانی، به عذاب گرفتار خواهند شد.

* * *

اَنعام: آیه ۵۰

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِی خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّی مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِی الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ (۵۰)

بُت پرستان از پیامبر معجزه های عجیبی طلب می کردند، به او می گفتند: اگر تو پیامبری آن کوه را تبدیل به طلا کن و از همه اتّفاقاتی که در آینده برای ما می افتد، ما را باخبر کن تا بتوانیم از حوادث بد پیشگیری کنیم.

اکنون تو در اینجا به پیامبر چنین می گویی:

ای محمّد ! به آنان بگو که من ادّعا نمی کنم که گنجینه های علم و قدرت خدا نزد من است تا هرچه بخواهید برای شما بیاورم.

من پیامبری بیش نیستم و علم غیب هم ندارم، فقط چیزی را می دانم که خدا به من آموخته است.

هرگز ادّعا نکرده ام که فرشته هستم، من انسانی مانند شما هستم که به غذا و آب نیاز دارم. شما انتظار دارید که پیامبر به این امور محتاج نباشد، این سنّت خدای من است که پیامبر را از میان خود شما انتخاب کرده است.

ص:۱۵۴

من از آنچه خدا به من وحی می کند پیروی می کنم، خدا مرا هدایت نموده است و به من علم و دانش عنایت کرده است، اکنون از شما می پرسم آیا نادان و دانا با هم یکسان هستند؟ چرا فکر نمی کنید؟ چرا از حقّ و حقیقت پیروی نمی کنید؟

اگر می دانید که دانایی بهتر از جهالت است، از من پیروی کنید تا شما را از علم و دانشی آسمانی بهره مند سازم.

* * *

اَنعام: آیه ۵۱

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۵۱)

ای پیامبر ! کسانی را که از روز قیامت هراس به دل دارند با قرآن هشدار بده تا اهل تقوا بشوند و از گناهان دوری کنند.

روز قیامت، روزی است که انسان ها، تک و تنها می شوند و هیچ دوست و شفیعی به غیر از من ندارند.

آن روز، همه برای حسابرسی به پیشگاه من حاضر می شوند و یار و یاوری جز من نخواهد بود، هیچ کس بدون اجازه من، نمی تواند آنان را یاری کند و آنان را نجات بدهد.

در آن روز پیامبران و بندگان خوب من، به اذن من می توانند شفاعت دیگران را بنمایند، شفاعت آنان، شفاعت من است، زیرا من به آنان اجازه چنین کاری داده ام.

* * *

اَنعام: آیه ۵۳ – ۵۲

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (۵۲) وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ

بِبَعْض لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (۵۳)

گروهی از ثروتمنـدان مکّه نزد پیـامبر آمدنـد، آن هـا دیدنـد که پیامبر با چنـد نفر از بردگان و فقیران نشسـته است. این عادت پیامبر بود که همیشه در جمع آنها می نشـست و با آنان سـخن می گفت، بلال که برده ای سیاه چهره بود و پیامبر او را دوست می داشت نیز در میان بردگان بود.

در این هنگـام، یکی از ثروتمنـدان به پیامبر گفت: وقتی ما به دیـدن تو می آییم، این بردگان و فقیران را از مجلس خود بیرون کن، ما دوست داریم که شخصیّت و ارزش ما حفظ شود، وقتی مهمانانی به این شهر می آیند، ما خجالت می کشیم که ما را با این فقیران و بردگان ببیننـد. جلسه ما را از آنان جـدا کن، این کار باعث می شود بزرگی و عظمت تو حفظ شود و در دل های مردم بیشتر جا باز کنی.(۹۲)

تو این دو آیه را بر پیامبر نازل کردی:

ای محمّـد ! کسانی که هر صـبح و شام مرا می خوانند و خشـنودی و رضای مرا می طلبند، از خود دور مکن ! نه حساب اعمال آن ها با توست و نه حساب تو با آنان !

اگر آنـان خطـایی انجام دهنـد، آن خطا، در نامه عمل تو ثبت نمی شود و کسـی تو را به گناه آنان بازخواست نمی کنـد، اگر آنان را از خود برانی، از ستمگران خواهی بود.

من این بنـدگان فقیر خود را وسـیله امتحان ثروتمنـدان قرار دادم، ثروتمنـدان وقتی این فقیران را می بیننـد می گویند: آیا اینان همان کسانی هسـتند که خدا از میان ما برگزید و بر آنان منّت نهاد و هدایتشان کرد؟ پس به آن ثروتمندان بگو که خدای من بندگان شکرگزار خود را می شناسد.

ص:۱۵۶

وقـتی تـو به این فقیران و بردگـان، نعمت ایمـان دادی، آنـان بـا همه وجـود خود، تو را شـکر و سـپاس کردنـد، تو از سـپاس و شکرگزاری آنان باخبر هستی و نعمت ایمان را از آنان نخواهی گرفت، امّا آن ثروتمندان، بنده شکرگزار تو نیستند و هرگز تو را به خـاطر نور ایمان، شـکر نکرده انـد و هر لحظه ممکن است نعمت ایمان را از آنان بگیری. این قانون توست، اگر نعمتی را به کسی دادی و او شکر آن را به جا نیاورد، تو آن نعمت را از او می گیری.

* * *

این سـخن تو هشـداری برای ثروتمنـدان است، ثروتمندانی که فکر می کنند که مقام آن ها به خاطر ثروت از فقرا بالاتر است، اکنون آن ها در برابر یک آزمایش قرار گرفته اند، آیا آن ها می توانند زنجیرهای خرافات و غرور طبقاتی را در هم بشکنند و فقیرانی را که تو دوست داری، دوست بدارند؟

ص:۱۵۷

اَنعام: آیه ۵۵ – ۵۴

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَة ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۴) وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ (۵۵)

تو در قرآن از عذاب بُت پرستان و کافران و مُجرمان سخن گفتی، این که آنان در روز قیامت هیچ یار و یاوری نخواهند داشت و آتش دوزخ در انتظار آنان خواهد بود.

گروهی از گناهکارانی که این سخنان تو را شنیده بودند، به فکر فرو رفتند، آیا آنان هم گرفتار عذاب تو خواهند شد؟ آن ها به تو و پیامبر تو ایمان آورده بودند امّا گناهانی را انجام داده بودند.

سرانجام آن ها تصمیم گرفتند تا نزد پیامبر بروند و از او درباره آینده خود سؤال کنند، به راستی آیا تو گناه آنان را می بخشی؟ (۹۳)

اکنون این چنین با پیامبر خود سخن می گویی:

ای محمّـد ! وقتی کسـانی که به قرآن و آیات من ایمان دارنـد، نزد تو می آینـد، با مهربانی به آنان چنین بگو: «درود بر شـما ! بدانید که پروردگار شما، مهربانی و لطف را بر خود واجب گرده است، هر کدام از شما از روی نادانی، گناهی بکند و پس از آن توبه کند و کارهای نیک انجام دهد، خدا گناه او را می بخشد زیرا او آمرزنده و مهربان است و خدا این گونه سخن خود را بیان می کند تا راه گناهکار از مُجرم جدا شود».

* * *

تو از پیامبر خود می خواهی تا به گناهکاری که از گناه خود پشیمان شده است، سلام کند و او را گرامی بدارد و به او مژده بخشش و مهربانی تو را بدهد.

تو گناهکار پشیمان را می بخشی، این وعده توست، تو حساب گناهکار را از مُجرم، جدا کرده ای.

به راستی چه فرقی میان گناهکار و مُجرم وجود دارد؟

گناهکـار کسـی است که خطـایی انجام می دهـد، امّا این کار را از روی عناد و دشـمنی و لجاجت با تو انجام نمی دهـد، او از روی نادانی و غفلت یا به سبب غلبه شهوت و غضب گناهی می کند. وقتی او پشیمان بشود و از گناهش توبه کند، تو او را می بخشی.

امّـا مُجرم کسـی است که از روی عناد و دشـمنی با تو به دسـتورات تو عمل نمی کنـد و راه خطا می رود، هـدف او چیزی جز لجاجت با تو نیست، تو مُجرم را به عذاب سخت گرفتار خواهی ساخت.(۹۴)

* * *

اَنعام: آیه ۵۸ – ۵۶

قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُـدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَکُمْ قَدْ ضَـلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِینَ (۵۶) قُلْ إِنِّی عَلَی بَیِّنَه مِنْ رَبِّی وَکَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ

يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (۵۷) قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ الْاَمْرُ بَیْنِی وَبَیْنَکَمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِینَ (۵۸)

سخن از مُجرمان به میان آمد، مُجرمان کسانی هستند که حقّ را شناخته اند، امّا از روی عناد و دشمنی آن را انکار کردند، گروهی از مردم مکّه، با این که می دانستند محمّد(صلی الله علیه وآله)پیامبر توست، امّا به او ایمان نمی آوردند. آنان از پیامبر می خواستند دست از آرمان خود بردارد و به عبادت بُت های آنان رو بیاورد.

پیامبر به امر خدا در جواب آنان چنین باید بگوید: «من از پرستش بُت هایی که شما به جای خدا می پرستید، نهی شده ام، من از هواهای نفسانی شما پیروی نمی کنم، اگر چنین کنم، قطعاً گمراه خواهم شد و از هدایت یافتگان نخواهم بود. من برای شما قرآن را آوردم، قرآن، دلیل روشن خدا برای شماست، امّا شما آن را تکذیب کردید».

* * *

گروهی از آن بُت پرستان به پیامبر می گفتند: تو ما را از عذاب خدا می ترسانی، اگر راست می گویی آن عذاب را همین الآن بر ما نازل کن !

از پیامبر می خواهی به آنان چنین بگوید: «آن عذابی که شما برای نازل شدنش عجله می کنید، در دست من نیست، در زود یا دیر آمدن عذاب، فقط خدا حکم و فرمان می دهد، او به حقّ فرمان می دهد و بهترین جداکننده حقّ از باطل است».

آری، این سنّت توست که به ستمکاران و کافران مهلت می دهی تا شاید بیدار شوند و راه درست را انتخاب کنند و به سعادت برسند.

سخن پیامبر با کافران چنین ادامه می یابد: «شما از من خواستید تا عذاب نازل شود، اگر اختیار این کار در دست من

بود، عـذاب نازل شده بود و شـما هلاک شده بودید و گفتگوی میان من و شـما به پایان رسـیده بود، امّا این کار در دست من نیست، خداست که میان بندگان خود داوری می کند و هر وقت بخواهد شما را هلاک می کند، او به حال ستمکاران آگاه تر است».

* * *

اَنعام: آیه ۶۲ – ۵۹

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَه إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّه فِی ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَلَا رَطْب وَلَا يَابِس إِلَّا فِی كِتَاب مُبِين (۵۹) وَهُوَ الَّذِی يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ (۶۱) ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (۶۲)

سخن از قـانون تو به میان آمـد، تو کافران را به یکباره نابود نمی کنی، به آنان فرصت می دهی تا سـخنان تو را بشـنوند، شاید هدایت شوند.

اکنون در اینجا از خودت سـخن می گویی، از علم و قدرت بی اندازه ات سخن می گویی تا بندگانت با تو بیشتر آشنا شوند و به جای عبادت بُت های بی جان، به پرستش تو رو بیاورند.

ای بندگان من !

بدانید که کلیدهای غیب نزد من است، هیچ کس جز من به آن ها آگاهی ندارد، من آنچه در خشـکی و دریاست می دانم، از آن برگ که پژمرده می شـود و فرو می افتـد تـا آن دانه که در دل زمین جـای می گیرد، همه را می دانم و هر مخلوقی که در زمین و دریا وجود دارد، در «لوح محفوظ» که همان علم من می باشد، ثبت است.(۹۵)

هنگام شب، شما را به خواب می برم، از همه کارهایی که در روز انجام داده اید،

باخبرم، شما را از خواب بیدار می کنم، این خواب و بیداری برای شما وجود دارد تا آن زمان که مرگ شما فرا برسد، زمان مرگ هر کدام از شما مشخّص است، وقتی زمان آن فرا برسد، شما به دنیای دیگر می روید و در روز قیامت به پیشگاه من حاضر می شوید، آن روز من شما را از همه کارهایی که در این دنیا کرده اید، باخبر می سازم و به بندگان خوبم پاداش می دهم و کافران را کیفر می نمایم.

من به همه بندگان خود تسلّط دارم، فرشتگانی را برای حفاظت از شما قرار داده ام، آنان شما را تا لحظه مرگ از بلاها حفظ می کنند و همه اعمال شما را می نویسند.

وقتی مرگ شما فرا برسد، فرشتگان جان شما را می گیرند، آنان در انجام مأموریّت خود کوتاهی نمی کنند و حتّی لحظه ای هم وظیفه خود را به تأخیر نمی اندازند.

در روز قیامت همه شما برای حسابرسی به پیشگاه من که مولای حقیقی شما هستم حاضر می شوید، آگاه باشید که آن روز، داوری با من است و من سریع تر از هر حسابگری به حساب شما رسیدگی می کنم.(۹۶)

* * *

تو آنچه در زمین و آسمان است را می دانی، هر برگی که از درختی می افتد، تو به آن آگاه هستی.(۹۷)

تو می دانی که الآن من مشغول چه کاری و چه فکری هستم، تو می دانی که در دریاها، کوه ها و... چه می گذرد، تو به رفتار و کردار بندگان خود آگاهی کامل داری.

من این ها را می دانم، فقط یک سؤال دارم، آیا تو قبل از خلقِ جهان، به این چیزها علم داشتی؟

بعضی ها می گویند تو قبل از خلقت جهان، فقط چیزهای کلّی را می دانستی و به

جزئیات این جهان آگاهی نداشتی. من می خواهم بدانم این سخن درست است یا نه؟

یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)از او این سؤال را نمود: «آیا آنچه الآن در این جهان وجود دارد، قبلاً خدا از آن آگاهی داشت؟». امام هم در پاسخ چنین فرمود: «خدا قبل از این که آسمان ها و زمین را بیافریند، به همه چیز آگاهی داشت».(۹۸)

وقتی این جواب را می شنوم، به فکر فرو می روم. تو با قدرت خودت این جهان را آفریدی و علم تو حدّ و اندازه ای ندارد، تو الآن به همه چیز علم داری، همان طور که قبل از خلقت نیز به همه چیز علم و آگاهی داشتی.

آیا تو قبل از خلقت جهان، می دانستی در سال ۶۱ هجری یزید، امام حسین(علیه السلام)را شهید می کند؟

آری، تو قبل از خلقت آسمان ها و زمین به همه چیز علم و آگاهی داشتی، اکنون با خود می گویم: «اگر خدا می دانست که یزید، امام حسین(علیه السلام)را می کشد، پس چرا خدا یزید را به جهنّم می برد؟ یزید که تقصیری نداشته است؟».

باید برای جواب این سؤال خود فکر کنم، به راستی چگونه می توان علم تو را با اختیار انسان جمع کرد؟

باید فکر کنم، مثالی به ذهن من می رسد، به دو دانش آموز فکر می کنم، یکی از آنان شاگرد درس خوانی است، او با اختیار خودش، خوب درس می خواند، امّا دانش آموز دیگر، بازیگوشی می کند و اصلاً درس نمی خواند.

هنوز فصل امتحانات نشده است، فقط یک ماه از سال درسی گذشته است، امّا معلّم همه چیز را می داند، او می داند که دانش آموز درس خوان، آخر سال قبول می شود و دانش آموز بازیگوش، مردود خواهد شد.

آخر سال می شود، نتیجه معلوم می شود، یکی قبول شده است و دیگری مردود.

آیا دانش آموز بازیگوش می تواند فریاد بزند و یقه معلّم را بگیرد که ای آقای

معلّم ! تو می دانستی که من مردود می شوم، این علم و دانستن تو باعث شد که من مردود شوم !

معلّم می دانست که او مردود می شود، امّا علم معلّم، باعث مردود شدن او نشد، او به اختیار خودش، درس نخواند، او می توانست درس بخواند، امّا نخواست، خودش بازیگوشی را انتخاب کرد و الآن هم نتیجه آن را می بیند.

تو قبل از خلقت جهان می دانستی که یزید در سال ۶۱ هجری، امام حسین(علیه السلام)را شهید می کند، امّا این علم تو، باعث این نشد که یزید اختیار خود را از دست بدهد.

یزید خودش دنیا و حکومت دنیا را انتخاب کرد و برای چند روز حکومت بیشتر، امام حسین(علیه السلام)را شهید کرد، او این کار را به اختیار خود انجام داد و به همین سبب در روز قیامت در آتش جهنّم خواهد سوخت و این هرگز ظلم نیست. تو عادل هستی و به هیچ کس ظلم نمی کنی.

* * *

اَنعام: آیه ۶۴ – ۶۳

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۳) قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۶۴)

از قدرت خود سخن گفتی تا شناخت بندگانت به تو افزون شود و در دل آن ها، محبّت و دوستی تو زیادتر شود. اکنون از لحظه هایی سخن می گویی که پرده کبر و غفلت از مقابل چشمان بندگانت کنار می رود.

این سخن توست: به راستی چه کسی جز من شما را از سختی ها نجات می دهد؟ سختی هایی که در دریا یا خشکی به شما رو می آورند، شما در آن لحظه، آشکار و نهان، مرا می خوانید و می گویید که اگر نجات پیدا کنیم، بنده شکرگزار خدا

خواهیم شد. من شـما را از آن بلاها و هر اندوه دیگری نجات می دهم، امّا باز شما مرا فراموش می کنید و به بُت های خود رو می کنید.

* * *

در لحظه های سـخت که از همه جا ناامید شده ام، با تمام وجود تو را می خوانم که ای خدا ! نجاتم بده که اگر چنین کنی من دیگر گناه نمی کنم، از بدی ها توبه می کنم و بنده شکرگزار تو می شوم.

در آن هنگام، احساس می کنم که بنده ضـعیف تو هستم و از خود هیچ ندارم و تو خدای نیرومند و مهربان هستی و می توانی مرا نجات بدهی.

تو در حقّ من مهربانی می کنی، نجاتم می دهی و وقتی من، در ساحل آرامش قرار گرفتم، همه چیز را فراموش نمی کنم و بار دیگر، تو را از یاد می برم و باز شیفته دنیا و هوس های آن می شوم.

حکایت من چقـدر عجیب است، مـدّتی که گذشت من می گویم که شانس با من بود و من از آن بلا نجات پیدا کردم، آری، من تو را فراموش می کنم، لطف تو را از یاد می برم و می گویم شانس آوردم، به راستی من چه بنده بدی برای تو هسـتم و تو چه خـدای خوبی ! تو می دانستی که من تو را فراموش خواهم کرد، امّـا بـاز هم در آن لحظه تنهـایی رهـایم نکردی، دسـتم را گرفتی و نجاتم دادی.

* * *

اَنعام: آیه ۶۶ – ۶۵

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَی أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِکُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ أَوْ یَلْبِسَـکُمْ شِیَعًا وَیُذِیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْض انْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْایَاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ (۶۵) وَکَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَیْکُمْ بِوَکِیل (۶۶)

دیگر وقت آن است که بُت پرستان را از عذاب بترسانی، پیامبر بارها با آنان

ص:۱۶۵

سخن گفت و سعی کرد آنان را از خواب غفلت بیدار کند، امّا آنان شیفته بت های خود شده اند.

اکنون به آنان هشدار می دهی که می توانی آن ها را به این سه عذاب گرفتار سازی:

۱ - عذاب آسمانی (صاعقه، طوفان).

۲ - عذاب زمینی (زلزله، سیل)

۳ - کیفر اختلافات قومی و بروز جنگ و به جان هم افتادن.

آری، پیروی از بُت پرستی، نتیجه ای جز عذاب یا گرفتار شدن به اختلاف ها ندارد، طبیعی است که در هر گروه و ملّتی که اختلاف رخنه کند، آنان به سراشیبی سقوط می افتند.

تو بارها سخنان خود را برای آن گمراهان بیان کردی، گاه آنان را مژده رحمت دادی، گاهی از عذاب خود ترساندی، شاید از خواب غفلت بیدار شوند و به حقّ ایمان بیاورند.

ولی آنان قرآن را تکذیب کردند در حالی که قرآن، سخن حقّ است، پس از پیامبر می خواهی به آنان چنین بگوید: «من مسئول کردار و رفتار شما نیستم، کار من فقط رساندن پیام خدا به شما بود، من وظیفه خود را انجام دادم، دیگر خودتان می دانید، انتخاب با شماست، خدا شما را آزاد آفریده است، شما خودتان باید تصمیم نهایی را بگیرید. من راه حقّ را برای شما آشکار ساختم، شما می توانید ایمان یا کفر را انتخاب کنید».(۹۹)

* * *

اَنعام: آیه ۶۷

لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۶۷)

برای هر یک از وعده ها و پیش گویی های تو، وقت و زمانی است، هر وقت که

زمان آن فرا برسد، آن وعده ها آشکار خواهد شد و به زودی همگان راستی وعده های تو را خواهند فهمید.

بت پرستی، بزرگ ترین مانع سعادت و رستگاری انسان است، وقتی انسان به جای پرستش خدای یگانه، به عبادت بُت های بی جان رو می آورد، خود را از سعادت محروم می کند. همین طور وقتی تو از ما می خواهی تا از گناهان دوری کنیم، این به نفع خودمان است، عبادت و معصیت انسان ها، برای تو هیچ نفع و ضرری ندارد.

حکایت سخنان تو مانند سخنان آن پزشکی است که به کسی می گوید:«تو به سرطان مبتلا شده ای، باید به فکر درمان و معالجه خود باشی»، امّا او سخن پزشک را دروغ می شمارد و به دنبال معالجه نمی رود.

مدّتی می گذرد و وقتی سرطان همه بدن بیمار را فرا می گیرد، می فهمد که با دروغ شمردن سخن پزشک، چه ضرری به خود زده است و دیگر هیچ چاره ای ندارد.

پیامبران تو انسان را از بُت پرستی و گناهان نهی می کنند و آن ها را از عذاب تو می ترسانند، کسانی که این هشدارها را دروغ می خوانند، به زودی متوجّه می شوند که این هشدارها حقیقت داشت و آنان خود را از سعادت ابدی محروم کرده اند، افسوس که دیگر، زمانی برای جبران گذشته نمانده است.

* * *

اَنعام: آیه ۶۹ – ۶۸

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيث غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۶۸) وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْء وَلَكِنْ ذِكْرَى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۶۹)

ص:۱۶۷

کـافران اینجـا و آنجـا می نشسـتند و قرآن را مسـخره می کردنـد و دربـاره آن، یاوه گویی می نمودنـد، آنان سـخنان نامناسبی درباره قرآن می گفتند تا به خیال خود، مردم را از شنیدن آیات قرآن باز دارند.

اکنون تو از مسـلمانان می خواهی که اگر در مجلسـی بودنـد و کافران مشـغول بـدگویی قرآن شدند، از آنان رو بگردانند و از گفتگو با آنان پرهیز کننـد تا آنان به موضوع دیگری مشـغول شونـد و اگر شـیطان باعث شود که این دسـتور را فراموش کنند، همان لحظه که یادشان آمد، جلسه را ترک کنند و با آن کافران هم سخن نشوند.

آری، نشسـتن در مجلسـی که قرآن را مسخره می کنند، گناه بزرگی است، البتّه اگر افراد باتقوا برای ارشاد و هدایت گمراهان بـا آنـان همنشـین شونـد، گناهی بر آنان نیست، ولی بایـد توجّه داشـته باشـند که این کار فقط برای هـدایت آنان باشـد نه چیز دیگری، شاید گمراهان این پندها را بشنوند و پرهیزکار شوند.(۱۰۰)

* * *

اَنعام: آیه ۷۰

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰)

ای محمّد ! کسانی را که دین خود را به بازیچه و هوسرانی گرفته اند و بُت ها را عبادت می کنند و زندگی دنیا آنان را فریفته است، به حال خود رها کن، آنان شیفته دنیا شده اند و به فکر روز قیامت نیستند، پس تو از همنشینی با آنان دوری کن.

از تو می خواهم تـا آنـان را بـا آیـات قرآن، از نتیجه کارهایشـان بترسانی و به آنان خبر دهی که به عـذاب من گرفتار خواهند شد، روز قیامت فرا می رسد و هر کس

به نتیجه اعمال خودش، سپرده می شود و راه فراری نمی یابد، در آن روز جز من یار و فریادرسی نیست.

اگر آنان برای نجات خود، هر گونه عوضی بدهند، از آنان پذیرفته نمی شود، آنان گرفتار نتیجه کردار و رفتار خود شده اند، برای آنان به خاطر کفرشان، نوشیدنی از آبی جوشان می نوشانند و آنان دچار عذابی دردناک خواهند بود.

* * *

اَنعام: آیه ۷۳ – ۷۱

قُلْ أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۱) وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۷۳)

گروهی از مردم مکّه ندای پیامبر را اجابت کردند و دست از بُت پرستی برداشتند و مسلمان شدند. بزرگان مکّه وقتی این خبر را شنیدند، نزد آن تازه مسلمانان رفتند و آنان را به کفر و بُت پرستی دعوت کردند.

اکنون تو به پیامبر دستور می دهی تا به مشرکان چنین بگوید:

ای مشرکان! آیا از پرستش خدا دست برداریم و بُت هایی را پرستش کنیم که نمی توانند سودی به ما برسانند. بُت ها هرگز نمی توانند به ما ضرری برسانند، عدّه ای خیال می کنند اگر دست از بُت پرستی بردارند به خشم بُت ها گرفتار می شوند، اما بُت ها هرگز نمی توانند به کسی ضرری برسانند.

ای مردم! آیا بعد از آن که خدا ما را هدایت کرد، به عقاید گذشته خود بازگردیم؟

آیا شما می خواهید مانند آن کسی باشیم که شیطان ها او را با وسوسه ها، فریب

داده اند و او در بیابان، حیران و سرگردان مانده است، در حالی که دوستانش او را صدا می زنند و به او می گویند: «به سوی ما بیا تا تو را به جای امن ببریم»، امّا آن شخص به سخن او گوش نمی کند و از آن شیاطین پیروی می کند و در آن بیابان می ماند تا از تشنگی هلاک شود.

هدایتی که از سوی خدا باشد، هدایت حقیقی است و آنچه شما ما را به آن فرا می خوانید، چیزی جز گمراهی نیست. بر ماست که به راهی برویم که خدا ما را به آن فرا خوانده است و تسلیم کسی شویم که آسمان ها و زمین تسلیم اویند. ما مأموریم که تسلیم خدای جهانیان باشیم و نماز را به پاداریم و تقوا پیشه کنیم، همه ما در روز قیامت، برای حسابرسی به پیشگاه او حاضر خواهیم شد.

خدای ما، خدایی است که آسمان ها و زمین را به درستی آفرید و کار او بیهوده نبود.

بترسید از وقتی که خدا خطاب به روز قیامت بگوید: «موجود شو» و روز قیامت بی درنگ موجود می شود، کلام خدا حقّ و پابرجاست.

وقتی در «صور اسرافیل» دمیده شود، روز قیامت بر پا می شود، در آن روز، فرمانروایی از آنِ اوست، او دانای نهان و آشکار است و او درستکار و آگاه است.

* * *

صور اسرافیل چیست؟ اسرافیل کیست؟

او یکی از فرشتگان توست، «صور» چیزی مانند شیپور است، کسی نمی داند این شیپور چگونه است، وقتی که تو بخواهی این جهان را نابود کنی، به اسرافیل دستور می دهی تا در شیپور خود بدمد، سپس همه موجودات نابود می شوند و بعد از آن خود اسرافیل هم نابود می شود.

سال ها می گذرد، هیچ کس نمی داند چه مدّت زمان سپری می شود، بعد از آن، وقتی که تو بخواهی روز قیامت را برپا کنی، اوّل اسرافیل را زنده می کنی

و به او دستور می دهی تا برای بار دوم، در شیپور خود بدمد، سپس همه فرشتگان و انسان ها زنده می شوند و روز قیامت آغاز می شود.

* * *

در روز قیامت، فرمانروایی از آن توست، اکنون نیز فرمانروایی آسمان و زمین برای توست، روز قیامت، امتداد فرمانروایی تو بر همه جهان است، امّا در این دنیا، پرده بر چشم من است و من نمی توانم خیلی چیزها را ببینم، امّا روز قیامت، روز شهود است، پرده ها از چشم من کنار می رود و همه چیز را آن چنان که هست، می بینم.

من باید تو را پرستش کنم، تویی که آسمان ها و زمین را خلق نمودی، فرمانروای جهان می باشی، با قدرت خود هرچه را بخواهی، می آفرینی، روز قیامت را تو برپا می کنی و به بندگان خوبت پاداش می دهی و آنان را مهمان بهشت خود می گردانی و کافران را کیفر می دهی. آری، فقط تو، شایسته عبادت و پرستش هستی.(۱۰۱)

ص:۱۷۱

اَنعام: آیه ۷۴

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّى أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِى ضَلَال مُبِين (۷۴)

از ابراهیم(علیه السلام)سخن می گویی، ابراهیم(علیه السلام)یکی از پیامبران بزرگ تو بود، وقتی او کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، برای همین عمویش، «آذر» او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب می کرد.(۱۰۲)

آذر بت پرست بود و دوست داشت که ابراهیم(علیه السلام)هم مانند او بُت ها را بپرستد، امّا ابراهیم(علیه السلام)به او چنین گفت: «چرا بُت ها را به عنوان خدای خود، پرستش می کنی؟ تو و قبیله ات در گمراهی آشکار هستید».

تو در اینجا از آذر به عنوان «پدر» ابراهیم یاد می کنی، در حالی که او عموی ابراهیم(علیه السلام)بود، به راستی هدف تو از این سخن چیست؟

آذر، ابراهیم(علیه السلام)را بزرگ کرده بود و بر او سلطه داشت، ابراهیم(علیه السلام)می خواست در برابر سرپرستی که او را به کفر فرا می خواند، ایستادگی کند و او را از انحراف بزرگی که داشت، برحذر دارد.

ص:۱۷۲

این نکته مهمّی است که بایـد به آن تـوجّه کرد، اگر تو می گفـتی که ابراهیم(علیه السـلام)عمویش آذر را گمراه خوانـد، این پیام به من منتقل نمی شد، اهمیّت کار ابراهیم(علیه السـلام)این بود که در مقابل کسـی ایستاد که نقش پدر را برای او داشت و بر او سلطه داشت.

تو می خواهی به من بگویی که هرگز تحتِ تأثیر قدرت برتر از خودم قرار نگیرم، اگر پدر یا جامعه یا حکومت مرا به راهی فرا خواندند که رضای تو در آن نیست، هرگز آن را نپذیرم، باید مانند ابراهیم(علیه السلام)در مقابل گمراهی بایستم.

* * *

در قرآن مورد دیگری پیدا کردم که از «عمو» به عنوان «پدر» یاد شده است.

در سـوره بقره آیه ۱۳۳ این ماجرا ذکر شـده است: وقتی یعقوب(علیه السـلام)احساس کرد که دیگر مرگ او فرا رسـیده است، فرزنـدان خود را صـدا زد و به آنان گفت: بعـد از مرگِ من چه کسـی را می پرستیـد؟ آن ها در جواب گفتنـد: ما خدای تو و خدای پدران تو، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق(علیهم السلام)را می پرستیم.

من باید در این آیه دقّت کنم، فرزندان یعقوب(علیه السـلام)گفتند ما از دین پدران تو پیروی می کنیم و نام سه نفر را به عنوان پدران یعقوب(علیه السلام)ذکر کردند:

۱ - ابراهیم: او پدربزرگ یعقوب بود.

۲ - اسحاق: او پدر یعقوب بود.

۳ - اسماعیل: او عموی یعقوب بود.

نکته جالب این است که در این آیه، اسماعیل که «عمویِ یعقوب» است، به عنوان «پدر یعقوب» ذکر شده است.

من نـتیجه می گیرم که در قرآن، گـاهی اوقـات، واژه «پـدر» آمـده است، امّـا منظـور از این واژه، «عمو» می باشـد. در داسـتان ابراهیم(علیه السلام)نیز، آذر که «عموی ابراهیم» است به عنوان «پدر ابراهیم» ذکر شده است.

ص:۱۷۳

* * *

اَنعام: آیه ۷۵

وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۷۵)

تو بودی که ابراهیم(علیه السلام)را از بُت پرستی و پیروی از دین عمویش آذر نجات دادی و قلب او را به نور ایمان روشن نمودی، تو بر همه آسمان ها و زمین فرمانروایی داری، تو این فرمانروایی خود را به ابراهیم(علیه السلام)نشان دادی تا با دیدن آن، یقین پیدا کند.

ابراهیم(علیه السلام)عجائب و شگفتی های جهان را با چشم خود دید و یقین او بیشتر و کامل تر شد. او قدرت و عظمت تو را در جهان دید، او با چشم خود چیزهایی را دید که دیگران از دیدن آن، ناتوان هستند، تو پرده از چشم او گرفتی و او ملکوت آسمان ها و زمین را دید.(۱۰۳)

* * *

اَنعام: آیه ۷۹ – ۷۶

بَازِغًا قَالَ هَـذَا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۷) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَـذَا رَبِّى هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّى بَرِىءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۷۸) إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹)

ابراهیم(علیه السلام)دید که عدّه ای از مردم ستاره زهره را می پرستند، عدّه دیگری ماه را و گروه دیگر خورشید را می پرستند. او تصمیم گرفت تا با آنان سخن بگوید.

شب که فرا رسید، ستاره زهره در آسمان پدیدار شد، ابراهیم(علیه السلام)رو به کسانی کرد که زهره را می پرستیدند، به آنان چنین گفت: آیا این خدای من است؟

او از این سؤال هدفی داشت، می خواست تا پیام خود را به آنان برساند، ساعتی

گذشت و ستاره زهره ناپدید شد و غروب کرد، اینجا بود که ابراهیم(علیه السلام)به آنان گفت: من چیزی که غروب می کند را دوست ندارم.

بعد از آن ماه تابان طلوع کرد، او به کسانی که ماه را می پرستیدند چنین گفت: آیا این خدای من است؟

چندین ساعت گذشت و ماه هم ناپدید شد، ابراهیم(علیه السلام)گفت: اگر پروردگارم مرا به معرفت و شناخت خود، راهنمایی نکند، از گمراهان خواهم بود.

شب به پایان رسید و سپیده در افق نمایان شد و بعد از ساعتی خورشید طلوع کرد، وقتی ابراهیم(علیه السلام)به خورشید نگاه کرد به کسانی که خورشید را می پرستیدند گفت: «آیا این خدای من است؟ خورشید از ستاره زهره و ماه بزرگتر است». ابراهیم(علیه السلام)صبر کرد تا خورشید هم غروب کرد، اینجا بود که چنین گفت: ای مردم ! من از چیزهایی که شما آن را می پرستید، بیزارم، من با تمام وجود به خدایی رو می کنم که آسمان ها و زمین را آفریده است، من در ایمان به خدای خویش، اخلاص دارم و از مشرکان نیستم و برای خدای خود شریکی برنگزیده ام.(۱۰۴)

* * *

به راستی این سخنان ابراهیم(علیه السلام)برای من چه پیامی دارد؟ باید فکر کنم...

عشق، زندگی مرا زیبا می کند، اگر احساس عشق را از دست بدهم، دیگر زندگی برایم بی معنا می شود و نمی توانم زیبایی های آن را درک کنم.

افرادی را دیده ام که عشق آنان، ثروت است، آنان شیفته دنیا شده اند و برای جمع کردن مال دنیا تلاش زیادی می کنند، آنان ضروریّات زندگی، مانند خانه، ماشین و دیگر امکانات را دارند، امّا باز هم به دنبال دنیا می دوند.

کسی که دیوانه وار به دنبال دنیاست، عاشق دنیا شده است، چه کند؟ عاشق نمی تواند به دنبال معشوق نباشد.

ص:۱۷۵

بعضـی ها عاشق شـهرت می شوند و برای رسـیدن به آن کوشـش می کنند، گروهی به دنبال ریاست هسـتند و در طلب آن بی قرارند.

شور و عشق، همیشه در وجود همه هست، همه انسان ها، عاشق آفریده شده اند، فقط معشوق ها مختلف اند.

اکنون وقت آن رسـیده است که دربـاره معشوق هـای خود، فکر کنم. وقـتی معشوق من عوض شود، زنـدگی من هم تغییر می کند. هرچه معشوق من بزرگتر شود، من بزرگتر می شوم، اگر معشوق من پایان داشته باشد، من هم پایان خواهم داشت.

خوشا به حال کسی که معشوقی دارد بی پایان ! چنین کسی هرگز تمام نمی شود.

یادم نمی رود آن روزی که کنار بستر دوسـتم بودم، او همه عمر خود را برای به دست آوردن ثروت صرف کرده بود، لحظات پایانی عمرش بود، من اشک را در چشمان او دیدم.

آن روز، او گریه کرد و اطرافیان او نگران بودند، آن ها نمی دانستند راز این گریه او چیست.

من فهمیدم که گریه او، گریه عاشقِ دلسوخته است، عاشقی که تا ساعتی دیگر برای همیشه از معشوق خود جدا می شد.

آن روز معنای سخن ابراهیم(علیه السلام)را فهمیدم: انسان باید معشوقی برای خود انتخاب کند که پایان ندارد !

این پیام بزرگی بود که ابراهیم(علیه السـلام)به من آموخت، او وقتی دید که ستاره زهره غروب کرد، فریاد برآورد: «من چیزی را که غروب می کند دوست ندارم».

پیام او این بود: ای انسان ! تو موجود بزرگی هستی، نباید گرفتار چیزی شوی که پایان دارد !

* * *

ص:۱۷۶

اَنعام: آیه ۸۳ – ۸۰

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۸۰) وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱) الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲) وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳)

ابراهیم(علیه السلام)با مردم سخن گفت و آن ها را از پرستش غیر خدا برحذر داشت. عدّه ای ماه و خورشید و ستاره زهره را می پرستیدند، امّا بیشتر مردم آن روزگار، بت پرست بودند. ابراهیم(علیه السلام)از آنان خواست تا فقط تو را بپرستند و یکتاپرست شوند.

آنان وقتی سخن ابراهیم(علیه السلام)را شنیدند به او گفتند:

ای ابراهیم ! تو از ما می خواهی از دین پدران خود دست بکشیم، در حالی که پدران و نیاکان ما، همه بر این دین بوده اند، ما از دین آنان دست برنمی داریم، زیرا از عاقبت آن می ترسیم، ما می ترسیم به خشم بُت ها گرفتار شویم، تو هم که از عبادت بُت ها جدا شده ای، به زودی به خشم آنان گرفتار خواهی شد، پس بهتر است به دین ما بازگردی.

این حکایت همه انسان های آزاده است، وقتی آنان به مرحله بالایی از فهم و درک می رسند و از مردم زمان خود بیشتر می فهمند، گرفتار هجوم مردم می شوند، مردم می خواهند آن ها را مثل خود کنند و اینجاست که مبارزه آغاز می شود، مبارزه بین دانایی و جهالت !

* * *

ابراهیم(علیه السلام)در جواب آنان چنین گفت:

ای مردم ! چرا درباره خدایی که مرا هدایت کرده است با من بحث و ستیزه می کنید، من هرگز از بُت هایی که شما می پرستید، نمی ترسم، بُت ها نمی توانند به کسی سود یا زیانی برسانند.

ممکن است برای من اتّفاق ناگواری پیش بیاید، امّا هرگز آن اتّفاق به خاطر خشم بُت های شما نیست، بلکه خدا چنین اراده کرده است.

یقین دارم که مصلحت من هم در همان است، زیرا وسعت علم خدا، همه چیز را فرا گرفته است. آیا وقت آن نشده است از سخنان من پند بگیرید؟

شما مرا از خشم بُت ها می ترسانید، من چگونه از خشم بُت های شما بترسم ولی شما از این که پرستش خدای یگانه را رها کرده اید و به بُت پرستی رو آورده اید، نمی ترسید؟

شما که هیچ دلیلی برای عبادت این بُت ها ندارید، اگر ادّعا می کنید که اهل فهم هستید بگویید بدانم کدام یک از ما به امن و آرامش شایسته تر هستیم و نباید ترسی به دل داشته باشیم؟

چه کسی از آینده خود ترس ندارد، شما که بُت ها را عبادت می کنید یا من که خدای یگانه را می پرستم؟

کسانی که به خدا ایمان آوردند و ایمان خود را به شرک آلوده نکردند، در امنیّت و آسودگی خواهند بود، آنان کسانی هستند که به راه راست، هدایت شده اند.(۱۰۵)

* * *

ابراهیم(علیه السلام)در این سخن خود پیام دیگری به همه انسان ها داد، آرامش و آسایش فقط در سایه ایمان به تو حاصل می شود.

کسی که به تو ایمان بیاورد و ایمان خود را به شرک آلوده نسازد، به هدایت دست یافته است و در دو جهان در آسایش و آرامش خواهد بود.

ممکن است در این دنیا با بلا و سختی هایی روبرو شود، امّا چون می داند که همه کارهای تو از روی حکمت و مصلحت است و در مهربانی تو هیچ شکّی ندارد، آن سختی ها را به جان می خرد و صبر می کند، ممکن است او در اوج سختی باشد، امّا قلب او آرام است و این سرمایه ای بس بزرگ است.

او در روز قیامت در بهشت جاودان جای دارد.

* * *

این سخنان و روشی که ابراهیم(علیه السلام)در سخن گفتن با مردم به کار برد، از سوی تو بود، تو این سخنان را به ابراهیم(علیه السلام)وحی نمودی و به او آموختی.

تو مقام هر کس را که بخواهی، بالا و بالاتر می بری، این لازمه حکمت و علم توست، وقتی می بینی که بنده ای از بندگانت، در راه تو کوشش می کند و از گمراهان نمی هراسد و در همه جا از ایمان به تو سخن می گوید، تو به او مقامی بزرگ عنایت می کنی.

* * *

اَنعام: آیه ۸۸ – ۸۴

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيمانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۵) وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶) وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاط مُسْتَقِيم (۸۷) ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِى بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۸)

تو ابراهیم(علیه السلام)را شایسته مقام پیامبری دانستی و او را برای هدایت مردم فرستادی، ابراهیم(علیه السلام)در راه تو زحمت کشید و فداکاری زیادی نمود، تو هم به او نسل نیک و فرزندان صالح و شایسته عنایت کردی، اکنون نسل و ذریّه او را نام

می بری:

۱ - تو به ابراهیم(علیه السلام)، پسری به نام «اسحاق» دادی. وقتی اسحاق بزرگ شد، ازدواج کرد و تو به او، فرزندی به نام «یعقوب» عنایت کردی. یعقوب، نوه ابراهیم بود. (ابراهیم و اسحاق و یعقوب(علیهم السلام)، به ترتیب پدربزرگ، پدر و پسر بودند).

تو ابراهیم و اسحاق و یعقوب(علیهم السلام)را به علم و اخلاق نیک و پیامبری هدایت کردی، همان گونه که قبل از آن، به نوح(علیه السلام)هم نعمت علم و فضیلت عنایت کردی، ابراهیم(علیه السلام)، از نسل نوح(علیه السلام)بود. (نوح(علیه السلام)حدود دو هزار سال قبل از ابراهیم(علیه السلام)، زندگی می کرد).

۲ - به داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون(علیهم السلام)که همه از نسل ابراهیم(علیه السلام)بودند، نیز نعمت پیامبری و علم و دانش دادی، آنان از نیکوکاران بودند و تو به نیکوکاران، ثواب و پاداش می دهی.

۳ - همچنین تو زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس(علیهم السلام)را به پیامبری برگزیدی، آنان نیز همه از نسل ابراهیم(علیه السلام)بودند و همه از نیکوکاران بودند.

۴ - به ابراهیم(علیه السلام)پسر دیگری به نام اسماعیل دادی و او هم پیامبر بود. الیَسَع و یونس(علیهما السلام)هم دو پیامبری بودند که از نسل ابراهیم(علیه السلام)بودند، همچنین لوط(علیه السلام)، از بستگان ابراهیم(علیه السلام)بود و تو او را هم به پیامبری برگزیدی، تو آنان را بر همه مردم زمان خود برتری دادی.

* * *

تو از پدران و فرزندان و برادران آنان، افرادی را برگزیدی و به راه راست هدایت نمودی.

این هدایت تو بود، تو هر کس از بندگان خود را بخواهی، هدایت می کنی، معلوم است که هدایت تو با شرک و بُت پرستی جمع نمی شود، اگر آنان به تو شرک میورزیدند، همه اعمال نیک آنان، نابود می شد.

سعادت دنیاو آخرت در سایه یکتاپرستی و ایمان به تو به دست می آید، اگر کسی از خط یکتاپرستی منحرف شود، همه تلاش های قبلی خود را از بین می برد. این قانون توست و پیامبران تو هم مشمول این قانون هستند و از این نظر با دیگران هیچ تفاوتی ندارند، اگر آنان به تو شرک

بورزند، اعمالشان نابود می شود، البتّه پیامبران تو معصوم هستند و هرگز به شرک رو نمی آورند.

* * *

لحظه ای صبر می کنم و به فکر فرو می روم، تو در اینجا عیسی(علیه السلام)را از نسل ابراهیم(علیه السلام)معرّفی کردی. این سخن برایم عجیب است، عیسی(علیه السلام)که پدر نداشت، چگونه او از نسل ابراهیم(علیه السلام)است؟

چه کسی به من کمک می کند تا به جواب سؤال خود برسم؟

باید به تاریخ سفر کنم، به عراق بروم، به روزگاری که حَجّاج بر عراق حکومت می کرد، من در جستجوی حقیقت هستم...

* * *

روز عید قربان است، همه مردم برای خواندن نماز عید جمع شده اند، همه منتظر هستند تا حجّاج بیاید و آن ها نماز را پشت سر او بخوانند، بعد از لحظاتی همه از جا بلند می شوند، حجّاج می آید و نماز را آغاز می کند.

بعد از نماز دوستان او دور او جمع می شوند، او در حالی که لبخند می زند می گوید: امروز روز عید قربان است، باید مردی از اهل عراق را قربانی کنم و خون او را بر روی زمین بریزم !

حجّاج، حاکم خونریزی است که با شیعیان دشمنی دارد، او خون شیعیان زیادی را ریخته است، هیچ کس نمی داند امروز قرعه به نام چه کسی می افتد.

سکوت همه جا را فرا می گیرد، حجّاج دستور می دهد تا ابن یَعمُر را بیاورند.

آنجا را نگاه کن، آن پیرمرد را که با دست های بسته می آورند، همان ابن یَعمُر است که حجّاج می خواهد خون او را در این روز عید بریزد.

خدایا ! مگر گناه او چیست؟ چرا حجّاج می خواهد او را به قتل برساند؟

حجّاج دستور می دهد تا جلّاد مخصوص او بیاید، همه چیز آماده می شود. اکنون حجّاج رو به ابن یَعمُر می کند و می گوید:

ـــ تو همان کسی هستی که می گویی رهبر مردم عراق هستی؟

ـــ من دانشمندی از دانشمندان این کشور هستم.

ـــ شنیده ام که تو حسن و حسین را به عنوان فرزندان پیامبر معرّفی کرده ای.

ـــ آری ! من آن ها را فرزندان پیامبر می دانم و این عقیده ای است که قرآن آن را تأیید می کند.

ـــ چه حرف هایی می زنی؟ کدام آیه قرآن به این معنی دلالت دارد؟

ـــ به من مهلت بده تا برایت بگویم.

ـــ اگر جواب درستی بـدهی به تو ده هزار سکّه نقره جایزه خواهم داد، امّا اگر نتوانی جواب بدهی، امروز خون تو را خواهم ریخت.

ـــ ای حجّاج ! بگو بدانم آیا این آیه قرآن را خوانده ای: (وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ...).(۱۰۶)

ـــ آری.

ـــ بگو بدانم منظور از این آیه چیست؟

ـــ خدا در این آیه می گوید که داوود و سلیمان از فرزندان ابراهیم هستند.

ـــ ای حجّاج ! آیا می شود آیه بعد آن را برایم بخوانی؟

ـــ (وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى...).

ـــ معنای این جمله که خواندی چه می شود؟

ـــ معلوم است. خدا می گوید که زکریّا و یحیی و عیسی از فرزندان ابراهیم

هستند.

ـــ ای حجّاج ! بگو بدانم، پدر عیسی که بود؟

ـــ چه حرف ها می زنی. معلوم است، خداوند عیسی را از مریم و بدون پدر آفرید.

ـــ خوب. اگر عیسی، پدر ندارد، پس از طرف مادرش به ابراهیم می رسد، یعنی مادر او مریم، با چند واسطه به حضرت ابراهیم می رسد، پس معلوم می شود قرآن، عیسی را که فرزند دخترِ ابراهیم است، فرزند ابراهیم می داند، البتّه مریم، با چندین واسطه، دختر ابراهیم می شود. اکنون می خواهم بپرسم، چطور می شود که عیسی، فرزند ابراهیم است، امّا حسن و حسین، فرزندان پیامبر نیستند؟ آیا فاصله مریم به ابراهیم بیشتر است یا فاصله فاطمه به پیامبر؟ مریم با چندین واسطه به ابراهیم می رسد و خدا فرزند مریم را فرزند ابراهیم معرّفی می کند، امّا فاطمه، دختر پیامبر است و بین او و پیامبر هیچ واسطه ای نیست، آیا باز هم می گویی که حسن و حسین فرزندان پیامبر نیستند؟

حجّاج دیگر هیچ نمی تواند بگوید، او در مقابل اطرافیان خود سرافکنده شده است، او نمی تواند هیچ جوابی به ابن یَعمُر بدهد، چاره نیست، حجّاج دستور می دهد تا ابن یَعمُر را آزاد کنند و ده هزار سکّه نقره به او بدهند تا زود از جلوی چشم او دور شود.

وقتی ابن یَعمُر می رود، حجّاج دستور می دهد تا شتری را قربانی کنند و سپس به اطرافیان خود می گوید تا سفره را پهن کنند و مهمانان غذا بخورند، ولی هیچ کس او را خندان نمی بیند، او از جواب دندان شکن ابن یَعمُر خشمناک است.(۱۰۷)

* * *

اَنعام: آیه ۸۹

أُولَئِکَ الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ

يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ (۸۹)

در آیه قبل، از ۱۷ پیامبر بزرگ خود یاد کردی، همه آنان را برای هدایت انسان ها فرستادی تا آنان پیام و سخن تو را ابلاغ کنند و بتوانند راه سعادت و خوشبختی را پیدا کنند.

ابراهیم(علیه السلام)را فریادگر توحید قرار دادی و به او نسلی پربرکت عنایت کردی.

با موسی(علیه السلام)سخن گفتی، به عیسی(علیه السلام)معجزات خاصّی عنایت کردی و جبرئیل را به کمک او فرستادی، به محمّد(صلی الله علیه وآله)امتیاز خاتمیّت دادی و دین او را کامل ترین و جامع ترینِ ادیان قرار دادی.

عدّه ای پیامبری پیامبران را نپذیرفتند و می گفتند که تو هرگز کسی را به عنوان پیامبر خود نفرستادی، آنان محمّد(صلی الله علیه وآله)را دروغگو می شمارند و سخن او را سحر و جادو می خوانند.

اکنون با محمّد چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! اگر این مردم به دین من (که همان راه پیامبران و راه قرآن است) ایمان نیاورند، من قوم دیگری را برای پاسداری از دینِ خود می گمارم. آنان به دین من ایمان می آورند و به آن کفر نمیورزند.

آری، تو هرگز نمی گذاری که خط پیامبری غریب بماند، تو مردمی را می آوری که به آن ایمان می آورند و در راه آن جانبازی و فداکاری می کنند و جان خویش را فدای ایمان به پیامبران تو می کنند.

* * *

اَنعام: آیه ۹۰

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ (۹۰)

ص:۱۸۴

تو پیامبران را به راه خیر و نیکی هدایت کرده ای و اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا راه آنان را پیروی کند، روش پیامبران یک سرمشق خوب برای محمّد(صلی الله علیه وآله)است، اصول پیامبری همان ایمان به تو، تسلیم تو بودن و ایمان به روز قیامت است. پیامبران تو هرگز از دیگران مزدی نخواستند، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا به مردم بگوید: من از شما برای رسالت خود، اجر و مزدی نمی طلبم، این رسالت من، پند و هدایت برای همه جهانیان است، من وظیفه خود را انجام می دهم.

* * *

اَنعام: آیه ۹۱

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱)

تو آسمان ها و زمین را آفریدی، همه آفریده های تو از روی حکمت بوده است و از آفرینش آن ها هدفی داشته ای، انسان را آفریدی و او را به حال خود رها نکردی، تو پیامبران را فرستادی تا راه سعادت و رستگاری را برای او بیان کنند.

مؤمن واقعی کسی است که به پیامبران تو ایمان بیاورد، هر کس پیامبران تو را انکار کند، تو را انکار کرده است.

گروهی از یهودیان به محمّد(صلی الله علیه وآله)گفتند که خدا هیچ پیامبری نفرستاده است و هرگز کتابی را بر انسانی نازل نکرده است.

تو این سخن یهودیان را شنیدی، اکنون در جواب آنان چنین می گویی:

سخن شما را شنیدم، شما بر این باورید که من کتابی را بر انسانی نازل نکرده ام، شما با این سخن خود، بزرگی و عظمت مرا نشناختید.

شما به تورات ایمان دارید، بگویید بدانم چه کسی تورات را بر موسی نازل

کرد؟

کتاب تورات، نور و هدایت بود و من آن را برای هدایت انسان ها به موسی نازل کردم.

شما تورات را به صورت کاغذهای پراکنده می نویسید و فقط آنچه به سودتان است برای مردم می خوانید و آنچه به زیان شماست، پنهان می کنید. من در تورات نشانه های ظهور محمّد را بیان کرده ام و مژده آمدن او را داده ام و از شما خواسته ام تا به او ایمان بیاورید، امّا شما این مژده مرا پنهان می کنید.

شما قرآن و آیات آن را شنیده اید و مطالب و حقایقی را در آن یافته اید که هرگز آن را نمی دانستید. شما می دانید که این قرآن، کتاب آسمانی است و محمّد هم پیامبر من است، امّا از روی لجاجت نمی خواهید حقّ را بپذیرید.(۱۰۸)

* * *

ای محمّد ! به آنان بگو که خدا میان من و شما داوری خواهد کرد، او سخنان شما را می شنود و کردار و رفتار شما را می بیند.

ای محمّد ! آنان را به حال خود رها کن تا در افکار و سخنان باطل و بیهوده خود، سرگرم باشند و آنچه می خواهند انجام دهند، زیرا کار تو فقط رساندن پیام من است، مهم این است که حقّ به آنان برسد، دیگر اختیار با خودشان است، آنان باید خودشان راه خود را انتخاب کنند، بدان که حساب و بازپرسی از ایشان با من است و من روز قیامت از همه اعمال آنان، سؤال خواهم نمود.

* * *

اَنعام: آیه ۹۲

وَهَـذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْاخِرَهِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹۲)

ص:۱۸۶

یهودیان گفتند که تو کتابی را بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل نکردی، بار دیگر پاسخ آنان را می دهی: این قرآن، کتابی مبارك و فرخنده است که من آن را بر محمّد نازل کرده ام، کتابی که تورات و انجیل و دیگر کتب آسمانی را تأیید می کند، محمّد با این کتاب، مردمِ مکّه و کسانی که پیرامون مکّه هستند را بیم می دهد.

کسانی که به روز قیامت ایمان دارند، به این قرآن ایمان می آورند و بر نماز خود مداومت می کنند.

* * *

تو رسالت محمّد(صلی الله علیه وآله)را در سه مرحله قرار دادی:

۱ – مرحله دعوت خویشان و فامیل او: در آیه ۲۱۴ از سوره شعرا به محمّد(صلی الله علیه وآله)می گویی تا رسالت خود را از دعوت اقوام و خویشانش آغاز کند.

۲ – مرحله دعوت مردم مکّه و اطراف آن: در این آیه از او می خواهی تا رسالت خود را به مردم مکّه و شهرهای اطراف آن برساند.

۳ – مرحله دعوت همگانی و جهانی: در آیه ۱۰۷ از سوره انبیاء به این نکته اشاره می کنی که محمّد(صلی الله علیه وآله)را برای همه جهانیان فرستادی.

نکته جالب این است که در اینجا، از میان همه وظایف یک مسلمان، فقط از نماز سخن می گویی، نماز سرلوحه همه عبادت ها می باشد، اگر نماز قبول شود، اعمال دیگر انسان نیز پذیرفته خواهد شد. نماز، معراج مؤمن است.

* * *

اَنعام: آیه ۹۳

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (۹۳)

من دوست دارم بدانم چه گناهی، از همه گناهان بزرگ تر است؟ گناهکارترین انسان ها چه کسی است؟

کسی که به تو دروغ ببندد و به دروغ ادّعای وحی کند یا بگوید که من نیز مانند آنچه خدا نازل کرده است، نازل می کنم، این بزرگ ترین گناه است، چنین کسی هم به خود ظلم کرده است و هم به دیگران. کسی که دین دروغی بنا می کند و مردم را فریب می دهد و با سخنان گمراه کننده خود مردم را سرگرم می کند، به عذاب تو گرفتار خواهد شد، یکی از عذاب های آنان، تشنگی سختی است که در روز قیامت به آنان دست می دهد و آنان از این تشنگی، عذاب می کشند.(۱۰۹)

لحظه مرگ آنان چقدر هولناک است ! لحظه ای که آنان در سختی های مرگ افتاده اند.

فرشتگان که برای گرفتن جان آنان آمده اند، به آنان می گویند: جان خود را تسلیم کنید، امروز شما به عذابی سخت گرفتار می شوید، زیرا به خدا دروغ بستید و در مقابل آیات و نشانه های او، تکبّر ورزیدید و آن را انکار کردید.

* * *

اَنعام: آیه ۹۴

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَی کَمَا خَلَقْنَاکُمْ أَوَّلَ مَرَّه وَتَرَکْتُمْ مَا خَوَّلْنَاکُمْ وَرَاءَ ظُهُورِکُمْ وَمَا نَرَی مَعَکُمْ شُفَعَاءَکُمُ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَضَلَّ عَنْکُمْ مَا کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۹۴)

به راستی چرا آنان حقّ را انکار می کنند و به دروغ ادّعای پیامبری می کنند و مردم را گمراه می کنند؟ آیا می خواهند به ثروت و مقام و قدرت برسند؟ چرا فکر نمی کنند که در لحظه مرگ، هیچ کدام از این ها به کارشان نمی آید؟ آنان باید ثروت و پست و مقام خود را رها کنند و دست خالی به سوی قبر بروند.

سرنوشت همه انسان ها، همین است، هیچ کس نمی تواند ثروت و دارایی و مقام

خود را بـا خود به آن جهـان ببرد، زن، فرزنـد، رفیق و دوست هم بـا او همراه نیسـتند، همه تنها به سوی قبر و قیامت می رونـد، لحظه ای که انسـان به این دنیـا آمـد، دسـتش خـالی است، لحظه مرگ هم دسـتش خالی است، این قانون توست، او بایـد همه ثروت و دارایی های خود را بگذارد و از فامیل و اقوام و دوستان خود جدا شود.

بُت پرسـتانی که بُت ها را می پرسـتند، آن ها هم باید از بُت های خود جدا شوند، در روز قیامت، آن بُت ها هرگز نمی توانند آن ها را شفاعت کنند. در آن روز، همه پیوندها بریده می شوند و تمام تکیه گاه ها از دست رفته و نابود می شوند.

خوشا به حال کسی که در دنیا به تو ایمان آورد و به تو توکّل کند. در آن روز، تو امید او را ناامید نمی کنی و او را در سختی ها تنها نمی گذاری !

ص:۱۸۹

اَنعام: آیه ۹۷ – ۹۵

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۹۵) فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۹۶) وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۹۷)

اکنون از قدرت خود برایم سخن می گویی تا من از خواب غفلت بیدار شوم و در زندگی خود بیشتر به یاد تو باشم.

تو رمز و راز پیدایش حیات را بیان می کنی، تو هستی که دانه و هسته را می شکافی و از آن جوانه سبز بیرون می آوری تا گیاهی سرسبز شود.

تو زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می آوری، فقط تو شایسته پرستش هستی.

از دانه مرده، گیاه تر و تازه به وجود می آوری، از گیاه سرسبز، دانه می آفرینی.

تو انسان را از نطفه ای به وجود می آوری و سپس از این انسان، نطفه می آفرینی تا نسل انسان ادامه پیدا کند. تو آفریدگار این جهان هستی و قدرت تو، بی پایان

ص:۱۹۰

است، پس چرا انسان ها از حقّ روی گردان می شوند؟

تو با قدرت خود، صبح و روشنی را از تیرگی شب آشکار می کنی و شب را مایه آرامش بشر قرار دادی و برای حرکت خورشید و ماه، برنامه ریزی نمودی، میلیون ها سال است که خورشید و ماه در آسمان نورافشانی می کنند و با نظم و طبق برنامه، طلوع و غروب دارند، این برنامه ای است که تو از روی علم و توانایی برای آن دو قرار داده ای. انسان ها می توانند از روی حرکت دقیق و منظّم ماه و خورشید، گذشت زمان را به صورت دقیق، محاسبه کنند.

تو در آسمان ها، ستارگان را برای راهنمایی بشر قرار دادی تا در تاریکی های خشکی و دریا به وسیله آن ها، راه خود را پیدا کنند، تو نشانه های قدرت خود را برای کسانی که اهل تحقیق و اندیشه اند، بیان می کنی.

* * *

در بیابان غربت، گرفتار شده ام، هیچ کس نیست تا به فریادم برسد، من چه باید بکنم؟ کجا بروم؟ هیچ پناهی ندارم، از مردم شهر فراری شده ام، راه را گم کرده ام.

فهمیده ام که این دنیا، وفایی ندارد، دیر یا زود باید از اینجا بروم، دل بستن به اینجا کاری بیهوده است، آیا آدم عاقل به «سراب» دل می بندد؟

چه کنم؟ به که پناه ببرم؟

این سخن تو را می خوانم: «و در آسمان ها، ستارگان را برای راهنمایی بشر قرار دادم تا در تاریکی ها به وسیله آن ها راه خود را پیدا کنند».

این ستارگانی که راه را به من نشان می دهند، کجایند؟ به جستجو ادامه می دهم، تحقیق می کنم، مطالعه می کنم...

سرانجام می فهمم که این ستارگان، آل محمّد(علیهم السلام)هستند.(۱۱۰)

امام زمان(علیه السلام)، کسی است که می تواند دست مرا بگیرد و راهنمایی ام کند، تو او را «مهدی» نام نهاده ای و امامِ من قرار داده ای.

ص:۱۹۱

مهـدی(علیه السـلام)، هماننـد پـدری مهربان مرا دوست دارد، وقتی پـدری می بیند که فرزندش به بیراهه می رود، دست روی دست نمی گذارد. پدر وقتی می بیند که فرزندش به سوی گمراهی می رود، برمی خیزد، فرزندش را کمک می کند، دسـتش را می گیرد و او را نجات می دهد. خدا او را همچون ستاره ای برای هدایت انسان ها قرار داده است.

اکنون من دیگر نگران نیسـتم، من بـا نور امـام زمـان، هـدایت شـده ام، چرا نگران بـاشم؟ من مهربانی او را باور دارم، او نشانه مهربانی توست.

هر کس بخواهـد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی(علیه السـلام)آید و به او توجّه کند، هر کس راه دیگری برود، هرگز به مقصد نمی رسد.

* * *

اَنعام: آیه ۹۹ – ۹۱

وَهُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْس وَاحِدَه فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الاْیَاتِ لِقَوْم یَفْقَهُونَ (۹۸) وَهُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ کُلِّ شَیْء فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاکِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِیَهٌ وَجَنَّات مِنْ أَعْنَاب وَالزَّیْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَیْرَ مُتَشَابِه انْظُرُوا إِلَی ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَیَنْعِهِ إِنَّ فِی ذَلِکُمْ لَآیَات لِقَوْم یُؤْمِنُونَ (۹۹)

تو انسان ها را با چهره ها، رنگ ها، افکار و انـدیشه های مختلف از یک تن (حضـرت آدم(علیه السـلام)) آفریدی، تو آنان را برای زندگی، به این دنیا آوردی و بعد از مدّتی، آنان را از این دنیا می بری.

بعضـی از انسان ها به تو ایمان می آورند و هرگز این ایمان، از قلب های آنان زدوده نمی شود، آنان ایمان راستین به تو دارند و تـا لحظه جـان دادن بر پیمانی که با تو بسـته انـد، وفادار میماننـد، امّا گروهی دیگر، در آغاز به تو ایمان می آورنـد، امّا در مسیر زندگی، دست به خطاهایی می زنند که سبب می شود ایمان خود را از دست

بدهند و عاقبت به خیر نشوند.(۱۱۱)

تو نشانه های قدرت خود را برای کسانی که می فهمند، بیان می کنی، از آسمان باران نازل می کنی و با آن، گیاهان گوناگون می رویانی، سبزه ها پدید می آوری، آن گاه از آن، دانه های چیده شده روی هم مانند دانه های گندم پدیدار می سازی.

از شکوفه درخت خرما، خوشه های به هم پیوسته پدید می آوری. باغ هایی از درختان انگور و زیتون و انار که میوه های آن برخی شبیه هم می باشند و برخی مانند هم نیستند، پدیدار می سازی.

از من می خواهی تا به هنگام رسیدن میوه و حاصل دادن به گیاهان نگاه کنم که چقدر شگفت انگیز می باشند، آب باران یک چیز است امّا از آن اقسام میوه ها و گیاهان به وجود می آوری، این حکایت از قدرت بی پایان تو دارد. در همه این ها نشانه هایی از قدرت تو برای اهل ایمان است.

* * *

اَنعام: آیه ۱۰۳ – ۱۰۰

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَات بِغَيْرِ عِلْم سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ (۱۰۰) بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْء وَهُوَ بِكُلِّ شَيْء عَلِيمٌ (۱۰۱) ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْء فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْء وَكِيلٌ (۱۰۲) لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۰۳)

بعضی از مشرکان، دچار انحراف شده بودند و باور داشتند که جن، شریک تو در امر خلقت جهان است و آن را می پرستیدند، آخر چگونه ممکن است جن، شریک تو باشد در حالی که تو آن را آفریده ای؟

بعضی ها می گفتند که تو پسران و دخترانی داری، این سخن ها از روی نادانی بود، یهودیان عُزیر را پسر تو می دانند، مسیحیان عیسی را پسر تو می دانند.

مشـرکان عرب هم فرشـتگان را دختران تو می دانستند. این سخن ها، همه دروغ است، مقام تو بسی بالاتر از این سخنانی است که آن ها درباره تو می گفتند.

تو آسـمان هـا و زمین را پدیـدآوردی، چگونه ممکن است تو فرزنـدی (دختر یـا پسـر) داشـته باشـی در حالی که تو همسـری نداری.

هرچه در جهان هستی است، آفریـده توست و تو به همه چیز علم و آگاهی داری. تو هرگز فرزندی نداری، زیرا تو خدا هستی و هرگز صفات و ویژگی های انسان ها را نداری.

انسـان می توانـد فرزنـد داشـته باشـد، ایـن یکی از ویژگی هـای انسـان اسـت، انسـان کـه فرزنـد دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد. این یک قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست.

تو هرگز فرزند نداری پس هرگز پایانی نداری، تو مثل و همانندی نداری و پایانی هم نداری، تو همیشه بوده و هستی.

آری، چنین است مقام تو، هیـچ خـدایی جز تو نیست، فقط تو شایسـته عبادت هستی و ما تو را می پرستیم، زیرا تو سـرپرست و حمایت کننده همه چیز هستی، چشم ها نمی توانند تو را ببینند ولی تو آن ها را می بینی، تو با احساس کسی، درک نمی شوی و به همه چیز آگاهی داری.

* * *

چگونه خدایی را که نمی بینم، پرستش کنم؟ این که نمی شود، من برای خدایی نماز بخوانم که او را نمی بینم !

این سؤالی بود که به ذهن یکی از یاران امام حسن عسـکری(علیه السـلام)رسـیده بود. سـرانجام او تصـمیم گرفت تا نامه ای به امام عسکری(علیه السلام)بنویسد و از او این سؤال را بپرسد.

بعد از مدّتی نامه ای از امام به دست او رسید، وقتی او نامه را باز کرد، جواب را

خیلی کوتاه و مختصر یافت، جواب این چنین بود: «آقا و مولا و خـدای من بالاتر و والاتر از این است که با چشم دیـده شود». (۱۱۲)

او در این سخن فکر کرد، کلامی کوتاه که به اندازه یک دنیا حرف داشت، او فهمید که تو از دیده ها پنهان هستی، هیچ کس نمی تواند تو را ببیند و حقیقت تو را بفهمد. اگر تو با چشم دیده می شدی، دیگر خدا نبودی، بلکه یک آفریده بودی.

عـدّه ای، بُت هـایی را پرسـتش می کننـد، بُت را می توان دیـد، امّا آن بُت نابود می شود، این یک قانون است: هرچه با چشـم دیده شود، روزی از بین می رود، دیر یا زودش فرقی نمی کند.

وقتی انسان دلباخته چیزی می شود که پایان دارد، ابتـدا خیلی خوشـحال است، از این دلبسـتگی لـذّت می برد، آن چیز، بتِ او می شود و همه فضـای قلب او را پر می کنـد. وقتی بُت هـای انسـان نابود می شود، خود انسان هم نابود می شود، بایـد دلباخته کسی شد که هرگز پایانی نداشته باشد.

من تو را می پرستم که هرگز با چشم دیده نمی شوی، افتخار هم می کنم که فقط تو را می پرستم و تو پنهان از دیده ها هستی و هرگز نابود نمی شوی، تو همیشه بوده و خواهی بود.

* * *

او یکی از شاگردان امام جواد(علیه السـلام)بود، نامش، عبـدُالرّحمان بود و اهل کوفه بود، سؤالی ذهنش را مشـغول کرده بود، می خواست بداند که خدا چگونه است، او به دنبال فرصت مناسبی بود که سؤال خود را از امام جواد(علیه السـلام)بپرسد. یک روز که مهمان آن حضرت بود سؤال خود را پرسید.

امام در جواب چنین فرمود: «خـدا را نمی توان با عقل بشـری درک کرد. شایـد تو در ذهن خود تصوّری از خدا داشـته باشـی، پس بدان که خدا غیر از آن چیزی است که در ذهن توست. خدا به هیچ چیز شبیه نیست، تو نباید در ذهن خود خدا

را به چیزی تشبیه کنی. فراموش نکن که عقل بشـر نمی توانـد به ذات خـدا پی ببرد. هر تصوّری را که از حقیقت خدا در ذهن خود ساخته ای، بـدان که حقیقتِ خـدا، غیر از آن است ! خـدا چیزی است که حدّ و اندازه ای ندارد و نمی توان با عقل آن را درک نمود».(۱۱۳)

وقتی این مـاجرا را می خوانم، می فهمم که بایـد خیلی دقّت کنم، گاه می شود که من تصوّری از خـدا در ذهن خود دارم، امّا این تصوّر چیزی است که آن را با عقل بشری خود ساخته ام و خدا را به چیزی تشبیه کرده ام.

امـام جواد(علیه السـلام)به مـا یاد داد که خـدا، غیر از آن چیزی است که ما در ذهن خود تصوّر می کنیم، ما هرگز نمی توانیم خدا را تصوّر کنیم.

خـدا بالاـتر و والاـتر از این است که به تصوّر ذهن انسان در آیـد، من فقط می توانم او را با صـفاتی که خودش در قرآن گفته است، بشـناسم، من می دانم که خدا بخشـنده و مهربان است، شـنونده و بیناست، از همه چیز باخبر است، همیشه بوده و خواهد بود، پایان ندارد همان گونه که آغاز نداشته است...

من این صـفات خدا را در قرآن می خوانم و نسبت به خدای خود شناخت پیدا می کنم، همه این ها که گفتم صفات خداست، امّا ذات خـدا چگونه است؟ این را هرگز نمی توانم بفهمم، هرچه که در ذهن خودم برای ذات خـدا تصوّر کنم، باید بدانم که خدا غیر از آن است.

من می فهمم که نه تنها خدا را نمی توان با چشم سـر دید، بلکه با چشم دل هم فقط می توان بودن او را درک کرد، امّا چشـم دل هم هرگز نمی تواند چگونگی خدا را بفهمد.(۱۱۴)

* * *

اَنعام: آیه ۱۰۷ – ۱۰۴

قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ

ص:۱۹۶

فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظ (۱۰۴) وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْم يَعْلَمُونَ (۱۰۵) اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۶) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيل (۱۰۷)

تو برای هدایت انسان ها، رهنمودهای زیادی فرستادی، این قرآن، کتابی است که شیوه زندگی صحیح را به او یاد می دهد.

هر کس به چشم بصیرت در قرآن بنگرد و پیام آن را بفهمد و به آن ایمان آورد، به نفع خودش است و هر کس هم چشم را خود ببندد و ایمان نیاورد، به خودش ضرر زده است.

تو از پیامبر نخواستی تا مردم را با اجبار و زور، مسلمان کند، پیامبر وظیفه دارد پیام قرآن را به همه برساند، این خود انسان است که باید تصمیم بگیرد و راه خود را انتخاب کند.

تو سخنان خود را به شیوه های مختلف بیان می کنی تا مردم، پیام تو را به خوبی بفهمند و دست از بُت پرستی بردارند و به تو ایمان بیاورند.

تو می دانی که بُت پرستان می گویند: «این قرآن، از طرف خدا نیست، محمّد این سخنان را از علمایِ یهودی و مسیحی فرا گرفته است».

به راستی اگر محمّد(صلی الله علیه وآله)، آیات قرآن را از تورات یهودیان و انجیل مسیحیان فرا گرفته است، پس چرا این قدر میان قرآن و آن دو کتاب اختلاف است؟

چرا مطالب تحریف شده آن دو کتاب در قرآن راه نیافته است؟ چرا قرآن در خیلی موارد، بر خلاف آن سخن گفته است؟

اکنون تو به محمّد(صلی الله علیه وآله)می گویی:

بگذار آنان هرچه می خواهند بگویند، به یقین بدان کسانی که اهل فهم و دانش

هستند، حقیقت را می دانند، آنان با کمی فکر متوجّه می شوند که این قرآن، سخن من است که به تو وحی کرده ام.

ای محمّد ! وقتی پیام مرا برای مردم بیان کردی، دیگر کاری نداشته باش که آنان ایمان می آورند یا نه، تو کار خودت را ادامه بده، من انسان ها را آزاد آفریده ام، آنان به اختیار و انتخاب خود، ایمان می آورند یا کافر می شوند، من هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنم، از آنچه به تو وحی کرده ام، پیروی کن، خدایی جز من نیست، از کسانی که به من شرک میورزند و بُت ها را عبادت می کنند، روی بگردان.

اگر من می خواستم هیچ کس به من شرک نمیورزید و بُت ها را پرستش نمی کرد و همه اهل ایمان بودند، امّا این ایمان، ایمانی از روی اجبار بود و ارزشی نداشت، ایمانی ارزش دارد که انسان از روی اختیار و با آزادی، آن را انتخاب کند.

من هرگز کسی را مجبور نمی کنم که دست از شرک و بُت پرستی بردارد. من پیام و سخن خود را برای هدایت او به گوشش می رسانم، این کار من است، امّا او باید خودش ایمان یا کفر را انتخاب کند.

ای محمّد ! من تو را مسئول اعمال و رفتار آنان قرار ندادم، از تو نخواستم که آنان را مجبور به ایمان آوردن کنی، وظیفه تو، تنها رساندن پیام من به آنان است.

* * *

اَنعام: آیه ۱۰۸

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۰۸)

بعضی از بُت پرستان مکه، مسلمانان را به جرم ایمان آوردن، اذیّت و آزار و شکنجه می کردند، گاهی بعضی از مسلمانان که گرفتار شکنجه ها می شدند به بت ها ناسزا می گفتند.

ص:۱۹۸

اکنون از آنـان می خواهی که هرگز به بُت هـا دشـنام ندهنـد، زیرا این کـار سـبب می شود تا بُت پرسـتان از روی نادانی به تو دشنام بدهند. هرگز نمی توان کسی را با دشنام به اعتقاداتش از مسیر غلط بازگرداند.

هر گروه و ملّتی، به عقایـد و اعمـال خـود دلبسـتگی دارد، تو بُت پرسـتان را به حـال خود رهـا می کنی تـا آنجـا که عقایـد و کارهای خود را زیبا می بینند. تو به آنان فرصت می دهی، امّا به زودی مرگ سراغ آنان می آید و مهلت آنان تمام می شود و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند و تو آنان را به سزای کارهایشان می رسانی.

* * *

تو در قرآن بارها از کافران بیزاری جسته ای و ظالمان را لعن کرده ای.

لعن و برائت بـا دشـنام فرق دارد. تـو از من می خواهی هرگز به دشـمنان تو، دشـنام نـدهم، امّـا وظیفه دارم که از آنـان بیزاری بجویم و تبرّا داشته باشم.

تبرّا یعنی چه؟

با دشمنان تو دشمن بودن.

من می توانم بُت ها و بُت پرستان را لعنت کنم، لعنت، هرگز دشـنام نیست، من می گویم: «خدایا ! آن بُت ها و پیروان آن بُت ها را از رحمت خود دور کن»، این معنای لعنت است.

من برای زندگی در این دنیا دو راه بیشتر ندارم، یا باید به حزب تو بپیوندم یا به حزب شیطان. تبرّا از دشمنان تو و لعنت کردن به آنان، یعنی: «شیطان ستیزی و شیطان گریزی !».

* * *

اَنعام: آیه ۱۱۱ – ۱۰۹

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ

آیَهٌ لَیُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الاْیَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا یُشْعِرُکُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا یُؤْمِنُونَ (۱۰۹) وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ کَمَا لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّه وَنَذَرُهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ (۱۱۰) وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَیْهِمُ الْمَلَائِکَهَ وَکَلَّمَهُمُ الْمَوْتَی وَحَشَرْنَا عَلَیْهِمْ کُلَّ شَیْءٍ قُبُلًا مَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَهُمْ یَجْهَلُونَ (۱۱۱)

گروهی از بُت پرستان نزد پیامبر آمدند و چنین گفتند:

ـــ تو می گویی که من پیامبر خدا هستم و نیز می گویی که پیامبران قبلی، معجزات زیادی داشته اند، پس تو هم مثل آن معجزات را بیاور تا ما به تو ایمان بیاوریم، مثلاً این کوه را طلا کن یا مردگان را زنده کن.

ـــ اگر من این کار را بکنم، ایمان می آورید؟

ـــ آری، ما قطعاً ایمان می آوریم.

پیامبر دست به سوی آسمان برد تا دعا کند و از تو بخواهد تا خواسته های آن ها را برآورده کنی، در این لحظه تو جبرئیل را فرستادی تا این پیام مهم را به پیامبر برساند:

ای محمّد ! اگر تو دعا کنی، من دعای تو را مستجاب می کنم، با این کار، بر آنان اتمام حجّت می شود و اگر آنان ایمان نیاورند، همه به سختی کیفر می بینند و عذاب بر آنان نازل می شود. امّا اگر آنان را مدّتی به حال خود گذاری، برخی از آنان توبه می کنند و راه حقّ را در پیش می گیرند.

* * *

وقتی پیامبر این سخن را شنید، دست از دعا برداشت و تو این دو آیه را نازل کردی:

بُت پرستان سوگند یاد کردند که اگر معجزه ای بر آنان نازل شود، حتماً ایمان بیاورند. به آنان بگو که نازل شدن معجزه، فقط در دست خداست و در اختیار من

نیست.

ای مسلمانان ! شما سخن بُت پرستان را شنیدید و فکر کردید که آنان راست می گویند، بدانید که اگر معجزه ای هم نازل شود، آنان باز ایمان نمی آورند.

* * *

کسی که از فرمان عقل خود پیروی می کند، سعادتمند می شود و به نور ایمان هدایت می شود، امّا کسی که از شهوت و هوس های خود اطاعت می کند، روز به روز، قلب او سیاه تر و تاریک تر می شود، او شیفته شهوت و خواسته های خودش می شود و دیگر نمی تواند به پیامبر و قرآن تو ایمان بیاورد.

این بُت پرستان اگر همه معجزات را هم به چشم ببینند، ایمان نخواهند آورد، همانگونه که روز اوّل، ایمان نیاوردند، دل ها و دیدگان آنان دگرگون شده است. تو آنان را به حال خود رها می کنی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند.

اگر تو فرشتگان را به سوی آنان بفرستی و مردگان را زنده کنی تا با آنان سخن بگویند و هر آنچه را که درخواست کرده اند برایشان فراهم سازی، باز آنان ایمان نمی آورند.

اگر بخواهی و اراده کنی، قدرت داری که آنان را مجبور به ایمان آوردن کنی، امّا تو انسان را آزاد آفریده ای و به او اختیار داده ای تا راه خود را انتخاب کند، ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد.

تو خبر داری که بعضی از مسلمانان وقتی سخن بُت پرستان را شنیدند، آرزو کردند که کاش پیامبر تو دعا کند و آن معجزات از آسمان نازل شود، بیشتر آن مسلمانان نمی دانند که این بُت پرستان با دیدن آن معجزات باز ایمان نمی آورند.

* * *

اَنعام: آیه ۱۱۳ – ۱۱۲

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ

الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْض زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (١١٢) وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَهُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْاخِرَهِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ (١١٣)

ای محمّد ! می دانم که بُت پرستان تو را دروغگو و جادوگر می خوانند، آنان با تو دشمنی می کنند، نگران نباش و اندوهناک نشو، فقط تو به دشمنی بدخواهان گرفتار نشدی، راهی که تو انتخاب کرده ای، دشمنی شیاطین را به دنبال دارد.

من برای هر پیامبری، دشمنانی از شیاطین جن و انسان، قرار دادم.

آیا می خواهی بدانی چرا این دشمنی بین پیامبران و شیاطین به وجود آمد؟

من همه را آزاد آفریدم، راه خوب و بد را به آنان نشان دادم، سپس میان گروه حقّ و باطل دشمنی قرار دادم، این دو گروه، همواره با هم دشمن خواهند بود.

هر کس با اختیار خود آزاد است که راه حقّ یا باطل را انتخاب کند. این سنّت و قانون من است: میان کسانی که راه حقّ می روند با کسانی که راه باطل می روند، همیشه دشمنی وجود داشته و خواهد داشت.

* * *

ای محمّد ! آن شیطان ها، پنهانی با یکدیگر سخنان فریبنده و بی اساس می گویند، شیاطین می خواهند آن سخنان را به مردم بگویند تا آن ها را فریب بدهند.

اگر من اراده می کردم، می توانستم جلوی کار آن ها را بگیرم، ولی چنین نکردم، زیرا همه باید در معرض امتحان قرار بگیرند. باید راه خوب و بد به روی همه باز باشد، تا هر کس به اختیار خود، یکی از این دو راه را برگزیند.

ای محمّد ! اکنون از تو می خواهم تا دشمنانت را به حال خود رها کنی، بگذار آنان هر نسبت ناروایی که می خواهند به تو بدهند، من سزای این کار آنان را در روز قیامت خواهم داد و آنان را به عذاب سختی گرفتار خواهم کرد.

ص:٢٠٢

ای محمّد ! درست است که دشمنان تو را دروغگو و جادوگر می خوانند، امّا بدان کسانی که دل های آنان به نور ایمان روشن شده است، هرگز این را باور نمی کنند. فقط کسانی که به روز قیامت ایمان ندارند، این سخنان ناروا را گوش می کنند و آن را می پسندند تا هر گناهی که بخواهند انجام دهند.

* * *

اَنعام: آیه ۱۱۴

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۱۴)

ای محمّد ! گفتگوهای تو با این بُت پرستان به نتیجه ای نمی رسد، آنان از تو می خواهند تا یک نفر میان تو و آنان داوری کند. من قرآن را بر تو نازل کرده ام، قرآن، معجزه جاوید توست، تو به آنان گفتی که اگر یک سوره مانند قرآن بیاورند، تو دست از ادّعای خود برمی داری، چرا آنان یک سوره نیاوردند؟

ای محمّد ! حقّ بودن قرآن تو بر آنان آشکار است، دیگر چه نیازی به داوری است، به آنان بگو: «آیا جا دارد غیر از خدا را به داوری برگزینم، در حالی که خدا قرآن را برای شما فرستاده است، در این قرآن، حقّ از باطل جدا شده است، اگر شما در حقّ بودن قرآن شک دارید، کافی است که به علمای باانصاف یهودی و مسیحی مراجعه کنید، در تورات و انجیل بشارتِ نازل شدن قرآن آمده است».

* * *

من می دانم که محمّد(صلی الله علیه وآله)هرگز بر آنچه تو بر قلب او نازل کردی، شک نداشته است، امّا تو به او چنین می گویی: «از کسانی نباش که به قرآن شک می کنند».

معنای این سخن چیست؟

ص:۲۰۳

مناسب می بینم خاطره ای (از ده سال پیش) بنویسم:

همسایه ای داشتیم که خانواده او در خانه، قالی می بافتند. بافتن قالی به شکل سنّتی، کار سختی است. قالی، تار و پود دارد، وقتی می خواهند به قالی پود دهند، باید با وسیله ای که به آن شانه می گویند، محکم به روی پود بکوبند. این کار، سر و صدا ایجاد می کند.

بعضی وقت ها، همسایه ما ساعت ۱۰ شب هم شانه بر قالی می زد !

من مدّتی این را تحمّل کردم، خجالت می کشیدم به آن ها چیزی بگویم، امّا سرانجام یک شب حوصله ام تمام شد، صدایِ شانه زدن در آن وقت شب، واقعاً مزاحمت بود.

وسط حیاط آمدم، می دانستم که مرد همسایه در حیاط است. من با صدای بلند خانواده خود را صدا زدم و گفتم: «چرا این وقت، شب شانه بر قالی می زنی؟ چرا مراعات حال همسایه ها را نمی کنی؟».

پسر کوچکم نزد من آمد و گفت: «بابا ! چرا عصبانی شدی ! چرا با مامان این طوری حرف می زنی؟ ما که اصلاً در خانه قالی نداریم !».

من به او گفتم: «پسرم ! من به در می گویم تا دیوار بشنود».

او دفعه اوّل بود که این ضرب المثل را می شنید، من باید این را هم برای او توضیح می دادم !

اکنون سؤالی می کنم: من برای پسرم ضرب المثلی را گفتم، به راستی اگر من یک عرب زبان بودم، برای پسرم چه ضرب المثلی را می گفتم؟

عرب ها وقتی در شرایطی که من در آن بودم، قرار می گیرند، از این ضرب المثل استفاده می کنند.

ص:۲۰۴

«ایّاک أعنی و اسْمعی یا جاره».

«مخاطب من تو هستی، امّا ای همسایه ! سخنم را گوش کن !».

اکنون وقت آن است که سخنی از امام صادق(علیه السلام)را نقل کنم.

روزی به یاران خود فرمود: قرآن این گونه نازل شده است: «مخاطب من تو هستی، امّا ای همسایه ! سخنم را گوش کن !».

وقتی من به همسرم گفتم: «چرا این وقت شب، شانه بر قالی می زنی؟»، معنایش این نبود که همسرم، در خانه قالی می بافد ، معنای سخنم این بود: «ای همسایه ! تو این وقت شب، شانه بر قالی نزن !».

در اینجا تو به محمّد(صلی الله علیه وآله)می گویی: «از کسانی نباش که به قرآن شک می کنند».

منظور اصلی تو از این سخن، پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله)است، تو این گونه سخن می گویی تا دیگران حساب کار خود را بکنند و هرگز درباره قرآن، تردید نکنند.

* * *

اَنعام: آیه ۱۱۵

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵)

ای محمّد ! قرآنی که به تو نازل کردم، در نهایت کمال است و از هر جهت بی عیب است، همه آنچه درباره زندگی پیامبران و امّت ها در قرآن بیان کردم راست است، احکامی که در آن ذکر کرده ام نیز بر اساس عدالت می باشد.

هیچ کس نمی تواند آن را تغییر دهد و من خدای شنوا و دانا هستم.

این وعده من است، قرآن برای همیشه از تحریف حفظ خواهد شد و برای همیشه باقی خواهد ماند.

* * *

ص:۲۰۵

اَنعام: آیه ۱۱۷ – ۱۱۶

وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۱۱۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۱۷)

تو پیامبرت را از پیروی اکثریّت مردم که بُت پرستان و کافران هستند منع می کنی، منظور تو در اینجا هم پیروان پیامبر می باشند وگرنه پیامبر هرگز از بُت پرستان پیروی نمی کند.

تو می خواهی به همه بگویی که خواست اکثریّت، دلیل بر حقانیّت نیست، ممکن است گروهی که اکثریّت هستند، باطل باشند و گروهی که در اقلیّت هستند، حقّ باشند.

هرگز نباید انبوهی پیروان باطل، ملاک انتخاب و داوری من باشد.

اگر از بیشتر کسانی که روی زمین هستند، پیروی کنم، آن ها مرا گمراه می کنند و از راه تو دور می کنند، زیرا آن ها از گمان و پندار پیروی می کنند و جز دروغ چیزی نمی گویند.

در اعتقادات خود نباید از حدس و گمان پیروی کنم. نتیجه این کار، گمراهی است، عقیده من باید بر اساس دانش و آگاهی باشد.

تو به خوبی بندگان خود را می شناسی، بهتر از همه کس می دانی که چه کسی راه گمراهی را انتخاب کرد و چه کسی راه هدایت و ایمان را! تو در روز قیامت، مؤمنان را در بهشت مهمان می کنی و گمراهان را به کیفر اعمالشان می رسانی.

* * *

اَنعام: آیه ۱۲۱ – ۱۱۸

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۱۸) وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ

ص:۲۰۶

بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ (۱۱۹) وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ (۱۲۰) وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (۱۲۱)

گفتگوی پیامبر با بُت پرستان به نتیجه نرسید، آنان راه گمراهی را ادامه دادند و در مقابل حقّ تسلیم نشدند، اکنون تو با مسلمانان سخن می گویی و از آنان می خواهی تا راه خود را از بُت پرستان جدا کنند و از آداب و رسوم آنان پیروی نکنند.

بُت پرستان، برای بُت های خود قربانی می کردند و حیوانی (مانند گوسفند یا شتر) را می کشتند، آن ها هنگام کشتن آن حیوان، نام بُت های خود را به زبان می آوردند.

این سخن توست: «اگر به دستورات من ایمان دارید، از گوشت حیوانی بخورید که هنگام ذبح آن، نام من برده شده است».

آری، ایمان تنها یک ادّعا نیست که به زبان گفته شود،ایمان باید با عمل و کردار نیز آشکار گردد، کسی که به تو ایمان دارد، فقط از گوشتی می خورد که نام تو بر آن برده شده است.

* * *

بُت پرستان برای خود رسوم دیگری هم داشتند، مثلاً اگر گوسفندی پنج بار زاییده بود، خوردن گوشت او را حرام می دانستند. اگر مسلمانی چنین گوسفندی را ذبح می کرد و هنگام ذبح، نام تو را بر آن می خواند، باز عدّه ای از مسلمانان تصوّر می کردند که خوردن گوشت آن گوسفند حرام است.(۱۱۵)

آری، سال های سال، خرافات و رسوم جاهلی در میان کسانی که تازه مسلمان

شده بودند، رسوخ کرده بود، آن ها به این سادگی نمی توانستند دست از این خرافات بردارند.

اکنون تو با آنان سخن می گویی: ای مسلمانان ! چرا گوشت حیوانی را که نام من هنگام ذبح آن، بر آن برده شده است، را نمی خورید؟

من که انواع گوشت های حرام را برای شما بیان کردم، (آیه ۳ از سوره مائده)، از شما خواستم تا از خوردن گوشت مردار خودداری کنید، البتّه اگر شما در جایی گرفتار شوید که به هیچ غذایی دسترسی نداشته باشید و جان شما در خطر باشد، از روی ضرورت، می توانید از گوشت مردار استفاده کنید.

بدانید که گروهی از روی نادانی و جهالت، دیگران را گمراه می کنند، آن ها چیزهایی را حرام اعلام می کنند که هرگز حرام نبوده است و این حرام بودن را به من نسبت می دهند و می گویند: «خدا، گوشت گوسفندی که پنج شکم زاییده بود، حرام کرده است».

در کدام کتاب آسمانی خود چنین حکمی را بیان کرده ام؟ به کدام پیامبر این سخن را گفته ام؟

من از همه دروغ های آنان باخبرم و در روز قیامت آنان را کیفر خواهم کرد.

سخن خود را این گونه ادامه می دهی: «گناه آشکار و نهان را ترک کنید، کسانی که دست به گناه می زنند، به زودی کیفر آنچه را انجام می دهند، می بینند».

* * *

گناه آشکار، گناهی است که زشتی آن، برای همه معلوم است، اعمالی مانند بت پرستی، قتل، دزدی و... (همه با فطرت خویش می توانند زشتی این اعمال را درک کنند).

ص:۲۰۸

به راستی گناه پنهان چیست؟

گناهی که در نگاه اوّل، زشتی و حرام بودن آن، معلوم نمی شود، بلکه وقتی تو حرام بودن آن را اعلام کردی، من می فهمم که آن کار حرام است.

خوردن گوشت حیوانی که هنگام ذبح آن، نام تو بر آن برده نشده است، گناه پنهان است و من از آن دوری می کنم، تو سخن خود را این گونه ادامه می دهی: «گوشت حیواناتی که هنگام ذبح، نام من بر آن ها برده نشده است، نخورید زیرا خوردن آن، گناه است، شیطان به پیروان خود دستور می دهد تا با شما درباره حلال و حرام، بحث و جدل کنند، اگر از آنان اطاعت کنید، شما نیز در صف بُت پرستان قرار خواهید گرفت».

تأکید تو بر حرام بودن گوشت حیوانی که نام تو بر آن برده نشده است، برای چیست؟

این امر، صف مؤمن و کافر را از هم جدا می کند، کسی که گوشتی را می خورد که تو حرام کرده ای، ایمان واقعی به تو و قرآن تو ندارد، ایمان فقط یک حس قلبی نیست، ایمان باید در عمل نشان داده شود، مسلمان واقعی کسی است از تمام فرمان های تو پیروی می کند.(۱۱۶)

اَنعام: آیه ۱۲۲

أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۲)

خیلی وقت ها، «زندگی» را «زنده بودن» معنا می کنم، در حالی که این طور نیست، زنده بودن، یعنی این که نفس بکشم، حرف بزنم، راه بروم و تصمیم بگیرم، امّا نعمت زندگی، همانند چشمه نوری است که از درون، وجود مرا نورانی می کند.

کسی که قلب او از نور ایمان، بهره ای ندارد، مرده ای بیش نیست، تو با نور ایمان قلب های مرده را زنده می کنی.

کسی را که تو هدایت کنی، برای او نور ایمان قرار دادی. او با آن نور، می تواند حقّ را از باطل تشخیص دهد، او میان مردم زندگی می کند و راه سعادت خود را می یابد و هرگز به دام جهالت نمی افتد، چنین کسی هرگز با کسی که در تاریکی ها گرفتار شده است و از آن تاریکی ها بیرون نمی آید، یکسان نیست. انسان موجود عجیبی است، وقتی او در تاریکیِ کفر گرفتار می شود، کارهای خود را زیبا می بیند

و به آن دلبسته می گردد.

* * *

نـام او «بُرَیـد» بود و در کوفه زنـد گی می کرد. او از یـاران امـام صـادق(علیه السـلام)بود. امـام صادق(علیه السـلام)او را خیلی دوست داشت و درباره او چنین فرمود: «بُرَید از کسانی است که یاد ما را در قلب ها زنده نگه داشت».(۱۱۷)

در یکی از سـفرها، بُرَید به مدینه آمد و به خانه امام باقر(علیه السلام)رفت و درباره این آیه از آن حضرت سؤال کرد. بُرَید می خواست ببیند امام این آیه را چگونه تفسیر می کند.

امام نگاهی به او کرد و چنین فرمود:

ـــ ای بُرَیـد ! خـدا در ایـن آیه از مرده ای سـخن می گویـد که برای او، نـوری قرار می دهـد، آیـا می دانی منظـور از «مرده» کیست؟

ـــ فدایت شوم ! نمی دانم.

ـــ مرده کسی است که امام زمان خود را نشناسد. آیا می دانی منظور از زنده شدن چیست؟

ـــ نه. نمی دانم.

ـــ کسی که خدا به او معرفت امام زمانش را عنایت کند، او را زنده نموده است. ای بُرَید ! تفسیر این آیه چنین است: «آیا آن کس که مرده بود و امام خود را نمی شـناخت و من او را با شـناخت امام، زنده نمودم با کسـی که امام زمانش را نمی شناسد، یکسان است؟».(۱۱۸)

وقتی بُرَید این سـخن را می شـنود، این آیه برایش بسیار معنا پیدا می کند، زندگی واقعی در پرتو معرفت امام زمان است، او به یاد سخن پیامبر می افتد که فرمود: «کسی که امام زمانش را نشناسد، با مرگ جاهلیّت از دنیا می رود».

* * *

من تو را شکر می کنم که به من عنایت کردی و من امام زمان خود را می شناسم، من پیرو حضرت مهدی(علیه السلام)هستم، او پیشوای من است، تو از من خواسته ای تا ولایت او را بپذیرم.

مهدی(علیه السلام)، نماینده تو روی زمین است. او نورِ تو در آسمان ها و زمین است، او مایه هدایتِ همه است، می دانم فقط از راه او می توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید.

* * *

اَنعام: آیه ۱۲۴ – ۱۲۳

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَه أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۱۲۳) وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ (۱۲۴)

در هر شهر و روستایی، سردسته گناهکاران را به حال خود رها کردی و آنان به فریب مردم پرداختند، آنان نمی دانستند که خودشان را فریب می دهند.

تو به آنان فرصت و مهلت دادی، این قانون توست: انسان ها را در انتخاب راه حقّ یا باطل آزاد می گذاری تا هر کس، راه خود را انتخاب کند.

وقتی معجزه ای را بر پیامبران خود نازل می کنی، گناهکاران می گویند: «ما هرگز ایمان نمی آوریم، مگر این که مثل آنچه بر پیامبران نازل شده است، بر ما نیز نازل شود»، تو بهتر می دانی که مسئولیّت پیامبری را بر عهده چه کسی بگذاری.

به زودی کسانی را که به این بهانه مردم را از راه حقّ منحرف کردند، خوار و حقیر می سازی و آنان را به عذاب سختی گرفتار می کنی، زیرا آنان، اهل نیرنگ و فریب بودند، آنان سزای این فریب کاری خود را می بینند.

* * *

اَنعام: آیه ۱۲۵

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِى السَّمَاءِ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲۵)

راه حقّ و باطل را نشان انسان ها می دهی و زمینه انتخاب را برای آنان فراهم می کنی، پیام آسمانی قرآن را همه می شنوند و حقّ بودن قرآن را می فهمند. اکنون نوبت خود آن هاست، هر کس که به این ندایِ تو لبّیک گفت، دلش را گشاده و آماده پذیرش اسلام می کنی.

امّا بعضی ها قرآن را می شنوند ولی به ندای آن، گوش فرا نمی دهند، آنان خودشان راه گمراهی را انتخاب می کنند و تو هم آنان را به حال خود رها می کنی، اینجاست که ایمان آوردن، برای آنان چنان سخت و دشوار می شود که گویی می خواهند بر فراز آسمان بالا بروند.(۱۱۹)

کسی که راه کفر را برگزیند، سینه اش تنگ می شود و همواره در شک و اضطراب است.

تو نمی گذاری کسی که راه باطل را انتخاب کرده است، به یقین برسد، هیچ چیز هم برای انسان بدتر از شک و تردید نیست، او عمر خود را در راه باطل سپری می کند، امّا هرگز لذّت یقین را نمی چشد.

این گونه، پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند، قرار می دهی و آنان را به حال خود رها می کنی، آنان از نعمت سعادت و رستگاری محروم می شوند و در حیرت و سرگردانی گرفتار می مانند.(۱۲۰)

* * *

اَنعام: آیه ۱۲۷ – ۱۲۶

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶) لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۷)

ص:۲۱۳

این اسلام، راه راست توست که در آن هیچ انحرافی نیست، تو آیات خود را برای کسانی که پند می گیرند، به خوبی روشن ساختی، آنان از قرآن بهره مند می شوند و راه نجات خویش را به کمک آن می یابند و رستگار می شوند.

کسانی که از قرآن پند می گیرند، در روز قیامت در بهشت، مهمان تو خواهند بود، بهشتی که خانه آرامش است، در آنجا مرگ، بیماری، اندوه، خطر و نگرانی نیست.

تو آنان را دوست داری، زیرا به قرآن تو عمل می کنند.

* * *

اَنعام: آیه ۱۲۹ – ۱۲۸

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۲۸) وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۲۹)

تو فایده ایمان را برایم بیان کردی، اگر من به تو ایمان بیاورم، تو مرا دوست می داری و در روز قیامت، در بهشت زیبای خود، مهمان می کنی.

امّا اگر کفر بورزم، به چه نتیجه ای می رسم؟

شیطان ها که بیشتر آنان از جن هستند، مرا دوست خواهند داشت و من در روز قیامت با آنان محشور خواهم شد.

تو در روز قیامت همه را زنده می کنی و سپس به شیاطین می گویی: «ای شیطان ها ! شما گروه زیادی از انسان ها را گمراه کردید و بر گروه پیروان خود افزودید، اکنون شما و همه پیروان شما، به عذاب گرفتار می شوید».

آتش جهنّم زبانه می کشد و شیاطین را به سوی خود می خواند. در این هنگام انسان هایی که از شیطان ها پیروی کرده اند می گویند: «بارخدایا ! در دنیا، برخی از

ما از برخی دیگر، بهره برداری می کردند، شیطان ها ما را به گناهان تشویق می کردند و ما را وسوسه می کردند که به پیامبران تو ایمان نیاوریم، ما از آنان پیروی کردیم، از پیامبر تو شنیدیم که روز قیامت، حقّ است، امّا به آن ایمان نیاوردیم، اکنون روز قیامت فرا رسیده است، این همان وعده ای است که پیامبر تو از آن سخن می گفت. پس امروز با ما چه می کنی؟».

تو در جواب به آنان می گویی: «آتش جهنّم، جایگاه شماست، شما در آن جاودانه خواهید ماند، مگر آن که من بخواهم تا رهایی پیدا کنید».

سزای آنان این است که برای همیشه در جهنّم بمانند، ولی تو قدرت داری آنان را از جهنّم نجات دهی، تو بر هر کاری توانا هستی، همه کارهای تو از روی حکمت است، تو به همه چیز آگاهی داری، می دانی که بعضی از آنان، بعد از آن که مدّتی در جهنّم ماندند، شایستگی عفو و بخشش تو را پیدا می کنند و تو آنان را از آتش جهنّم نجات می دهی.

فرشتگان آن گناهکاران را (که به خود و دیگران ظلم کرده اند) به جهنّم می برند و آنان در آتش سوزان گرفتار می شوند. در آنجا، بعضی از آنان را به بعضی دیگر وامی گذاری و به آنان می گویی: «شما در دنیا پشتیبان و یار و یاور هم بودید، پس اینجا هم از یکدیگر حمایت کنید و مشکلات خود را خودتان حل و فصل کنید».

تو آنان را یاری نمی کنی زیرا آنان گناهان زیادی انجام دادند، تو از آنان بیزاری می جویی و آنان را به حال خود رها می کنی.

* * *

اَنعام: آیه ۱۳۲ – ۱۳۰

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا

كَافِرِينَ (۱۳۰) ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكَنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْم وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ (۱۳۱) وَلِكَلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۳۲)

آنانی که در جهنّم عذاب می شوند، گرفتار گمراهی ها شده اند، شاید کسی فکر کند که آنان، بی خبر بودند و کسی نبود آنان را هدایت کند.

چرا تو آنان را به جهنّم انداختی؟ کسی که راه را از چاه تشخیص نمی داده است، گناهکار نیست.

برای این که حقیقت روشن شود، خطاب به کسانی که در جهنّم هستند، چنین می گویی:

ای گروه جن و ای انسان ها !

آیا پیامبرانی از جنس خودتان برای شما نیامدند؟ آیا پیامبران سخنان مرا برای شما نگفتند؟ آیا آنان شما را از فرا رسیدن چنین روزی، بیم ندادند؟

اهل جهنّم در جواب می گویند: «ما به زبان خود گواهی می دهیم، آری، پیامبران تو به سوی ما آمدند و سخن تو را برای ما گفتند».

آنان سخن حقّ را شنیدند و حقیقت را شناختند و آن را انکار کردند، این زندگی دنیا بود که آنان را فریب داد، آری، محبّت دنیا، ریشه هر خطایی است، آنان به زبان خود گواهی می دهند و اعتراف می کنند که راه کفر را برگزیدند و به سخنان پیامبران ایمان نیاوردند.

با این پاسخِ اهل جهنّم، معلوم می شود که تو هرگز قبل از اتمام حجّت و روشن شدن حقّ برای مردم، آنان را مجازات نمی کنی.

تو حقّ را به آنان می رسانی و آنان حقّ را تشخیص می دهند و به آنان قدرت

انتخاب می دهی، آنان می توانند حقّ را برگزینند و اهل سعادت و رستگاری شوند امّا خودشان آزادانه راه کفر را انتخاب می کنند و سرانجام به عذاب تو گرفتار می شوند.

آری، انسان ها بیهوده آفریده نشده اند، تو در این دنیا به آنان فرصت می دهی و در روز قیامت همه آنان را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، تو برای هر مؤمنی با توجّه به اعمال خوبش، رتبه ای در بهشت قرار می دهی و برای هر کافری با توجّه به اعمال بدش، جایگاهی در جهنّم قرار می دهی.

تو به همه رفتار و کردار بندگان خود آگاه هستی و هرگز از آنچه آنان انجام می دهند، غافل نمی باشی.

* * *

اَنعام: آیه ۱۳۴ – ۱۳۳

وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَهِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّهِ قَوْم آخَرِينَ (۱۳۳) إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآت وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۱۳۴)

تو همه انسان ها را به اطاعت از دستورات خود فرا خواندی، امّا اطاعت بندگانت برای تو هیچ سودی ندارد همانگونه که کفر و عصیان آن ها، هیچ ضرری برای تو ندارد، تو خدای بی نیاز هستی و بی نیاز هرگز ظلم نمی کند.

اگر تو بندگانت را به ایمان فرا می خوانی، از روی مهربانی است، این ایمان است که سعادت و رستگاری را برای آنان به ارمغان می آورد، نتیجه کفر و گناه هم، عذاب جهنّم است، آری، اگر ما به دستورات تو عمل کنیم، خودمان بهره اش را می بریم و به رستگاری می رسیم.

* * *

ص:۲۱۷

اکنون با کسانی که کفر میورزند سخن می گویی: اگر بخواهم می توانم همه شما را نابود کنم و به جای شما، هر کس را که بخواهم، جایگزین کنم، همانگونه که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آوردم، امّا من از روی مهربانی در هلاک کردن شما، عجله نمی کنم، به شما فرصت می دهم، شاید گروهی از شما دست از کفر بردارند و ایمان بیاورند و سعادت مند شوند.

پیامبر به شما وعده عذاب و کیفر روز قیامت را داده است، بدانید که این وعده، حتماً واقع خواهد شد و هرگز شما نمی توانید مانع آن شوید.

* * *

اَنعام: آیه ۱۳۵

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۱۳۵)

در اینجا از پیامبر می خواهی تا به بُت پرستان چنین بگوید: شما امروز به قدرت خود می بالید و با آن که می دانید سخن من حقّ است، آن را انکار می کنید، هر کاری از دستتان بر می آید، انجام دهید و به آنچه عقیده دارید، عمل کنید، من هم به وظیفه خود عمل می کنم.

شما فعلاً گرفتار غرور شده اید و عشق به دنیا چشم های شما را کور کرده است و نمی خواهید بفهمید، امّا به زودی خواهید دانست که سرانجام نیک و جایگاه نیکو از آنِ کیست و چه کسی سعادتمند خواهد شد، شما که به خود و دیگران ظلم می کنید، هرگز روی سعادت را نخواهید دید و این حقیقت در روز قیامت معلوم می شود.

* * *

اَنعام: آیه ۱۳۷ – ۱۳۶

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْاَنْعَامِ ن

ص:۲۱۸

َصِـيبًا فَقَـالُوا هَـٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَـٰذَا لِشُـرَكَائِنَا فَمَـا كَـانَ لِشُـرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُـرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۱۳۶) وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْـرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُـرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (۱۳۷)

بـار دیگر از خرافات بُت پرسـتان سـخن می گویی، تو می خواهی مرا هرچه بیشتر با اثری که خرافات بر روح و جان انسان ها می گذارد، آشنا کنی، خرافاتی که به نام دین در جامعه رواج پیدا می کند و مردم از روی نادانی آن را می پذیرند.

این خرافات را کسانی رواج می دهند که به فکر ثروت بیشتر و مقام بالاتر هسـتند، افسوس که جاهلان این خرافات را باور می کنند.

اکنون برایم می گویی که در روزگار جاهلیّت، بُت پرسـتان اموال خود را میان تو و بُت ها تقسیم می کردند، اموال آنان بیشتر زراعت و چهارپایانی مثل شتر و گوسفند بود. سهم تو و سهم بُت ها، کاملاً مشخّص می شد.

آنان قسـمتی را که از آنِ تو بود به فقرا و نیازمندان می دادند و قسمتی که برای بُت ها بود در اختیار کسانی قرار می دادند که به بُت ها خدمت می کردند.

گاهی حادثه ای مثل سیل می آمد و مقداری از آن زراعت و چهارپایان تلف می شد، اگر سهم بُت ها، تلف شده بود، از سهم تو برمی داشتند و به سهم بُت ها اضافه می کردند، امّا اگر سهم تو تلف شده بود، هرگز از سهم بُت ها به آن نمی افزودند.

این کار آن ها برای چه بود؟

کسانی که در بت خانه ها خـدمت می کردند، به آنان این دسـتور را داده بودند، وقتی سـهم بُت ها کم می شد، در واقع سـهم خادمان بُت ها کم می شد، آنان به مردم

می گفتند که خدا هرگز نیاز ندارد، امّا بُت ها نیازمند هستند، پس سهم خدا را بردارید و به سهم بُت ها اضافه کنید.

با این کار، کم کم، بُت ها در ذهن مردم، جلوه و حرمت بسیار زیادی پیدا کردند.

اصل بُت پرستی گناه بزرگی بود، امّا این کار آن ها هم گناه دیگری بود، این خرافه را خادمان بُت ها رواج دادند تا مبادا منافع آنان کم شود، آنان برای رسیدن به پول و ثروت بیشتر، این خرافات را رواج می دادند.

خادمان بُت ها فقط به این امر اکتفا نکردند، آن ها مردم را تشویق می کردند تا فرزندان خود را برای بُت ها قربانی کنند، هدف آنان از این کار این بود که اعتبار و ارزش بُت ها در میان آن مردم نادان، زیاد و زیادتر شود، کسی که فرزند خود را برای یک بُت قربانی می کند، دیگر چگونه می تواند دست از پرستش آن بُت بردارد !

خادمان بُت ها با این کار، حکومت و اقتدار خود را بر آن مردم بیچاره استوار می کردند. آنان با سخنان خود، کاری می کردند که قربانی کردن فرزند برای آن مردم، کاری زیبا جلوه کند.

نتیجه این خرافات این بود که مردم از دین آسمانی و حقیقی جدا شدند و گرفتار خرافاتی این چنینی شدند.

اگر تو می خواستی می توانستی مانع کارهای کفرآمیز آنان بشوی، امّا سنّت و قانون تو این است که انسان ها را آزاد می گذاری تا خودشان راه ایمان یا کفر را آزادانه انتخاب کنند.

پیامبر تو بارها با آنان سخن گفت و از آنان خواست تا از بُت پرستی و خرافات دست بردارند و دین اسلام را بپذیرند، امّا آنان سخن او را قبول نکردند و دوست

داشتند در تاریکی آن خرافات بمانند، برای همین اکنون از پیامبر می خواهی تا آنان را به خودشان واگذار کند تا با دروغ هایی که می بافند و خرافاتی که اسیرش شده اند، سرگرم شوند.

* * *

اَنعام: آیه ۱۳۸

وَقَالُوا هَـٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳۸)

خادمان بتکده ها، این پنج قانون را برای مردم بیان کرده بودند:

۱ - اگر گوسفندی، پنج بار زایید، دیگر خوردن گوشت آن گوسفند حرام است.

۲ - اگر شتری، ده بار زایید، پس از آن دیگر کشتن آن شتر و همچنین سوار شدن بر آن شتر نیز حرام است.(۱۲۱)

۳ - قسمتی از کشتزارها برای بُت ها قرار داده شده است، برای همین هرگز کسی نباید بدون اجازه ما از آن کشتزارها استفاده کند.

۴ - چهارپایانی را که می خواهید برای خود ذبح کنید، باید هنگام ذبح، نام بت ها را بر زبان بیاورید تا برای شما حلال باشد.

۵ - فقط کسانی می توانند از آن چهارپایان و کشتزارها استفاده کنند که ما با آنان موافق باشیم.

* * *

خادمان بتکده ها، آن چهارپایان و کشتزارها را برای خود برمی داشتند و بر ثروت خود می افزودند و از جهالت مردم، سوء استفاده می کردند.

آنان به مردم می گفتند که این قوانین، از طرف توست، آنان این گونه به تو دروغ

می بستند و تو به زودی سزای این دروغگویی ها را به آنان می دهی و آنان را به آتش جهنّم گرفتار می سازی.

* * *

اَنعام: آیه ۱۳۹

وَقَالُوا مَا فِی بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۳۹)

گوسفندی که پنج بار بچّه می زایید یا شتری که ده بار بچّه می زایید، گوشت آن شتر و گوسفند، بر همه حرام بود، امّا درباره بچّه آن گوسفند و شتر، قانون عجیبی داشتند:

اگر بچّه آن شتر و گوسفند، زنده به دنیا می آمد، فقط مردان حقّ داشتنند از گوشت آن بخورند.

اگر آن بچّه شتر یا گوسفند، مرده به دنیا می آمد، گوشت آن، بر زنان و مردان، حلال بود.(۱۲۲)

این قانونی بود که ریشه در خرافات داشت، در واقع این قانون، یک یاوه گویی بود و می گفتند که خدا دستور این قانون را داده است.

تو به زودی آنان را به سبب این یاوه گویی ها مجازات خواهی کرد که تو فرزانه و دانا هستی.

* * *

اَنعام: آیه ۱۴۰

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۴۰)

کسانی که به سخنان خادمان بتکده ها گوش کردند ضرر کردند، آنان فرزندان

خود را از روی نـادانی، قربـانی بُت ها نمودنـد و خود را از خوردن گوشت حیواناتی که تو حلال می دانستی، محروم کردنـد، آنان هم از نظر انسانی و عاطفی و مادّی ضرر کردند و هم از سعادت و رستگاری دور شدند.

آنان به تو نسبت دروغ دادند و با دین تو بازی کردند و به گمراهی افتادند و هرگز بهره ای از هدایت نداشتند.

* * *

در این آیـات، سـخن از خرافـاتی است که دربـاره چهارپایـان در میـان بُت پرسـتان رواج داشت، در زبـان عربی، به چهارپایان «انعام» می گویند. به همین جهت این سوره را سوره «انعام» می نامند.

اَنعام: آیه ۱۴۱

وَهُوَ الَّذِی أَنْشَأَ جَنَّات مَعْرُوشَات وَغَیْرَ مَعْرُوشَات وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُکُلُهُ وَالزَّیْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَیْرَ مُتَشَابِه کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآَتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ (۱۴۱)

اکنون از نشانه های قدرت خود سخن می گویی تا همه اندیشه کنند و تو را بپرستند و از عبادت غیر تو دست بردارند.

آفرینش درختان که هرکـدام از آنان میوه ای با طعم و بوی مختلفی دارد و نیازهای بدن انسان را تأمین می کند، نشانه عظمت و قدرت توست.

تو باغ هایی را آفریدی که درختان آن، بعضی (مثل درخت انگور) بر روی پایه قرار گرفته اند و بعضی خود بر روی پا ایستاده اند.

تو درخت خرما و کشتزار با محصولات مختلف را آفریدی. درخت زیتون و انار پدید آوردی، میوه هایی که شبیه هم هستند و میوه هایی که شباهتی به هم ندارند را خلق کردی.

ص:۲۲۴

از بنـدگان خود می خواهی تـا از آن درختـان، هنگـامی که به ثمر می نشـینند، بخورنـد. همچنین هنگامی که محصول خود را برداشت می کنند، حقّ فقیران را بدهند و به آنان کمک کنند و نه در خوردن و نه در انفاق کردن، اسراف و زیاده روی نکنند که تو اسراف کنندگان را دوست نداری.

بعضـی ها همه دارایی خود را به فقیران می دهند و هیچ چیز برای زن و فرزند خود باقی نمی گذارند، این کار اسـراف است و تو آن را دوست نداری.(۱۲۳)

* * *

اَنعام: آیه ۱۴۲

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۴۲)

تو از چهارپایان، حیواناتی مثل شتر آفریدی که بارکش است، همچنین حیواناتی مثل گوسـفند آفریدی تا از گوشت و پشم آن هـا اسـتفاده کنیم، اکنون که این ها را برای ما آفریـده ای و بر ما حلال کرده ای، از ما می خواهی تا از گوشت آنان بخوریم و شکر تو را به جا آوریم و به دنبال فریب شیطان نرویم که او دشمن آشکار ماست و همیشه تلاش می کند ما را گمراه کند.

بعضـی ها از پیش خود، حلال تو را حرام می کننـد مثلًا اگر گوسـفندی، پنـج بار زاییـده باشـد، گوشت آن گوسـفند را حرام اعلام می کننـد، آنـان دنبـاله رو شـیطان هسـتند، فقط آن چیزی حرام است که تو آن را حرام اعلام کرده باشـی، همه بایـد از خرافات و رسوم جاهلی و شیطانی دست بردارند.

ما بایـد دقّت کنیم، شـیطان، اهـداف خود را قـدم به قـدم، پیش می برد، باید همان قدم اوّل با او مخالفت کنیم، تغییر در حکم گوشت چهارپایـان، شایـد امر مهمّی به نظر نیایـد، امّا چون این نقشه شـیطان است، بایـد ترسـید، اگر این سـخن او را بپـذیریم، نوبت قدم بعدی فرا می رسد و نتیجه آن، چیزی جز هلاکت و بدبختی

ص:۲۲۵

نیست.

* * *

اَنعام: آیه ۱۴۴ – ۱۴۳

ثَمَانِيَهَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِی بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۴۳) وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۴۴)

تو بـار دیگر بـا خرافـات آن روزگـار مبـارزه می کنی و این گونه به مـا یـاد می دهی که در برابر خرافات و فرهنگ های غلط بایستیم و در راه ریشه کن کردن آن ها مبارزه کنیم. این هدف تو از ذکر این موضوع است:

تو در اینجـا هشت جفت از چهارپایـان را ذکر می کنی، تو آن هـا را خلق نمودی و خوردن گوشت آن را بر همه حلال اعلام می کنی:

۱ – گاو اهلی.

۲ – گاو غیر اهلی.

۳ – شتر عربیِ اصیل.

۴ – شتر غیر عربی.

۵ – گوسفند اهلی.

۶ – گوسفند غیر اهلی (که به آن قوچ هم می گویند).

۷ – بُز اهلی.

۸ – بُز غیر اهلی (که همان آهو می باشد).(۱۲۴)

هر کدام از این چهارپایان، نر و ماده دارند و خوردن گوشت همه آن ها بر انسان حلال است.

بُت پرستان، گوشت بعضی از این حیوانات را بر زنان حرام کرده بودند و این سخن را به تو نسبت می دادند.

آیـا تو گوشت نر این حیوانـات یـا گوشت ماده آنان را حرام کردی؟ آیا تو گوشت بچّه های آن ها را که در شـکم مادرانشان هسـتند را حرام کردی؟ آن هـا می گوینـد که این قـانون توست، به راستی آیـا وقتی تو حکم خود را بیـان می کردی، آن بُت پرستان حاضر بودند؟

این بُت پرسـتان، این قوانین را از کجا آورده انـد؟ آنان که پیامبران تو را انکار می کردند، پس چگونه شده است که از جانب تو خبر می دهنـد؟ چرا می گوینـد که تو گوشت این حیوانات را بر زنان حرام کرده ای؟ چرا آنان بـدون علم و آگاهی، حکم صادر می کنند و آن را به تو نسبت می دهند؟

* * *

کسـی که بر خلاف دسـتور خدا و بدون دلیل و مدرک، حکمی را به خدا نسبت بدهد، ستمگر است، او با سخنان دروغ خود، مردم را فریب می دهد و از راه هدایت دور می کند.

تو این خرافه پرستان و ستمگران را به حال خود رها می کنی، آنان دیگر از راه هدایت دور شده اند و در روز قیامت به عذاب سختی گرفتار خواهند شد.

* * *

اَنعام: آیه ۱۴۵

قُـلْ لَـا أَجِـدُ فِی مَا أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَمًا مَسْـفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْـقًا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۴۵)

ای محمّد ! به آنان بگو که من در آنچه وحی شده است، هیچ غذایی را حرام

نمی بینم به جز اینکه گوشت مردار باشد یا خونی باشد که از بدن حیوان، بیرون ریخته است یا گوشت خوک که این ها همه پلید می باشند. همچنین آن قربانی که هنگام ذبح، نام بُت ها بر آن برده شده باشد، حرام است.

اگر شخصی از روی ناچاری و ضرورت گرسنگی، اندکی از این غذاهای حرام را هم بخورد، من او را می بخشم و او را به سبب خوردن آن غذای حرام عذاب نمی کنم که من بخشنده و مهربانم، البتّه باید قصد کسی که از روی ضرورت، غذای حرام می خورد، انجام گناه نباشد، او باید این کار را فقط برای حفظ جانش انجام دهد و در خوردن گوشت حرام، زیاده روی نکند.

* * *

اَنعام: آیه ۱۴۶

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِی ظُفُر وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَم حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْم ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۱۴۶)

سخن از غذاهای حرام به میان آمد، اکنون از غذاهایی که بر یهودیان حرام کرده ای، سخن می گویی، ثروتمندان یهود گوشت پرندگان و پیه گاو و گوسفند را دوست می داشتند و پول زیادی برای تهیّه آن ها صرف می کردند.

آنان غذاهای خوشمزه با آن ها درست می کردند و بوی غذای آنان در همه جا می پیچید، آنان هرگز به فقیران از این غذاها نمی دادند و می گفتند که فقیران نباید از گوشت پرندگان و پیه حیوانات بخورند.

تو این سخن آنان را شنیدی و برای همین بر آنان غضب کردی و این دو قانون را برای آنان قرار دادی:

۱ - گوشت حیوان و پرنده ای که ناخن (چنگال) داشته باشد، حرام است.

۲ - پیه گاو و گوسفند حرام است، (البتّه آن چربی را که بر پشت یا روده ها یا بر

استخوان چسبیده باشد، حلال نمودی).

نکته مهم این است که این دو مورد، فقط بر یهودیان حرام است و برای دیگران اشکالی ندارد.( )

* * *

اَنعام: آیه ۱۴۷

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَه وَاسِعَه وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۴۷)

پیامبر سخن تو را برای مردم بیان کرد، او خیلی از غذاهایی که بُت پرستان حرام کرده بودند را حلال اعلام کرد.

همچنین او دو نوع غذایی که فقط بر یهودیان حرام بود، بیان کرد و آن را بر اهل ایمان حلال اعلام کرد.

بُت پرستان این سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)را دروغ خواندند و گفتند که این غذاها بر همه حرام است. یهودیان هم به همه گفتند که آن دو نوع غذا بر همه حرام شده است و همه باید از خوردن آن پرهیز کنند و محمّد(صلی الله علیه وآله)که حلال بودن آن را برای دیگران اعلام کرده است، دروغگوست.

اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا به بُت پرستان و یهودیان چنین بگوید: «شما شایسته عذاب و کیفر هستید، امّا خدا مهربانی زیادی دارد و در عذاب شما شتاب نمی کند، شما در صبر و شکیبایی خدا طمع نکنید زیرا وقتی زمان آن فرا برسد، شما را عذاب می کند و از مجازات شما گذشت نمی کند».

* * *

اَنعام: آیه ۱۴۹ – ۱۴۸

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْء كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْم فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ

إِلَّا تَخْرُصُونَ (۱۴۸) قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹)

ای محمّد ! بُت پرستان به تو چنین خواهند گفت: «ما مجبور به شرک و بت پرستی هستیم، اگر خدا می خواست ما و پدرانمان، هرگز بت پرست نمی شدیم و غذای حلالی را حرام نمی کردیم، اگر واقعاً بُت پرستی بد بود، خدا مانع ما می شد و نمی گذاشت ما بت پرست بشویم».

ای محمّد ! تو آنان را به سوی ایمان دعوت کردی و از آنان خواستی تا از خرافاتی که برای خود ساخته اند، دست بردارند، امّا آنان تو را دروغگو خواندند، قبل از تو هم، گروه زیادی پیامبران مرا دروغگو شمردند و سرانجام گرفتار عذاب و کیفر من شدند.

ای محمّد ! آنان ادّعا می کنند که مجبور به بُت پرستی هستند، اکنون از آنان بخواه تا اگر برای این سخن خود، دلیل از روی علم دارند، آن را بیان کنند.

امّا آنان فقط از گمان خود پیروی می کنند و جز دروغ چیزی نمی گویند.

* * *

آنان گفتند که ما مجبور هستیم بت پرست باشیم امّا برای سخن خود، دلیلی نیاوردند، دلیل کامل و روشن از آنِ من است.

من این گونه اراده کرده ام که انسان در انتخاب خوبی و بدی آزاد باشد تا زمینه امتحان او فراهم باشد، این که من جلوی بُت پرستی آنان را نگرفته ام، دلیل بر این نیست که از بُت پرستی آنان خشنود هستم، من به آنان فرصت می دهم تا امتحان شوند.

اگر قرار بود که من، انسان ها را مجبور به کاری کنم و حقّ انتخاب را از آنان بگیرم، آیا انسان را به گمراهی و بُت پرستی مجبور می کردم؟ این کار در شأن من

نیست، آخر چگونه ممکن است که من بُت پرستی و گمراهی را دوست داشته باشم؟ این چه سخنی است که آنان می گویند، چرا فکر نمی کنند؟ اگر قرار بود من انسان را مجبور کنم، او را مجبور به ایمان و یکتاپرستی می کردم.

حکمت من در این است که انسان، آزاد باشد و راهش را خودش انتخاب کند، این چیزی است که به انسان، ارزش می دهد.

* * *

اَنعام: آیه ۱۵۰

قُـلْ هَلُمَّ شُـهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْـهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَـٰذَا فَإِنْ شَـهِدُوا فَلَـا تَشْـهَدْ مَعَهُمْ وَلَـا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱۵۰)

این آخرین سخن تو درباره غذای های حلالی است که بُت پرستان حرام کرده اند. آنان از روی گمان این سخنان را گفتند و این خرافات را میان مردم رواج دادنـد، آنان برای سخن خود، هیـچ دلیل علمی ندارنـد، اکنون از آنان می خواهی تا حـدّاقل شاهدانی برای ادّعای خود بیاورند.

به محمّد(صلی الله علیه وآله)دستور می دهی تا به بُت پرستان چنین بگوید: «شما می گویید که خدا این غذاها را حرام کرده است، پس اگر شاهدانی دارید، آن ها را بیاورید».

ای محمّد ! اگر بُت پرستان به دروغ شهادت دادند، تو با آنان هم صدا نشو و گواهی نده و از هوس کسانی که قرآن مرا دروغ شمردند و به روز قیامت ایمان نیاوردند، پیروی نکن !

تو در اینجا با پیامبر سخن می گویی، امّا منظور تو پیروان پیامبر می باشد وگرنه پیامبر که از بُت پرستان پیروی نمی کند.(۱۲۵)

ص:۲۳۱

اَنعام: آیه ۱۵۳ – ۱۵۱

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱) وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲) وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳)

چند نفر از بزرگان مکّه با هم سخن می گویند:

ـــ ایّام حجّ نزدیک است و این بهترین فرصت برای محمّد است و بزرگ ترین تهدید برای ما ! ما باید فکری بکنیم.

ـــ محمّد برای مردم قرآن می خواند. نمی دانم چرا همه با شنیدن قرآن شیفته آن می شوند.

ص:۲۳۲

ـــــ راست می گویی. خود ما هم در تاریکی شب، نزدیک خانه محمّد می رویم و قرآن گوش می دهیم.

ـــــ مگر قرار نبود این راز را هرگز بر زبـان نیاوری؟ اگر مردم بفهمنـد که ما شب ها قرآن گوش می کنیم، دیگر آبرویی برای ما نمی ماند.

ـــــ حال چه کنیم؟

ـــــ اگر ما کاری کنیم که مردم سـخن محمّد را نشـنوند، مشـکلی نخواهیم داشت. بهترین سیاست این است که مردم را در بی خبری بگذاریم.

ـــــ آری، مردم فقط باید آن چیزی را بشنوند که ما می خواهیم.

ـــــ باید پنبه های زیادی خریداری کنیم.

ـــــ پنبه برای چه؟

ـــــ ما پنبه های تمیز و درجه یک خریـداری می کنیم و کنار کعبه می ایستیم و وقتی مردم می خواهنـد طواف بکنند به آن ها این پنبه ها را می دهیم تا در گوش های خودشان بگذارند. آن وقت دیگر آن ها صدای محمّد را نمی شنوند.

آن ها فکر می کنند که با این کار می توانند حقیقت را پنهان نمایند. آیا می توان حقیقت را مخفی نمود؟

* * *

چند نفر کنار کعبه ایستاده اند و پنبه های سفیدی در دست دارند و می گویند:

ای مردم !

به هوش باشید ! در شهر ما، دیوانه ای پیدا شده است که فکر می کند فرشتگان بر او نازل می شوند !

حواس خودتان را جمع کنید ! شما نباید به سخنان او گوش کنید ! این پنبه ها را بگیرید و در گوش خود قرار دهید.

آگاه باشید، سخن او شما را سِحر می کند، مواظب جوانان خود باشید، مبادا

سخنان این یاوه گو را بشنوند !

اگر به سخنان محمّد گوش کنید به دین پدران خود کافر خواهید شد و دخترانِ خدا بر شما غضب خواهند کرد. بترسید از روزی که گرفتار خشم بت ها بشوید.

* * *

او از یثرب به این شهر آمده است تا طواف کعبه انجام بدهد، مثل بقیّه مردم قدری پنبه می گیرد و در گوش خود می گذارد و مشغول طواف می شود.

دور دوم طواف اوست، او به فکر فرو می رود، با خود می گوید: چرا به حرف رهبران مکّه گوش کردم و پنبه در گوش خود قرار دادم؟ چرا سخن محمّد را نشنیدم؟ چرا باید هرچه را که این مردم می گویند، قبول کنم؟ من فریب خورده ام. آن ها با این کار خود، آزادی مرا به یغما برده اند.

او تصمیم می گیرد تا نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)برود و سخن او را بشنود، برای همین، پنبه ها را از گوش خود بیرون آورده است و به محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین می گوید: تو ما را به چه چیزی دعوت می کنی؟

اینجاست که محمّد(صلی الله علیه وآله)این سه آیه را برای او می خواند. در این سه آیه، تو ده دستور را بیان کرده ای، این ده دستور، اساس و پایه اسلام می باشند. این ده دستور تو چنین است:

۱ – برای من شریک و همتایی قرار ندهید و بُت پرستی نکنید.

۲ – به پدر و مادر خود نیکی کنید.

۳ – هرگز فرزندان خود را به خاطر فقر و تنگدستی نکشید، زیرا من روزی شما و آن ها و همه روزی خواران را می دهم.

۴ – به کارهای زشت نزدیک نشوید، چه آن گناهان آشکار باشند، چه پنهان.

۵ – انسانی که من کشتن او را حرام کرده ام نکشید، (فقط جهت اجرای عدالت می توانید کسی را که جنایتی کرده است قصاص کنید).

۶ – به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به گونه ای که مصلحت آنان باشد، مواظب باشید که مال یتیم حیف و میل نشود و وقتی که یتیم به اندازه رشد خود برسد، مال او را به او تحویل دهید.

۷ – در خرید و فروش اجناس، اندازه ها را به طور کامل مراعات کنید تا حقّ کسی ضایع نشود. البتّه ممکن است کسانی در این امر، دچار وسواس های بیجا شوند، من به اندازه توان هر کس، او را مکلّف می کنم، هنگام خرید و فروش، دچار وسواس بیجا نشوید، به اندازه ای که می توانید، دقّت کنید تا حقّی ضایع نشود.

۸ – به هنگام شهادت دادن در دادگاه، سخن حقّ بگویید و به حقّ شهادت بدهید گرچه به زیان خویشان شما باشد.

۹ – به پیمان من وفادار باشید و از سخنان من اطاعت کنید.

۱۰ – از راه من که همان راه مستقیم است، پیروی کنید و از این راه، جدا نشوید و به راه های متفرّقه توجّهی نکنید.

من شما بندگان خود را به مراعات این ده دستور، سفارش می کنم تا شما اهل تقوا شوید.

* * *

وقتی او این سخنان را می شنود، می فهمد که درمان دردهای جامعه او در عمل به این سخنان است، او به فکر فرو می رود و سرانجام مسلمان می شود.

او از پیامبر می خواهد تا یک نفر را به شهر او بفرستد تا مردم را با قرآن آشنا کند. پیامبر به سخن او عمل می کند و یکی از یاران خود را همراه او می فرستد.

بعد از مدّتی، مردم شهر یثرب، به اسلام علاقه مند می شوند و پیام های آن را مطابق با فطرت خویش می یابند. آنان از پیامبر دعوت می کنند تا به شهر آنان هجرت کند. پیامبر هم دعوت آنان را اجابت می کند و به یثرب می رود. بعد از

ورود پیامبر، نام شهر هم عوض می شود، دیگر به آن شهر، یثرب نمی گویند، آنجا «مدینه» است.

* * *

من به این دستور ده گانه تو فکر می کنم، اوّلین و آخرین دستور تو برایم اهمیّت ویژه ای دارند، دستور اوّل، مرا به یکتاپرستی فرا می خواند، دستور آخر، مرا به راه مستقیم تو !

به راستی این راه مستقیم چیست؟

می دانم راه مستقیم، همان راه محمّد و اهل بیت(علیهم السلام)اوست، باید پیرو آخرین پیامبر و جانشینان او باشم. راه مستقیم، همان راه علی(علیه السلام)است، با ولایت او و فرزندانش می توانم به تو نزدیک و نزدیک تر شوم. امروز هم مهدی(علیه السلام)، امام زمان من است و اگر در راه او باشم، به راه مستقیم تو، هدایت شده ام. من باید از راه دشمنان امام زمان دوری کنم.(۱۲۶)

* * *

اَنعام: آیه ۱۵۷ – ۱۵۴

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۴) وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵) أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶) أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ (۱۵۷)

تو دو راه را برای انسان ها قرار دادی: راه ایمان و راه گمراهی، به انسان اختیار دادی تا یکی از این دو راه را انتخاب کند. راه هدایت، همان راه پیامبران توست.

به پیامبران شیوه درست زندگی کردن را آموختی تا آن را به انسان ها آموزش بدهند.

تو بر موسی(علیه السلام)تورات را نازل کردی تا نعمت خود را بر نیکوکاران، تمام کنی. تو در تورات، شیوه زندگی صحیح را توضیح دادی و مردم را با حقایق آشنا ساختی و همه احکامی که به آن محتاج بودند را بیان کردی. این کتاب آسمانی، زندگی ایمن و با سعادت به مردم ارزانی داشت و مایه هدایت و رحمت بود تا مردم به روز قیامت ایمان بیاورند.

همانطور که بر موسی(علیه السلام)کتاب نازل نمودی، قرآن را هم بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کردی، قرآن، سرشار از رحمت و برکت است. از همه می خواهی از آن پیروی کنند و تقوا پیشه کنند تا مورد رحمت و مهربانی تو قرار گیرند.

* * *

تو قرآن را نازل کردی تا حجّت را بر مردم تمام کنی، اگر قرآن را نازل نکنی، در روز قیامت، مردم یکی از این دو بهانه را خواهند آورد:

بهانه اوّل: «خدایا ! تو برای یهودیان، تورات را نازل کردی، برای مسیحیان انجیل فرستادی، ولی برای ما کتابی نفرستادی، ما از آنچه در آن کتاب ها بود، بی خبر بودیم».

بهانه دوم: «اگر برای ما کتابی نازل می کردی، ما در رشد و هدایت از یهودیان و مسیحیان پیش می افتادیم».

تو می دانستی اگر قرآن را نازل نکنی، مردم، چنین خواهند گفت، برای همین قرآن را برای آنان فرستادی.

* * *

قرآن را به محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کردی و او قرآن را برای مردم خواند، برای همین با مردم چنین می گویی: «اکنون، دلیل روشن و آشکاری از طرف من برای شما آمده

ص:۲۳۷

است، این قرآن، مایه هدایت و رحمت است، از شما می پرسم: ستمگرتر از آن کسی که قرآن را دروغ بشمارد و از آن روی گرداند، کیست؟ به زودی کسانی که این قرآن را، انکار می کنند، به عذاب سختی کیفر خواهم داد».

* * *

اَنعام: آیه ۱۶۰ – ۱۵۸

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۵۸) إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۵۹) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۰)

کسانی که به تو ایمان نیاورده اند، تعجّب کرده اند که چرا من تو را پیامبر قرار داده ام، آنان بارها گفتند: «باید فرشته ای، پیامبر ما می شد تا ما ایمان بیاوریم».

آنان در انتظار این هستند که فرشتگان از آسمان نازل شوند یا این که تو خودت نزد آنان بیایی یا معجزات دیگری که درخواست کرده اند، بر آنان نازل شود.

آنان نمی دانند اگر تو معجزات و نشانه هایی که آنان درخواست می کنند، نازل کنی، دیگر ایمان آوردن آنان هیچ سودی برای آنان نخواهد داشت، مهم این است که آنان اکنون ایمان بیاورند و اعمال نیکو انجام دهند.

* * *

اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! به آنان بگو که شما منتظر رسیدن به این انتظارات بیهوده خود باشید، من نیز منتظر رسیدن زمان عذاب شما هستم.

ای محمّد ! آنان کسانی هستند که در دین خود اختلاف انداختند و دسته های

گوناگون شدند، تو مسئول اعمال و رفتار آنان نیستی، کار آن ها را به من واگذار کن، آنان در روز قیامت برای حسابرسی نزد من می آیند و من آنان را به همه کارهایی که کردند، باخبر می سازم و آنان را به سزای کردارشان می رسانم.

در قیامت، هر کس کار نیکی با خود بیاورد، ده برابر آن را پاداش خواهد گرفت و هر کس کار بدی با خود بیاورد، به همان مقدار (نه بیشتر و نه کمتر) کیفر خواهد دید و هیچ گونه ظلم و ستمی به آنان نخواهد شد.

* * *

اَنعام: آیه ۱۶۴ – ۱۶۱

قُلْ إِنَّنِی هَدَانِی رَبِّی إِلَی صِرَاط مُسْتَقِیم دِینًا قِیَّما مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۱۶۱) قُلْ إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۱۶۲) لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذَلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ (۱۶۳) قُلْ أَغَیْرَ اللَّهِ أَبْغِی رَبًّا وَهُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْء وَلَا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْس إِلَّا عَلَیْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (۱۶۴)

وقتی بُت پرستان دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان اضافه می شود، احساس خطر کردند، آن ها تصمیم گرفتند هر طور هست مانع رشد اسلام شوند، آنان ابتدا مسلمانان را اذیّت و آزار کردند، امّا نتیجه ای نگرفتند، بعد از آن به این فکر افتادند که محمّد(صلی الله علیه وآله)را از راهی که انتخاب کرده است باز دارند، آنان وعده پول و ثروت زیادی به او دادند و گفتند: «ای محمّد ! دست از دین خود بردار و از ما پیروی کن، تو می گویی روز قیامتی هست، در آن روز، اگر معلوم شد که راه ما خطا بوده است، ما گناه تو را به گردن می گیریم».

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا پاسخ آنان را این گونه بدهد:

پروردگارم مرا به راه راست و دینی استوار راهنمایی کرد، من پیرو دین ابراهیم(علیه السلام)هستم، همان ابراهیم که از آیین های خرافی روی گرداند و از بُت پرستان

و مشرکان نبود.

نماز و تمام عبادت های من، زندگی و مرگ من، همه برای خدایی است که پروردگار جهانیان است.

من یکتاپرستم، ایمانی که من از آن سخن می گویم، فقط در سخن و گفتار من نیست، من ایمان خود را با عمل نشان می دهم. بدانید همه کارهای من، در راه رضای اوست. من هرچه دارم را در راه او فدا می کنم، من زنده می مانم تا در راه رضای خدای خویش، قدم بردارم، مرگ من هم برای اوست.

خدای من شریکی ندارد، او خدای یکتاست، من از طرف خدای خود، به یکتاپرستی مأمور شده ام و من در این امّت، نخستین مسلمان هستم.

به من می گویید که از شما پیروی کنم و بت پرست بشوم، شما گناه مرا به گردن می گیرید، مگر نمی دانید هر کس گناهی انجام دهد، به خود ضرر زده است، در روز قیامت، هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید، هرگز کسی را به گناه دیگری عذاب نمی کنند. همه شما در آن روز، برای حسابرسی به پیشگاه خدا حاضر می شوید و او شما را به آنچه در آن اختلاف داشتید، آگاه می سازد و بین مؤمنان و کافران داوری می کند، مؤمنان را به بهشت می فرستد و کافران را به عذاب گرفتار می سازد.

* * *

اَنعام: آیه ۱۶۵

وَهُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فِی مَا آتَاکُمْ إِنَّ رَبَّکَ سَرِیعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۶۵)

تو همه انسان ها را به این دنیا آوردی تا امتحان کنی، تو آن ها را جایگزین کسانی که قبلاً بودند، قرار می دهی و از آنان می خواهی تا قدر این فرصت را بدانند و

فراموش نکنند که مرگ به سراغ آنان می آید و فرصت آن ها تمام می شود.

تو بعضـی ها را به بعضـی دیگر از نظر مال و مقام و استعداد برتری دادی تا آن ها را به این وسیله امتحان کنی که آیا به وظیفه خود عمل خواهند کرد یا خیر؟

به عدّه ای ثروت دادی، آیا آنان شکر نعمت تو را به جا می آورند و به نیازمندان کمک می کنند یا نه؟

گروه دیگر را فقیر قرار دادی، آیا آنان صبر و شکیبایی می کنند یا نه؟

دنیـا محلّی برای امتحـان انسـان ها است و در روز قیامت، آنان نتیجه امتحان خود را می بیننـد، در آن روز، تو کافران را سـریع کیفر می نمایی و خطای بندگان مؤمن خود را می بخشی و به آنان مهربانی می کنی.(۱۲۷)

ص:۲۴۱

سوره اَعراف

اشاره

ص:۲۴۴

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۷ قرآن است.

۲ - «اَعراف» به معنای «مکان های بلند» می باشد، در آیه ۴۶ این سوره از کسانی یاد شده است که در روز قیامت، کنار پل صراط در مکان های بلندی می ایستند. آنان بندگان برگزیده خدا هستند و برای مؤمنانی که گناهکار هستند، دعا می کنند و خدا هم شفاعت آنان را می پذیرد.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: آفرینش انسان، اشاره به میثاق اول یا عالم ذرّ در آیه ۱۷۲، اشاره به ماجرای پیامبران بزرگ (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب(علیهم السلام)) و ماجرای موسی(علیه السلام)و بنی اسرائیل...

ص:۲۴۵

اَعراف : آیه ۲ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ المص (۱) کِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ فَلَا یَکُنْ فِی صَدْرِکَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَذِکْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ (۲)

در ابتدا چهار حرف «الف»، «لام» و «میم» و «صاد» را ذکر می کنی. تو با حروف الفبا با انسان سخن گفتی، قرآن، معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است، من باید در قرآن فکر کنم و پیام آن را دریابم.

گروهی از مردم تصوّر می کردند که قرآن، سخنان خودِ پیامبر است، تو تأکید

می کنی که قرآن، کتابی است آسمانی.

آری، قرآن، سخن توست، از طرف توست، تو جبرئیل را فرستادی و او قرآن را بر قلب پیامبر نازل کرد تا آن را برای مردم بخواند و آنان را هدایت کند.

تو می دانی که کار پیامبر، چقدر سخت است، او باید مردم را از بُت پرستی نجات بدهد، سال های سال، آنان بُت ها را پرستیده اند و اسیر خرافات شده اند، جداکردن مردم از باورهای غلطی که به آن وابسته اند، کار ساده ای نیست.

کسانی که پست و مقامشان در گرو نادانی و بُت پرستی مردم بود، با پیامبر دشمنی

می کردند.

تا زمانی که مردم بُت ها را می پرستیدند رهبران به پول و ثروت می رسیدند، آری، مردم برای آن بُت ها نذر می کردند. همه چیزهایی که نذر بُت ها می شد به کسانی که خود را خدمتگزاران بُت ها می دانستند، می رسید.

معلوم است که آنان برای از دست ندادن منافع خود، با پیامبر دشمنی می کنند.

اکنون تو پیامبر را دلداری می دهی و از او می خواهی که نگرانی به خود راه ندهد و هرگز از دشمنی دشمنان ناراحت نباشد، از او می خواهی تا به وظیفه خود عمل کند و پیام تو را به مردم برساند و به آنان بگوید که به قرآن عمل نمایند و از شیطان پیروی نکنند و بُت ها را عبادت نکنند، این سخن تو با مردم است، امّا اندکی از آنان، از این سخن پند می گیرند.

تو همه انسان ها را آزاد آفریده ای و به آنان اختیار داده ای، آن ها باید راه خود را انتخاب کنند، تو هرگز کسی را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، راز خلقت انسان، همان اختیار اوست.

کسانی که آمادگی پذیرش حقیقت را دارند، به قرآن ایمان می آورند و از این قرآن، پند می گیرند، آنان وقتی قرآن را می شنوند، می فهمند که با مرگ، همه چیز تمام نمی شود، پس به روز قیامت ایمان می آورند و خود را برای آن روز آماده می کنند و در روز قیامت، پاداش همه کارهای نیک خود را می بینند و بهشت جاودان، منزلگاه آنان خواهد بود، آنان سعادت واقعی را در بهشت تجربه خواهند کرد، آنان از همه نعمت های زیبای بهشت بهره مند می شوند و می دانند که این آرامش و سعادت، نتیجه ایمان به قرآن است.

* * *

اَعراف : آیه ۵ – ۳

اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ

دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۳) وَكَمْ مِنْ قَرْيَه أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (۴) فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵)

از ما می خواهی تا به کسانی که قبلاً روی زمین زنـدگی می کردنـد، فکر کنیم و از سـرنوشت آنان پند بگیریم، تو پیامبران را برای هدایت انسان ها فرستادی ولی آنان به سخنان پیامبر خود گوش نکردند و به گناه و معصیت و بُت پرستی ادامه دادند.

تو به آنان فرصت توبه دادی ولی آنان راه خود را ادامه دادنـد، تا این که عـذاب تو فرا رسـید، بعضـی از آن ها را در دل شب، وقتی که همه در خواب بودنـد به عـذاب گرفتـار سـاختی، بعضـی هـا را وسط روز گرفتار عـذاب نمودی، آنان بعـد از فعّالیّت روزانه، ساعتی به استراحت پرداخته بودند که عذاب تو نازل شد.

آری، آنان به کفر و سـتم خود ادامه دادند و وقتی پیامبرشان از آنان می خواست که دست از گناه بردارند و توبه کنند، سـخن او را مسـخره می کردنـد، وقتی پیامبرشـان به آنـان وعـده عـذاب می داد، او را دروغگو می شـمردند و هرگز باور نمی کردند عذاب تو فرا برسد، امّا وقتی عذاب تو فرا رسید که آنان در کمال آرامش و خواب بودند.

وقتی آنان عذاب سخت تو را دیدند، پشیمان شدند و گفتند: «بارخدایا ! ما خطاکار بودیم. به خودمان ظلم کردیم که به سخن پیامبرمان گوش ندادیم»، امّا این پشیمانی دیگر سودی نداشت و دیر شده بود.

این قانون توست، قبل از فرا رسیدن عذاب، توبه بندگان خود را می پذیری، زیرا این توبه از روی اختیار و انتخاب است، کسی که از گناهان توبه می کند، در واقع در امتحان خود، موفّق می شود، او راه سعادت را برای خود انتخاب می کند.

امّا وقتی عذاب تو نازل بشود، توبه گناهکاران پذیرفته نمی شود، آن لحظه، دیگر

لحظه انتخاب نیست، آن توبه از روی انتخاب نیست، از روی ترس و وحشت است.

* * *

اَعراف : آیه ۹ - ۶

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (۶) فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ (۷) وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۹)

درست است که گناهکاران به عذاب تو گرفتار شدند و از این دنیا رفتند، امّا عذاب آنان پایان نگرفته است، در روز قیامت، بار دیگر آنان را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و بعد از حسابرسی به آتش جهنّم گرفتار می شوند.

در روز قیامت از آنان می پرسی که چرا به سخنان پیامبران گوش ندادید؟ پیامبران شما را به راه راست دعوت کردند، چرا دعوت آنان را اجابت نکردید؟

در روز قیامت، از پیامبران هم سؤال می کنی و به آنان می گویی: آیا شما وظیفه خود را به خوبی انجام دادید؟ آیا سخن مرا برای مردم بیان کردید؟

* * *

گناهکاران در آن روز چه جواب خواهند داد؟ آیا آن ها می توانند بهانه بیاورند و از گفتن حقیقت خودداری کنند؟

هرگز.

تو در همه جا حاضر بودی و همه رفتار و کردار آن ها را دیدی و در روز قیامت به آنان می گویی که چه گفته اند و چه کرده اند، تو هرگز از کارهای آنان غافل نبودی و برای همین آنان نمی توانند در آن روز دروغ بگویند.

* * *

روز قیامت، روز سنجش اعمال است، در آن روز، حسابرسی اعمال در نهایت درستی و به حقّ انجام می گیرد و به هیچ کس ظلم نمی شود.

کسانی که کارهای نیک آنان، زیادتر از گناهانشان باشد، رستگار می شوند و به بهشت می روند و از نعمت های زیبای آنجا بهره مند می شوند.

امّا کسانی که کارهای نیک آنان از گناهانشان کمتر باشد، به عذاب گرفتار می شوند، آنان در دنیا از شیطان پیروی کردند و سخن تو را انکار کردند و با این کار، سرمایه وجودی خود را از دست دادند و به خود ضرر زدند.

* * *

اَعراف : آیه ۱۹ – ۱۰

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۱۰) وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۱۱) قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَار وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِين (۱۲) قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۱۳) قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْم يُبْعَثُونَ (۱۴) قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۱۵) قَالَ فَبِما أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷) قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۸) وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّهَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُما وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۹)

انسان را آفریدی و او را روی زمین جای دادی و هرچه برای کمال او نیاز بود، در اختیارش قرار دادی، امّا عدّه کمی از انسان ها، شکر این نعمت های تو را به جا می آورند.

تو انسان را آفریدی و او را به این صورت کامل، آراستی !

تو نعمت های فراوان به او دادی، به راستی چرا این انسان، گناه و عصیان می کند و گرفتار غفلت و فراموشی می شود؟

این سؤالی است که تو می خواهی در اینجا به آن پاسخ بدهی، برایم از آدم(علیه السلام)، اوّلین انسانی که آفریدی، سخن می گویی، ماجرای آفرینش را بازگو می کنی و از وسوسه شیطان حکایت می کنی.

هدف تو این است که من این سخنان را بشنوم و بدانم شیطان، دشمن من است، باید به هوش باشم، مبادا فریب وسوسه های او را بخورم:

تو آدم(علیه السلام)را آفریدی و از فرشتگان خواستی بر او سجده کنند، آن ها تسلیم تو بودند و در مقابل آدم(علیه السلام)به سجده افتادند، این چیزی است که تو از آنان خواسته بودی.

راز سجده فرشتگان چه بود؟

این گونه به آنان می فهمانی که باید همه توان خود را در راه رشد و کمال انسان قرار دهند.

در این میان یکی سجده نمی کند، او شیطان (ابلیس) است. به راستی شیطان در میان فرشتگان چه می کرد؟

او از گروه جنّ بود، بعد از آن که جنّ ها در زمین معصیت کردند، تو آن ها را از بین بردی ولی شیطان را به آسمان ها بردی، زیرا او به تو ایمان داشت.

شیطان سالیان سال عبادتت را می کرد، همه تصوّر می کردند که او هم یکی از فرشتگان است، تو به او مقام والایی دادی، امّا در این امتحان بزرگ مردود شد.

* * *

تو به شیطان گفتی:

ـــــ چرا بر آدم سجده نکردی؟

ـــــ من بهتر از آدم هستم، آدم از خاک آفریده شده است و من از آتش.

ـــــ ای شیطان ! از فرشتگان من دور شو ! تو شایستگی این مقام را نداری، تو اجازه نداری که در اینجا بمانی و تکبّر و بزرگی داشته باشی، از اینجا بیرون شو که تو پست و زبون هستی.

ـــــ خدایا ! به من تا روز قیامت مهلت بده.

ـــــ من به تو مهلت می دهم.

ـــــ تو مرا از رحمت خود دور کردی و آن مقام را از من گرفتی، من هم سر راه مستقیم در کمین بندگان تو می نشینم و آنان را گمراه می کنم. من از چهارطرف به سراغ آنان می روم و کاری می کنم که روز قیامت را فراموش کنند، آنان را به جمع کردن مال دنیا مشغول می کنم، راه گمراهی را برای آنان زیبا نشان می دهم، شهوت رانی را برای آنان، دوست داشتنی می نمایم، من دست از تلاش برنمی دارم تا آنجا که بیشتر آنان، تو را ناسپاسی کنند.

ـــــ تو تصمیم به گناه دیگری گرفته ای و می خواهی بندگان مرا گمراه کنی، از این مقام و از نزد فرشتگان دور شو، با ذلّت و خواری برو که تو از رحمت من دور شده ای، سوگند یاد می کنم که هر کس از تو پیروی کند، او را در جهنّم جای دهم و جهنّم را از تو و پیروانت، پر خواهم کرد.

* * *

شیطان هرگز حاضر به سجده بر آدم(علیه السلام)نشد و این گونه بود که او را از رحمت خود دور ساختی. تکبّر شیطان کار دستش داد، او به خاطر تکبّرش از سعادت دور

شد و آتش غضب تو را برای همیشه از آنِ خود کرد و نتیجه کارش کفر و دشمنی با تو شد.

تو شیطان را از آتش آفریدی و آدم(علیه السلام)را از خاک. شیطان فکر می کرد که آتش از خاک برتر است، اگر او قدری فکر می کرد می فهمید که خاک، سرچشمه انواع برکات است و منبع تمام مواد حیاتی است و مهم ترین وسیله برای ادامه زندگی موجودات زنده است، در حالی که آتش این چنین نیست.

شیطان شیفته نورِ آتش شده بود، کاش او به نورانیّت انسان توجّه می کرد و می فهمید که انسان از او برتر است، تو انسان را خلق کردی و او را گل سرسبد آفرینش قرار دادی. هنر انسان این است که اختیار دارد، می تواند راه درست را انتخاب کند، اگر انسان رستگار شود، به اختیار خودش بوده است و این زیبایی انسان است.

شیطان، گرفتار خودبینی شده بود و همین سبب شد تا از سجده بر آدم(علیه السلام)سر باز زند و از درگاه تو رانده شود. آری، خودبینی و تکبّر، یادگاری است که از شیطان باقی مانده است، اگر من دچار خودبینی شوم، خود را از سعادت محروم کرده ام.

* * *

سر کلاس بودم و این آیات را تفسیر می کردم، یکی از دانشجویانم رو به من کرد و گفت:

___ استاد ! شیطان از خدا تقاضای عمر طولانی کرد، چرا خدا این خواسته او را پذیرفت و به او مهلت داد؟

___ آیا شنیده ای که شیطان سال ها، خدا را عبادت کرد؟ آیا شنیده ای که شیطان دو رکعت نماز خواند که چهار هزار سال طول کشید.(۱۲۸)

___ نه. من این مطلب را تازه می شنوم و برایم جالب است.

___ خدا شیطان را در اصل پاک و بی عیب آفرید و او هزاران سال در کنار فرشتگان بود و خدا را عبادت می کرد ولی در امتحان خود مردود شد و از درگاه خدا رانده شد.

___ استاد ! پس چرا خدا او را آزاد گذاشت و عمر طولانی به او داد؟

___ خدا هرگز به کسی ظلم نمی کند، او عادل است و اگر کسی کار خوبی انجام دهد، نتیجه آن کار را به او می دهد، شیطان در مقابل این عبادت ها، تقاضایی از خدا کرد و تقاضای او طبق قانون عدالت خدا پذیرفته شد.

___ استاد ! آیا خدا به شیطان فرصت داد تا انسان را وسوسه کند؟

___ درست است که خدا به شیطان مهلت داد و او را در وسوسه گری آزاد گذاشت، امّا انسان را در مقابل او بی دفاع نگذاشت، خدا به انسان، نعمت عقل داد و فطرت پاک و عشق به کمال را در وجودش قرار داد و فرشتگانی را مأمور کرد که الهام بخش انسان باشند و او را به سوی خوبی ها و زیبایی ها دعوت کنند، همچنین خدا درِ توبه را به روی انسان باز نمود.

* * *

وقتی آدم(علیه السلام)فهمید که خدا به شیطان عمر طولانی داده است، رو به آسمان کرد و گفت:

___ بارخدایا ! به شیطان مهلت دادی، از تو می خواهم در حقّ من و فرزندانم، عنایتی کنی.

___ ای آدم ! من به تو امتیازی می دهم و فرزندان تو هم در آن با تو شریک هستند.

___ آن امتیاز چیست؟

ص:۲۵۳

ـــــ اگر گناه کنی، آن گناه را یکی حساب می کنم، امّا اگر کار خوبی انجام دهی، آن را ده برابر حساب می کنم و ده برابر پاداش می دهم.

ـــــ بارخدایا ! باز هم به من عنایتی کن !

ـــــ ای آدم ! من توبه تو و فرزندان تو را تا قبل از لحظه مرگ، می پذیرم، اگر کسی، یک عمر گناه کند و قبل از فرا رسیدن مرگ، واقعاً پشیمان شود و توبه کند، من توبه او را می پذیرم و گناهان او را به حسنات تبدیل می کنم، امّا اگر کسی با دیدن عزرائیل، توبه کند، دیگر دیر است و توبه او پذیرفته نمی شود.

ـــــ خدایا ! به من هم عنایتی کن !

ـــــ من گناه بندگان خود را می بخشم و در بخشیدن گناهان بندگانم، نیاز به اجازه هیچ کس ندارم و از هیچ چیز و هیچ کس، واهمه ندارم.

ـــــ خدایا ! من ممنون تو هستم، این ها برای من و فرزندان من، بس است.(۱۲۹)

* * *

شیطان، وسیله ای برای پیشرفت و تکامل انسان است، زیرا راه شکوفایی استعدادها، از میان تضادها می گذرد، شیطان با وسوسه هایی که می کند سبب می شود قدرت روحی انسان اوج بگیرد.

روزی به کارگاه آجرپزی رفتم، من خیال می کردم که برای تهیّه آجر، مادّه ای مثل چسب به خاک اضافه می کنند، امّا آن روز دیدم که آنان گِل را قالب می گیرند و به شکل آجر درمی آورند، سپس آن را در کوره آتش قرار می دهند.

آتشِ داغ باعث می شود تا این آجرها محکم و بادوام شوند، در واقع ارزشی که آجر دارد به خاطر همین آتش است، هر آجری که به شعله آتش نزدیک تر باشد محکم تر می شود. اگر یک آجر، به آتش خیلی نزدیک باشد، از بتن و سیمان هم

محکم تر می شود. اگر آجر ارزش دارد به دلیل آتش است و اگر آتش نباشد، آجر با چند قطره باران، از بین می رود، اصلاً تا آتش نباشد، آجر، آجر نمی شود.

شیطان برای انسان مانند همان آتش است، اگر شیطان و وسوسه های او نباشد، انسان بودنِ انسان، معنا پیدا نمی کند. اگر شیطان نبود، میدان مبارزه با بدی ها پدید نمی آمد و انسان از فرشتگان برتر نمی شد. زیبایی و شکوه انسان در این است که می تواند راه خوب و بد را انتخاب کند.

اگر شیطان نبود، زمینه راه بد فراهم نمی شد، انسانی که به وسوسه های شیطان گوش نمی کند و راه خوبی ها را انتخاب می کند، مقام او از فرشتگان بالاتر می رود.

اگر شیطان نباشد، انسان هم ارزشی بالاتر از فرشتگان ندارد، اگر شیطان نباشد، همه انسان ها، میل به تقوا و زیبایی ها دارند، ولی آن تقوا، تقوا نیست، تقوا وقتی تقواست که انسان میان وسوسه شیطان و الهام فرشتگان یکی را انتخاب کند، شیطان او را به راه زشتی ها فرا می خواند، فرشتگان او را به خوبی ها دعوت می کنند، انسانی که راه زیبایی ها را انتخاب می کند، این تقوای واقعی است، این همان انسانی است که فرشتگان بر او سجده کردند.

* * *

اَعراف : آیه ۲۵ – ۲۰

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۲۰) وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (۲۱) فَدَلَّاهُمَا بِغُرُور فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَهِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۲) قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى

ص:۲۵۵

حِين (۲۴) قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ (۲۵)

تو به آدم(علیه السلام)گفتی: «ای آدم ! همراه با همسرت، حوّا در بهشت ساکن شوید و از نعمت های زیبای آن استفاده کنید ولی نزدیک آن درختی که برای شما ممنوع کردم، نشوید و از میوه آن نخورید، اگر این کار را بکنید، به خود ستم می کنید».

آدم(علیه السلام)وارد بهشت می شود و شیطان در پی وسوسه او بر می آید، آن بهشتی که آدم(علیه السلام)در آنجا بود، بهشت جاودان نبود، زیرا اگر کسی وارد آن بهشت شود، برای همیشه در آن خواهد بود.

آن بهشت، باغی زیبا بود و آدم(علیه السلام)و همسرش در آنجا زندگی خود را آغاز کردند، شیطان بیکار ننشست و آنان را وسوسه کرد.

شیطان که به خاطر سجده نکردن بر انسان از مقام خود رانده شده بود، تصمیم داشت از انسان انتقام بگیرد. آدم(علیه السلام)و حوّا در آن بهشت زندگی راحتی داشتند و مهمان مهربانی تو بودند، هدف شیطان این بود که این مقامی را که تو به آدم(علیه السلام)دادی از او بگیرد.

* * *

شیطان می دانست که انسان به زندگی جاویدان علاقه دارد و در وجود او علاقه به کمال قرار دارد، برای همین به آدم(علیه السلام)و همسرش چنین گفت: «اگر از آن درخت ممنوعه بخورید، شما یا فرشته می شوید یا زندگی جاوید پیدا می کنید و هرگز مرگ به سراغ شما نمی آید».

وقتی من این سخن شیطان را می خوانم، می فهمم که مهم ترین راه نفوذ شیطان این دو چیز است: عشق به مقام بالاتر، عشق به جاودانگی.

آدم(علیه السلام)و همسرش با شنیدن این سخن به فکر فرو رفتند، شیطان برای این که اثر

وسوسه خود را قوی تر کند، به آنان گفت: «به خدا قسم من خیرخواه شما هستم».

وقتی آنان این سخن شیطان را شنیدند، فریب خوردند، آنان باور نمی کردند که کسی به نام خدا قسم دروغ بخورد، آنان به سوگند شیطان اطمینان کردند، آن هم سوگندی که به نام خدا بود.(۱۳۰)

* * *

آدم(علیه السلام)و حوّا فریب خوردند و از میوه آن درخت خوردند، ناگهان متوجّه شدند که لباس هایشان از تنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار شد. آنان اندام خود را با برگ های درختان پوشاندند.

آنان در تعجّب ماندند که چه شده است، امّا شیطان خوشحال بود، این نشانه پیروزی او بود. شیطان می دانست که این یک نشانه است، نشانه غضب تو.

وقتی آدم(علیه السلام)و حوّا را آفریدی، برای آنان لباسی قرار دادی، درست است که آن دو، زن و شوهر بودند، امّا تو برای آنان لباسی قرار داده بودی، شیطان می دانست که هرگاه این لباس از بدن آن ها فرو افتد، در نقشه خود موفّق شده است.

* * *

هنوز آدم(علیه السلام)و حوّا نمی دانند چه اتّفاقی افتاده است، آنان به سخن شیطان گوش کرده اند، او به نام تو سوگند یاد کرد که هر کس از میوه آن درخت بخورد، فرشته می شود و عمر جاودان پیدا می کند، امّا چرا لباس های آنان فرو افتاد؟

تو با آنان سخن گفتی: «مگر من نگفتم که از میوه آن درخت نخورید؟ مگر نگفتم شیطان دشمن سرسخت شماست؟ چرا سخن مرا فراموش کردید و فریب شیطان را خوردید؟».

آنان فهمیدند فریب خورده اند، امّا مهم این بود که آنان پشیمان شدند، به اشتباه

خود اعتراف کردند و گفتند: «بارخدایا ! ما بر خود ظلم و ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحم نکنی، زیانکار خواهیم شد».

درست است که آنان نافرمانی تو را کردند، امّا این نافرمانی از روی دشمنی با تو نبود، از روی جهالت و نادانی بود، برای همین بود که تو آنان را بخشیدی، امّا آنان را از بهشت بیرون کردی و آنان زندگی روی زمین را آغاز کردند، توبه آنان را پذیرفتی امّا آنان دیگر نمی توانستند در آن بهشت بمانند. آدم(علیه السلام)و حوّا را از آن بهشت بیرون کردی و آنان زندگی خود را روی زمین آغاز کردند.

تو به آدم(علیه السلام)گفتی که نسل او در زمین زیاد می شود و بین فرزندان او اختلاف و دشمنی پدیدار خواهد شد، گروهی راه خوبی ها را پیش خواهند گرفت و گروهی هم به راه شیطان خواهند رفت و همیشه میان این دو گروه دشمنی خواهد بود.

انسان در زمین زندگی خواهد کرد و در اینجا امتحان خود را پس خواهد داد و سرانجام مرگ به سراغ او می آید. انسان در روز قیامت زنده می شود و برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شود.

آری، انسان روی زمین زندگی می کند و روی زمین می میرد و از همان جا برای حسابرسی روز قیامت، برانگیخته می شود.

* * *

اَعراف : آیه ۲۷ - ۲۶

يَا بَنِي آَدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآَتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آَيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۲۶) يَا بَنِي آَدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآَتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۷)

اکنون وقت آن است که با فرزندان آدم(علیه السلام)سخن بگویی: من برای شما نعمت

لباس را قرار دادم تا بدن شـما را بپوشاند و مایه زینت شـما باشد، ولی این پوشش کافی نیست، من برای شما یک لباس معنوی هم قرار دادم که آن لباس پرهیزکاری و تقوا است که از لباس ظاهری بهتر است.

لباس چگونه بدن شـما را از گرما و سـرما حفظ می کند و زشتی های جسم شـما را می پوشاند، لباس تقوا هم، روح شما را از گناه حفظ می کند و زشتی های گناهان را می پوشاند و بهترین زینت برای شماست.

فراموش نکنید که این لباس ظاهری و معنوی، از نشانه های من برای شماست تا فکر کنید و پند بگیرید.

مراقب باشـید که شیطان شما را فریب ندهد همان گونه که پدر و مادرِ شما را از بهشت بیرون کرد و کاری کرد که لباس های آنان از بدنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار شد.

شیطان در کمین شما است، او و گروه او، شما را می بینند و شما آن ها را نمی بینید، از چنین دشمنی باید سخت بترسید.

البتّه شیطان نمی تواند بدون اراده شما بر شما مسلّط شود، او چنان قدرتی ندارد که بدون اجازه شما وارد قلب شما شود و شما را به گمراهی بکشانـد، او فقط وسوسه می کنـد، اگر نـدای او را اجابت کردید، آن وقت است که او بر شـما مسلّط می شود، آری، شیطان بر کسانی تسلّط دارد که ولایت او را به میل و رغبت می پذیرند و از او پیروی می کنند.

* * *

اَعراف : آیه ۳۰ – ۲۸

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲۸) قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِد

ص:۲۵۹

وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۲۹) فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۰)

شیطان برای فریب انسان، برنامه دارد، او اعمال گذشتگان را برای انسان زیبا جلوه می دهد و به همین دلیل، انسان هایی که از نور ایمان بی بهره اند، راه و روش پدران خود را ادامه می دهند و به راحتی گناه و معصیت می کنند.

اگر به آنان بگوییم چرا این کارها را انجام می دهید، آنان در پاسخ می گویند: «این راه و رسمی است که گذشتگان ما انجام می دادند، ما هم به شیوه و رسم آنان عمل می کنیم و این دستور خداست».

این سخن آنان عجیب است، گناه انجام می دهند و آن را به تو نسبت می دهند.

اکنون از پیامبر خود می خواهی تا چنین سخن بگوید: «خدا هرگز به کارهای زشت، فرمان نمی دهد، چرا شما به خدا این سخن های دروغ را نسبت می دهید».

من دوست دارم بدانم در زمان پیامبر، پیروان شیطان چه گناهی انجام می دادند و آن را به تو نسبت می دادند، باید تاریخ را بخوانم.

* * *

سال ها پیش در مکّه هیچ نشانی از آبادی نبود. درّه ای خشک که هیچ کس آن را نمی شناخت. تو به ابراهیم(علیه السلام)فرمان دادی تا فرزندش اسماعیل(علیه السلام)را همراه با مادرش به آنجا ببرد و کعبه را که ویران شده بود، دوباره بسازد.

ابراهیم(علیه السلام)از فلسطین به سوی مکّه رفت، او کعبه را بازسازی کرد، کار ساخت کعبه که تمام شد، حضرت ابراهیم(علیه السلام)به فلسطین بازگشت و هاجر و اسماعیل(علیهما السلام)را کنار کعبه گذاشت.

چنـد روز که گـذشت، گروهی از عرب ها، گـذرشان به آنجا افتاد. آن ها وقتی آب زمزم را دیدنـد در آنجا منزل کردند. کم کم مردم زیادی در آنجا جمع شدند و شهر مکّه ساخته شد. بیشتر مردمِ این شهر به دین ابراهیم(علیه السلام)ایمان آوردند.

سـال ها گـذشت، آرام آرام شـهرت کعبه به اطراف رسـید، مردم از هر گوشه و کنار برای طواف آن می آمدنـد، زیرا حـجّ از اعمالی بود که در دین ابراهیم(علیه السلام)به آن تأکید شده بود.

شهر تا مـدّتی در اختیار فرزنـدان اسـماعیل(علیه السـلام)بود; امّا بعد از مدّتی، گروهی از عرب ها شـهر مکّه را در اختیار خود گرفتند.

آن ها خود را خادمان کعبه خواندند و رسوم زیارت کعبه را تحریف کردند و از این راه به ثروت زیادی رسیدند.

یکی از قوانینی که آن ها وضع کردند این بود: «هر کس که برای طواف کعبه می آید باید حتماً لباس مردم شهر مکّه را به تن کنـد و اگر کسـی این لبـاس را نمی توانست تهیّه کنـد، بایـد لبـاس های خود را از بـدن بیرون بیاورد و عریان طواف کنـد !!». (۱۳۱)

مردمی که برای طـواف کعبه می آمدنـد، تصـوّر می کردنـد این دسـتور تـوست، تو از زن و مرد آنـان خواسـته ای تـا اگر پول ندارند که لباس مردم مکّه را بخرند، لخت و عریان طواف کنند.

رهبران مکّه به آن ها گفته اند شـما با این لباس های خود که گناه انجام داده اید نمی توانید کعبه را طواف کنید، یا باید لباس ما را تهیّه کنید یا آن که با بدن عریان طواف کنید.(۱۳۲)

امان از روزی که دین وسیله ای برای فریب مردم شود !

تو از ما می خواهی تا هنگام عبادت لباس های زیبای خود را به تن کنیم.

* * *

تو هرگز به کارهـای زشت، فرمـان نمی دهی، تو به خوبی هـا و زیبـایی هـا فرمان می دهی، مرا به عـدالت و میانه روی فرا می خوانی، هم زیاده روی بد است و هم کوتاهی کردن، زندگی من باید بر اساس میانه روی باشد.

از من می خـواهی تـا در مسـجد که خـانه تـوست، تـو را بخـوانم، بـا تمـام وجـود به تو رو کنم و تو را پرسـتش کنم، از ریـا و ظـاهرفریبی دست بردارم، دین خود را خالص کنم و فراموش نکنم تو همان گونه که مرا آفریـدی، بار دیگر مرا در روز قیامت زنده می کنی و برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوم.

* * *

تو به من حقّ انتخاب داده ای، من بایـد راه خود را انتخاب کنم، انسان ها به دو دسـته تقسـیم می شونـد، دسـته ای راه ایمان را انتخاب می کنند و از نعمت هدایت تو بهره مند می شوند.

گروهی هم از شـیطان پیروی می کننـد و به گمراهی می افتنـد. تو آنان را به حال خود رها می کنی و آنان شـیطان را دوسـت خود می گیرنـد و به دنبـال وسوسه هـای او می رونـد. شـیطان همه وقت و همه جـا، باطـل را به صورت حقّ و زشـتی هـا را به صورت زیبایی ها جلوه می دهـد، انسان های گمراه فریب شـیطان را می خورنـد و کارهای زشت خود را زیبا می بینند و خیال می کنند که اهلِ هدایت هستند.

* * *

اَعراف : آیه ۳۲ – ۳۱

يَا بَنِي آَدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آَمَنُوا

فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا خَالِصَهً یَوْمَ الْقِیَامَهِ کَذَلِکَ نُفَصِّلُ الاٰیَاتِ لِقَوْم یَعْلَمُونَ (۳۲)

از من می خواهی که هنگامی که می خواهم تو را عبادت کنم و نماز بخوانم، خود را زیبا کنم، بهترین لباس خود را به تن کنم، عطر بزنم و خوشبو شوم، موهای خود را شانه نمایم، آری، تو زیبایی را دوست داری و برای همین دوست داری بندگان تو هنگامی که به مسجد می روند، زیبا بروند.

تو به بندگانت نعمت های زیادی داده ای و از آنان می خواهی تا از آن خوراکی ها بخورند و از آشامیدنی ها بیاشامند و زیاده روی نکنند که تو کسانی که اسراف می کنند را دوست نداری.

تو در این دنیا، نعمت های خود را به مؤمن و کافر می دهی، به همه آن ها روزی می دهی و همه از آن نعمت ها بهره می برند، امّا در روز قیامت، نعمت های خود را فقط به اهل ایمان می دهی، آنان را در بهشت مهمان خود می کنی و از میوه ها، نوشیدنی ها و زیبایی ها بهره مند می سازی، کافران در آتش جهنّم گرفتار خواهند شد، تو این گونه سخنان خود را برای کسانی که آگاهند، بیان می کنی.

آری، کسانی بودند که خیال می کردند که اگر از نعمت های دنیا بهره نبرند، به تو نزدیک می شوند، آنان غذاهای خوب نمی خوردند، لباس زیبا به تن نمی کردند و به طور کلّی دنیا را ترک کرده بودند، آنان فکر می کردند که زندگی زاهدانه همین چیزی است که آنان انتخاب کرده اند.

اکنون تو به پیامبر خود دستور می دهی تا به آنان چنین بگوید: «چه کسی زینت ها و نعمت هایی که خدا برای بندگانش آفریده است را حرام کرده است؟». آری، زهد واقعی این است که من از نعمت های دنیا استفاده کنم، امّا دل به دنیا

نبندم، هنر این است که برای زندگی بهتر خود و دیگران تلاش کنم و ثروتی فراهم سازم ولی اسیر دنیا و ثروت خود نشوم.

* * *

اَعراف : آیه ۳۳

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۳)

تو کارهای زشت را حرام کرده ای، چه این کارها آشکار باشد چه پنهان. همچنین تو تجاوز به حقوق دیگران را حرام نموده ای و نیز از ما خواسته ای تا هرگز کسی یا چیزی را شریک تو قرار ندهیم، تو خدای یگانه هستی و هیچ، شریکی نداری.

عدّه ای به تو سخنانی را نسبت می دهند که تو هرگز آن سخنان را نگفته ای، آنان به نام دین، دستوراتی را به مردم می دهند و می گویند که خدا این چنین خواسته است. این سخنان، دروغ است و هیچ اصل و اساسی ندارد. تو به همه هشدار می دهی تا هرگز به دروغ به تو سخنی را نسبت ندهند.

قبل از اسلام، بزرگان مکّه این قانون را پیش خود ساخته بودند و آن را به تو نسبت می دادند، آنان به مردم می گفتند کسی که برای طواف کعبه می آید باید لباس مردم مکّه را به تن کند و اگر این لباس را نمی تواند تهیّه کند باید لخت و عریان طواف کند.(۱۳۳)

آری، در هر زمانی این افراد پیدا می شوند، من باید مواظب باشم که فریب آنان را نخورم، مبادا سخنانی را که اصل و اساسی ندارند، به نام دین قبول کنم. باید هشیار باشم، همواره و در همه جا به دنبال دلیل باشم.

ص:۲۶۴

اَعراف : آیه ۳۶ – ۳۴

وَلِكُلِّ أُمَّة أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۳۴) يَا بَنِي آَدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آَيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۵) وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآَيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۶)

برای هر قوم و ملّتی، دوره و زمان معیّنی را قرار دادی و راه ایمان و راه گمراهی را برای آنان بیان کردی و به آنان حقّ انتخاب دادی، تو هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنی، آنان در آن مدّت و زمانی که به آنان داده ای، آزاد هستند، می توانند راه خوب یا بد را انتخاب کنند، سرانجام مهلت آن ها تمام می شود و وقتی مرگ آنان فرا رسید، حتّی یک لحظه هم نمی توانند مرگ خود را عقب یا جلو بیندازند. تو زمان مرگ آنان را قبلاً مشخّص کرده ای، وقتی آن زمان فرا برسد، مرگ آنان را درمی یابد.

تو پیامبران خود را برای هدایت انسان ها فرستادی، آنان سخنان تو را برای مردم بیان کردند، کسانی که از پیامبران تو اطاعت کردند و اهل تقوا شدند و کار نیک

ص:۲۶۵

انجام دادند، به سعادت می رسند، آنان در روز قیامت، هیچ ترس و اندوهی نخواهند داشت و زندگی همراه با آرامش را تجربه خواهند کرد و در بهشت، مهمان تو خواهند بود.

امّا کسانی که سخنان پیامبران تو را دروغ شمردند و سرکشی کردند، گرفتار آتش جهنّم خواهند شد و برای همیشه در آن خواهند سوخت.

* * *

اَعراف : آیه ۳۷

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (۳۷)

با خود فکر می کنم که چه کسی ستمکارتر از همه است؟ چه کسی بیش از همه ظلم می کند؟

تو پاسخ این سؤال را این گونه می دهی: کسی که سخن دروغ به تو نسبت بدهد و دین تو را به بازی بگیرد، او از همه ستمکارتر است. کسی که مردم را فریب بدهد و سخنی را که تو نگفته ای به نام تو به آنان بگوید، ظلم بزرگی کرده است زیرا سبب انحراف آنان شده است. کسانی که فریب او را می خورند و سخن او را می پذیرند، به گمراهی می افتند.

همچنین کسی که حقّ را بشناسد امّا باز هم آن را انکار کند، ستمکارترین مردم است، کسی که می داند قرآن، سخن توست، امّا باز هم آن را دروغ بشمارد، به خود ظلم کرده است.

من نباید انتظار داشته باشم که وقتی یک نفر قرآن را دروغ شمرد یا در دین بدعتی ایجاد کرد، زود و سریع به عذاب گرفتار شود، این قانون توست که به همه

فرصت می دهی، دنیا، محّل امتحان و آزمایش انسان ها می باشد.

مدّت عمر هر انسانی مشخّص است، حال او کافر باشد یا مؤمن، عمر خود را سپری می کند و از نعمت های تو استفاده می کند. تو هرگز به خاطر کفر، نعمت های این دنیا را از کسی دریغ نمی کنی، به همه روزی می دهی.

تو انسان را آفریدی و او را به این دنیا آوردی و راه رستگاری را به او نشان دادی، به او اختیار دادی تا خودش راهش را انتخاب کند. کسی که بُت ها را می پرستد، تو او را به حال خود رها می کنی تا زمانی که زمان مرگ او فرا برسد، وقتی مرگ او فرا رسید، فرشتگان خود را نزد او می فرستی تا جان او را بگیرند، در آن لحظه، پرده ها از جلوی چشم او کنار می رود و او آتش جهنّم را با چشم خود می بیند، صدای ناله و فریاد کافران را می شنود که چگونه در آتش می سوزند !

در آن لحظه جان دادن فرشتگان به او می گویند: آن بُت هایی را که به جای خدا می پرستیدی، چه شدند؟ آن ها کجایند؟ چرا به یاری تو نمی آیند؟

او در آن لحظه ای که مرگ را جلوی چشم خود می بیند می گوید: نمی دانم آن بُت ها چه شدند، آن ها همه از من دور شدند و نمی توانند به من سودی برسانند !

کسی که راه گمراهی برگزید در آن لحظه سخت جان دادن، خود را تنها می یابد و اعتراف می کند که کافر بوده است، آن لحظه او آرزو می کند که ای کاش به تو و پیامبران تو ایمان می آورد، امّا دیگر پشیمانی او هیچ سودی ندارد، زیرا دیگر خیلی دیر شده است.

* * *

اَعراف : آیه ۳۹ – ۳۸

قَالَ ادْخُلُوا فِی أُمَم قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِی النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ (۳۸) وَقَالَتْ أُولَاهُمْ

لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكَمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْل فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۳۹)

تو در روز قیامت به کافران می گویی: پیش از شما نیز گروه هایی از انسان و جن به من کفر ورزیدند و پیامبران مرا دروغگو شمردند، اکنون همگی با هم وارد جهنّم شوید.

وقتی آنان وارد آتش جهنّم می شوند، هر گروه، گروه دیگر را لعنت می کنند تا زمانی که همه با ذلّت در دوزخ جای می گیرند.

اهل آتش به دو گروه تقسیم می شوند: رهبران باطل و پیروان آنان. کسانی که از رهبران باطل پیروی کردند چنین می گویند: «بارخدایا ! این ها بودند که ما را به گمراهی کشاندند، از تو می خواهیم که عذاب آنان را دو برابر کنی». تو در جواب آنان چنین می گویی: «عذاب هر کدام از شما، دو برابر است ولی شما اندازه و سختی عذاب دیگران را نمی دانید».

کسانی که از رهبران باطل پیروی کرده اند، از تو می خواهند که عذاب رهبران آنان را دو برابر کنی، این دعا و سخن آنان به گوش رهبرانشان می رسد. رهبران آنان رو به آنان می کنند و می گویند: «خیال نکنید که شما از ما بهتر هستید ! ما شما را به گمراهی فرا خواندیم و شما پذیرفتید، ما گفتیم و شما تأیید کردید، ما ستم کردیم و شما یاری کردید، پس ما و شما با هم مساوی هستیم، این عذاب نتیجه کارهای خودتان است، اکنون عذاب را بچشید».

آری، تو انسان ها را با اختیار آفریدی، راه خوب و بد را نشان آن ها دادی، پیامبران را فرستادی تا مردم را به راه خوب فرا بخوانند، کسانی که از رهبران باطل پیروی کردند، به اختیار خود این کار را کردند، آنان این راه را انتخاب نمودند و نتیجه آن، چیزی جز عذاب نیست.

ص:۲۶۸

در آن روز، میان پیروان و رهبران باطل دشمنی است، در این دنیا، پیروان می خواستند جان خود را فدای رهبران خود کنند و رهبران آنان نیز از دوستی و محبّت آنان دم می زدند، امّا در جهنّم، آنان با هم دشمن می شوند، پیروان برای رهبران خود تقاضای عذاب بیشتر می کنند و رهبران هم از عذابی که پیروانشان می بینند، شادی می کنند.

* * *

آن روز عذاب رهبران باطل، دو برابر است، آنان به دو گناه عذاب می شوند:

۱ - گناه کفر خودشان.

۲ - گناه گمراه کردن دیگران.

امّا کسانی که از آن رهبران باطل پیروی کردند نیز دو عذاب خواهند داشت:

۱ - گناه کفر خودشان.

۲ - گناه پیروی کردن از رهبران باطل.

اگر آنان از رهبران خود حمایت نمی کردند، رهبران آنان قدرتی نداشتند، همه قدرت و نفوذ رهبران آنان، به سبب پیروی کورکورانه آنان بود.

* * *

اَعراف : آیه ۴۱ – ۴۰

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ (۴۰) لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاش وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۴۱)

کسانی که به پیامبران تو ایمان نمی آورند و قرآن تو را دروغ می شمارند و سرکشی می کنند، چه آینده ای خواهند داشت؟

روز قیامت که فرا برسد، آنان آتش جهنّم را در برابر خود خواهند دید، در آن

روز، آنان دعا می کنند شاید از عذاب نجات پیدا کنند، امّا دیگر دیر شده است، آن روز، درهای آسمان به روی آنان باز نمی شود، آنان از رحمت تو دور هستند و هرگز دعایشان مستجاب نمی شود.

آنان نگاه می کنند که چگونه اهل ایمان به بهشت می روند، برای همین آرزو می کنند که ای کاش ما هم به بهشت می رفتیم !

امّا زهی خیال باطل !

هر وقت ممکن شد که شتری از سوراخ سوزنی عبور کند، آنان نیز می توانند به بهشت بروند.

آری، آتش سوزان جهنّم در انتظار گناهکاران است و تو این گونه گناهکاران را کیفر می دهی، برای آنان، بستری از آتش آماده کردی و روی آنان را آتشی متراکم می پوشاند و این سزای ستمکاران است.

* * *

اَعراف : آیه ۴۲

وَالَّذِينَ آَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۴۲)

امّا کسانی که به تو و پیامبران تو ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، برای همیشه در بهشت، مهمان تو خواهند بود و از نعمت های زیبای آن بهره مند خواهند شد.

من لحظه ای با خود فکر می کنم، آرزو می کنم که اهل بهشت باشم، آیا می توانم؟ به راستی اهل بهشت شدن، کار سختی است؟

تو در پاسخ این سؤال چنین می گویی: «من هرگز کسی را بیش از قدرت و توانش، فرمان نمی دهم و تکلیف نمی کنم».

این هم قانون توست: در دین تو، فرمان طاقت فرسا وجود ندارد، همه می توانند

اهل بهشت بشونـد، تکلیف هر کس به انـدازه قدرت اوست، تو از هر کس به اندازه اسـتعداد و امکاناتش، انتظار ایمان و عمل نیـک داری. مهم این است که من به وظیفه ام عمل کنم، وظیفه ای که با توجّه به شـرایط خود من برای من تعریف کرده ای و هرگز خارج توان و قدرت من نیست.

* * *

اَعراف : آیه ۴۳

وَنَزَعْنَا مَا فِی صُـدُورِهِمْ مِنْ غِلّ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الانْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْـدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْکُمُ الْجَنَّهُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳)

تو دل های بهشتیان را از کینه و حسد و دشـمنی پاک می کنی تا آنان در آنجا درکمال آرامش باشند. کینه و حسد و دشمنی، آرامش را از انسان می گیرد.

من با خود فکر می کنم، ریشه کینه، حسد و دشمنی، همان فقر و محدودیّت است. در بهشت تو، هیچ فقر و محدودیّتی نیست، همه از نعمت های تو بهره می برند و این نعمت ها هیچ حد و اندازه ای ندارد، برای همین دیگر انگیزه ای برای کینه و حسد و دشمنی باقی نمی ماند.

این آرامشـی که به دل هـای بهشتیـان می دهی، از بزرگترین نعمت هـا می باشـد، کسـی که کینه و حسـد به دل دارد، اگر در دریایی از نعمت ها غرق باشد، باز هم احساس راحتی و آرامش نمی کند.

اهل بهشت در نهایت دوستی، صـفا و صـمیمیّت زنـدگی می کنند، همه از وضع خود راضـی هسـتند، کسانی که در مقام های پایین بهشت هستند، هرگز به کسانی که در مقام های بالای بهشت هستند، حسد نمیورزند.

نهرها و جوی های بزرگ از زیر درختان بهشت جاری است و اهل بهشت زیر

درختان بلند آنجا منزل می کنند. آنان وقتی نعمت های تو را می بینند چنین می گویند: «سپاس مخصوص خدایی است که ما را به این جایگاه پر از نعمت، رهنمون ساخت و اگر او ما را راهنمایی نمی کرد و پیامبران را برای راهنمایی ما نمی فرستاد، ما هرگز به این مقام، راه نمی یافتیم، به درستی که پیامبران ما را به حقّ رهبری کردند».

در آن هنگام، تو به آنان چنین می گویی: «این همان بهشتی است که شما به وسیله اعمال خوب خود، وارث آن شده اید».

* * *

تو برای هر انسانی جایگاهی در بهشت و جایگاهی در جهنّم آماده کرده ای، وقتی کسی کفر بورزد به جهنّم می رود، پس جایگاه بهشتی او چه می شود؟

تو آن جایگاه را به مؤمنان می دهی، در واقع، اهل ایمان، وارث جایگاه بهشتی کسانی می شوند که به بهشت نیامده اند. این معنای سخن توست: «این بهشتی است که شما وارث آن شده اید».

* * *

اَعراف : آیه ۴۵ – ۴۴

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۴۴) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ (۴۵)

کافران در این دنیا، بارها و بارها مؤمنان را مسخره می کردند و به سرزنش آنان می پرداختند و می گفتند چرا به چیزی که ندیده اید، ایمان آورده اید؟ در روزهای گرم تابستان، روزه می گیرید به امید بهشتی که هرگز ندیده اید؟ چرا لذّت های این دنیا را ترک می کنید به آن امید که روز قیامت به بهشت درآیید؟ شما چقدر عقب

مانده هستید؟

آری، کـافران، روز قیامت را دروغ می شـمردند و بهشت و جهنّم را باور نداشـتند و می گفتنـد که بعـد از مرگ، دیگر کسـی زنده نمی شود.

روز قیامت برپا می شود، کافران در آتش جهنّم گرفتار می شونـد و بنـدگان خوب تو در بهشت منزل می کنند، آن وقت تو به آنان اجازه می دهی تا با کافران گفتگو کنند، میان بهشت و جهنّم، فاصـله ای است، برای لحظه ای آن فاصله برداشته می شود و مؤمنان به کافرانی که در آتش می سوزند، چنین می گویند: «ما وعده خدای خود را حقّ یافتیم و به آن رسیدیم، آیا شما نیز به آنچه خداوند وعده داده بود، رسیدید؟».

آری، پیامبران تو کافران را به آتش جهنّم وعـده داده بودنـد و به آنان گفته بودنـد که اگر راه کفر در پیش گیرنـد، به عـذاب گرفتار خواهند شد.

اهل جهنّم فریاد برمی آورند: «آری ! ما عذاب خدا را حقّ یافتیم».

در این هنگام، ندا دهنده ای بین اهل بهشت و اهل جهنّم، ندا می دهد که لعنت خدا بر سـتمکاران باد ! همان کسانی که مردم را از یاد خدا بازمی داشتند و با سخنان دروغ می خواستند راه صحیح را نادرست نشان بدهند و روز قیامت را انکار می کردند.

* * *

اسم او احمد بود، او در بازار کوفه سـرکه می فروخت، از شیعیان بود و در زمان امام رضا(علیه السلام)زندگی می کرد. روزی او ایـن آیـه قرآن را خوانـد، از خـود سـؤال کرد آن نـدا دهنـده ای که روز قیـامت بین اهـل بهشت و اهـل جهنّم نـدا می دهد کیست؟

از هر کس سؤال کرد، به جوابی نرسـید. ایّام حـجّ نزدیک شد، او برای انجام حجّ به سوی سـرزمین حجاز حرکت کرد، قبل از این که به مکّه برود به شهر مدینه رفت تا امام رضا(علیه السلام)را ببیند. او از امام، سؤال خود را پرسید، امام در جواب چنین

فرمود: «آن ندا دهنده، حضرت علی(علیه السلام)می باشد».(۱۳۴)

آن روز، او معنای این آیه را فهمید، او به خود افتخار کرد که شیعه علی(علیه السلام)است و او را امام اوّل خود می داند.

* * *

اَعراف : آیه ۵۱ – ۴۶

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ (۴۶) وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۷) وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (۴۸) أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَه ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۴۹) وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَافَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۵۱)

درست است که اهـل بهشت، اهـل جهنّم را می بیننـد، امّا این طور نیست که نسیم خنک بهشت به اهل جهنّم برسـد یا گرمای سوزان جهنّم به اهل بهشت آزاری برساند، تو بین بهشت و جهنّم، حجاب و پرده قرار داده ای.

در روز قیامت، همه باید از پل «صراط» عبور کنند، «صراط» پلی است که از روی جهنّم می گذرد، وقتی گناهکاران از این پل عبور می کنند، به داخل جهنّم سقوط می کنند.(۱۳۵)

از طرف دیگر، تو در کنـار پل صـراط، مکان های بلنـدی را آماده کرده ای تا گروهی از بنـدگان خوبت در آنجا بایسـتند، نام مکان بلند، «اعراف» است.

در زبان عربی به جای بلند که مانند تپه است، «اعراف» می گویند. از بالای آن

بلندی ها، هم بهشت و هم جهنّم نمایان است. کسانی که آنجا هستند بندگان برگزیده تو هستند، آنان می دانند چه کسانی اهل بهشت می شوند و چه کسانی از روی پل صراط به جهنّم سقوط می کنند. آنان برای مؤمنانی که گناهکار هستند، دعا می کنند و تو هم شفاعت آنان را می پذیری، این مقامی است بزرگ که تو به آنان داده ای.

* * *

نام من «بَشیر» است، از شاگردان امام صادق(علیه السلام)هستم، دوست دارم بدانم کسانی که در بلندی «اعراف» می ایستند و گناهکارانی که اهل ایمان بودند را شفاعت می کنند، کیستند؟

امروز می خواهم به خانه امام صادق(علیه السلام)بروم و این آیه قرآن را برای آن حضرت بخوانم و سؤال خود را بپرسم.

فرصت خوبی برای سؤال است، رو به امام می کنم و می گویم:

ـــ آقای من ! خدا در قرآن از «اعراف» سخن گفته است، چه کسانی بر آنجا قرار می گیرند؟

ـــ «اعراف»، مکانی بلند است که بین بهشت و جهنّم واقع شده است. در روز قیامت، محمّد(صلی الله علیه وآله)، علی، حسن، حسین، فاطمه و خدیجه(علیهم السلام)در آنجا قرار می گیرند.

ـــ برای چه آنان در آنجا خواهند بود؟

ـــ در روز قیامت، همه باید از پل صراط عبور کنند، در آن روز، آنان شیعیان خود را صدا می زنند، شیعیان صدای آنان را می شنوند و به سوی آنان می روند. آنان نام و مشخّصات شیعیان خود را می دانند. در آن روز، آنان دست شیعیان خود را می گیرند و از روی پل صراط عبور می دهند و آنان را وارد بهشت می کنند.(۱۳۶)

* * *

من وقتی این سخن را می شنوم، به فکر فرو می روم، کاش در هنگام ترجمه قرآن بیشتر دقّت می کردیم !

در این آیه، کلمه «رجال» به کار رفته است. این کلمه در زبان عربی دو معنا دارد: مردان، افراد.

به بیش از چهل ترجمه قرآن و تفسیر فارسی قرآن مراجعه کردم، دیدم که همه در این آیه، کلمه «رجال» را به «مردان» ترجمه کرده اند.(۱۳۷)

اگر این سخن را بپذیریم، معنای آیه این می شود: «در بلندی بین بهشت و جهنّم، مردانی هستند...»، ولی امام صادق(علیه السلام)در سخن خود برای ما بیان کردند که در بالای آن بلندی بین بهشت و جهنّم که «اعراف» نام دارد، فاطمه (دختر پیامبر) و خدیجه (همسر پیامبر) هم هستند.

اگر کلمه «رجال» را «مردان» ترجمه کنیم، هر کس این ترجمه را بخواند، فکر می کند که سخن امام صادق(علیه السلام)مخالف قرآن است. جوانی که از زبان عربی آگاهی کامل ندارد، فکر می کند قرآن فقط از مردانی سخن می گوید که بر بلندی ها بین بهشت و جهنّم ایستاده اند و این سؤال پیش می آید که چرا امام صادق(علیه السلام)از فاطمه و خدیجه(علیهما السلام)که زن هستند سخن به میان می آورد؟ چرا امام صادق(علیه السلام)می فرماید که بر آن بلندی ها، فاطمه و خدیجه(علیهما السلام)می ایستند و شفاعت می کنند؟ آنان که از گروه مردان نیستند؟

ترجمه صحیح این است: «بر بلندی بین بهشت و جهنّم، افرادی ایستاده اند...»، این ترجمه، کاملاً ـ با سخن امام صادق(علیه السلام)هماهنگ است. آری، بین بهشت و جهنّم افرادی (که بهترین بندگان خدا هستند و بعضی مرد و بعضی زن هستند)، ایستاده اند تا از شیعیان گناهکار خود شفاعت کنند.

* * *

روز قیامت برپا شده است، همه برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر شده اند،

فرشتگان بهشت را برای بندگان خوب تو آماده کرده اند.

در آن روز، مردم به سه دسته تقسیم می شوند:

گروه اوّل: کسانی که به تو و قرآن تو ایمان داشتند و عمل صالح انجام داده اند و از گناهان دوری کرده اند. آنان به سوی پل صراط می روند و به سلامت از آن عبور می کنند و وارد بهشت می شوند.

گروه دوم: کسانی که راه کفر را انتخاب کردند و به تو و قرآن و پیامبر تو ایمان نیاوردند. آنان وقتی به پل صراط می رسند، از بالای آن به داخل جهنّم سقوط می کنند و در آتش عذاب تو گرفتار می شوند.

گروه سوم: کسانی که به تو و قرآن تو ایمان داشته اند، امّا شیطان آنان را فریب داده است و گناهانی انجام داده اند، آنان امیدوارند که تو گناه آنان را ببخشی و آنان را وارد بهشت کنی. اکنون سخن از این گروه سوم است. فرشتگان تو به آنان دستور می دهند تا از روی پل صراط عبور کنند، پلی که از روی جهنّم می گذرد، صحنه عجیبی است، ترس و اضطراب تمام وجود آنان را فرا می گیرد. آنان در دنیا به تو و پیامبر ایمان داشتند و شیعه علی(علیه السلام)و فرزندان پاک او بودند، اکنون در انتظار شفاعت پیامبر و امامان هستند.

پیامبر و دوازده امام و فاطمه و خدیجه(علیهم السلام)بر بلندی های کنار پل صراط ایستاده اند، نگاه آنان به شیعیان گناهکار (گروه سوم) می افتد. رو به آنان می کنند و به آنان می گویند: سلام و درود خدا بر شما ! بهشت را ببینید، به دوستان خود نگاه کنید که اکنون در بهشت منزل کرده اند، آنان بندگان خوب خدا بودند و بدون هیچ معطّلی به بهشت رفتند. به زیر پایتان نگاه کنید، دشمنان خدا در آنجا گرفتار آتش شده اند.

وقتی نگاه آنان به داخل جهنّم می افتد، دست به دعا برمی دارند و می گویند: «بارخدایا ! ما را با این گروه ستمگر قرار مده».

ص:۲۷۷

* * *

پیامبر و همراهان او که در بلندی ها ایستاده اند رو به اهل جهنّم می کنند و با آنان چنین سخن می گویند: «شما در دنیا ثروت زیادی جمع کردید و به آن دل خوش داشتید، دیدید که آن ثروت ها به شما سودی نرساند ! دیدید که غرور و تکبر شما برای شما فایده ای نداشت و شما اکنون گرفتار آتش شده اید. به بهشت نگاه کنید، آیا اهل بهشت را می شناسید؟ آنان در دنیا، فقیر و ناتوان بودند و شما خود را برتر از آنان می دانستید و می گفتید که هرگز آنان به بهشت نخواهند رفت، آیا یادتان هست که آنان را حقیر می شمردید؟ اکنون چشم باز کنید، ببینید که چگونه در بهشت از نعمت های خدا بهره مند شده اند».

* * *

اکنون لحظه شفاعت است، تو به پیامبر و امامان معصوم وعده شفاعت داده ای و به آنان قول دادی که دعای آنان را درباره دوستانشان مستجاب کنی. آری، آنان از تو می خواهند که از گناه شیعیان درگذری و تو هم سخن آنان را پذیرا می شوی. (۱۳۸)

در آن لحظه که شیعیان می خواهند از پل صراط عبور کنند، تمام وجود آنان را ترس و اضطراب فرا گرفته است، ناگهان صدایی به گوششان می رسد: «به بهشت داخل شوید، دیگر هیچ ترسی نداشته باشید و غمگین نباشید».

این صدای پیامبر و علی و فاطمه...(علیهم السلام) است، آنان شیعیان خود را به سوی بهشت فرا می خوانند، این همان وعده بزرگ است.

بارخدایا ! ما به گناه خود اعتراف می کنیم و پشیمان هستیم، تو می دانی که ما پیامبر و علی و فاطمه(علیهم السلام)را دوست داریم، عشق آنان در دلمان زبانه می کشد. چگونه باور کنم که در آن روز، آنان که دریای مهربانی هستند، ما را فراموش کنند و در غربت و تنهایی رهایمان سازند؟ (۱۳۹)

* * *

لحظاتی می گذرد، اهل جهنّم نگاه می کنند، می بینند که اهل ایمان و کسانی که پیامبر و اهل بیت او آن ها را شفاعت کرده اند، به بهشت رفته اند و زیر درختان میوه، کنار نهرهای زیبا نشسته اند و از آب گوارای بهشتی می نوشند و از میوه های خوشمزه آن می خورند.

آتش جهنّم زبانه می کشد و همه وجود اهل آن را می سوزاند، آنان از تشنگی بی تاب شده اند، بی اختیار فریاد برمی آورند: «ای اهل بهشت ! مقداری از آب و آنچه خدا از میوه ها روزیتان کرده است، به ما بدهید تا تشنگی ما فرو نشیند و قدری از سوز این آتش، نجات یابیم».

اهل بهشت در پاسخ می گویند: «خدا این نعمت ها را بر کافران حرام نموده است، کافرانی که دین را به بازی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریب داد».

آری، اهل بهشت به آنان می فهمانند که ما نمی توانیم آب و میوه های بهشتی را در اختیار شما قرار بدهیم، زیرا اهل جهنّم در دنیا راه کفر را انتخاب کرده اند و شایستگی استفاده از نعمت های بهشتی را از کف داده اند.

* * *

اهل جهنّم در آتش می سوزند و از تشنگی بی تابی می کنند، تو این حالت آنان را می بینی ولی به آنان بی اعتنایی می کنی، زیرا آنان در دنیا، این چهار ویژگی را داشتند:

۱ - دین را وسیله ای برای اهداف مادّی قرار داده بودند و دین را به بازی گرفته بودند.

۲ - شیفته دنیا شده بودند و لذّت ها و شهوت ها و خودخواهی های دنیا آنان را به خود مشغول کرده بود، همه چیز آنان در دنیا و در لذّت های آن خلاصه شده بود.

۳ - روز قیامت را از یاد برده بودند و هرگز به فکر این روز نبودند.

ص:۲۷۹

۴ – قرآن را انکار می کردند و سخنان تو را دروغ می شمردند.

کسانی که در دنیا این گونه زندگی کرده اند، شایستگی بهره بردن از نعمت های بهشتی را ندارند، آنان در دنیا به سخنان تو بی اعتنایی کردند، اکنون وقت آن است که تو به آنان بی اعتنایی کنی و آنان را به حال خود واگذاری تا در آتشی که خود برای خود آماده کرده اند، بسوزند.

* * *

اَعراف : آیه ۵۳ – ۵۲

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَاب فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْم هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْم يُؤْمِنُونَ (۵۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۵۳)

تو برای هدایت و راهنمایی بندگان خود چیزی را فروگذار نکردی و آنچه برای هدایت آنان لازم بود در قرآن بیان کردی و قرآن بر پایه علم و رحمت برای کسانی است که ایمان می آورند.

آری، زمینه هدایت را برای همه فراهم کردی، امّا کسانی که راه کفر را برگزیدند، خودشان کوتاهی کردند. آنان به اختیار خود، این راه را انتخاب کردند و نتیجه آن هم، آتش جهنّمی است که در آن گرفتار می شوند.

به راستی چرا کافران به روز قیامت ایمان نمی آورند؟ گویا آنان انتظار دارند که قیامت و بهشت و جهنّم را در این دنیا به چشم خود ببینند، آنان می گویند که اگر بهشت و جهنّم راست است، ما باید آن را ببینیم، اگر ما بهشت و جهنّم را با چشم خود ببینیم، حتماً ایمان می آوریم.

ولی در اینجا یک قانون وجود دارد، اگر پرده ها از جلوی چشم انسان کنار برود و انسان بهشت و جهنّم را ببیند، دیگر این ایمان ارزشی ندارد. مهم این است که

انسان غیب را باور داشته باشد و با درکِ عقلانی خود به روز قیامت و بهشت و جهنّم ایمان آورد.

* * *

کافران تا زمانی که در این دنیا هستند، روز قیامت را انکار می کنند، امّا وقتی که روز قیامت فرا برسد و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر شوند، دیگر نمی توانند آن را انکار کنند، وقتی آتش جهنّم را با چشم ببینند که چگونه زبانه می کشد به فکر چاره جویی می افتند و به دنبال کسی می گردند که از آنان شفاعت کند، امّا کسی را نمی یابند، بُت های آنان نابود شده اند و کسی آن ها را یاری نمی کند.

آن ها عمل صالحی همراه خود ندارند تا به واسطه آن، از آتش نجات پیدا کنند. در آن روز، آرزو می کنند که ای کاش می توانستیم به دنیا بازگردیم و در آنجا توشه برگیریم. آنان همه سرمایه وجودی خود را از دست دادند و به خود ضرر زدند و همه آنچه را که مایه نجات خود می انگاشتند، از دست داده اند، دل آن ها به ثروتشان خوش بود، امّا در آن روز نگاه می کنند که همه ثروت آنان از بین رفته است و با دست خالی به صحرای قیامت آمده اند.(۱۴۰)

ص:۲۸۱

اَعراف : آیه ۵۴

إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَ اوَاتِ وَالْاَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَات بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ تَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ (۵۴)

تو زمین و آسـمان ها را در شـش مرحله آفریـدی، تو می توانستی که در یک چشم به هم زدن، جهان را بیافرینی امّا این چنین خواستی که جهان را در چند مرحله خلق کنی تا نشانه بهتری از قدرت تو باشد.

بعـد از آن تو بر «عرش» قرار گرفتی، «عرش» به معنـای «تخت» است. بعـد از آن که جهـان را آفریـدی، بر تخت پادشاهی خود قرار گرفتی.

کـودک که بـودم خیـال می کردم که تو در آسـمان هـا، تخت بزرگی داری و بر روی آن نشسـته ای ! وقـتی بزرگ تر شـدم، فهمیـدم که تـو جسم نیسـتی تـا بخواهی بر روی تختِ پادشـاهی خودت بنشـینی. منظور از «تخت» تو در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم

تو پوشیده نیست.

وقتی پادشاه بر روی تخت خود می نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به کشور خود نشان می دهد. تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است. تو که خدای یگانه ای، از همه هستی خبر داری، آری ! هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. هر برگ درختی که از درختان می افتد تو از آن آگاهی داری، تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده های خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرار گیری.

پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو بعد از آفرینش زمین و آسمان ها، به تدبیر امور جهان پرداختی».

* * *

از دیگر نشانه های قدرت تو، خلقت روز و شب است، تو روز را با پرده تاریک شب می پوشانی و شب به دنبال روز به سرعت در حرکت است، تو ماه و ستارگان را آفریدی و همه آن ها به فرمان تو هستند.

آفرینش همه چیز به دست توست، تدبیر همه چیز از آن توست، تو سرچشمه همه برکات و خوبی ها هستی و تو پروردگار جهانیان هستی.

* * *

در اینجا به این نکته اشاره می کنم: در این آیه کلمه «یوم» ذکر شده است، بعضی ها این کلمه را در این آیه به معنای «روز» گرفته اند، امّا این مطلب درست نیست.

منظور از «یوم» در اینجا، «دوران» است، نه ۲۴ ساعت، زیرا در آن زمان هنوز زمین و آسمان وجود نداشت، نه کره زمین بود و نه حرکت بیستوچهارساعته آن به دور خودش.

* * *

اَعراف : آیه ۵۵

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۵۵)

از من می خواهی هنگامی که تو را می خوانم با تضرّع و زاری و در پنهان تو را بخوانم و صدایم را هنگام نماز و دعا، بلند نکنم.

من باید راه و رسم دعا کردن را مراعات کنم !

تو کسانی را که راه و رسم دعا کردن را ترک کنند، دوست نداری.

اگر من از تو حاجتی را بخواهم و آن به صلاح من نباشد، تو چون مرا دوست داری، حاجتم را روا نمی کنی، در این صورت، من نباید اصرار زیاد بورزم و تصوّر کنم که تو دعای مرا نمی شنوی و به آن توجّهی نداری، گاهی لطف تو در این است که من به حاجتم نرسم. گذشت زمان همه چیز را به من ثابت می کند.

تو از من دور نیستی و صدای مرا می شنوی، تو از خود من به من نزدیک تری، لازم نیست که فریاد بزنم تا صدای مرا بشنوی.

پیامبر عدّه ای را دید که با صدای بلند دعا می کردند، پیامبر به آنان فرمود: «شما کسی را که ناشنواست نمی خوانید، شما کسی را که از شما دور باشد، صدا نمی زنید. خدا شنواست و نزدیک شماست».(۱۴۱)

آری، تو از همه چیز به ما نزدیک تر هستی، صدای ما را می شنوی، پس بهتر است که به آرامی تو را بخوانیم و با تو مناجات کنیم.

* * *

اَعراف : آیه ۵۶

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶)

تو از انسان می خواهی تا روی زمین فساد و تبهکاری نکند، تو زمین را با فرستادن پیامبران و بیان احکام اصلاح نمودی و راه رشد و کمال را برای ما گفتی

و از ما می خواهی تا به دستورات تو عمل کنیم.

ما بایـد تو را از سـر بیم و امید به یاری بخوانیم، باید از عذاب روز قیامت بترسـیم و به رحمت و مهربانی تو امید داشـته باشـیم، آری رحمت و مهربـانی تو به کسـانی که کار نیک انجام می دهنـد، نزدیک است. ما با اعمال نیک می توانیم رحمت تو را به سوی خود جذب کنیم.

من بـا دو بـال «ترس و امیـد» می توانم به سوی سعادت پرواز کنم، هم بایـد به رحمت تو امیـدوار بـاشم و هم از گناهـان خود بترسم.

من نبایـد آن چنـان از خطاهـایم بترسم که دچار یأس و نااامیـدی بشوم، همچنین نبایـد آن چنان به رحمت تو امیـدوار باشم که خیال کنم هر خطایی بکنم تو آن را می بخشی. باید بین «ترس و امید» باشم، از خطایم هراس به دل داشته باشم و به رحمت تو امیدوار باشم.

* * *

اَعراف : آیه ۵۷

وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ کَذَلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتَی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۵۷)

اگر من به نعمت های تو فکر کنم، تو را بیشتر دوست خواهم داشت و این باعث کمال و رشـد من خواهـد شـد، نعمت های تو بر مـا زیـاد است، یکی از آنان همین باران است، تو به وسـیله بادها، ابرهای باران زا را به سوی سـرزمین های خشک و پژمرده می فرستی و بـاران رحمت خود را نـازل می کنی، نهرهـای آب از این بـاران جـاری می شود و زمین خشـک زنـده می شود و گیاهان رشد می کنند.

تو از دل خاک، میوه های گوناگون بیرون می آوری، تو این گونه زمین مرده را زنده می کنی و به آن طراوت و سرسبزی می دهی، این نشانه قدرت توست، تو در روز

قیامت هم مردگان را زنده می کنی و از خاک بیرون می آوری تا برای حسابرسی به پیشگاه تو بیایند. من باید قدری فکر کنم، کسی که می تواند زمین مرده را زنده کند، می تواند مردگان را هم زنده کند.

* * *

اَعراف : آیه ۵۸

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِى خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۵۸)

تو باران را نازل می کنی، این باران اگر بر زمین آماده و حاصلخیز ببارد، باعث سرسبزی آن می شود و گیاهان زیادی در آن می روید، امّا اگر این باران بر زمین سخت و شوره زار ببارد، جز علف هرز در آن نمی روید. این مثالی است که تو در اینجا برای بندگان شکرگزار خود بیان کردی.

هدف تو از این مثال چه بود؟ چه چیزی را می خواستی به ما بفهمانی؟

وقتی باران می بارد، زمین پر از سبزی و طراوت و برکت می شود، امّا همین باران اگر در زمین کویری ببارد، شوره زاری درست می شود، باران همان باران است، امّا چرا یک جا سرسبز می شود و جایی دیگر شوره زار؟

مهم این است که باران بر کجا می بارد و استعداد آن زمین چیست؟ حکایت پیامبران تو هم، حکایت این باران است، تو پیامبران را برای هدایت انسان ها فرستادی و آنان انسان ها را به سوی رستگاری و سعادت فرا خواندند، گروهی از مردم که قلب های پاک داشتند، سخن پیامبران را پذیرفتند و ایمان آوردند و راه هدایت را انتخاب کردند و رستگار شدند.

ولی گروهی هم که دل های آنان با گناهان سیاه شده بود، وقتی سخنان پیامبران را شنیدند، آن را انکار کردند و راه کفر را برگزیدند.

مهم این است که تو زمینه هدایت را برای همه فراهم می کنی، راه خوب و بد را

نشان همه می دهی، بعد از آن دیگر، اختیار با انسان ها می باشد، آنان باید خود راه را انتخاب کنند.

اگر من می بینم که در هر زمانی، عدّه ای پیامبران تو را دروغگو شمردند، باید بدانم اشکال در برنامه تو نبوده است، حکایت آن زمین است که با باریدن باران، تبدیل به شوره زار شد، عیب از باران نیست، عیب از زمینی است که باران بر آن باریده است.

وقتی دل کسی شیفته دنیا و لذّت ها و شهوت های دنیا شد، سخن حقّ در آن اثر نمی کند، چنین انسانی برای این که بتواند به لذّت ها و خوشی های دنیای خود ادامه بدهد، راه کفر را انتخاب می کند.

از طرف دیگر، کسانی که می دانند دیر یا زود، مرگ آنان فرا می رسد و باید این دنیا را ترک کنند، شیفته دنیا نمی شوند، دل های آنان، زمینه قبول سخن حقّ را پیدا می کند و راه ایمان را بر می گزینند و رستگار می شوند.

ص:۲۸۷

اَعراف : آیه ۶۴ - ۵۹

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹) قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۶۰) قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۱) أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۲) أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۶۳) فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (۶۴)

در اینجا از پنج پیامبر بزرگ خود برایم سخن می گویی: نوح، هود، صالح، لوط و شعیب(علیهم السلام).

این پنج پیامبر، به عنوان اوّلین معلّمان انسان ها بوده اند و مردم زمان خود را به سوی توحید و یکتاپرستی فراخوانده اند. این پیامبران از روی دلسوزی، مردم زمان خود را از عذاب ترساندند، امّا متأسّفانه کمتر کسی به سخن آنان گوش فرا داد و سرانجام عذاب تو بر آنان نازل شد.

ابتدا از حضرت نوح(علیه السلام)سخن می گویی، تو او را به پیامبری برگزیدی و به سوی قومش فرستادی، او به مردم گفت: «ای مردم ! خدای یکتا را بپرستید که جز او خدایی نیست، اگر سخن مرا نپذیرید و به پرستش بُت ها ادامه دهید، بدانید که روز قیامت به عذاب گرفتار خواهید شد، من از عذابی که در انتظار شماست، هراسان هستم».

مردم وقتی این سخن نوح(علیه السلام)را شنیدند در جواب گفتند: «ای نوح ! تو دچار گمراهی آشکاری شده ای ! تو از ما می خواهی تا پرستش بُت ها را رها کنیم. این چه سخنی است که تو می گویی؟».

نوح(علیه السلام)گفت: « من گمراه نشده ام، این شما هستید که خطا می روید، من فرستاده و پیامبر خدا هستم، همان خدایی که پروردگار جهانیان است، یکتاست و هیچ شریکی ندارد. من پیام و سخن خدا را برای شما می گویم و خیرخواهانه شما را نصیحت می کنم که دست از پرستش این بُت های بی جان بردارید و خدای یگانه را بپرستید، خدا به من چیزهایی را وحی کرده است که شما آن را نمی دانید».

وقتی مردم این سخن نوح(علیه السلام)را شنیدند، تعجّب کردند، آنان نمی دانستند که وحی چیست و تو چگونه با انسانی مانند آنان سخن می گویی، آنان با خود می گفتند چگونه می شود انسانی که مانند ماست، فرستاده خدا و پیامبر او باشد.

اینجا بود که نوح(علیه السلام)به آنان چنین گفت: «ای مردم ! آیا تعجّب می کنید که خدای شما، کسی را برای هدایت شما بفرستد و به او وحی نازل کند تا شما را از عذاب روز قیامت بترساند و از شما بخواهد از گناهان دوری کنید و مورد رحمت و مهربانی او قرار گیرید و به بهشت جاودان بروید؟».

آری، این قانون توست، تو پیامبران خود را از میان انسان ها بر می گزینی و برای همین آن ها می توانند الگو باشند، پیامبری که از جنس بشر باشد می تواند از دردها، نیازها و مسائل انسان باخبر باشد. اگر تو پیامبر را از میان فرشتگان

برمی انگیختی، او نمی توانست به درستی مشکلات و احتیاجات انسان ها را درک کند.

افسوس که گروه زیادی از مردم، سخنان نوح(علیه السلام)را تکذیب کردند و به او ایمان نیاوردند، اینجا بود که نوح(علیه السلام)نفرین کرد و تو طوفانی سهمگین فرستادی و همه آن کافران را نابود ساختی. قبل از فرا رسیدن طوفان به نوح(علیه السلام)دستور دادی تا به دست خود کشتی بسازد، وقتی طوفان فرا رسید نوح(علیه السلام)و کسانی که به او ایمان آورده بودند بر آن کشتی سوار شدند و از طوفان نجات پیدا کردند، آن روز همه کافران که کوردل و نادان بودند و سخن حقّ را انکار کرده بودند، در دریا غرق شدند.

* * *

اَعراف : آیه ۷۲ – ۶۵

وَإِلَى عَاد أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَه غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۶۵) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي
سَفَاهَه وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۶۶) قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۷) أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا
لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (۶۸) أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُل مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوح
وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۶۹) قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا
إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷۰) قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌوَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ
بِهَا مِنْ سُلْطَان فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۷۱) فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَه مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا
مُؤْمِنِينَ (۷۲)

دومین پیامبری که از او یاد می کنی حضرت هود(علیه السلام)است، هود(علیه السلام)را به سوی قوم «عاد» فرستادی، آنان جمعیّت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه

بُت پرست بودند. هود(علیه السلام)با آنان چنین سخن گفت: «ای مردم ! فقط خدای یگانه را بپرستید که غیر از او برای شما خدایی نیست. چرا بُت ها را می پرستید، آیا از روز قیامت نمی ترسید؟».

رهبران جامعه وقتی فهمیدند که هود(علیه السلام)مردم را از بُت پرستی نهی می کند، موقعیّت و ریاست خود را در خطر دیدند، آنان ریاست و ثروت خود را مدیون گمراهی و بُت پرستی مردم می دانستند، برای همین آنان به هود(علیه السلام)گفتند: «ای هود ! این چه سخنی است که تو می گویی، ما تو را انسانی کم عقل می دانیم زیرا از آیین قوم خود دست کشیده ای و دین تازه ای آورده ای، ای هود ! بدان که ما هرگز به سخنان تو گوش نخواهیم داد زیرا تو را دروغگو می دانیم».

هود(علیه السلام)به آنان گفت: «ای مردم ! نه تنها در من نشانه ای از کم عقلی نیست، بلکه من فرستاده خدایی هستم که پروردگار جهانیان است، او مرا به پیامبری فرستاده است تا پیام های او را به شما برسانم، بدانید که من خیرخواه و دلسوز شما هستم و در کار رساندن پیام خدای یگانه، امین و درستکار هستم».

مردم نیز وقتی این سخنان را شنیدند، تعجّب کردند که چگونه انسانی مانند آنان، پیامبر شده است، برای همین هود(علیه السلام)به آنان چنین گفت: «ای مردم ! آیا تعجّب می کنید که خدا مردی را از میان خودتان به پیامبری انتخاب کند تا شما را از عذاب روز قیامت بترساند؟ ای مردم ! به یاد آورید که چگونه خدا شما را بعد از هلاک قوم نوح، جانشین آنان ساخت و به شما نیرو و توان جسمی بیشتری داد، نعمت های خدا را به یاد آورید و شکر آن را به جا آورید تا رستگار شوید. از بُت پرستی دست بردارید، فقط او را بپرستید تا گرفتار عذاب جهنّم نشوید».

مردم به او گفتند: «ای هود ! آیا می خواهی ما را وادار کنی که فقط خدا را بپرستیم و از پرستش بُت هایی که پدران ما آن ها را می پرستیدند، دست بکشیم؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟ ما دین پدران خود را رها کنیم و به دین تو ایمان

بیاوریم؟ تو ما را از عذاب خدای خود ترساندی، پس اگر راست می گویی کاری کن که عذاب بر سر ما فرود آید. تو ما را از عذاب می ترسانی، پس اقدام کن».

هود(علیه السلام)که از هدایت شدن آن مردم کاملاً ناامید شد، به آنان گفت: «حالا که چنین است بدانید که حتماً عذاب و خشم خدا بر شما واقع می شود، آیا با من که شما را به پرستش خدای یگانه دعوت می کنم ستیزه می کنید؟ شما به خاطر بُت هایی که چیزی جز چوب و سنگ نیستند، با من دشمنی می کنید، پدران شما از روی نادانی، بُت را به عنوان خدای خود پرستیدند، قدری فکر کنید، این بُت ها، چیزی جز قطعه ای از سنگ و چوب نیستند، چرا آن ها را می پرستید؟ حالا که با من دشمنی می کنید و از من می خواهید دعا کنم تا عذاب نازل شود، پس منتظر بمانید که من هم با شما منتظر می مانم، شما به انتظار یاری بُت ها و من به انتظار آمدن عذاب ! آینده نشان خواهد داد که کدام یک از این دو انتظار، نتیجه می دهد، قدری صبر کنید».

و همان طور که هود(علیه السلام)به آنان گفته بود، عذاب آسمانی به سراغ آنان آمد، باد و طوفانی شدید و کوبنده (همراه با صاعقه) به مدّت هفت شب و هشت روز بر آنان وزید و آنان را تار و مار کرد و نابود ساخت. از این عذاب، فقط هود(علیه السلام)و کسانی که به او ایمان آورده بودند، نجات پیدا کردند.(۱۴۲)

* * *

اَعراف : آیه ۷۹ – ۷۳

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۳) وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۷۴) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا

مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۷۵) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِی آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۷۶) فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷۷) فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِی دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۷۸) فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّی وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ (۷۹)

سومین پیامبری که در اینجا از او یاد می کنی، حضرت صالح(علیه السلام)است، او را به سوی قوم «ثمود» فرستادی، قوم ثمود در سرزمینی بین حجاز و شام زندگی می کردند. تو به آنان نعمت های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره مند بودند، آنان در تابستان ها به مناطق کوهستانی می رفتند و در آنجا خانه هایی در دل کوه تراشیده بودند. وقتی زمستان فرا می رسید آن ها از کوهستان به دشت کوچ می کردند. در آنجا نیز خانه های زیبایی برای خود ساخته بودند.

صالح(علیه السلام)سالیان سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست تا دست از بُت پرستی بردارند، امّا آنان سخن حقّ را نپذیرفتند تا این که با صالح(علیه السلام)قرار گذاشتند که هرکدام از خدای دیگری چیزی را بخواهند تا معلوم شود کدام خدا حقّ است.

مردم ثمود بُت پرست بودند، صالح(علیه السلام)هرکدام از آن بُت ها را صدا زد هیچ پاسخی نشنید. بعد از آن، مردم از صالح(علیه السلام)خواستند تا از خدا بخواهد از دل کوه، شتری بیرون بیاورد.

صالح(علیه السلام)دست به سوی آسمان برد و دعا کرد، ناگهان کوه شکافت و شتری از آن بیرون آمد. در این هنگام صالح(علیه السلام)به آنان رو کرد و چنین گفت: «ای مردم ! خدا را بپرستید و دست از بُت پرستی بردارید، ببینید که من از طرف خدا برای شما

معجزه ای آورده ام، شـما دیگر هیچ عذر و بهانه ای ندارید، از من خواستید تا از میان این کوه، شتری برای شما بیرون آورم تا نشانه پیامبری من باشـد، این شتر، معجزه خـدا است، او را به حال خود واگذاریـد تا در زمین بچرد و به آن آسـیبی نرسانید، به شما هشدار می دهم اگر به او آسیبی برسانید، عذابی دردناک شـما را فراخواهد گرفت، ای مردم ! به یاد بیاورید که خدا شما را پس از هلاک قوم عاد جانشـین آن ها نمود و شـما در دشت های هموار، برای خود کاخ ها بنا کرده ایـد و در دل کوه ها و صخره ها نیز خانه هایی از سنگ تراشیده اید، نعمت های خدا را به یادآورید و شکر گزار آن باشید و روی زمین فساد و تباهی نکنید و در نافرمانی او نکوشید».

* * *

گروهی از مردم با دیدن آن معجزه بزرگ به صالح(علیه السـلام)ایمان آوردند و دست از بُت پرستی برداشـتند، امّا بیشتر مردم همان راه کفر و بُت پرستی را ادامه دادند. رهبران قوم که منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، مانع می شدند که مردم به سوی حقّ بیایند. آنان رهبرانی سرکش و مغرور بودند که حاضر نبودند به صالح(علیه السلام)ایمان بیاورند.

کسانی که به صالـح(علیه السـلام)ایمان آورده بودند، دارای ثروت و مال زیادی نبودند، آنان از حقوق مادی و اقتصادی کمی برخوردار بودنـد و بُت پرسـتان حقّ آنان را ضایع کرده بودنـد. بزرگان ثمود برای این که بتوانند به اهداف خود برسـند، سـعی می کردند در دل این مؤمنان، شبهه ایجاد کنند تا شاید آنان دست از پیروی صالح(علیه السلام)بردارند.

بزرگان ثمود به کسانی که به صالح(علیه السلام)ایمان آورده بودند می گفتند:

ـــ شـما از کجا می دانیـد که صالح راست می گوید؟ آیا احتمال نمی دهید او دروغگو باشد و شـما را فریب داده باشد؟ آیا شما یقین دارید که صالح پیامبر

است؟

___ بله، ما یقین داریم که او فرستاده خداست و به او ایمان آورده ایم.

___ ما به آنچه شما ایمان آورده اید، کفر میورزیم.

___ وقتی عذاب خدا فرا برسد، همه چیز معلوم خواهد شد.

* * *

بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح(علیه السلام)را از بین ببرند، آنان شخصی به نام «قداره» را تشویق کردند تا آن شتر را از بین ببرد، او ابتدا قسمتی از پای شتر را برید و شتر بر روی زمین افتاد و سپس او را کشت. مردم گوشت آن شتر را میان خود تقسیم کردند و هر کدام قسمتی از گوشت آن را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشت امّا آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

وقتی صالح(علیه السلام)از ماجرا باخبر شد به مردم رو کرد و گفت: «ای مردم ! عذاب خدا نزدیک است، هنوز فرصت دارید توبه کنید، از کاری که کرده اید توبه کنید وگرنه گرفتار عذاب سختی می شوید».

آنان در جواب گفتند: «ای صالح ! اگر تو پیامبر خدا هستی، آن عذابی را که از آن سخن می گویی، بیاور».

و این گونه بود که آنان گرفتار عذاب شدند، شب در منزل به خواب خوش رفتند و ناگهان در نیمه شب، صیحه ای آسمانی فرا رسید، آن صیحه آن قدر وحشتناک بود که همه در یک لحظه جان دادند، صبح که فرا رسید جسم بی جانشان افتاده بود، بعد از آن زلزله ای سهمگین همه خانه های آنان را در هم کوبید.

وقتی آنان آن شتر را که معجزه تو بود، کشتند و بر کفر خود پافشاری کردند، صالح(علیه السلام)از هدایت آنان ناامید شد و از آنان روی برتافت و از روی حزن و اندوه چنین گفت: «ای مردم ! من پیام خدا را به شما رساندم و شما را از روی

خیرخواهی، نصیحت کردم، ولی شما سخن مرا نپذیرفتید و بر جهل و نادانی خود اصرار کردید».

تو صالح(علیه السلام)و کسانی که به او ایمان آورده بودند را از آن عذاب سهمگین نجات دادی و به وعده خود عمل نمودی.

* * *

اَعراف : آیه ۸۴ – ۸۰

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۸۰) إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (۸۱) وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۸۲) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۸۳) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۸۴)

چهارمین پیامبری که در اینجا از او سخن می گویی حضرت لوط(علیه السلام)است. لوط(علیه السلام)، از بستگان ابراهیم(علیه السلام)بود و همراه او از بابل (عراق) به فلسطین هجرت نمود و بعد از آن تو او را به سوی مردم شهر «سُدوس» فرستادی. (این شهر در اردن واقع شده بود). آن مردم دچار انحراف جنسی شده بودند، آنان اوّلین گروهی بودند که به هم جنس بازی رو آورده بودند.

لوط(علیه السلام)با آنان چنین سخن گفت: «ای مردم ! چرا کار زشتی را می کنید که هیچ کس پیش از شما آن را انجام نداده است؟ چرا همسران خود را رها کرده اید و به منظور شهوت رانی نزد مردان می روید و لواط می کنید، شما مردمی تجاوزکار هستید».

مردم به سخنان او گوش نکردند و به یکدیگر گفتند: «لوط و خاندان او را از شهر خود بیرون کنید، آنان لواط را زشت می دانند و از آن دوری می کنند و مزاحم آسایش و آزادی عمل ما هستند».

تو عـذاب را بر آن مردم نـازل کردی، تو لوط و خـانواده اش را که پاکـدامن بودنـد نجـات دادی، البتّه زنِ لوط با آن مردم به عذاب گرفتار شد زیرا او زنی بود که اسـرار لوط(علیه السـلام)را برای دشمنان بازگو می کرد و کافران گناهکار را دوست می داشت. برای همین وقـتی لوط(علیه السـلام)و همراهـانش از شـهر کوچ کردنـد، زن لوط(علیه السـلام)در آنجـا مانـد و گرفتـار عذاب شد.

آری، در خانه پیامبر بودن، هرگز باعث نجات انسان نمی شود، زن لوط(علیه السلام)در خانه مقدّسی بود، امّا دچار عذاب شد، در حالی که زن فرعون در کاخ فساد و طغیان بود، امّا به موسی(علیه السلام)ایمان آورد و از بهترین زنان مؤمن بود.

هنگـامی که لوط(علیه السـلام)و همراهـانش از آن شـهر رفتنـد، تو بارانی از سـنگریزه بر آن مردم نازل کردی، بارانی که همه آنان را در هم کوبیـد و آن شـهر را زیر و رو کرد و همه آنان نابود شدنـد، این عاقبت کار کسانی بود که گناه می کردند و از فرمان تو سرپیچی می نمودند.

* * *

اَعراف : آیه ۹۳ – ۸۵

وَإِلَی مَـدْیَنَ أَخَاهُمْ شُـعَیْبًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُـدُوا اللَّهَ مَا لَکُمْ مِنْ إِلَه غَیْرُهُ قَدْ جَاءَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمِیزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ وَلَـا تُفْسِـدُوا فِی الْـأَرْضِ بَعْـدَ إِصْـلَاحِهَا ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۸۵) وَلَا تَقْعُـدُوا بِکُلِّ صِـرَاط تُوعِدُونَ وَتَصُـدُّونَ عَنْ سَبِیـلِ اللَّهِ مَنْ آَمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْکُرُوا إِذْ کُنْتُمْ قَلِیلًا فَکَثَّرَکُمْ وَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُفْسِـدِینَ (۸۶) وَإِنْ کَانَ طَائِفَهٌ مِنْکُمْ آَمَنُوا بِالَّذِی أُرْسِـلْتُ بِهِ وَطَائِفَهٌ لَمْ یُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّی یَحْکُمَ اللَّهُ بَیْنَنَا وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ (۸۷) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْـتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یَـا شُـعَیْبُ وَالَّذِینَ آَمَنُوا مَعَـکَ مِنْ قَرْیَتِنَـا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَاقَـالَ أَوَلَوْ کُنَّا کَارِهِینَ (۸۸) قَدِ افْتَرَیْنَا عَلَی اللَّهِ کَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِی مِلَّتِکُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا یَکُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِیهَا إِلَّا أَنْ یَشَاءَ

اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (۸۹) وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ (۹۰) فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۱) الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ (۹۲) فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ (۹۳)

پنجمین پیامبری که از او یاد می کنی حضرت شعیب(علیه السلام)است، تو او را برای هدایت مردم «مَدین» فرستادی، مدین، نام منطقه ای در شام (سوریه) بود. آنان مردمی بُت پرست بودند و دچار انحراف اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلّب می کردند و کم فروشی می نمودند.

آنان در منطقه حسّاس تجاری بر سر راه کاروان ها قرار داشتند، کاروان ها در وسط راه نیاز پیدا می کردند که با آنان داد و ستد کنند، آنان نیز گران فروشی و کم فروشی می کردند.

شعیب(علیه السلام)به آنان چنین گفت: «ای مردم ! فقط خدای یگانه را بپرستید که خدایی جز او نیست، من از طرف خدا با نشانه های آشکار، برای هدایت شما آمده ام، هنگام خرید و فروش، پیمانه و ترازو را درست و کامل بسنجید و از اموال و حقّ مردم، چیزی کم نکنید، در زمین بعد از آن که به دست پیامبران، اصلاح شده است، فساد نکنید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید بدانید که عمل به این سخنان برای شما سودمندتر است و سبب رستگاری شما می شود».

* * *

عدّه ای از مردم مَدیَن به شعیب(علیه السلام)ایمان آوردند، مردم وقتی این مطلب را فهمیدند، بر سر راه آنان می نشستند و آنان را تهدید می کردند و به آنان می گفتند:

«چرا فریب شعیب را خورده اید؟ او دروغگویی بیش نیست. چرا بت ها را رها کرده اید و به دین او ایمان آورده اید؟».

وقتی شعیب(علیه السلام)از ماجرا باخبر شد به مردم گفت: «چرا سر راه مردم با ایمان می نشینید و آنان را تهدید می کنید؟ چرا مؤمنان را از راه خدا باز می دارید؟ چرا راه خدا را نادرست نشان می دهید؟ لحظه ای فکر کنید، به یاد آورید زمانی را که گروهی اندک بودید و خدا بر جمعیّت شما افزود و شما قدرت پیدا کردید، چرا نعمت خدا را فراموش می کنید؟ چرا به کسانی که قبل از شما بودند و به عذاب خدا گرفتار شدند، فکر نمی کنید؟ چرا عبرت نمی گیرید؟ به راستی سرانجام آن تبهکاران چه شد؟».

* * *

کافران همواره مؤمنان و پیروان شعیب(علیه السلام)را آزار و اذیّت می کردند، مؤمنان به شعیب(علیه السلام)می گفتند: «ای شعیب ! تا کی باید این شرایط را تحمّل کنیم، چرا خدا دشمنان را نابود نمی کند؟

از طرف دیگر، کافران به شعیب(علیه السلام)می گفتند: «تو می گویی که پیامبر هستی و از طرف خدا فرستاده شده ای و ما را از عذابی آسمانی می ترسانی، اگر راست می گویی این عذاب را برای ما بیاور !».

شعیب(علیه السلام)به هر دو گروه چنین گفت: «صبر کنید، به زودی خدا میان ما داوری خواهد کرد که او بهترین داوران است».

بزرگان مَدیَن که از روی سرکشی و تکبّر حقّ را انکار می کردند، به شعیب(علیه السلام)گفتند:

ـــــ ای شعیب ! ما تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر خود بیرون می کنیم، اگر می خواهید در اینجا زندگی کنید باید به آیین ما بازگردید و به پرستش بُت ها بپردازید.

ـــــ چگونه ممکن است به دین شـما بگرویم حال آن که می دانیم دین شـما باطل است و از آن بیزار هستیم؟ آیا سزاوار است که شما عقیده خود را بر ما تحمیل کنید؟

ـــــ شما چاره ای جز این ندارید.

ـــــ اگر ما بخواهیم بُت ها را بپرستیم، بایـد بگوییم که خـدا به ما دسـتور داده است که بُت ها را بپرستیم و این دروغی بزرگ است، خدا هرگز کسی را به پرستش بُت ها دعوت نکرده است. ما از روی هوس یا تقلید، بُت پرستی را ترک نکرده ایم، بلکه ما به روشنی فهمیده ایم که بُت پرستی باطل است.

ـــــ ما به زودی شما را از شهر خود بیرون می کنیم.

ـــــ ما بُت های شما را نمی پرستیم مگر آن که خدا به ما چنین فرمانی بدهد، آگاه باشید که خدا هرگز ما را به این کار فرمان نمی دهد، خدای ما به همه چیز علم و آگاهی دارد، ما در همه کارهای خود به او توکّل می کنیم.

در این هنگام بود که شـعیب(علیه السلام)دست به دعا برداشت و چنین با تو سخن گفت: «بارخدایا ! میان ما و این مردم به حقّ داوری کن که تو بهترین داوران هستی».

بزرگان قوم مَـدیَن وقتی دعای شـعیب(علیه السـلام)را شـنیدند رو به کسانی کردنـد که به شـعیب ایمان آورده بودند و به آنان گفتند: «ایمان شما به ضرر شما تمام می شود، ما شما را از این شهر بیرون می کنیم و اموال و ثروت شما را تصرّف می کنیم».

* * *

وعده تو فرا رسید، شبی که آنان در خواب ناز بودند، عذاب آسمانی به سراغ آنان آمد و زلزله سهمگین، همگی آنان را نابود کرد.

آری، این عـذاب سـهمگین بود، کسانی که شـعیب را دروغگو شـمردند، چنان با خاک یکسان شدنـد که گویی هرگز در آن خانه ها سکونت نداشتند، آن وقت معلوم شد که چه کسانی ضرر و زیان کرده اند.

ص:۳۰۰

کافران به مؤمنان می گفتند که وقتی شما را از شهر بیرون کنیم، این شما هستید که ضرر می کنید، امّا وقتی عذاب نازل شد، معلوم شد که چه کسی زیان می کند، مؤمنان همراه با شعیب(علیه السلام)از عذاب آسمانی نجات پیدا کرده بودند و آنان در روز قیامت هم در بهشت مهمان مهربانی تو خواهند بود و برای همیشه از نعمت های زیبای آن بهره مند خواهند شد.

وقتی که شعیب(علیه السلام)از هدایت آن مردم ناامید شد از آنان روی برتافت و چنین گفت: «ای مردم ! من پیام خدا را به شما رساندم و شما را از روی خیرخواهی نصیحت کردم، دیگر چرا بر شما که راه کفر را برگزیدید، تأسف بخورم؟».

* * *

اَعراف : آیه ۹۵ - ۹۴ وَمَا أَرْسَلْنَا فِی قَرْیَه مِنْ نَبِیّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ (۹۴) ثُمَّ بَدَّلْنَا مَکَانَ السَّیِّئَهِ الْحَسَنَهَ حَتَّی عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَهً وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ (۹۵)

از پنج پیامبر بزرگ (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب(علیهم السلام)) سخن گفتی، این پیامبران وظیفه خود را انجام دادند، امّا بیشتر مردم به سخن آنان گوش نکردند و سرانجام به عذاب گرفتار شدند.

البتّه این طور نبود که تو بدون هیچ مقدّمه ای عذاب را بر آنان نازل کنی، تو قانونی داری، وقتی می بینی که مردمی دعوت پیامبر خود را اجابت نمی کنند، ابتدا آنان را به بلاها و سختی ها گرفتار می سازی تا شاید به خود آیند و از گناهان خود توبه کنند و به سوی تو بازگردند و تو هم آنان را ببخشی و رحمت خود را بر آنان نازل کنی.

امّا اگر آنان باز به همان راه باطل خود اصرار بورزند، مرحله دیگری فرا می رسد،

تو نعمت های خود را بر آنان نازل می کنی تا آنجا که دارای فرزندان و ثروت زیادی می شوند، آنان به جای شکر نعمت های تو، راه کفر را ادامه می دهند و می گویند: «عادت و روش روزگار این بوده است، گاهی سختی و گاهی خوشی پیش می آورد، پدران ما هم گاهی در سختی و گاهی در خوشی بودند».

آری، این چنین است که آنان دچار غفلت می شوند و فکر نمی کنند که تو آنان را به سختی ها گرفتار کردی تا به خود بیایند، آنان راه کفر را ادامه می دهند، سپس در حالی که در بی خبری هستند ناگهان تو عذاب را بر آنان نازل می کنی و آنان را نابود می کنی.

* * *

اَعراف : آیه ۱۰۲ – ۹۶

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶) أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ (۹۷) أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۹۸) أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۹۹) أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰) تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (۱۰۱) وَمَا وَجَدْنَالِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (۱۰۲)

اگر مردم شهرها به تو و پیامبران تو ایمان می آوردند و از گناهان دوری می کردند، تو خیر و برکت از آسمان و زمین بر آنان نازل می کردی، امّا آنان پیامبران تو را تکذیب کردند و راه کفر را برگزیدند و تو هم آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار نمودی و آنان را مجازات کردی.

ص:۳۰۲

تو در این دنیا به بندگان خود مهلت می دهی و آنان را در انتخاب راه آزاد می گذاری، همین مسأله سبب می شود که کافران دچار غرور و غفلت شوند، آنان وقتی می بینند که با ظلم و کفری که دارند، عذابی بر آنان نازل نمی شود، احساس ایمنی از عذاب به آنان دست می دهد و هیچ ترسی از عذاب تو به دل راه نمی دهند، آنان نمی دانند که هر صبح و شام، ممکن است عذاب تو بر آنان نازل شود، این سخن تو درباره آنان است: «آیا مردم شهرها در امان هستند از این که عذاب ما شب هنگام وقتی که همه خوابند فرا رسد؟ آیا مردم شهرها در امان هستند از این که عذاب ما در هنگام روز در حالی که آنان سرگرم کارشان هستند به سراغشان بیاید؟ آیا آنان از مجازات من در امان هستند؟ فقط تبهکاران خود را از مجازات من، در امان می دانند و این نشانه غفلت آنان است. شما جانشین کسانی هستید که قبلاً روی زمین زندگی می کردند و به علّت کفر و گناه، نابود شدند، چرا از سرنوشت آنان عبرت نمی گیرید؟

اگر من اراده کنم، همه گناهکاران را به کیفر می رسانم، اگر بخواهم بر دل های آنان پرده ها می افکنم که دیگر نتوانند حقّ را درک کنند و سخن حقّ را بشنوند».

* * *

این حکایت مردمانی بود که قبلاً روی زمین زندگی می کردند. نوح، هود، صالح، لوط و شعیب(علیهم السلام)را برای هدایت آنان فرستادی و آن پیامبران برای مردم، معجزات روشنی آوردند، امّا آنان سخنان پیامبران خود را دروغ شمردند و به آن ایمان نیاوردند، تو هم بر دل آنان مهر زدی، تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، امّا آنان سخنان پیامبران را انکار کردند، نتیجه کار آنان، این بود که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش شد. این قانون توست: هر کس لجاجت به خرج بدهد و بهانه جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می شود

گویـا آنـان قرار بر این گذاشـته بودنـد که به پیـامبران تو ایمان نیاورنـد، مشـکل آنان، نادانی و جهل نبود، مشـکل این بود که تصمیم گرفته بودند که ایمان نیاورند.

کسـی که در مسـیر انحرافی حرکت کنـد، کفر و انحراف چنان در دلش نقش می بنـدد که دیگر نمی توانـد از آن جدا بشود، این خاصیّت تکرار یک عمل است، کسانی که در کفر و گناه غوطهور می شونـد، دیگر نمی تواننـد از آن جدا بشوند، گویی که بر دلشان مهر کفر زده شـده است، آنان با اختیار خود، به چنین سـرنوشتی مبتلا شـده اند، خودشان اصـرار بر گناه و کفر را انتخاب کرده اند و به این نتیجه رسیده اند.

بیشتر آنان بر عهد و پیمان خود وفادار نماندند، شـکر نعمت های تو را به جا نیاوردند و راه کفر و تبهکاری را انتخاب نمودند، از این رو آنان به عذاب تو گرفتار شدند و همگی نابود شدند.

* * *

یک بار دیگر آیه ۹۶ را می خوانم: «اگر مردم به خـدا و پیامبران ایمان می آوردنـد و از گناهان دوری می کردند، خدا خیر و برکت از آسمان و زمین بر آنان نازل می کرد».

قدری فکر می کنم. به راستی، خیر و برکت چیست؟

چرا من فقط به برکات مادی فکر می کنم؟ آیا آن کسی که ثروت بسیاری دارد، امّا آرامش قلبی ندارد به خیر و برکت رسیده است؟

آیـا انسـان غربی که غرق در تکنولوژی است به برکت رسـیده است؟ آیـا تکنولوژی می توانـد آرامش را به قلب انسان هـدیه کند؟

هرگز.

ممکـن اسـت کسـی غرق در نعمـت هـای مـادی و ثروت هـا باشـد، امّـا روح او نـاآرام باشـد، آن قـدر نـاآرام که چـاره را در «خودکشی» ببیند، بیشتر خودکشی ها در میان

انسان هایی است که به بن بست ثروت رسیده اند.

ثروتی که انسان را به بن بست می رساند، برکت نیست، کسی که به یک زندگیِ پست، دل خوش می کند به برکت نرسیده است.

به راستی من کی این حقیقت را خواهم فهمید؟

وقتی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است و فقط زندگی آخرت است که زندگی واقعی است، زندگی آخرت، هرگز تمام شدنی نیست ! ابدی است.

دنیا چیزی جز بازیچه ای فریبنده نیست، مردمی جمع می شوند و به پندارهایی دل می بندند، آنان همه سرمایه های وجودی خویش را صرف آن پندارها می کنند و پس از مدّتی، همه می میرند و زیر خاک پنهان می شوند و همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود !

خوشا به حال کسی که از این دنیا، برای خود توشه ایمان و عمل صالح برگیرد، این توشه هرگز نابود نمی شود، این گنجی است پربها که زندگی جاوید در بهشت را برای او به ارمغان می آورد. این برکت واقعی است.

ص:۳۰۵

اَعراف : آیه ۱۱۲ – ۱۰۳

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَـی بِآَیَاتِنَا إِلَی فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُفْسِدِینَ (۱۰۳) وَقَالَ مُوسَی یَا فِرْعَوْنُ إِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۱۰۴) حَقِیقٌ عَلَی أَنْ لَا أَقُولَ عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُکُمْ بِبَیِّنَه مِنْ رَبِّکُمْ فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرَائِیلَ (۱۰۵) قَالَ إِنْ کُنْتَ جِئْتَ بِآَیَه فَأْتِ بِهَا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ (۱۰۶) فَأَلْقَی عَصَاهُ فَإِذَا هِیَ ثُعْبَانٌ مُبِینٌ (۱۰۷) وَنَزَعَ یَدَهُ فَإِذَا هِیَ بَیْضَاءُ لِلنَّاظِرِینَ (۱۰۸) قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَـذَا لَسَاحِرٌ عَلِیمٌ (۱۰۹) یُرِیـدُ أَنْ یُخْرِجَکُمْ مِنْ أَرْضِـکُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (۱۱۰) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُوَأَرْسِلْ فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِینَ (۱۱۱) یَأْتُوکَ بِکُلِّ سَاحِرٍ عَلِیم (۱۱۲)

اکنون می خواهی برای من از موسی(علیه السلام)سخن بگویی، آن پیامبری که وعده آمدنش را به بنی اسرائیل داده بودی.

حـدود سه هزار سـال پیش، یعقوب(علیه السـلام)در کنعـان (منطقه ای در شـام) زنـدگی می کرد. او پیـامبر بود و دوازده پسر داشت، یکی از آن ها یوسف(علیه السـلام)بود. یوسف(علیه السـلام)پس از سـختی های بسـیار در مصـر به مقام بزرگی رسید، برای همین بود که همه

پسـران یعقوب(علیه السـلام)به مصـر هجرت کردنـد. کم کم تعـداد آنان زیاد شـد، از نسل این دوازده برادر، قوم بنی اسـرائیل شکل گرفت.

بعـد از مـدّتی قوم بنی اسـرائیل گرفتـار ظلم و سـتم فرعون (پادشـاه مصـر) شدنـد، تو موسـی(علیه السـلام)را برای نجـات آنان فرستادی، بین یعقوب(علیه السلام)و آمدن موسی(علیه السلام)حدود هشتصد سال فاصله بود.

تو موسـی(علیه السلام)را با چند معجزه به سوی فرعون و بزرگان قوم او فرستادی، امّا آنان معجزات موسی(علیه السلام)را سحر و جـادو دانسـتند و او را دروغگو خواندنـد، آنان به خود ظلم کردنـد و برای همین به عـذاب تو گرفتار شدنـد، آری، عاقبت و پایان تبهکاران این چنین است.

* * *

فرعون در قصـر خود نشسـته بود، او خود را خـدا می دانست، همه او را بـا القـابی مثل سـرور ! خـدایگان ! خطاب می کردنـد، موسی(علیه السلام)همراه با برادرش هارون رو به روی او ایستاد و به او گفت:

ـــــ ای فرعون ! من فرسـتاده خدای جهانیان هسـتم و شایسته نیست که سخن دروغ بگویم، من معجزه ای آشکار از طرف خدا آورده ام، از تو می خواهم تا بنی اسرائیل را همراه من بفرستی تا آنان را به فلسطین که وطن پدرانشان است بازگردانم.

ـــــ اگر راست می گویی، معجزه خود را نشان بده !

در این هنگام، موسـی(علیه السـلام)عصای خود را بر زمین انـداخت، به قـدرت تو، آن عصا تبدیل به اژدهایی وحشـتناک شد، اژدهـایی بزرگ کـه می رفت تخت فرعـون را ببلعـد. فرعـون تـا این منظره را دیـد، فریـاد زد: «ای موسـی! این اژدهـا را بگیر». موسی(علیه السلام)دست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به عصا شد.

همچنین موسی(علیه السلام)دست خود را به گریبان برد و سپس بیرون آورد، همه دیدند

که دست او نورانی و درخشنده شد به طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت. این معجزه دوم موسی(علیه السلام)بود.

عصای موسی(علیه السلام)، نشانه ای از خشم تو بود، دست نورانی او، نشانه مهربانی تو.

* * *

فرعون با بزرگان قومش مشورت کرد، آنان گفتند که موسی جادوگری دانا و ماهر است.

فرعون به آنان گفت: او می خواهد با سحر و جادو بر سرزمین شما مسلّط شود و حکومت را از شما بگیرد و به بنی اسرائیل بدهد. به نظر شما باید برای مقابله با او چه کنیم؟

مشاوران فرعون در جواب گفتند: مدّتی موسی و برادرش را به حال خود واگذار، عجله و شتاب نکن، عدّه ای را به شهرها بفرست تا همه جادوگران را نزد تو بیاورند، جادوگران می توانند موسی را شکست بدهند و جادوی او را بی اثر کنند.

* * *

اَعراف : آیه ۱۱۹ – ۱۱۳

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۱۱۳) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۱۱۴) قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ (۱۱۵) قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ (۱۱۶) وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۱۱۷) فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸) فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ (۱۱۹)

وقتی جادوگران از شهرهای مختلف آمدند، ابتدا به دیدار فرعون رفتند، آنان به فرعون گفتند:

ـــــ اگر ما موسی را شکست بدهیم، آیا به ما پاداش خوبی می دهی؟

ـــــ آری، من پاداشی بزرگ به شما می دهم و شما را از نزدیکان درگاه خود، قرار می دهم.

روز خاصّی برای مقابله جادوگران با موسی(علیه السلام)مشخّص شد، در آن روز، همه مردم دعوت شدند، فرعون به پیروزی جادوگران یقین داشت.

روز موعود فرا رسید، جادوگران حدود هفتاد نفر بودند، موسی(علیه السلام)یک تنه در مقابل آنان ایستاده بود، جادوگران با تکیه به سابقه کار خود، اعتماد به نفس عجیبی داشتند، آنان به موسی(علیه السلام)گفتند:

ـــــ ای موسی ! آیا تو شروع به کار می کنی و عصای خود را می افکنی یا ما کار خود را آغاز کنیم؟

ـــــ اوّل شما آغاز کنید.

در این هنگام، جادوگران، وسایل جادوگری خود را به زمین انداختند، ریسمان ها و چوب هایی که آنان با خود آورده بودند، به شکل مار در آمدند و به یکدیگر می پیچیدند و چشم های مردم را جادو کردند. جادوی آنان، جادوی بزرگی بود، چشم ها را خیره کرده بود و ترس در دل ها نشانده بود.

موسی(علیه السلام)نگاه کرد، یک بیابان جلوی چشم او پر از جادو شده بود، او ترسید که مبادا مردم او را باور نکنند، اینجا بود که تو به موسی(علیه السلام)وحی کردی: «ای موسی ! عصای خود را بینداز».

موسی(علیه السلام)عصای خود را بر زمین افکند، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد و با سرعت همه وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعید، وحشتی عجیب در همه آشکار شد، گروهی از ترس فرار کردند، فرعون و یاران او هم با وحشت به صحنه می نگریستند.

آری، این گونه بود که حقّ پیروز شد و جادو باطل شد و فرعون و فرعونیان با

خواری و ذلّت شکست خوردند.

* * *

اَعراف : آیه ۱۲۲ – ۱۲۰

وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۱۲۰) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (۱۲۲)

جادوگران که در جادوگری استاد بودند، فهمیدند که عصای موسی(علیه السلام)، جادو نیست، بلکه معجزه است، آنان به خوبی تفاوت جادو و معجزه را می دانستند. اگر عصای موسی(علیه السلام)، جادو بود، فقط می توانست جادوی آنان را باطل کند، نه این که همه وسایل جادوگری آنان را ببلعد.

اگر موسی(علیه السلام)در چشم ها تصرّف کرده بود و آن ها را جادو کرده بود، بعد از پایان کار او، باید چوب ها و ریسمان ها نمایان می شد، امّا چنین اتّفاقی نیفتاد، آن ها فهمیدند که کار موسی(علیه السلام)، معجزه است و جادو نیست.

پس آن جادوگران به سجده افتادند و گفتند: «ما به خدای جهانیان ایمان آورده ایم، ما به خدای موسی و برادرش هارون ایمان داریم».

این گونه نور ایمان به دل های آنان تابید و آنان در مقابل عظمت و بزرگی تو سر به سجده نهادند.

* * *

اَعراف : آیه ۱۲۶ – ۱۲۳

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳) لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵) وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ (۱۲۶)

ص:۳۱۰

فرعون وقتی دید که آن جادوگران به موسی(علیه السلام)ایمان آوردند، بسیار ناراحت شد، این برای فرعون شکست بزرگی بود که آنان در مقابل مردم، سر به سجده بندگیِ خدا بگذارند و از دین فرعون بیزاری بجویند.

فرعون رو به آنان کرد و گفت:

ـــــ آیا قبل از آن که من به شما اجازه دهم به خدا ایمان آوردید؟ این نیرنگ شما بود تا در این شهر توطئه کنید و مردم را از این شهر بیرون کنید، به زودی عاقبت کار خود را خواهید دانست. من دست راست و پای چپ یا دست چپ و پای راست شما را خواهم برید و شما را به دار خواهم آویخت تا درس عبرتی برای دیگران باشد.

ـــــ ای فرعون ! ما از کشته شدن و مرگ باکی نداریم، زیرا اگر تو ما را بکشی ما به سوی رحمت و مهربانی خدای خویش می رویم. می دانیم چرا می خواهی ما را بکشی، ما به خداو پیامبر او ایمان آوردیم. تو این را گناه می دانی. امّا بدان که ما دست از ایمان خود برنمی داریم.

در این هنگام آنان با تو چنین مناجات کردند: «بارخدایا ! از تو می خواهیم که به ما صبر و شکیبایی در مقابل شکنجه های فرعون را بدهی و توفیق دهی که تا لحظه مرگ، بر دین تو ثابت و پابرجا بمانیم».

آنان آنقدر در راه ایمان به تو ایستادگی به خرج دادند که فرعون تهدید خود را عملی ساخت و بدن های آنان را کنار رود نیل بر شاخه های درختان بلند خرما آویزان نمود.

من در شگفتم از ماجرای آنان، چگونه شد که این گونه به تو ایمان آوردند و به تمام موقعیّت و زندگی خویش پشت پا زدند و آماده شهادت در راه تو شدند.

ایمان آنان، از روی علم و آگاهی بود، آنان به بزرگی معجزه ای که تو به موسی(علیه السلام)داده بودی، یقین کردند و این آگاهی، سرچشمه ایمانی شد که تمام وجود آنان

را دربرگرفت. آنان به خوبی فهمیدنـد که در چه راهی گام برداشـته اند و چه آینده زیبایی در انتظار آنان است، آنان شـکنجه های فرعون را تحمّل کردند تا رضایت تو را به دست آورند.

صبـح که آفتـاب طلوع کرد آنان کافر و جادوگر بودنـد، امّا شب هنگام شـهیدان نیکوکار راه تو گشـتند، خوشا به حال آنان! (۱۴۳)

* * *

اَعراف : آیه ۱۳۲ – ۱۲۷

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَـذَرُ مُوسَـی وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَـنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْـتَحْيِی نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (۱۲۷) قَـالَ مُوسَـی لِقَوْمِهِ اسْـتَعِينُوا بِـاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْـأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۱۲۸) قَـالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْـدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَـی رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَـدُوَّكُمْ وَيَسْـتَخْلِفَكُمْ فِی الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۲۹) وَلَقَـدْ أَخَـذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْص مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۳۰) فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَـنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَی وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳۱) وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَه لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)

بعد از شـکست فرعون در مقابل معجزات موسـی(علیه السـلام)، فرعون مجبور شد تا مدّتی او و بنی اسـرائیل را آزاد بگذارد و موسـی(علیه السـلام)هم به تبلیغ یکتاپرستی پرداخت، بعد از پیروزی موسـی(علیه السلام)بر جادوگران، فرعون صلاح نمی دید که به موسی(علیه السلام)سخت گیری کند.

پس از مدّتی، اطرافیان فرعون از پیشـرفت آیین موسی(علیه السلام)بیمناک شدند. آنان نزد فرعون آمدند و گفتند: «ای فرعون! چرا موسی و یارانش را به حال خود رها کرده ای تا روی زمین فساد کنند و مردم را به مخالفت و نافرمانی تو فرا خوانند و

پرستش تو و خدایان تو را ترک کنند؟».

فرعون خود را خدای بزرگ مردم مصر می دانست، امّا با این حال، بُت می پرستید و مردم را به عبادت بُت ها فرمان می داد.

فرعون وقتی این سخنان را شنید ترسید که مردم کم کم از پرستش او و بت های او دست بردارند، پس او تصمیم گرفت مبارزه ای ریشه ای و عمیق با یاران موسی(علیه السلام)داشته باشد، او تصمیم گرفت تا پسران جوان آنان را بکشد و زنان را برای کنیزی باقی بگذارد و این گونه بر آنان مسلّط شود.

آری، تصمیم فرعون این بود که نیروی انسانی و جوان آنان را از تیغ بگذراند و این تهدید سنگینی برای یاران موسی(علیه السلام)بود.

* * *

وقتی تهدیدها و آزار فرعون بر یاران موسی(علیه السلام)زیاد شد، موسی(علیه السلام)با یاران خود چنین سخن گفت: «هراسی به دل راه ندهید، برای نجات خود از دست ظلم و ستم فرعون، از خدا یاری بخواهید، در آنچه به شما می رسد، صبر و شکیبایی کنید، بدانید که زمین از آنِ خداست و خدا به هر کس که بخواهد و شایسته بداند، واگذار می کند و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است».

* * *

یاران موسی(علیه السلام)انتظار داشتند که با آمدن موسی(علیه السلام)، به سرعت همه کارها درست شود، آنان به موسی(علیه السلام)گفتند: «ای موسی ! قبل از این که تو بیایی ما در ظلم و ستم فرعون بودیم، او پیش از آمدن تو، فرزندان ما را می کشت، زنانمان را به کنیزی می گرفت، اکنون نیز که تو آمده ای او ما را تهدید کرده است که پسران ما را بکشد و زنانمان را به اسیری بگیرد، پس ما از آمدن تو چه سودی بردیم؟».

موسی(علیه السلام)به آنان گفت: «امیدوارم که خدا دشمن شما را نابود کند و شما را جانشین آنان قرار دهد، روزی که دشمن شما نابود شود، روز امتحان شما فرا

می رسـد، خدا به همه چیز آگاه و داناست، او شـما را در آن روز، امتحان خواهد کرد که آیا شـکر نعمت های او را به جا می آورید یا ناسپاسی می کنید».

پیروزی در سایه صبر و اسـتقامت به دست می آید، مؤمنان باید بر سـختی ها صبر کنند و یقین داشته باشند که وعده تو فرا می رسد.

این قانون توست، تو به کافران مهلت می دهی شایـد توبه کننـد و از کفر دست بردارند، تو آنان را به سـختی ها و گرفتاری ها مبتلا می کنی تا شاید از خواب غفلت بیدار شوند. مصر کشور حاصلخیزی بود، تو خشکسالی را برای آنان مقرّر کردی و آنان چندین سال گرفتار کمبود محصولات غذایی شدند، شاید پند گیرند و از کفر دست بردارند.

امّا افسوس که فرعونیـان از این مـاجرا، درس نگرفتنـد، وقتی که اوضـاع طبق میل آنان بود می گفتنـد: «این وضـعیّت به خاطر شایسـتگی خودمان است»، وقتی هم که خشـکسالی می شـد و آنان در سـختی قرار می گرفتنـد می گفتنـد: «این بلاها به خاطر شومی و بدقدمی موسی و یاران اوست».

این سـخن آنـان، سـخن بـاطلی بود، زیرا بلاها و سـختی های آنان، ربطی به موسـی(علیه السـلام)و یاران او نـداشت، آنان حقّ نداشـتند موسـی(علیه السلام)را بد قدم و شوم بدانند و به او فال بد بزنند. آنان در کفر و ظلم و ستم غوطهور بودند، آن سختی ها و بلاها به خاطر گناهانشان بود، امّا آنان نمی دانستند.

وقتی آنان به خشکسالی مبتلا شدند، موسی(علیه السلام)به آنان گفت:

ـــــ ای مردم ! دست از بُت پرستی بردارید و به خدای یگانه ایمان بیاورید تا خدا بار دیگر رحمت خود را بر شما نازل کند.

ـــــ ای موسـی ! ما می دانیم که این خشـکسالی به خاطر جادوگری توست، اگر تو معجزه دیگری هم بیاوری و ما را به وسـیله آن سحر و جادو کنی، ما باز به تو ایمان نخواهیم آورد.

آری، جهـل و نـادانی این مردم آنقـدر زیاد بود که فکر می کردنـد موسـی(علیه السـلام)آنان را جادو کرده است، آنان در راه کفر خود پافشاری می کردند و حاضر نبودند به دین موسی(علیه السلام)ایمان بیاورند.

آری، دستگاه تبلیغاتی فرعون کاری کرده بود که مردم مصر، موسی(علیه السلام)را به عنوان جادوگر می شناختند، این بهترین کاری بود که فرعون می توانست با آن، مانع رشد و نفوذ موسی(علیه السلام)در میان مردم مصر بشود.

* * *

کشور مصـر، کشوری آبـاد بود و آبـادانی آن به خـاطر رود نیـل بود، فرعون خود را صـاحبِ رود نیـل می دانست. فرعون بُت پرست بود و خودش را پروردگار مردم مصر می دانست.

در آیه ۱۲۷ این سوره آمده است که پیروان فرعون به او گفتند: «چرا موسی و یارانش را به حال خود رها کرده ای تا در زمین فساد کنند و پرستش تو و خدایان تو را رها کنند؟».

در آیه ۱۴ سوره نازعات چنین می خوانیم: «فرعون به مردم گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم».

در آیه ۳۸ سوره قصص آمده است که فرعون به موسی(علیه السلام)گفت: «من خدایی غیر از خود نمی شناسم».

وقتی این سه آیه را با هم بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم:

۱ – مردم مصر به خدایان آسمان و خدای زمین باور داشتند، آنان فرعون را خدایِ زمین و صاحب رود نیل می دانستند.

۲ – مردم مصر و حتّی خود فرعون، خدایان آسمان را می پرستیدند. فرعون قدرت خود را از خدای آسمان ها می دانست.

۳ – خدای آسمان ها در نظر آنان در بُت ها جلوه کرده بود، آنان در مقابل بت ها

سجده می کردند و بر این باور بودند که روحِ خدایان آسمان در این بت ها جلوه کرده است.

۴ – مردم مصر با یکتاپرستی فاصله زیادی داشتند، آنان هم بُت های مختلف را می پرستیدند و هم در مقابل فرعون به عنوان خدایِ زمین سجده می کردند.

* * *

اَعراف : آیه ۱۳۷ – ۱۳۳

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَات مُفَصَّلَات فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (۱۳۳) وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۳۴) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (۱۳۵) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۳۶) وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (۱۳۷)

فرعون دستور داد تا یاران موسی(علیه السلام)را دستگیر کرده و به زندان بیندازند، موسی(علیه السلام)نزد فرعون رفت تا از او بخواهد یاران او را آزاد کند تا آنان را از مصر به فلسطین ببرد، امّا فرعون به سخن او گوش نکرد، از این رو تو در آن سال، طوفان را بر آنان نازل کردی و خانه های آنان را ویران کردی. آنان مجبور شدند که از شهر بیرون بروند و در بیابان ها در خیمه ها زندگی کنند.

فرعون به موسی(علیه السلام)گفت: ای موسی ! از خدای خود بخواه تا طوفان را از ما بردارد تا من یاران تو را آزاد کنم و تو آن ها را به فلسطین ببری.

موسی(علیه السلام)دعا کرد و طوفان برطرف شد، امّا فرعون به عهد خود وفا نکرد.

پس از مدّتی ملخ ها را بر آنان مسلّط کردی، آن ملخ ها همه محصولات آن ها را

از بین بردنـد و بیم قحطی می رفت، فرعون بار دیگر از موسـی(علیه السـلام)خواست تا دعا کنـد این بلا از آنان رفع شود و در عوض او یاران موسـی(علیه السـلام)را آزاد می کند. موسی(علیه السلام)دعا کرد و این بلا هم رفع شد، امّا او باز به وعده خود وفا نکرد.

بلای بعدی، هجوم قورباغه ها بود، زندگی آنان پر از قورباغه شد که از در و دیوار و لباس های آنان بالا می رفتند، بعد از آن بلای آفت گیاهی (شِپِش) بود که به گیاهان آنان ضـربه زد و نیز بر سر و صورت آنان می چسبید و زندگی آنان را مختل می کرد.

بلای بعدی این بود که آب های آنان، تبدیل به خون شد، وقتی آنان می خواسـتند آبی بیاشامند، فوراً آن آب، تبدیل به خون می شـد. آنان وقتی به این بلاها گرفتار می شدند از موسـی می خواسـتند که دعا کند بلاها برطرف شوند و در عوض آنان، به او ایمان می آورند و یاران موسی را آزاد می کنند، امّا وقتی بلا برطرف می شد به پیمان خود وفا نمی کردند.

موسـی(علیه السـلام)به آنان می گفت که اگر ایمان نیاورنـد، بلای دیگری خواهـد آمد، ولی آنان پس از رفع بلا، همه چیز را فراموش می کردنـد و به کفر خود ادامه می دادنـد، تو آنان را به این بلاها گرفتار ساختی شایـد توبه کنند و دست از سرکشـی بردارند، امّا آنان قومی تبهکار بودند و عهد و پیمان خود را می شکستند.

* * *

سرانجام، این همه پیمان شکنی پشت سرهم و سرکشی، باعث نازل شدن عذاب تو بر آنان شد.

چنـد سال گـذشت، یک شب تو به موسـی(علیه السـلام)فرمان دادی که بنی اسـرائیل را به سوی بیت المقـدس حرکت بدهـد، موسـی(علیه السـلام)فرمان تو را اطاعت کرد، فرعون از این ماجرا باخبر شد و با سـپاه بسیاری در پشت سر آنان حرکت کرد تا آنان را به قتل برساند.

ص:۳۱۷

موسی با یاران خود به رود نیل رسیدند، تو از موسی خواستی عصای خود را به آب بزند، وقتی موسی(علیه السلام)این کار را کرد، رود نیل شکافته شد، موسی(علیه السلام)و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون از پشت سر رسید، نگاه کرد که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اوّلش بازگشت و همه آن ها در آب غرق شدند، فرعون و سپاه او، معجزات و نشانه های تو را دروغ می شمردند و از آن غافل بودند.

* * *

بعد از نابود شدن فرعون و سپاه او، شرق و غرب سرزمین شام و مصر را به یاران موسی(علیه السلام)دادی، تو به آنان وعده داده بودی که آنان را از دست فرعون نجات دهی، آنان سالیان سال به دست فرعون ضعیف و ناتوان نگاه داشته شده بودند و سرانجام با چشم خود وعده تو را دیدند.

برای آنان برکت و نعمت های فراوانی فرو فرستادی و به پاس صبر و پایداری آنان، وعده تو محقّق شد و تو کاخ های سر به فلک کشیده فرعون و یاران او را در هم کوبیدی و ویران کردی، تو هر آنچه فرعون و قومش، ساخته و برافراشته بودند را نابود ساختی.

در آن شب، فرعون و سپاهیان او در آب غرق شدند، گروهی هم که در مصر باقی مانده بودند، هیچ قدرتی نداشتند، همه کاخ ها و ساختمان های آنان را ویران کردی تا دیگر نتوانند قدرت را در دست بگیرند. این گونه بود که برای همیشه دست آنان از قدرت کوتاه شد.

* * *

اَعراف : آیه ۱۴۱ – ۱۳۸

وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا

ص:۳۱۸

عَلَى قَوْم يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَام لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آَلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۱۳۸) إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۹) قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۴۰) وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آَلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۱۴۱)

تو یاران موسی(علیه السلام)را به سلامت از آب عبور دادی و آنان به سوی فلسطین حرکت کردند، در مسیر راه خود به مردمی رسیدند که اطراف بُت های خود جمع شده بودند و آن ها را می پرستیدند.

یاران موسی(علیه السلام)وقتی این صحنه را دیدند، رو به موسی(علیه السلام)کردند و گفتند:

ــــ ای موسی ! نگاه کن این مردم خدایانی دارند، تو هم برای ما خدایی بساز تا ما او را بپرستیم.

ــــ شما چقدر نادان هستید ! این ها را که می بینید، سرانجام کارشان نابودی است و آنچه انجام می دهند پوچ و بیهوده است. آیا از من می خواهید غیر از خدای یگانه برای شما خدایی بسازم ! مگر خدا شما را بر دیگران برتری نداد و شما را بر دشمنتان پیروز نساخت؟ چقدر زود فراموش کردید روزی را که در دست فرعونیان اسیر بودید و آنان پسران شما را می کشتند و زنان شما را به کنیزی می بردند، خدا شما را از آن سختی ها نجات داد و این بزرگ ترین نعمت خدا بر شما بود.

* * *

درست است که موسی(علیه السلام)توانست این مردم را از دست فرعون نجات بدهد، امّا اکنون کار اصلی موسی(علیه السلام)آغاز شده است و آن مبارزه با جهل و نادانی این مردم است، مردمی که وقتی از دست فرعون نجات پیدا می کنند، از پیامبر خود

می خواهند بساط بُت پرستی را راه بیندازد.

وقتی موسی(علیه السلام)این سخن آنان را شنید، بسیار تعجّب کرد، مردمی که این همه معجزات آسمانی را دیده بودند، ولی باز به بُت پرستی علاقه دارند و تفاوتی بین خدای یگانه و بُت نمی بینند.

* * *

یاران موسی(علیه السلام)تصوّر می کردند که تو خدایی مانند دیگر خدایان می باشی. آن ها می خواستند تو را با چشم ببینند. موسی(علیه السلام)به آنان فهماند که همه بُت ها روزی نابود می شوند، هرچه را که بتوان با چشم دید، روزی از بین می رود. این یک قانون است.

چیزی را که بتوانم با چشم ببینم، یک آفریده است، هر آفریده ای، سرانجام نابود می گردد، کسانی که دور بُت ها جمع شده اند و آن ها را عبادت می کنند، به زودی می بینند که بُت های آنان، همگی نابود شده اند.

امّا تو را هرگز نمی توان با چشم دید، زیرا تو جسم نیستی، تو غیب هستی و صفات مخلوقات را نداری، تو پایان نداری و همیشگی هستی.

* * *

اَعراف : آیه ۱۴۲

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (۱۴۲)

قرار بر این بود که موسی(علیه السلام)سی شب برای مناجات با تو در آنجا بماند تا کتاب آسمانی تورات بر او نازل شود.

کوه «طور» تقریباً در جنوب سرزمین سینا قرار دارد، راه فلسطین از شمال سرزمین سینا می گذرد، موسی(علیه السلام)باید به سمت جنوب حرکت می کرد تا به کوه

«طور» می رسید.

موسی(علیه السلام)، برادرش، هارون را جانشین خود قرار داد و از او خواست تا به اصلاح کار مردم بپردازد و از راه و روش مفسدان پیروی نکند. بعد از آن موسی(علیه السلام)با هفتاد نفر از بنی اسرائیل به کوه طور رفت.

تو صلاح را در آن دیدی که مأموریّت موسی(علیه السلام)ده شب دیگر تمدید شود، برای همین موسی(علیه السلام)ده روز دیرتر نزد قومش بازگشت تا آنان امتحان شوند.

* * *

وقتی این آیه را خواندم نکته ای به ذهنم رسید:

با وجودی که موسی(علیه السلام)مدّت کوتاهی از امّت خود دور می شد، برای خود، جانشینی قرار داد، در آخرین سال زندگی محمّد(صلی الله علیه وآله) خدا به او خبر داد که زمان مرگش نزدیک شده است.

اهل سنّت می گویند: «پیامبر هیچ جانشینی برای امّت اسلامی انتخاب نکرد»، چگونه می توان باور کرد که پیامبر هیچ جانشینی برای خود انتخاب نکرد و امّت خود را رها کرد و رفت؟

* * *

اَعراف : آیه ۱۴۴ – ۱۴۳

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَی لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِی وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَی صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۴۳) قَالَ يَا مُوسَی إِنِّی اصْطَفَيْتُكَ عَلَی النَّاسِ بِرِسَالَاتِی وَبِكَلَامِی فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)

موسی(علیه السلام)با آن گروه هفتاد نفری به سوی کوه طور رفت و تو با او سخن گفتی، آنان صدای تو را شنیدند.

وقتی موسی(علیه السلام)تورات را به آن ها نشان داد، عدّه ای از آنان با تعجّب به آن نگاه کردند و باور نکردند که این تورات، سخنان توست و او این تورات را از طرف تو آورده است. موسی(علیه السلام)به آنان گفت: «خدا با من سخن می گوید»، امّا آنان این سخن را قبول نکردند و گفتند:

ـــ ای موسی(علیه السلام) ! ما این سخن تو را قبول نمی کنیم، مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم.

ـــ خدا را نمی توان با چشم دید، خدا جسم نیست که بتوان او را دید.

آنان بر سخن خود اصرار کردند. موسی(علیه السلام)از طرف مردم چنین گفت: «بارخدایا ! خود را به من نشان بده تا تو را ببینم».

در پاسخ او چنین گفتی: «ای موسی ! تو هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر، اگر در جای خود باقی ماند، پس مرا خواهی دید».

پس نور خود را بر آن کوه پدیدار ساختی، آن کوه متلاشی شد، موسی(علیه السلام)بی هوش روی زمین افتاد و همه آن هفتاد نفر هم مردند. (کوه طور، رشته کوه بزرگی است، صاعقه به یکی از کوه های آن اصابت کرد).

آنان تاب دیدن آن صاعقه را که مخلوق تو بود نداشتند، چگونه می توانستند نور عظمتت را ببینند؟

وقتی موسی(علیه السلام)به هوش آمد چنین گفت: «بارخدایا ! تو بالاتر از این هستی که با چشم دیده بشوی، من از طرف مردم خواستم که تو را ببینم، اکنون نیز از طرف آنان، توبه می کنم، من باور دارم که هرگز تو را نمی توان دید».

موسی(علیه السلام)می دانست که تو صفات و ویژگی های مخلوقات را نداری، اگر تو یکی از این صفات را می داشتی، حتماً با چشم دیده می شدی، امّا دیگر نمی توانستی همیشگی و ابدی باشی، گذر زمان تو را هم دگرگون می کرد. هر کس که ویژگی مخلوقات و آفریده ها را دارد، روزی نابود می شود.

ص:۳۲۲

* * *

اَعراف : آیه ۱۴۷ – ۱۴۵

وَکَتَبْنَا لَهُ فِی الْاَلْوَاحِ مِنْ کُلِّ شَیْء مَوْعِظَهً وَتَفْصِیلًا لِکُلِّ شَیْء فَخُذْهَا بِقُوَّه وَأْمُرْ قَوْمَکَ یَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِیکُمْ دَارَ الْفَاسِقِینَ (۱۴۵) سَأَصْرِفُ عَنْ آیَاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَإِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَه لَا یُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لَا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَإِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَکَانُوا عَنْهَا غَافِلِینَ (۱۴۶) وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَلِقَاءِ الْاٰخِرَهِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ یُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ (۱۴۷)

اکنون تو با موسی(علیه السلام)چنین سخن می گویی: «ای موسی ! من تو را به پیامبری برگزیدم، با تو سخن گفتم و پیام های خود را به تو ابلاغ کردم تا برای مردم بیان کنی، پس آنچه را به تو دادم شکرش را به جا آور».

وقتی موسی(علیه السلام)در کوه طور بود، تو لوح هایی که تورات در آن نوشته شده بود به او نازل کردی. لوح های تورات از جنس زمرّد سبز بود.(۱۴۴)

تو قرآن را بر قلب پیامبر نازل کردی، امّا تورات را به صورت نوشته هایی که بر سنگ زمرّد حک شده بود، به موسی(علیه السلام)نازل نمودی.

* * *

این سخن تو با موسی(علیه السلام)است:

ای موسی ! در تورات، برای هر موضوعی، پندی نوشته شده و هر آنچه مردم به آن نیاز داشتند، آمده است.

ای موسی ! به تورات با جدیّت عمل کن و از مردم بخواه به بهترین آن ها عمل کنند، مثلاً اگر به کسی ظلمی شود، او می تواند قصاص کند و یا عفو نماید، معلوم است که عفو بهتر از قصاص است، خوب است که مردم دستور بهتر را عمل کنند.

ای موسی ! به مردم بگو که اگر از این دستورات سرپیچی کنند، به عذاب گرفتار

خواهند شد و به زودی سزای نافرمانی خود را خواهند دید.

ای موسی ! کسانی که سرکشی می کنند و از پذیرفتن حقّ رو برمی گردانند، به بلای بزرگی مبتلا می کنم و توفیق خود را از آنان برمی دارم و آنان را از ایمان آوردن دور می کنم.

ای موسی ! به آنان هشدار بده و از آنان بخواه دست از سرکشی بردارند. اگر آنان این مسیر را ادامه بدهند، کارشان به آنجا می رسد که هر معجزه ای را ببینند، دیگر به آن ایمان نمی آورند.

اگر راه هدایت را ببینند، از آن رو بر می گردانند ولی اگر راه گمراهی را ببینند، به سوی آن می روند، همه این ها به خاطر آن است که آنان آیات مرا دروغ شمردند و روز قیامت را انکار کردند.

روز قیامت که فرا رسد، همه اعمال آنان تباه می شود، این نتیجه مستقیم اعمال خودشان است، آنان با اختیار خود، چنین سرنوشتی برای خود برگزیدند.

* * *

کسی که در گمراهی اصرار بورزد و با حقّ دشمنی کند، به مرحله ای می رسد که دیگر هیچ دلیل و سخنی در او کارگر نمی افتد و هیچ پند و اندرزی را نمی پذیرد، در این صورت است که تو توفیق خودت را از او می گیری و او را به حال خودش واگذار می کنی.

* * *

اَعراف : آیه ۱۵۱ – ۱۴۸

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَی مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (۱۴۸) وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱۴۹) وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ

أَمْرَ رَبِّكَمْ وَأَلْقَى الأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أَمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِی فَلَا تُشْمِتْ بِیَ الأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۵۰) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِأَخِی وَأَدْخِلْنَا فِی رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۱۵۱)

هنگامی که موسی(علیه السلام)می خواست به کوه طور برود، به مردم گفت که من پس از سی شب نزد شما بازمی گردم، امّا تو برای این که آن مردم را امتحان کنی از موسی(علیه السلام)خواستی تا چهل شب در کوه طور بماند.

وقتی سی روز گذشت و از آمدن موسی(علیه السلام)خبری نشد، شخصی به نام «سامری» از فرصت استفاده کرد، او می دانست که مردم خواهان آن هستند که خدای خود را ببینند. سامری از آنان خواست تا هرچه طلا دارند برای او بیاورند تا او برای آنان مجسّمه ای بسازد تا آن را بپرستند.

آن مردم به سخن سامری گوش کردند و سامری برای آنان مجسّمه ای به شکل گوساله ساخت که صدای گاو می داد. سامری به آنان گفت: «این خدای شما و خدای موسی است».

اینجا بود که مردم به پرستش آن مجسّمه رو آوردند و در مقابل آن به سجده افتادند.

حکایت آن مردم بسیار عجیب بود، آیا آنان نمی دیدند که آن مجسّمه، با آنان سخن نمی گوید و راهنماییشان نمی کند؟ چگونه شد که آنان فریب خوردند و مجسّمه ای را خدای خود قرار دادند و این گونه به خود ظلم کردند؟ وقتی که موسی(علیه السلام)نزد آنان بازگشت، آنان حقیقت را فهمیدند و دریافتند که گمراه شده اند، برای همین گفتند: «اگر خدا به ما رحم نکند و گناه ما را نبخشد، ما از زیانکاران خواهیم بود».

* * *

ص:۳۲۵

قرار بود که موسی(علیه السلام)پس از سی روز از کوه طور بازگردد، وقتی سی روز گذشت و از موسی(علیه السلام)خبری نشد، عدّه ای این شایعه را بر سر زبان ها انداختند که موسی(علیه السلام)از دنیا رفته است، سامری هم فرصت را غنیمت شمرد و مردم را به گوساله پرستی دعوت کرد.

موسی(علیه السلام)در کوه طور مهمان تو بود، وقتی چهل شب تمام شد، تو او را از فتنه ای باخبر کردی که مردم به آن مبتلا شده بودند.(۱۴۵)

موسی(علیه السلام)با خشم و اندوه به سوی مردم بازگشت و دید که آنان دور مجسّمه ای جمع شده اند و آن را می پرستند. او با عصبانیّت به مردم گفت: «چند روزی که میان شما نبودم، چه کردید؟ چه جانشینان بدی برای من بودید ! شما همه زحمات مرا تباه کردید، آیا جا داشت که این چنین عجله کنید؟ چرا منتظر بازگشت من نشدید؟ وقتی دیدید که من چند روز دیر کرده ام، فکر کردید که همه چیز تمام شد و به گوساله پرستی رو آوردید».

موسی(علیه السلام)از شدّت خشم، لوح های تورات را به زمین انداخت و به سوی برادرش هارون رفت و موی سر او را گرفت و به سوی خود کشید و فریاد برآورد: «ای هارون ! چرا گذاشتی مردم منحرف بشوند؟ چرا جلوی آنان را نگرفتی؟».

هارون به موسی(علیه السلام)گفت: «ای پسر مادرم ! مردم مرا در محاصره و تنگنا قرار دادند و چیزی نمانده بود که مرا به قتل برسانند، اکنون مرا دشمن شاد نکن و با کافران یکسان حسابم نکن».

هارون و موسی(علیهما السلام)هر دو از یک پدر و مادر بودند، امّا هارون برای این که عواطف موسی(علیه السلام)را تحریک کند به او گفت: «فرزند مادرم !». آری، برخورد عاطفی با افراد خشمگین، می تواند آنان را آرام کند.

* * *

راز برخورد شدید موسی(علیه السلام)با برادرش چه بود؟ موسی(علیه السلام)با این کار، ناراحتی درونی خود را نشان داد، خشم او برای انحراف و بُت پرستی مردم بود، موسی(علیه السلام)با انداختن تورات و خشم بر برادرش، می خواست آن مردم نادان را از خواب غفلت بیدار کند و این گونه بزرگی خطایی را که انجام داده بودند، به آنان بفهماند.

موسی(علیه السلام)با این کار خود، شوک در میان مردم ایجاد کرد تا آنان زود توبه کنند و از گناه خود پشیمان شوند، با این کار موسی(علیه السلام)، آن مردم از کار خود پشیمان شدند و دست از گوساله پرستی برداشتند.

آنگاه موسی(علیه السلام)دست های خود را رو به آسمان گرفت و چنین گفت: «بارخدایا ! من و برادرم را ببخش و رحمت و مهربانی خودت را بر ما نازل کن که تو مهربان ترین مهربانان هستی».

این دعای موسی(علیه السلام)نشانه فروتنی او بود، او می خواست سرمشقی برای دیگران باشد تا آن ها از تو طلب عفو و بخشش کنند.

* * *

هارون همه تلاش خود را برای جلوگیری از گوساله پرستی انجام داد ولی مردم به سخن او گوش نکردند و او را تنها گذاشتند و حتّی او را به مرگ هم تهدید کردند.

این تصویری است که قرآن از هارون بیان می کند، امّا در توراتی که الآن در دست یهودیان است، هارون را به گونه ای دیگر معرّفی می کند. تورات فعلی می گوید که هارون، خودش آن مجسّمه را ساخت و مردم را به پرستش آن دعوت کرد. این سخن نشانه دیگری از این است که تورات، تحریف شده است.(۱۴۶)

* * *

اَعراف : آیه ۱۵۴ - ۱۵۲

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ

غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ (۱۵۲) وَالَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۵۳) وَلَمَّا سَکَتَ عَنْ مُوسَی الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِی نُسْخَتِهَا هُدًی وَرَحْمَهٌ لِلَّذِینَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ (۱۵۴)

گوساله پرستی، گناه کوچکی نبود که به این آسانی بخشیده شود و با یک «استغفر الله» همه چیز پایان یابد، مردمی که معجزات زیادی را به چشم دیده بودند و تو آنان را از دست فرعون نجات داده بودی، چرا این گونه دچار انحراف شدند؟ تو موسی(علیه السلام)را فرستادی تا آنان را به سرزمین فلسطین ببرد و به آرزویشان برساند، امّا آنان در مدّتی کوتاه، گوساله پرست شدند؟

چنین مردمی باید طعم ذلّت در این دنیا را بچشند و خشم تو را به چشم ببینند تا دیگر به این سادگی و آسانی به فکر چنین گناه بزرگی نیفتند.

تو آن مردم را بخشیدی و چون توبه کردند در روز قیامت آنان را عذاب نخواهی کرد، امّا در این دنیا باید نتیجه گناه خود را ببینند. این دستور تو بود که آنان باید خودشان را بکشند، آنان یکدیگر را در این انحراف یاری کردند، پس باید به دست یکدیگر کشته شوند.

وقتی آنان کشتن یکدیگر را آغاز کردند و در این آزمایش صداقت خود را نشان دادند، تو به موسی(علیه السلام)وحی کردی که دست از این کار بردارند که توبه آنان پذیرفته شد.(۱۴۷)

آری، تو کسانی را که واقعاً از گناهان خود توبه می کنند و به تو و پیامبرت ایمان می آورند، می بخشی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

* * *

وقتی که خشم موسی(علیه السلام)فرو نشست، لوح های تورات را از روی زمین برداشت، بر روی آن لوح ها مطالبی نوشته شده بود که برای بندگان خداترس و پرهیزکار،

سرشار از هدایت و رحمت بود.

بعد از آن بود که موسی(علیه السلام)، گوساله سامری را در آتش سوزاند و خاکستر آن را به دریا ریخت.(۱۴۸)

* * *

اَعراف : آیه ۱۵۶ – ۱۵۵

وَاخْتَارَ مُوسَـى قَوْمَهُ سَـبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِـئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّاىَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِىَ إِلَّا فِتْنَتُـكَ تُضِـلُّ بِهَـا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْـدِى مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (۱۵۵) وَاكْتُبْ لَنَا فِى هَـذِهِ الـدُّنْيَا حَسَـنَهً وَفِى الْاخِرَهِ إِنَّا هُـدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِى أُصِـيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِى وَسِـعَتْ كُلَّ شَـىْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاهَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ (۱۵۶)

از توبه بنی اسرائیل برایم سخن گفتی، اکنون از حادثه ای سخن می گویی که از نظر زمانی قبل از این ماجرا اتّفاق افتاده است، آن هم ماجرای میعادگاه !

تو بنی اسرائیل را از رود نیل عبور دادی و فرعون را نابود کردی، بنی اسرائیل به صحرای سینا رسیدند، آنان می خواستند به سوی شمال بروند تا به فلسطین برسند. تو از موسی(علیه السلام)خواستی تا هفتاد نفر را انتخاب کند و با آن ها به سوی کوه «طُور» که در جنوب صحرای سینا بود حرکت کند. قرار شد بنی اسرائیل در صحرای سینا بمانند تا موسی(علیه السلام)با آن هفتاد نفر بازگردند.

وقتی موسی(علیه السلام) با آن هفتاد نفر به آنجا رسیدند، موسی(علیه السلام)با تو سخن گفت و تو جواب او را دادی، آنان صدای تو را شنیدند، موسی(علیه السلام)به آنان گفت:

___ اکنون که صدای خدای را شنیدید، نزد مردم بروید و به آنان خبر بدهید.

___ ای موسی ! ما این سخن تو را قبول نمی کنیم، مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم.

___ خدا را نمی توان با چشم دید، خدا جسم نیست که بتوان او را دید.

امّا آنـان بر سـخن خود اصـرار کردنـد، در این هنگـام صـاعقه ای از آسـمان نازل کردی، نور آن صاعقه، آنقـدر زیاد بود که همگی جان باختند. آنان تاب دیدن آن صاعقه را که مخلوق تو بود نداشتند، چگونه می توانستند نور عظمتت را ببینند؟

آری، تو خدایی و از دیده ها پنهان هستی. هیچ کس نمی تواند تو را ببیند.

موسـی(علیه السـلام)نگاهی به آن هفتاد نفر کرد که جسـمشان روی زمین افتاده بود، او در فکر بود که چگونه بازگردد و خبر مرگ این هفتاد نفر را به مردم بدهد.

اینجا بود که موسی(علیه السلام)رو به تو کرد و گفت:

* * *

بارخـدایا ! اگر می خواستی می توانستی قبلاًـ آن ها و مرا، هلاک کنی، اکنون من به مردم چه بگویم آیا مرا به علّت عملی که بی خردان ما انجام دادند، مجازات می کنی؟

خـدایا ! می دانم این آزمون تو بود، عـدّه ای گمراه شدند و عدّه ای هم هدایت یافتند، تو کسانی را که از عقل و تدبّر بی بهره اند به حال خود وامی گذاری و آنان گمراه می شوند، تو کسانی را که شایستگی دارند، هدایت می کنی.

هر کس که به دنبال هـدایت باشـد، تو زمینه آن را برایش فراهم می کنی، هر کس هم که بخواهـد راه گمراهی را ادامه دهد، تو به او فرصت می دهی و او را به حال خودش رها می کنی.

خدایا ! تو یار و یاور ما هستی، خطای ما را ببخش و از گناه ما درگذر که تو بهترین آمرزنده هستی.

در این جهان و در جهان دیگر، برای ما خیر و خوبی مقدّر کن که همه ما به سوی تو بازمی گردیم و امید عفو و بخشش تو را داریم.

* * *

تو در جواب دعای موسی(علیه السلام)چنین گفتی: من در دنیا یا آخرت، هر کس را که

بخواهم به کیفر گناهانش گرفتار می سازم و هر کس که شایسته آمرزش باشد، او را از عذاب نجات می دهم. رحمت و مهربانی من همه چیز را فرا گرفته است.

من رحمت خاصّ خود را به کسانی نازل می کنم که اهل تقوا هستند و از گناهان دوری می کنند و به نیازمندان کمک می کنند و زکات را پرداخت می کنند و به آیات من ایمان می آورند.

* * *

موسی(علیه السلام)حقّ داشت نگران باشد، او بنی اسرائیل را به خوبی می شناخت، می دانست بعضی ها خواهند گفت: موسی(علیه السلام)، بزرگان ما را به دل کوه برد و آنان را به قتل رساند ! معلوم می شود او پیامبر نیست، اگر او پیامبر بود که دست به چنین کاری نمی زد، او چون دید نمی تواند خدا را نشان بزرگان ما بدهد، بزرگان ما را کشت تا زنده نباشند که به عجز و ناتوانی موسی(علیه السلام)شهادت بدهند.

موسی(علیه السلام)از تو خواست تا این هفتاد نفر را زنده کنی، تو دعایش را مستجاب کردی و آنان را زنده کردی، آری، تو خدای توانایی هستی و هرگاه اراده کنی می توانی هر کاری را انجام دهی. آن هفتاد نفر را زنده کردی تا شاهدی باشند بر اینکه در روز قیامت هم می توانی مردگان را زنده کنی.

* * *

اَعراف : آیه ۱۵۸ – ۱۵۷

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِى كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِى لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِى وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِى يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸)

سخن از رحمت و مهربانی مخصوص تو به میان آمد، به موسی(علیه السلام)گفتی که رحمت مخصوص خود را به کسانی نازل می کنی که این ویژگی ها را داشته باشند: پرهیزکار باشند، زکات بدهند و به آیات و نشانه های تو ایمان بیاورند.

به راستی نشانه های تو چیست که باید به آن ایمان آورد؟

تو حکایت موسی(علیه السلام)و قوم او را بیان می کردی، در اینجا از آخرین پیامبر خود سخن می گویی و از همه انسان ها می خواهی به او ایمان بیاورند.

محمّد(صلی الله علیه وآله)آخرین پیامبر توست و او کامل ترین دین آسمانی را برای انسان ها آورد، کسانی که از محمّد(صلی الله علیه وآله)پیروی کنند، از رحمت خاص تو بهره مند خواهند شد.

این ویژگی هایی است که تو برای محمّد(صلی الله علیه وآله)برمی شماری:

۱ – او فرستاده توست و تو پیام خود را برای او بیان کرده ای تا به همه برساند.

۲ – او پیامبری است که درس نخوانده است، او هرگز استاد ندیده است، او هرچه از علم و دانش دارد، از تو الهام گرفته است و هیچ دانشی را از این و آن نیاموخته است. او درس نخوانده است با این حال، قرآن و آموزه های عظیم آن را برای بشر به ارمغان آورده است.

۳ – ویژگی های او در تورات و انجیل بیان شده است و کسانی که این دو کتاب را خوانده اند به راحتی می توانند او را بشناسند.

۴ – او به خوبی ها و زیبایی ها امر می کند و از زشتی ها نهی می نماید.

۵ – غذاهای پاک را حلال اعلام می کند و هرچه پلید و ناپاک است را بر مردم حرام می کند.

۶ – برای نجات مردم از اسارت خرافات و عقاید باطل تلاش می کند و

زنجیرهای شرک و بُت پرستی را از پایِ آنان برمی دارد، او با همه رسوم غلط مبارزه می کند.

این شش ویژگی آخرین پیامبر توست، محمّد(صلی الله علیه وآله)ادامه دهنده راه پیامبران قبلی است، پیامبران معلّمان بزرگ بشریّت هستند که هرکدام در رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته اند، آنان از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده اند، آری، تو برای هدایت انسان، پیامبران زیادی فرستادی و هر کدام از آنان مردم را به یکتاپرستی فرا خواندند.

اکنون که قرآن را نازل کرده ای و محمّد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری فرستادی، از همه می خواهی که از دین اسلام پیروی کنند، پس چنین می گویی: «کسانی که به محمّد ایمان بیاورند و او را حمایت و یاری کنند و از نوری که همراه او آمده است، پیروی نمایند، رستگار می شوند و در روز قیامت به بهشت خواهند رفت».

* * *

این سخن توست: کسانی که به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان بیاورند و از نوری که همراه او فرستادی پیروی کنند، رستگار می شوند.

من می خواهم درباره آن «نور» بیشتر بدانم، یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)این آیه را برای آن حضرت خواند، امام فرمود: «منظور از این نور، حضرت علی(علیه السلام)و یازده امام بعد از او می باشد».

این سخن نشان می دهد که مؤمن واقعی کسی است که به پیامبر ایمان دارد و به امامت هم باور دارد، امامت و ولایت، عهدی آسمانی است، پیروی از امامت، شرط اساسی سعادت و رستگاری است.(۱۴۹)

تو در این آیه، مردم را به نبوّت و امامت دعوت کرده ای، همان طوری که آنان

باید به پیامبری محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان بیاورند، همان گونه باید ولایت امامان معصوم را هم بپذیرند، امامت و ولایت، ادامه راه پیامبران است.

امامت ، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است ، امامت ، مقامی آسمانی است که تو آن را به هر کس که بخواهی عنایت می کنی.

تو انسان ها را بدون امام رها نمی کنی، برای جانشینی بعد از پیامبر، برنامه داری. دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

* * *

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا به مردم چنین بگوید: «من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، من از جانب خدایی آمده ام که زمین و آسمان ها از آنِ اوست، خدایی جز او نیست، اوست که زنده می کند و می میراند، پس به او و پیامبر او ایمان بیاورید. ای مردم ! من پیامبری هستم که درس نخوانده ام و به خدا و کتاب های آسمانی او ایمان دارم، از من پیروی کنید تا در دنیا و آخرت به سعادت و رستگاری برسید».

* * *

اَعراف : آیه ۱۵۹

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹)

سخن از قوم موسی(علیه السلام)بود که چگونه قدر نعمت های تو را ندانستند، وقتی موسی(علیه السلام)به کوه طور رفت و چند روزی دیر کرد، آنان گوساله پرست شدند و فریب فتنه گران را خوردند، گناه آنان، گناهی بس بزرگ بود، امّا تو خدای مهربان

هستی و این خطای آنان را بخشیدی.

البتّه در میان آنان کسانی بودند که مردم را به حقّ دعوت می کردند و به حقّ و عدالت رفتار می نمودند، آنان در برابر گوساله پرستی تسلیم نشدند و از آیین موسی(علیه السلام)حمایت کردند.

این قانون توست، هر گاه جامعه ای دچار انحراف بشود، گروهی هستند که چراغ هدایت را روشن نگاه دارند، اگر چه تعداد آن ها کم باشد، امّا همین باعث می شود راه از چاه نشان داده شود، کسی که بخواهد اهل هدایت باشد، می تواند از راهنمایی آنان بهره ببرد.

* * *

اَعراف : آیه ۱۶۰

وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاس مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۶۰)

بنی اسرائیل در مسیر حرکت به فلسطین، وقتی به صحرای سینا رسیدند، تشنه بودند، آن ها نزد موسی(علیه السلام)آمدند و طلب آب نمودند. موسی(علیه السلام)نگاهی به آن بیابان خشک کرد، هیچ آبی یافت نمی شد، باید چه می کرد؟ دست به دعا برداشت و با تو سخن گفت، دعا کرد و از تو یاری خواست. موسی(علیه السلام)به امید تو این همه جمعیّت را همراهِ خود آورده بود.

صدای موسی(علیه السلام)را شنیدی، تو مهربان هستی و هیچ گاه بندگانت را فراموش نمی کنی، نزدیک موسی(علیه السلام)سنگ بزرگی بود، به موسی(علیه السلام)دستور دادی تا عصایش را به آن سنگ بزند.

ص:۳۳۵

عصایش را به سنگ زد، معجزه ای روی داد، از دل آن سنگ، دوازده چشمه آب جوشید، گفتی که مردم از این آب گوارا بنوشند.

امّا چرا دوازده چشمه از سنگ جوشید؟

یعقوب(علیه السلام)، دوازده پسر داشت، بنی اسرائیل همه از نسل این دوازده پسر بودند، آنان به دوازده گروه تقسیم می شدند، برای همین برای هر گروه، چشمه ای جداگانه جوشید تا از اختلاف میانشان جلوگیری شود.

تو نعمت های خود را بر آنان نازل کردی، روزها ابرها را می فرستادی تا بر سرشان سایه افکند و نور خورشید اذیّتشان نکند، برایشان از آسمان غذای گوارا می فرستادی، تو برایشان دو نوع غذای مقوّی از آسمان فرو می فرستادی: عسل و مرغ بریان.

به آنان اجازه دادی که از این نعمت ها استفاده کنند، امّا آنان بنای ناسپاسی را گذاشتند، از نعمت های تو استفاده می کردند و شکر آن را به جا نمی آوردند، آنان به تو ظلم نکردند، بلکه به خود ظلم کردند و سرمایه های وجودی خود را از دست دادند.

* * *

اَعراف : آیه ۱۶۲ – ۱۶۱

وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۱۶۱) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۶۲)

به راستی آنان چگونه به خود ظلم کردند؟ آنان سال های سال در انتظار بازگشت به بیت المقدس بودند، تو به آنان دستور دادی تا وقتی به دروازه های

ص:۳۳۶

بیت المقدس رسیدند، سجده کنند و این چنین بگویند: «بارخدایا ! گناهان ما را ببخش». آن ها باید به زبان خود می گفتند: «حطّه».

این آدابی بود که برای آنان قرار دادی، می خواستی این گونه گناهشان را ببخشی و پاداش نیکوکاران را افزون و افزون تر کنی.

مؤمنان به این دستور تو عمل کردند و رحمت و مهربانی ات را از آنِ خود نمودند، امّا عدّه ای از آنان سخنت را به مسخره گرفتند و به جای واژه «حطّه»، «حنطه» را به کار بردند. «حنطه» به معنای «گندم» بود، آن ها قصدی جز مسخره کردن نداشتند، می خواستند بگویند که گندم برای ما از این آداب باارزش تر است.

آنان که این سخن را مسخره کردند، به بلای سختی مبتلا شدند، عذابی همچون طاعون بر آنان فرود آمد و موجب ضعف و ناتوانی و اضطراب آنان شد.

آری، انسان ها در سرنوشت خود نقش دارند، نافرمانی آن ها، زمینه ساز عذاب است، همان طور که اطاعت از فرمانت سبب آمرزش و سعادت دنیا و آخرت می شود.

* * *

اَعراف : آیه ۱۶۸ – ۱۶۳

وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَهِ الَّتِی كَانَتْ حَاضِرَهَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِی السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۳) وَإِذْ قَالَتْ أُمَّهٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَهً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۶۴) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَهً خَاسِئِينَ (۱۶۶) وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌرَحِيمٌ (۱۶۷) وَقَطَّعْنَاهُمْ فِی الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ

بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۶۸)

در اینجا ماجرای گروهی از یهودیان را برایم ذکر می کنی که به «یاران روز شنبه» مشهور شده اند. آنان مردمی بودند که کنار دریای سرخ زندگی می کردند، تو به آنان فرمان داده بودی که شنبه را روز تعطیلی خود قرار دهند و این روز به کسب و کار نپردازند و در این روز به ماهیگیری نپردازند.

تو خواستی آنان را امتحان کنی، روزهای شنبه، ماهیان زیادی به سوی ساحل می آمدند، امّا روزهای دیگر، ماهیان کمتری به چشم می آمد.

طمع مال دنیا در قلب هاشان بیشتر شد، برای همین کنار ساحل حوضچه هایی ساختند، روزهای شنبه صبر می کردند تا ماهی ها وارد حوضچه ها شوند، بعد از آن، راه حوضچه ها را می بستند و روز یکشنبه به صید ماهی اقدام می کردند. آن ها تصوّر می کردند این گونه می توانند حکم تو را به بازی بگیرند.

* * *

مردم آن شهر در آن روز به سه دسته تقسیم می شدند:

اوّل: گروهی که در روزهای شنبه، ماهی می گرفتند و پول زیادی هم به دست می آوردند، چون در این روز، ماهی های زیادی در دریا آشکار می شد.

دوم: گروهی که بی طرف و بی خیال بودند، آنان خودشان ماهی نمی گرفتند امّا نهی از منکر هم نمی کردند.

سوم: گروهی که همواره مردم را از عذاب تو می ترساندند و نهی از منکر می کردند.

* * *

کسانی که بی طرف و بی خیال بودند وقتی می دیدند عدّه ای از مؤمنان نهی از

منکر می کنند به آنان می گفتند:

ـــــ چرا این قـدر خودتان را خسـته می کنیـد؟ این مردم که به سـخن شـما گوش نمی کننـد، خـدا اگر بخواهد آنان را عذاب خواهد کرد.

ـــــ وظیفه ما این است که نهی از منکر بنماییم، ما بایـد به وظیفه خود عمل کنیم و کاری نداریم سـخن ما نتیجه می دهد یا نه. وقتی ما نهی از منکر می کنیم، حجّت را بر آنان تمام می کنیم، البتّه ممکن است سـخن ما در دل آنان، مؤثّر افتد و آنان دست از گناه بردارند.

* * *

سرانجـام تو تصـمیم گرفتی تـا عـذاب را بر آنـان نـازل کنی، گروهی که نهی از منکر می کردنـد را نجات دادی، امّا دو گروه دیگر را عذاب نمودی، کسانی که روز شـنبه ماهی صـید می کردند و کسانی که نهی از منکر نمی کردند را به عذاب سـختی مبتلا ساختی، این عذاب، نتیجه نافرمانی خود آنان بود.

آری، آنان نافرمانی تو را کردند و تو هم آنان را از رحمت خود دور کردی و آنان مسخ شدند و به شـكل میمون در آمدند و سه روز گذشت، بعد از آن، باران و بادی شدید بر آنان فرستادی و همه آنان نابود شدند.(۱۵۰)

* * *

اَعراف : آیه ۱۷۰ – ۱۶۹

فَخَلَفَ مِنْ بَعْـدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُـذُونَ عَرَضَ هَـٰذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَـيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَـاقُ الْكِتَـابِ أَنْ لَـا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَـا فِيهِ وَالـدَّارُ الْـآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَـا تَعْقِلُونَ (۱۶۹) وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (۱۷۰)

تو یهودیان را در زمین، گروه گروه پراکنده کردی و این برای آنان ذلّت و خواری است، بعضـی از آنان درسـتکارند و حقّ را پذیرفتند، امّا گروه دیگر، حق را شناختند و آن را انکار کردند، تو آنان را با نعمت ها و بلاها آزمودی، شاید به خود آیند و از عصیان و سرکشی دست بردارند.

* * *

اگر یهودیان زمان موسـی(علیه السـلام)، دچار خطاهای متعـدّدی شدند، امّا نسل های بعدی آنان، گناهان بیشتری انجام دادند، آنان تورات را به ارث بردنـد امّا شـیفته دنیا شدنـد و به خود امتیاز ویژه ای دادند و گفتند: «هر گناهی که بکنیم، خدا ما را می بخشد».

آنـان از مردم پـول می گرفتنـد و تـورات را تحریف می کردنـد و به دروغ، سـخنانی را به تو نسـبت می دادنـد. برای به دسـت آوردن ثروت بیشتر، هر کاری می کردند.

چرا آنان فراموش کردند که تو در تورات از آنان عهد گرفتی که جز سخن حق نگویند؟ آنان بارها تورات را خوانده اند، پس چرا از گناه دست برنداشتند؟ چه شد که سخن تو در دل های آنان اثر نکرد؟ علاقه به دنیا و لذّت های زودگذر آن، سبب شد قلب آنان تیره و تاریک شود، اگر آنان با خود فکر می کردنـد می فهمیدنـد که آخرت برای کسـی که پرهیزکار باشد، از این دنیا بهتر و نیکوتر است.

کسـانی که به کتـاب آسـمانی عمـل کننـد و نمـاز را به پادارنـد، در روز قیامت، اجر و پاداش خود را می بیننـد، زیرا تو هرگز پاداش درستکاران را تباه نمی کنی.

تو در تورات از ظهور آخرین پیـامبر خود سـخن گفتی و نشـانه های او را برای همه بیان کردی، یهودیان به خوبی می دانسـتند که محمّـد(صـلی الله علیه وآله)، همـان پیـامبر موعود است، گروهی از آنـان به محمّـد(صـلی الله علیه وآله)ایمان آوردنـد و به سخن تو عمل نمودند، تو آنان را در روز قیامت در بهشت خود جای خواهی داد.

* * *

اَعراف : آیه ۱۷۱

وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّه وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۱)

وقتی موسی(علیه السلام)از کوه طور بازگشت، همراه خود تورات را آورد، او تورات را برای مردم خواند، وقتی آنان از این سخنان تو مطّلع شدند، با خود گفتند که عمل به تورات مشکل است و شروع به مخالفت کردند.

اینجا بود که کوه طور به صورت معجزه آسایی از جا کنده شد و بالای سر آنان قرار گرفت، آنان سایه کوه را بالای سر خود دیدند و ترسیدند و گمان کردند که آن کوه برآنان فرود خواهد آمد.

تو به آنان چنین گفتی: «با جدیّت و پشتکار به دستورات تورات عمل کنید، آنچه در آن است را به خاطر بسپارید، باشد که پرهیزکار شوید !».

آری، آنان آن روز همه وحشت زده شدند و دست به دامن موسی(علیه السلام)زدند و با تو پیمان بستند که به تورات عمل کنند و این گونه بود که خطر از آنان برطرف شد.(۱۵۱)

اَعراف : آیه ۱۷۴ - ۱۷۲

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ (۱۷۲) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَکَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَکُنَّا ذُرِّیَّهً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (۱۷۳) وَکَذَلِکَ نُفَصِّلُ الْآیَاتِ وَلَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۱۷۴)

برایم از پنج پیامبر بزرگ (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب(علیهم السلام)) سخن گفتی، سپس از موسی(علیه السلام)و تلاش های او برای هدایت مردم حکایت ها نقل کردی، پیامبران تو وظیفه خود را انجام دادند، امّا بیشتر مردم سخن آنان را نپذیرفتند، آنان شیفته دنیا شدند و راه شیطان را برگزیدند.

امّا تو در انسان نور فطرت را قرار دادی و استعداد درک حقیقت توحید و یکتاپرستی را عنایت کردی. همه انسان ها دارای روح توحید هستند، فطرت آنان بیدار است و با آن می توانند تو را بشناسند و به سوی تو رهنمون شوند.

درست است که شیطان هر لحظه انسان را وسوسه می کند و او را به راه گمراهی می کشاند، امّا آمادگی برای پذیرش یگانگی تو در قلب های همه وجود دارد. تو

در همه انسان ها، حسّی درونی را به امانت گذاشته ای که آن حس، آن ها را به سوی تو فرا می خواند.

نور فطرت می تواند باعث رستگاری انسان ها شود. در واقع، این نور، سرمایه ارزشمندی برای انسان است. پیامبران تو با توجّه به این سرمایه، انسان ها را به سوی تو فرا خواندند.

* * *

به راستی تو چه زمانی، نور فطرت را درون انسان ها قرار دادی؟

این سؤال من است و این آیه، پاسخی به این سؤال. تو در این آیه از روزی سخن می گویی که تو از پشت فرزندان آدم، همه فرزندان آن ها را برگرفتی و آنان را بر خودشان گواه گرفتی و گفتی: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می دهیم که تو پروردگار ما هستی». به راستی آن روز چه روزی بود؟ تو چه زمانی به همه خود را معرّفی کردی و از آنان اعتراف گرفتی؟

* * *

نام او زراره است، او در شهر کوفه زندگی می کند، همه او را به عنوان یکی از شاگردان امام باقر(علیه السلام)می شناسند و به سخنان او اطمینان دارند.

او دوست داشت بداند تفسیر این آیه چیست، برای همین یک بار که به مدینه سفر کرده بود خدمت امام باقر(علیه السلام)رفت و از آن حضرت درباره این آیه سؤال نمود.

امام باقر(علیه السلام)در جواب چنین فرمود: «خدا همه فرزندان آدم را از پشت او بیرون آورد، آنان مانند ذرّه های کوچکی بودند. خدا در آن روز، خودش را به آنان معرّفی کرد...».(۱۵۲)

* * *

اکنون می فهمم که این آیه از چه روزی سخن می گوید، روز میثاق بزرگ، عالَم

ص:۳۴۳

ذرّ. قبل از این که تو انسان ها را خلق کنی، آنان را به صورت ذرّه های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی، آنان تو را شناختند.

در آن روز، همه تو و پیامبران تو را شناختند و به آن اعتراف کردند. آن روز، روز میثاق بزرگ بود، این کلّیات عالم ذرّ است، امّا جزئیّات آن برای ما معلوم نیست، امّا اصل مطلب، حقیقتی است که امام باقر(علیه السلام)آن را برای ما بیان کرده است.

* * *

به راستی چرا تو چنین کردی؟ تو می خواستی آنان در روز قیامت نگویند ما از این امر بی خبر بودیم.

کسی که پدر و مادر او بُت پرست است و او هم از پدر و مادر خود پیروی کرده است، تو در روز قیامت او را به عذاب گرفتار می سازی. اگر چنین کسی در روز قیامت به تو بگوید که من نادان بودم، من از پدر و مادرم پیروی کردم و نمی دانستم یکتاپرستی چیست، آیا تو برای او پاسخی داری؟

جواب تو روشن و واضح است، تو در آن روز میثاق، نور فطرت در وجود همه قرار دادی و به همه استعداد درک حقیقت توحید و یکتاپرستی را عنایت کردی.

در عالم ذرّ، خودت را به همه معرّفی کردی و از همه گواهی گرفتی، در وجود آنان، حسّی درونی را به امانت گذاشتی تا آن ها را به سوی یکتاپرستی رهنمون سازد.

عالم ذرّ، عالَمی برتر و والاتر از این جهانِ خاکی بود. (عالَمی که به آن مَلَکوت می گویند و از جنس دنیایِ فرشتگان است).

سخن کسی که در روز قیامت می گوید من نادان بودم و پدر و مادرم، بُت پرست بودند، رد می شود، زیرا او ندای فطرت خویش را شنید و آن را انکار کرد، او به خاطر این گرفتار عذاب خواهد شد که به ندای فطرت خویش، پاسخی نداد.

تو در اینجا از پیمان بزرگی سخن گفتی، این پیمان، راز بزرگی است که حقیقت

وجودی انسان با آن معنا پیدا می کند.

تو این گونه آیات خود را برای مردم بیان می کنی تا در آن فکر کنند، باشد که به سوی حقیقت بازگردند.

آری، نور فطرت، همان سرمایه ای است که هر انسانی با خود دارد و همان برای هدایت و رستگاری او کافی است، افسوس که گروهی به ندای فطرت خویش، پاسخ نمی دهند و خود را از سعادت و رستگاری محروم می کنند.

* * *

تو دو راهنما برای هدایت انسان قرار داده ای:

اوّل: ندای فطرت و سرمایه درونی که از عالم ذرّ در او قرار داده ای.

دوم: پیامبران که فرستاده تو هستند و پیام تو را به انسان ها می رسانند، تو آنان را با معجزات آشکار به سوی مردم فرستادی تا آنان را هدایت کنند.

وقتی انسان، سخن پیامبران تو را می شنود، آن سخن را آشنا می یابد و آن را با ندای فطرت خویش هماهنگ می یابد، البتّه تو به انسان اختیار داده ای، او باید خودش راه خود را انتخاب کند. انسان حقّ بودن سخن پیامبران را درک می کند و آن را با وجدان خود می فهمد، بعد از آن، راه خود را انتخاب می کند، یا ایمان می آورد و یا راه کفر را برمی گزیند.

* * *

اَعراف : آیه ۱۷۷ – ۱۷۵

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵) وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶) سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷)

ص:۳۴۵

شایـد انسان بتواند همه اطرافیان خود را فریب بدهد، امّا هرگز نمی تواند خود را فریب بدهد، انسان هر کاری بکند، باز فطرت او، حقیقت را می فهمـد. در سـخت ترین شـرایط، انسان به راحتی می توانـد بفهمـد که آیا راه حقّ را انتخاب کرده است یا نه. نور فطرت همواره با او همراه است.

در اینجا از شخصـی به نام «بَلعَم» برایم سـخن می گویی، او توانست مردمی را که اطراف او جمع شـده بودنـد فریب بدهد، امّا نتوانست فطرت خود را فریب بدهد، او می دانست که راه گمراهی را انتخاب نموده است.

بَلعَم که بود؟ ماجرای او چه بود؟

او در زمان موسـی(علیه السلام)زندگی می کرد، از علم و دانش زیادی برخوردار بود، او اسم اعظم تو را می دانست و دعایش مستجاب بود.

زمانی که فرعون تصـمیم داشت موسـی(علیه السـلام)را نابود کنـد، به فکر آن افتاد تا از بَلعَم برای هدف خویش اسـتفاده کند. فرعون برای بَلعَم پول و ثروت زیادی فرستاد و از او خواست تا بر موسی(علیه السلام)نفرین کند تا او و یارانش نابود شوند.

بَلعَم این پیشـنهاد فرعون را پـذیرفت، امّـا وقتی خواست بر موسـی(علیه السـلام)نفرین کنـد، اسم اعظم را فراموش کرد و هرچه تلاـش کرد نتوانست آن را به یاد آورد. بَلعَم با این کار خود را از آن نعمت هایی که به او داده بودی محروم کرد و شـیطان به او دست یافت و او از گمراهان شد.(۱۵۳)

اگر تو می خواستی می توانستی به اجبـار بَلعَم را در مسـیر حقّ نگـاه داری و مقـام او را بالاـ ببری، امّـا اجبـارِ انسان ها به انجام کـاری، بـا قـانون تـو منافـات دارد، تو انسـان را آزاد آفریـده ای، راه خوب و بـد را به او نشـان دادی، خود او بایـد راه خود را انتخاب کند. وقتی بَلعَم راه شیطان را انتخاب کرد، تو او را به حال خود رها کردی.

به راستی چرا بعلم به چنین سرنوشتی مبتلا شد؟ او شیفته دنیا بود و نسبت به ثروت و مال دنیا، عطش زیادی داشت.

او مانند سگی است که همیشه زبان خود را به علامت تشنگی بیرون آورده است، اگر به او حمله کنی، دهانش باز و زبانش بیرون است، اگر او را به حال خود رها کنی، باز چنین است و فرقی به حال او ندارد.

این مثل کسانی است که آیات تو را انکار کردند. از ما می خواهی تا این داستان ها را برای دیگران بازگو کنیم شاید آنان فکر کنند، افرادی مثل بلعم، بر اثر حرص به دنیا، همیشه حالت عطش بی پایان دارند و همواره به دنبال دنیا و ثروت آن می باشند، آنان هیچ گاه از ثروت دنیا، سیر نمی شوند.

به راستی که حکایت کسانی که سخنان تو را دروغ شمردند، چه حکایت بدی است ! آنان به خودشان ظلم کردند و خود را از خوشبختی محروم ساختند.

* * *

اَعراف : آیه ۱۷۹ – ۱۷۸

مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی وَمَنْ یُضْلِلْ فَأُولَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۷۸) وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ کَثِیرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا یَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْیُنٌ لَا یُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا یَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۷۹)

هر کس که به دنبال هدایت باشد، تو زمینه هدایت را برای او فراهم می کنی و هر کس هم به دنبال گمراهی باشد، تو به او مهلت می دهی و او را به حال خود رها می کنی و مانع کارش نمی شوی.

آری، تو راه خوب و بد را به انسان نشان می دهی و این انسان است که باید به اختیار خود، راه خود را برگزیند. اگر کسی از زمینه هدایتی که تو برایش فراهم کرده ای، بهره ببرد، او هدایت شده واقعی است.

کسی هم که راه گمراهی را انتخاب می کند، تو او را به حال خود رها می کنی و این گونه است که او به گمراهی خود سرگرم می شود و از زیانکاران می شود.

* * *

تو برای مؤمنان، بهشت را آماده کرده ای، کسانی که در مسیر هدایت تو گام بردارند، در بهشت جای می دهی، امّا کسانی که راه گمراهی را در پیش گیرند، در جهنّم گرفتار عذاب خواهند شد.

گروه زیادی از انسان ها و جنّ ها به جهنّم خواهند رفت، جهنّم نتیجه اعمال خود آنان است، تو همه انسان ها را پاک آفریده ای و وسایل سعادت و رستگاری را در اختیار آنان قرار دادی، امّا برخی از آنان از چشم و گوش و عقل خود استفاده نمی کنند و راه سقوط و جهنّم را در پیش می گیرند.

آنان دل هایی دارند که با آن حقّ را درنمی یابند چشم هایی دارند که با آن راه راست را نمی بینند، گوش هایی دارند که با آن سخن حقّ را نمی شنوند، آنان خود را به کری و کوری زده اند، راه دشمنی با حقّ را پیش گرفته اند، برای همین آنان مانند چهارپایان هستند، بلکه از آنان گمراه ترند. کسی که از استعدادهایی که تو به او داده ای استفاده نکند و فقط به فکر خوراک و خواب و شهوت خود باشد، از حیوان، پست تر است. آنان از عذابی که در انتظارشان است، غافل هستند.

* * *

اَعراف : آیه ۱۸۰

وَلِلَّهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸۰)

نام های نیکو و زیبایی برای تو وجود دارد، از ما می خواهی تا تو را با آن نام ها بخوانیم. گروهی نام های تو را برای غیر تو به کار می برند و برای تو شریک قرار می دهند، مسیحیان، عیسی(علیه السلام)را «خدا» می دانند و نام «الله» را برای او به کار می برند، در حالی که «الله» نام زیبای توست، اکنون از ما می خواهی که از آنان پیروی نکنیم، زیرا آنان به زودی سزای این کار خود را خواهند دید و به عذاب

گرفتار خواهند شد.

* * *

تو ۹۹ نـام خود را در قرآن ذکر کرده ای، همه این نام ها زیبا و نیکو هسـتند، تو دوست داری که بنـدگانت تو را با این اسامی بشناسند.(۱۵۴)

در اینجا بعضی از نام های تو را می نویسم:

الله، پروردگار، مهربان، بخشـنده، آفریننده، عزّت دهنده، عادل، قدردان، یکتا، بینا، شنوا، دانا، توانا، توبه پذیر، یگانه، قدرتمند، بزرگ، بی نیاز، آگاه، پیروز، یاری کننده، روزی دهنده، نزدیک به بندگان، بی نیاز کننده، راهنما...

* * *

اَعراف : آیه ۱۸۱

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۸۱)

اکنون می خواهی دربـاره بنـدگان خود سـخن بگویی، این قـانون توست که همیشه در بنـدگان تو، گروهی هسـتند که به حقّ راهنمایی می کنند و بر اساس حق داوری می کنند، آنان مانند چراغ های پر نور، در تاریکی ها می درخشند و راه راست را به مردم نشان می دهند.

تو جامعه را بدون راهنما باقی نمی گذاری، در همه امّت ها، پیامبران و جانشـینان او رهبری و هدایت مردم را به عهده داشـتند، برای امّت اسلامی هم دوازده امام معصوم را قرار دادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

علی(علیه السـلام)، تجسّم همه خوبی هـا و زیبـایی هـا بود، تو به او مقـام عصـمت را بخشـیدی و او جامعه را به سوی سـعادت رهنمون بود، تو مسـیر هـدایت را بـا امـامت تـداوم بخشـیدی، در هر زمانی، یکی از امامان معصوم عهـده دار این مقام بودنـد، علی(علیـه السـلام)، حسـن(علیـه السـلام)، حسـین(علیـه السـلام)تـا مهـدی(علیـه السـلام). امروز هـم حجّت تـو، مهـدی(علیه السلام)است.( )

* * *

اَعراف : آیه ۱۸۳ – ۱۸۲

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲) وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۱۸۳)

کسی که قرآن تو را دروغ می شمارد، به «استدراج» مبتلا می کنی. «استدراج» یعنی کسی را آرام آرام در دام انداختن !

اگر کسی راه گمراهی را پیش بگیرد و تو مال و ثروت او را زیاد کنی، در واقع او را به دام انداخته ای، او را به دنیا مشغول می کنی و او آن چنان غرق دنیا می شود که دیگر توبه را فراموش می کند.

کسی که آیات تو را تکذیب کند، از راهی که متوجّه نمی شوند، آرام آرام به دامش می اندازی و سرانجام زندگی اش را برمی چینی و به عذاب گرفتارش می کنی. این همان استدراج است.

این قانون توست، تو گناهکارانی را که دیگر امیدی به بازگشت آن ها نیست، مرحله به مرحله، از رحمت خود دور می کنی و آنان تو را فراموش می کنند و پس از آن به یک باره در عذاب گرفتار می آیند.

آری، این طرح و نقشه تو برای آنان است، نقشه ای که قوی و حساب شده است و کافران را به دام می اندازد و به کیفر اعمالشان می رساند.(۱۵۵)

* * *

اسم او «سَعدان» بود و از یاران امام صادق(علیه السلام)بود، وقتی این آیه را خواند، بسیار نگران شد، او وضع مالی خوبی داشت و نعمت های زیادی داشت، خانه بزرگی داشت و چند نفر در خانه او به خدمت گزاری مشغول بودند، او می ترسید که نکند این ثروت ها، نشانه استدراج باشد، این فکر خیلی ذهن او را درگیر کرده بود.

سرانجام خدمت امام صادق(علیه السلام)رفت و سؤال خود را برای آن حضرت بیان کرد:

ای امام مهربان ! من هرچه از خدا خواسته ام به من داده است. دست به هر کاری می زنم موفّق می شوم و ثروت زیادی نصیبم می شود ! امّا مردمان مؤمنی را می بینم که ایمانشان از من قوی تر است، امّا آن ها در فقر زندگی می کنند، من می ترسم این همه ثروتی که خدا به من داده است، به علّت «استدراج» باشد، نکند خدا این طوری می خواهد مرا از یاد خود دور کند.

امام صادق(علیه السلام)نگاهی به او کرد و چنین فرمود: «ای سَعدان ! آیا تو شکر این نعمت ها را به جا می آوری؟ اگر بنده شکرگزاری باشی و حقّ شکر را ادا کنی دیگر این نعمت ها، استدراج نیست. تا زمانی که شکر و ستایش خدا را فراموش نکرده ای، نترس. بدان که این نعمت ها همه رحمت خدا است و خداوند تو را دوست داشته و این همه نعمت به تو ارزانی داشته است. از آن روزی بترس که خدا به تو نعمتی بدهد و تو شکر آن را به جا نیاوری. آن روز است که استدارج شروع می شود و تو باید نگران باشی».(۱۵۶)

کافرانی که تو آنان را به استدراج مبتلا می کنی، شکر نعمت های تو را به جا نمی آورند، آنان اصلاً تو را فراموش کرده اند، قرآن و پیامبر تو را انکار می کنند، برای همین تو از راهی که آن ها متوجّه نمی شود، آرام آرام آنان را به دام می اندازی و سرانجام به عذاب خود گرفتار می سازی.(۱۵۷)

ص:۳۵۱

اَعراف : آیه ۱۸۶ - ۱۸۴

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّه إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۸۴) أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْء وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيث بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵) مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۸۶)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را برای هدایت مردم فرستادی، او وظیفه سنگینی بر عهده داشت، باید از هر فرصتی برای نجات مردم از بُت پرستی استفاده می کرد، شبی او بالای کوه صفا رفت. کوه صفا، نزدیک کعبه قرار دارد، او بالای آن کوه ایستاد و مردم را صدا زد و آنان را از بُت پرستی برحذر داشت و آنان را از عذاب روز قیامت ترساند.

مردم به سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله)گوش فرا می دادند، سخنان او در دل بعضی از جوانان، تأثیر می گذاشت، بزرگان مکّه که منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، نگران شدند.

آن ها می دانستند که اگر عقیده مردم به بُت ها کم رنگ شود، دیگر از ریاست و

ثروت آن ها چیزی باقی نخواهد ماند، آنان به مردم گفتند: «ای مردم ! به سخنان چه کسی گوش می کنید؟ مگر نمی بینید که او دیوانه ای بیش نیست. او در این وقت شب، مردم را ندا می کند».(۱۵۸)

تو این سخن آنان را شنیدی و این آیه را نازل کردی: «آیا آنان فکر نمی کنند که پیامبر، هیچ جنونی ندارد، چگونه به او چنین نسبت ناروایی را می دهند؟ او با سخنی که همه می فهمند مردم را از عذاب روز قیامت می ترساند».

آری، مردم مکّه، محمّد(صلی الله علیه وآله)را به خوبی می شناختند، او چهل سال با این مردم زندگی کرده بود و همواره آثار تفکّر و نبوغ را در او دیـده بودند، آن ها او را «محمّد امین» لقب داده بودند، پس چرا آنان به او تهمت دیوانگی می زدند؟ آیا بهتر نبود که فکر می کردند و به سخن او گوش می دادند و هشدار او را جدّی می گرفتند.

* * *

چرا آنـان در عظمت آسـمان ها و زمین و هرچه تو آفریـده ای، تفکّر نمی کننـد؟ چرا به اسـرار جهان هستی فکر نمی کننـد تا عظمت تو را دریابند؟ چرا لحظه ای نمی اندیشـند که شاید مرگ آنان نزدیک باشد و اگر در گمراهی بمیرند، به عذاب جهنّم گرفتار خواهند شد؟

هیچ انسانی برای همیشه در این دنیا نمی ماند، مرگ سراغ همه می آید، اگر آن ها می خواهند به سعادت و رستگاری برسند، باید هرچه سریع تر ایمان بیاورند.

اینـان به قرآن ایمان نمی آورنـد، آیا در انتظارنـد تا کتابی برتر و بهتر از قرآن، نازل شود؟ کـدام کتاب می توانـد بهتر از قرآن باشد؟

چرا آنان به قرآن که آخرین کتاب آسمانی است ایمان نمی آورند؟

جواب این سؤال روشن است، آنـان تصـمیم گرفته انـد ایمـان نیاورنـد، تو همه انسان ها را آزاد آفریـده ای، راه خوب و بـد را نشان آنان می دهی، خود آنان باید راه خود را انتخاب کنند، اگر کسی راه گمراهی را در پیش گرفت، تو به او فرصت

می دهی و او را به حال خود رها می کنی تا در سرکشی خود، سرگشته و حیران بماند.

آری، وقتی تو کسی را به حال خود رها کنی، او در مسیر سقوط و گمراهی پیش می رود و راه توبه را بر خود می بندد و دیگر امیدی به هدایت او نیست.

* * *

اَعراف : آیه ۱۸۷

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۷)

بزرگان مکّه وقتی متوجّه شدند که آرام آرام، دل های مردم به سوی اسلام جذب شده است، به فکر چاره افتادند، آن ها تصمیم گرفتند تا چند نفر را به «نجران» بفرستند، نجران، مرکز علمی مسیحیان بود و کسانی که با کتاب های تورات و انجیل آشنایی داشتند در آنجا زندگی می کردند.

چند نفر از آنان به نجران سفر کردند تا چند سؤال پیچیده را از مسیحیان فراگیرند و آن را از پیامبر بپرسند. آنان خیال می کردند وقتی این سؤال های سخت را از پیامبر بپرسند، او از جواب به آن سؤال ها، ناتوان خواهد شد و در آن صورت، آبروی او پیش مردم خواهد رفت.

مدّتی گذشت، کسانی که به نجران رفته بودند به مکّه بازگشتند، آنان سؤال مهمّی را با خود آورده بودند تا آن را از پیامبر بپرسند.(۱۵۹)

* * *

از تو درباره قیامت می پرسند که چه زمانی برپا می شود؟

ای محمّد ! به آنان چنین پاسخ ده: فقط خدا می داند که قیامت چه زمانی برپا

می شود، زمان آن را هیچ کس غیر او نمی داند. از روز قیامت سخن گفتید، بدانید که برپا شدن قیامت، ساده نیست، این حادثه، بر آسمان ها و زمین، بسی سنگین و پراهمیّت است و به طور ناگهانی فرا می رسد.

ای محمّد ! این مردم طوری از تو این سؤال را می پرسند که گویی تو از زمان وقوع قیامت باخبری، به آنان بگو که فقط خدا می داند قیامت کی برپا می شود، بیشتر مردم نمی دانند که جز خدا کسی از زمان وقوع قیامت، باخبر نیست.

* * *

چرا زمان روز قیامت نامعلوم است؟ چرا کسی جز تو از آن خبر ندارد؟

این عدم آگاهی بشر از زمان رستاخیز و ناگهانی بودن آن، سبب می شود تا مردم، روز قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند و خود را برای نجات از سختی های آن روز آماده کنند و از گناهان دوری نمایند.

* * *

اَعراف : آیه ۱۸۸

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸)

وقتی بزرگان مکّه دیدند که پیامبر به سؤال آنان پاسخ داد به فکر فرو رفتند، آنان تصمیم گرفتند تا از پیامبر بپرسند: «ای محمّد ! تو می گویی که فرستاده خدا هستی و با او ارتباط داری، پس چرا تو از گرانی و ارزانی اجناس در آینده خبر نمی دهی تا بتوانی سود ببری و ثروت زیادی برای خود جمع کنی؟».(۱۶۰)

اکنون تو از پیامبر می خواهی تا به آنان این گونه جواب دهد: «ای مردم ! بدانید من اختیار سود و زیان خودم را هم ندارم، نمی توانم سودی به دست آورم یا زیانی را دور سازم مگر آن که خدا مرا بر آن آگاه سازد، اگر من علم غیب داشتم،

برای خود، خیر و مال و ثروت بیشتری فراهم می آوردم و هرگز دچار فقر نمی شدم و بیماری و ناتوانی به من نمی رسید. من فقط بیم دهنده ام، شما را از عذاب روز قیامت می ترسانم و مؤمنان را به بهشت خدا بشارت می دهم.

* * *

منظور از علم غیب، آگاهی از اسرار پنهان جهان می باشد. تو در این آیه، به پیامبرت دستور می دهی تا به همه اعلام کند که پیامبر به خودی خود، علم غیب نمی داند، امّا وقتی آیه ۲۶ و ۲۷ سوره جنّ را می خوانم، می بینم که تو در آنجا به این نکته اشاره می کنی که به هر کدام از فرستادگانت که بخواهی علم غیب می دهی.

من باید در این دو سخن تو فکر کنم، یک جا می گویی که پیامبر، علم غیب ندارد، جای دیگر می گویی که به پیامبران، علم غیب می دهی. منظور تو از این سخنان چیست؟

تو به پیامبر چیزهایی را یاد دادی که از غیب است، این علم را تو به او داده ای، اگر تو چیزی از غیب به او نیاموزی، او غیب نمی داند.

پس سخن صحیح این است: پیامبر، از پیش خودش، علم غیب ندارد، اگر تو به او این دانش را ندهی، او از اسرار جهان چیزی نمی داند، امّا وقتی تو به او این دانش را می دهی، او از برخی اسرار نهان جهان آگاهی پیدا می کند.

هدف تو این است که مبادا مسلمانان درباره مقام پیامبر، غلوّ و زیاده روی کنند، آنان باید بدانند که پیامبر، بنده ای از بندگان توست، تو او را آفریده ای و البتّه به او مقامی بس بزرگ داده ای و او را بر اسرار جهان آگاه ساخته ای. او هرچه دارد از تو دارد، اگر لحظه ای تو لطف و عنایت خود را از او برداری، او هیچ علم و دانشی نخواهد داشت.

* * *

اَعراف : آیه ۲۰۰ – ۱۸۹

هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْس وَاحِدَه وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِیَسْکُنَ إِلَیْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَیْتَنَا صَالِحًا لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ (۱۸۹) فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَکَاءَ فِیما آتَاهُمَا فَتَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ (۱۹۰) أَیُشْرِکُونَ مَا لَا یَخْلُقُ شَیْئًا وَهُمْ یُخْلَقُونَ (۱۹۱) وَلَا یَسْتَطِیعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ (۱۹۲) وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی لَا یَتَّبِعُوکُمْ سَوَاءٌ عَلَیْکُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (۱۹۳) إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُکُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْیَسْتَجِیبُوا لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ (۱۹۴) أَلَهُمْ أَرْجُلٌ یَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَیْدٍ یَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْیُنٌ یُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَکَاءَکُمْ ثُمَّ کِیدُونِ فَلَا تُنْظِرُونِ (۱۹۵) إِنَّ وَلِیِّیَ اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ (۱۹۶) وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ (۱۹۷) وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی لَا یَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ وَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ (۱۹۸) خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِینَ (۱۹۹) وَإِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۰۰)

تو همه انسان ها را از آدم(علیه السلام)آفریدی و همسرش، حوّا را از جنس او قرار دادی تا آدم(علیه السلام)در کنار او احساس آرامش کند. آدم و حوّا زندگی خود را آغاز کردند و تو تصمیم گرفتی تا نسل بشر ادامه پیدا کند، اینجا بود که آدم(علیه السلام)با همسرش، هم بستر شد و حوّا باردار شد، در ابتدای حاملگی، او احساس سنگینی نمی کرد و به کارهای خود ادامه می داد، امّا وقتی بچّه در رحم او بزرگ تر شد، او به زحمت افتاد و از حرکت و رفت و آمد در رنج بود.

آدم و حوّا(علیهم السلام)چنین دعا کردند: «بارخدایا ! اگر به ما فرزند شایسته و سالم و تندرست عنایت

کنی، ما از شکرگزاران خواهیم بود».

تو دعـای آنـان را مسـتجاب کردی و به آنان فرزنـدانی سالم و تنـدرست عنایت کردی و این گونه نسل بشـر زیاد شـد. پس از مـدّتی آدم و حوّا(علیهما السـلام)از دنیا رفتنـد و نسل آنان در زمین زیاد شـد، شایسـته بود که فرزنـدان آدم(علیه السـلام)تو را پرسـتش کننـد و شـکرگزار نعمت هایی باشـند که تو به آنان داده ای، امّا نسل بشـر (از زن و مرد) رو به بُت پرستی آوردنـد و برای تو شـریک قرار می دهند، تو برتر از آن هستی که برایت شـریک قرار دهند، تو هرگز شریکی نداشته ای، تو خدای یگانه ای.(۱۶۱)

به راستی چرا فرزندان آدم(علیه السـلام)قدری فکر نکردند، آن ها بُت هایی را پرستیدند که نمی توانستند چیزی را خلق کنند، آن بُت ها، خود به دست انسان ها، درست شده بودند، بُت ها نه می توانستند به انسان ها کمک کنند و نه به خودشان !

بت ها، قطعه هایی از سـنگ و چوب بودند که به دست انسان ها تراشیده می شد، ناتوان و بی جان، چرا انسان های جاهل، آن ها را می پرستیدند؟

* * *

بُت پرستی از ابتدای تاریخ بشـر آغاز شد و تا زمان پیامبر ادامه پیدا کرد، مردم مکّه هم بُت پرست بودند، اکنون تو با مشرکان مکّه سخن می گویی: ای بُت پرستان ! اگر این بُت ها را به راه راست دعوت کنید، از شما پیروی نمی کنند.

برای شما یکسان است، چه صدایشان بزنید و چه خاموش باشید.

چرا قدری فکر نمی کنید، این بُت ها را که شـما آن ها را می پرستید، آفریده هایی مثل شـما هسـتند، آن ها را صدا بزنید، اگر راست می گویید که آنان خدای شما هستند، باید به شما پاسخ بدهند، پس چرا سکوت می کنند؟

نگاه کنیـد، آیا آنان پاهایی دارند که با آن راه بروند یا دست هایی دارند که با آن چیزی را نگه دارند یا چشم هایی دارند که با آن ببینند یا گوش هایی دارند که با آن بشنوند؟

شما چه چیزی را می پرستید؟ بُت ها گوش و چشم و دست ندارند و شما دارید، بُت ها نمی توانند راه بروند و شما می توانید، چرا بُت هایی را می پرستید که خود

شما از آنان بهتر و برترید؟

* * *

ای محمّد ! به آنان بگو شما همه بُت های خود را فرا خوانید و درباره من مکر و نیرنگ به کار ببرید و به من مهلت ندهید.

من از شما هیچ ترسی ندارم، زیرا خدای من مرا یاری می کند و مکر شما را دور می سازد، بُت های شما هیچ کاری نمی توانند بکنند، امّا خدای من سرپرست امور من است و مرا یاری می کند.

او قرآن را بر من نازل کرده است و مرا به عنوان پیامبر خود برگزیده است، او هرگز مرا تنها نمی گذارد، زیرا او بندگان خوبش را کمک و یاری می نماید.

ای کسانی که به پرستش بُت ها رو آورده اید، بدانید که آن بُت ها نمی توانند به شما یا به خودشان کمک کنند.

* * *

ای محمّد ! به مسلمانان بگو که با این مردم بُت پرست سخن ها گفته ام و پیام خود را به آنان رساندم، امّا آنان تصمیم گرفته اند که از حقّ رو برگردانند.

ای محمّد ! به مسلمانان بگو که وقتی کافران را به سوی هدایت فرا خوانید، آنان نمی شنوند و راهنمایی شما را نمی پذیرند، وقتی با آنان سخن می گویید، آنان به شما نگاه می کنند، ولی چون چشم دل آنان کور شده است، از سخن شما نفعی نمی برند، گویا که شما را نمی بینند.

* * *

ای محمّد ! عفو و بخشش را روش خود قرار ده و مردم را به عمل صالح فرمان ده و از جاهلان روی بگردان و با آنان از روی نرمی رفتار کن !

ممکن است که رفتار و برخورد جاهلی، تو را عصبانی کند و سبب خشم تو گردد، اینجا باید بدانی که این شروع کار شیطانی است، پس صبوری پیشه کن و

خود را به من بسپار، زیرا فقط من از اسرار تو باخبر هستم و سخن تو را می شنوم.

* * *

درست است که تو این سخن را به پیامبر می گویی، امّا مخاطب اصلی این سخن، مسلمانان هستند، وقتی که شیطان آنان را وسوسه می کند، باید تنها به تو پناه آورند.

* * *

بارها شنیده ام که زن از دنده چپ مرد آفریده شده است، فلانی از دنده چپ بلند شده است، در تورات چنین می خوانم: «خدا کاری کرد که آدم(علیه السلام)به خواب رفت، پس یکی از دنده های آدم(علیه السلام)را گرفت و گوشت، جای آن را پر کرد و حوّا را از آن دنده آفرید. وقتی آدم(علیه السلام)، حوّا را دید گفت: این استخوانی از استخوان هایم و گوشتی از گوشت من است».(۱۶۲)

سراغ انجیل می روم، در آنجا هم چنین می خوانم: «خدا دید که آدم(علیه السلام)تنهاست، خدا خوش نداشت که آدم(علیه السلام)تنها بماند، برای همین وقتی آدم(علیه السلام)به خواب رفت، دنده او را گرفت و آنجا را از گوشت پر کرد و از آن دنده حوّا را آفرید و او را همسر آدم(علیه السلام)گردانید».(۱۶۳)

اکنون داستان حضرمی را می خوانم. در کوفه زندگی می کرد، روزهای سخت سفر را سپری کرد و خودش را به مدینه رساند و به خانه امام باقر(علیه السلام)رفت تا معارف دین را از آن حضرت بیاموزد.

روزی رو به امام باقر(علیه السلام)کرد و گفت:

ــــ آقای من ! خدا حوّا را چگونه خلق کرد؟

ــــ تو از مردم درباره این موضوع چه شنیده ای؟

ــــ آن ها به من گفته اند که خدا حوّا را از استخوان دنده آدم(علیه السلام)آفریده است !

ــــ این سخن دروغ است. خدا آدم(علیه السلام)را از گِل آفرید، سپس حوّا را هم از همان

گل آفرید.

آری، هیچ فرقی در آفرینش زن و مرد نیست، خدا با قدرت خود هر دو را از گِل آفرید، این که خدا زن را از استخوان دنده مرد آفریده باشد، افسانه ای بیش نیست.(۱۶۴)

* * *

اَعراف : آیه ۲۰۲ – ۲۰۱

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲۰۱) وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ (۲۰۲)

پرهیزکاران کسانی هستند که وقتی شیطان آنان را به گناهی تشویق می کند، تو را به یاد می آورند و از انجام گناه دست می کشند.

آری، یاد تو، سبب می شود که آنان مکر شیطان را به خاطر آورند و نسبت به آن بینا شوند و از خطا در امان بمانند.

شیطان دشمن قسم خورده ای است که می خواهد انسان ها را به تباهی بکشد، او در دل آن ها وسوسه می کند و آنان را مشتاق گناه می کند، تنها چیزی که می تواند وسوسه شیطان را از بین ببرد، یاد توست.

این حکایت کسانی بود که به تو ایمان دارند، امّا کسانی که پیرو شیطان هستند، به دست او به گمراهی بیشتری می افتند.

شیطان و یاران او برای گمراهی کافران کوتاهی نمی کنند و همیشه آنان را وسوسه می کنند و آنان را در گمراهی پیش می برند و در سراشیبی سقوط و هلاکت قرار می دهند.

* * *

اَعراف : آیه ۲۰۴ – ۲۰۳

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَه قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا

قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۰۳) وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴)

تو قرآن را به تدریج به پیامبر نازل می کردی، گاه چند روز می شد که هیچ آیه جدیدی بر او نازل نمی شد، کافران به پیامبر می گفتند: «چرا خودت آیه برای ما نمی آوری؟».

آنان با این سخن به پیامبر و قرآن، کنایه می زدند و در واقع با این سخن خود، حقانیّت قرآن را زیر سؤال می بردند.

از محمّد(صلی الله علیه وآله)خواستی تا این گونه پاسخ آنان را بدهد: «ای مردم ! من فقط از آنچه از سوی خدا به من وحی می شود، پیروی می کنم، این قرآن، راه روشنایی است که از طرف خدا برای شما فرستاده شده و مایه هدایت و رحمت برای اهل ایمان است، هنگامی که قرآن خوانده می شود، به آن گوش فرا دهید و سکوت کنید باشد که رحمت خدا بر شما نازل شود».

* * *

آیات سوره رو به پایان است، در ابتدای سوره برای من از قرآن سخن گفتی و تأکید کردی که قرآن، سخن توست و آن را بر قلب پیامبر نازل کردی، در پایان سوره هم ما را به پیروی از قرآن فرا خواندی و از ما خواستی هرگاه قرآن خوانده می شود، به آن گوش کنیم.

* * *

اَعراف : آیه ۲۰۵

وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵)

اکنون از ما می خواهی تا هر صبح و شامگاه، تو را با صدای آهسته، یاد کنیم، با

خضوع و خشوع و زاری تو را بخوانیم و از غافلان نباشیم.

یاد تو، غبار غفلت و بی خبری را از انسان دور می کند و سبب رستگاری می شود.

تو دوست داری بنده ات بدون آن که صدای خود را بلند کند، در دل تو را یاد کند، تو دعای درونی را بسیار دوست داری و ثوابی بس بزرگ به او می دهی.

* * *

تو برای هر انسانی، فرشته ای قرار داده ای تا اعمال خوب او را ثبت کنند، وقتی من با زبانم، ذکر تو را می گویم، آن فرشتگان مشغول نوشتن ثواب آن می شوند. آن فرشته فقط می تواند ثواب ذکری را بنویسد که از زبان من جاری می شود.

امّا وقتی من در دل، تو را یاد می کنم، آن فرشته هیچ چیز را ثبت نمی کند، برای همین است که تو در اینجا از من می خواهی تا در دل خویش تو را یاد کنم، ثواب این کار را فقط تو می دانی و بس ! تو خودت این کار را ثبت می کنی و در روز قیامت به آن پاداش می دهی.(۱۶۵)

راز این سفارش تو چیست؟

ارزش هر عمل به اخلاصی است که در آن است، وقتی من در دل خود تو را یاد می کنم، هیچ کس از آن باخبر نیست، این کاری است که هرگز نمی تواند با ریا و خودبینی همراه شود، برای همین است که تو این کار را بسیار دوست داری.

* * *

اَعراف : آیه ۲۰۶

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّکَ لَا يَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ (۲۰۶)

فرشتگان و دوستان نزدیک تو، همواره به یاد تو هستند، آنان از بندگی تو تکبر نمیورزند و همواره تو را تسبیح می گویند. آنان تو را از همه عیب ها و نقص ها، پاک می دانند و در پیشگاه تو به سجده می افتند.

من هم باید چنین باشم، تو را خدایی بدانم که از همه عیب ها، پاک هستی، من باید «سبحان الله» بگویم: پاک و منزّه است خدای من !

آری، تو خدای یکتا هستی و هیچ همتایی نداری، تو هیچ کدام از ویژگی ها و صفات مخلوقات خود را نداری. من نباید تو را به چیزی تشبیه کنیم و همه صفات و ویژگی هایی که در بین مخلوقات می بینم باید از تو نفی کنم.

تو خدای منی، به هیچ کس ظلم نمی کنی. جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی روی. با گفتن «سبحان الله»، تو را از

تمام عیب ها و نقص ها

ص:۳۶۳

دور می دانم و در برابر عظمت تو سجده می کنم و فقط تو را می پرستم.(۱۶۶)

ص:۳۶۴

پیوست های تحقیقی

۱. لا دین لمن لا عهد له: مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۹۷، النوادر للراوندی ص ۹۱، مشکاه الانوار ص ۶۹، بحار الانوار ج ۶۹ ص ۱۹۸، جامع احادیث الشیعه ج ۴ ص ۴۷، الغدیر ج ۲ ص ۱۷۳، مسند احمد ج ۳ ص ۱۳۵، السنن الکبری ج ۹ ص ۲۳۱، مجمع الزوائد ج ۱ ص ۹۶، المصنف لابن شیبه ج ۷ ص ۲۲۳، مسند أبی یعلی ج ۵ ص ۲۴۷، صحیح ابن حبان ج ۱ ص ۴۲۳، المعجم الأوسط ج ۳ ص ۹۸، المعجم الکبیر ج ۱۰ ص ۲۲۷، مسند الشهاب ج ۲ ص ۴۳، التمهید ج ۹ ص ۲۵۵، الجامع الصغیر ج ۲ ص ۷۲۵، العهود المحمّدیّه ص ۸۷۴، کنز العمّال ج ۳ ص ۶۲.

۲. لیس فی القرآن آیه (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) إلاـ فی حقنا: مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الانوار ج ۳۷ ص ۳۳، البرهان ج ۱ ص ۳۵۷.

۳. والمراد انقطع رجاوهم من ابطال دینکم و رجوعکم عنه بتحلیل هذه الخبائث و غیرها: روح المعانی ج ۳ ص ۲۳۳.

۴. ودعا أمیرَ المؤمنین فرقی معه حتّی قام عن یمینه...: الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۷.

۵. فقال النبیّ: مَن أولی بکم مِن أنفسکم؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثمّ قال ثانیه...: تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۳۳۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۹.

۶. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه: بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الکافی ج ۱ ص ۲۹۴، التوحید ص ۲۱۲، الخصال ص ۲۱۱، کمال الدین ص ۲۷۶، معانی الأخبار ص ۶۵، من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۲۹، تحف العقول ص ۴۵۹، تهذیب الأحکام ج ۳ ص ۱۴۴، کتاب الغیبه للنعمانی ص ۷۵، الإرشاد ج ۱ ص ۳۵۱، کنز الفوائد ص ۲۳۲، الإقبال بالأعمال ج ۱ ص ۵۰۶، مسند أحمد ج ۱ ص ۸۴، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذی ج ۵ص ۲۹۷، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۱۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۷، تحفه

الأحوذی ج ۳ ص ۱۳۷، مسند أبی یعلی ج ۱۱ ص ۳۰۷، المعجم الأوسط ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الکبیر ج ۳ ص ۱۷۹، التمهید لابن عبد البرّ ج ۲۲ ص ۱۳۲، نصب الرایه ج ۱ ص ۴۸۴، کنز العمّال ج ۱ ص ۱۸۷، ج ۱۱ ص ۳۳۲، ۶۰۸، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۰۰، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۲۵۹.

۷. مَن کنت مولاه فعلیّ مولاه... فقالها ثلاثاً: تفسیر فرات ص ۵۰۶، ینابیع المودّه ج ۱ ص ۱۰۴، ج ۳ ص ۱۴۲، الطرائف ص ۱۴۴، وراجع: الکافی ج ۱ ص ۲۹۵، الأمالی للطوسی ص ۲۴۷، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۴.

۸. لمّا نزلت: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...)، قال النبیّ: الله أکبر علی إکمال الدین...: المسترشد ص ۴۶۸، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۲۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۶

۹. فقام بولایه علیّ یوم غدیر خمّ... فأنزل الله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...): الکافی ج ۱ ص ۲۸۹، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۵، الأمالی للصدوق ص ۵۰، روضه الواعظین ص ۳۵۰، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۶۲، الیقین ص ۲۱۲، بشاره المصطفی ص ۳۲۸، المناقب للخوارزمی ص ۱۳۵، کشف الغمّه ج ۱ ص ۲۹۶، تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۸۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۲۳۳، البدایه والنهایه ج ۷ ص ۳۸۶.

۱۰. ان هذا لاینکره من عرف عاده الفصحاء فی کلامهم فانهم یذهبون من خطاب الی غیره و یعودون الیه و القرآن من ذلک مملو و کذلک کلام العرب و اشعارهم: مجمع البیان ج ۸ ص ۵۶۰.

۱۱. فدعا بطست – أو تور – فیه ماء، فغمس یده الیمنی، فغرف بها غرفه، فصبها علی وجهه، فغسل بها وجهه...: الکافی ج ۳ ص ۲۶، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۲۷۲، بحار الانوار ج ۷۷ ص ۲۷۳، جامع احادیث الشیعه ج ۲ ص ۲۶۵، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۷، منتقی الجمان ج ۱ ص ۱۴۲.

۱۲. انی تارک فیکم الثقلین، ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا: کتاب الله المنزل و عترتی اهل بیتی...: الاحتجاج ج ۱ ص ۹۰، کفایه الاثر ص ۸۷، بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۳۷، جامع احادیث الشیعه ج ۱ ص ۴۸، فضائل الصحابه ص ۲۲، السنن الکبری ج ۵ ص ۵۱، صحیح ابن خزیمه ج ۴ ص ۶۳، بشاره المصطفی ص ۴۲۶، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۴.

۱۳. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: تفسیر ابی حمزه الثمالی ص ۱۴۵، تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۶۳، تفسیر فرات الکوفی ص ۱۲۲، التبیان ج ۳ ص ۴۶۳، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۸۲، تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۲۹۲، تفسیر روض الجنان ج ۶ ص ۲۶۴، زبده التفاسیر ج ۲ ص ۲۳۰، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۲۶۶، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۰، البرهان ج ۲ ص ۲۶۲، تفسیر مجاهد ج ۱ ص ۱۸۷، تفسیر مقاتل بن سلیمان ج ۱ ص ۲۸۴، جامع البیان ج ۶ ص ۱۹۸، معانی القرآن ج ۲ ص ۲۷۸، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۳۴، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۲۰، تفسیر الرازی ج ۱۱ ص ۱۸۲، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۳۷۴، انوار التنزیل ج ۲ ص ۱۱۸، تفسیر البحر المحیط ج ۳ ص ۴۴۶، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۲، تنویرالمقباس ص ۹۰، تفسیر الجلالین ص ۱۳۸، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۶۵.

۱۴. احدهما یوشع بن نون و الاخر کالب بن یافنا: تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۳، البرهان ج ۲ ص ۲۶۸، نور الثقلین ج ۱ ص ۶۰۷،

بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۸۰

۱۵. فحرمها الله عليهم أربعين سنه، وتيههم، فكان إذا كان العشاء وأخذوا فى الرحيل...: تفسير العياشى ج ۱ ص ۳۰۵، التفسير الصافى ج ۲ ص ۲۶، التفسير الاصفى ج ۱ ص ۲۶۹، تفسير نور الثقلين ج ۱ص ۶۰۸.

۱۶. سوره بقره، آيه ۶۱-۶۰.

۱۷. فمكثوا بهذا أربعين سنه، ونزل عليهم المن والسلوى حتى هلكوا جميعا، إلا رجلين: يوشع بن نون، وكالب بن

یوفنا وأبناؤهم: الاختصاص ص ۲۶۵، البرهانج ۲ ص ۲۶۷، فردوا علیه، وکانوا ست مائه ألف: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۰۳، التفسیر الصافیج ۲ ص ۲۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۰۸.

۱۸. لما قرب ابنا آدم القربان، قرب أحدهما أسمن کبش کان فی ضأنه، وقرب الآخر ضغثا من سنبل...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۶۵، البرهانج ۲ ص ۲۷۳، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۱۶، بحار الانوار ج ۱۱ ص ۲۳۰.

۱۹. بقره آیه ۱۷۹.

۲۰. من أخرجها من ضلال إلی هدی فکأنما أحیاها، ومن أخرجها من هدی إلی ضلال فقد قتلها: المحاسن ج ۱ ص ۲۳۲، الکافی ج ۲ ص ۲۱۰، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۱۸۷، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۳۹، الامالی للطوسی ص ۲۲۶، بحار الانوار ج ۲ ص ۱۶، جامع احادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۴۶۲، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۱۳، البرهانج ۲ ص ۲۸۱، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۱۹.

۲۱. (..ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ)، علی بن إبراهیم، قال: تقربوا إلیه بالإمام: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۶۸، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۳، البرهانج ۲ ص ۲۹۲، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۲۶، وابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ): أنا وسیلته: مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۲۷۳، البرهانج ۲ ص ۲۹۲، مکیال المکارم ج ۱ ص ۳۲۶.

۲۲. السلام علی الأئمّه الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه، والذاده الحماه: عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا یحضره الفقیه ج۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۲۳. السلام علیک یا داعی اللّهِ و ربّانی آیاته..: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱ و ج ۹۱ ص ۲ و ج ۹۹ ص ۸۱.

۲۴. اللهمّ ولا تسلبنا الیقین لطول الأمد فی غیبته وانقطاع خبره عنّا، ولا تنسنا ذکره وانتظاره...: مصباح المتهجّد ص ۴۱۳، کمال الدین ص ۵۱۳، جمال الأُسبوع ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۸۸.

۲۵. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان ج ۳ ص ۵۱۹، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۹۷، تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۳۲۷، تفسیر روض الجنان ج ۶ ص ۳۶۷، کنز العرفان فی فقه القرآن ج ۲ ص ۳۵۰، زبده التفاسیر ج ۲ ص ۲۵۶، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۴، البرهانج ۲ ص ۲۹۴، تفسیر مقاتل بن سلیمان ج ۱ ص ۲۹۸، جامع البیان ج ۶ ص۳۱۳، معانی القرآن ج ۲ ص ۳۰۴، احکام القرآن للجصاص ج ۲ ص ۵۱۶، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۴۱۲، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۵۵، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۳۷، معالم التنزیل ج ۲ ص ۳۶، زاد المسیر ج ۲ ص ۲۷۴، الکشاف للزمخشری ج ۱ ص ۶۱۲، تفسیر الرازی ج ۱۱ ص ۲۲۹، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۳۸۴، انوار التنزیل ج ۲

۲۶. لانرضی أن یکون قتیل منا بقتیل منکم، فجری بینهم فی ذلک مخاطبات کثیره...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۶۸، التفسیر

الصافی ج ۲ ص ۳۶، البرهانج ۲ ص ۲۹۸، بحار الانوار ج ۲۰ ص ۱۶۶.

۲۷. إنّ منازلنا بعیده لیس لنا مجلس ولا متحدّث دون هذا المجلس، وإنّ قومنا لمّا رأونا آمنّا بالله ورسوله وصدّقناه رفضونا... : شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۳۴، تفسیر الآلوسی ج ۶ ص ۱۶۷، أعیان الشیعه ج ۱ ص۳۶۸، المناقب للخوارزمی ص ۲۶۴، کشف الغمّه ج ۱ ص ۳۰۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۹۶.

۲۸. إنّ رهطاً من الیهود أسلموا، منهم عبد الله بن سلام وأسد وثعلبه وابن یامین وابن صوریا، فأتوا النبی فقالوا: یا نبی الله، إنّ موسی أوصی إلی یوشع بن نون، فمن وصیّک یا رسول الله؟... : الأمالی للصدوق ص ۱۸۶، روضه

الـواعظين ص ۱۰۲، وسائـل الشـيعه ج ۹ ص ۴۷۸، منـاقب آل أبی طـالب ج ۲ ص ۲۰۹، بحـار الأنـوار ج ۳۵ ص ۱۸۳، جامع أحاديث الشيعه ج ۸ ص ۴۴۲، التفسير الأصفی ج ۱ ص ۲۸۲، التفسير الصافی ج ۲ ص ۴۶، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۴۷.

۲۹. مائده: ۵۵.

۳۰. من أعطـاكه؟ قـال: أعطـانيه ذلـك الرجل الـذی يصـلّی، قال: علی أیّ حال أعطاك؟ قال كان راكعاً: الأمالی للصـدوق ص ۱۸۶، روضه الواعظين ص ۱۰۲، وسائل الشيعه ج ۹ ص ۴۷۸، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۰۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۸۳، جامع أحاديث الشـيعه ج ۸ ص ۴۴۲، التفسيرالأصـفی ج ۱ ص ۲۸۲، التفسـير الصافی ج ۲ ص ۴۶، تفسـير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۴۷; علی أیّ حال أعطاك؟ قال: أعطانی وهو راكع: شواهـد التنزيل ج ۱ ص ۲۳۴، تفسير الآلوسی ج ۶ ص ۱۶۷، أعيان الشيعه ج ۱ ص ۳۶۸، المناقب للخوارزمی ص ۲۶۴، كشف الغمّه ج ۱ ص ۳۰۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۹۶.

۳۱. فأعطـانی خاتمه. وأشار بيـده فإذا هو بعلی بن أبی طالب فنزلت هـذه الآيه: الأمالی للصـدوق ص ۱۸۶، روضه الواعظين ص ۱۰۲، بحار الأنوار ج ۹ ص ۳۲۹ و ج ۳۵ ص ۱۸۳، جامع أحاديث الشـيعه ج ۸ ص ۴۴۲، تفسـير فرات الكوفی ص ۱۲۵، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۴۷.

۳۲. فقـاموا فـأتوا المسـجد، فـإذا سائـل خـارج... فكبر النبی وكبر أهل المسـجد، فقال النبی: علی بن أبی طالب وليكم بعـدی...: الأمالی للصـدوق ص ۱۸۶، روضه الواعظين ص۱۰۲، وسائل الشـيعه ج ۹ ص ۴۷۸، منـاقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۰۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۸۳، جامع أحاديث الشيعه ج ۸ ص ۴۴۲، التفسير الأصفی ج ۱ ص ۲۸۲، التفسير الصافی ج ۲ ص ۴۶، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۴۷.

۳۳. فأنشأ حسّـان بن ثابت يقول: أبا حسن تفـديك نفسـی ومهجتی...: شواهـد التنزيل ج ۱ ص ۲۳۴، تفسـير الآلوسی ج ۶ ص ۱۶۷، أعيان الشيعه ج ۱ ص ۳۶۸، المناقب للخوارزمی ص ۲۶۴، كشف الغمّه ج ۱ ص ۳۰۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۹۶.

۳۴. فرائد السمطين ج ۱ ص ۳۳۴، نظم درر السمطين ص ۱۳۲.

۳۵. والله لقـد تصـدقت بـأربعين خاتمـاً وأنـا راكع لينزل فیّ مـا نزل فی علی بن أبی طالب، فما نزل: الأمالی للصـدوق ص ۱۸۶، روضه الواعظين ص ۱۰۲، وسائل الشيعه ج ۹ ص ۴۷۸، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۰۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۸۳، جامع أحاديث الشـيعه ج ۸ ص ۴۴۲، التفسـير الأصفی ج ۱ ص ۲۸۲، التفسـير الصافی ج ۲ ص ۴۶، تفسـير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۴۷، وراجع: شرح الأخبار ج ۲ ص ۳۴۶، سعدالسعود ص ۹۷، مستدرك الوسائل ج ۷ ص ۲۵۸.

۳۶. للاطّلاع أكثر لتفسير هـذه الآيـات راجع: تفسـير ابی حمزه الثمالی ص ۱۵۸، تفسـير فرات الكـوفی ص ۱۲۷، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۵۱۰، تفسـير مجمع البيان ج ۳ ص ۳۵۹، زبده التفاسـير ج ۲ ص ۲۷۵، التفسـير الأصفی ج ۱ ص ۲۸۱، التفسير الصافیج ۲ ص ۴۶، البرهانج ۲ ص ۳۱۸، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۸۱، تفسير السمعانی ج ۲ ص ۴۸،شواهد التنزيل ج ۱ ص ۲۳۵، زاد المسير ج ۲ ص ۲۹۲، تفسير البيضاوی ج ۲ ص ۳۴۰، تفسير الجلالين ص ۱۴۷، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۹۲.

۳۷. قیـل انّ نفرا من الیهود اتوا رسول الله فسـالوه عمن یومن به من الرسـل... فلمـا ذکر عیسـی جحـدوا نبوّته و قالوا: والله ما نعلم اهل دین قط، اخطا فی الدنیا و الاخره منکم: التبیان للطوسی ج ۱ ص ۴۸۱، تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۳۶۷، زبده التفاسیر ج ۲ ص ۲۸۷، زادا المسیر ج ۲ ص ۲۹۴، تفسیر الرازیج ۱۲ ص ۳۴، تخریج

الاحاديث و الاثار للزيلعی ج ۱ ص ۴۱۲.

۳۸. قيل انّ نفرا من اليهود اتوا رسول الله فسالوه عمن يومن به من الرسل... فلما ذكر عيسی جحدوا نبوّته و قالوا: والله ما نعلم اهل دين قط، اخطا فی الدنيا و الاخره منكم: التبيان للطوسی ج ۱ ص ۴۸۱، تفسير مجمع البيان ج ۳ ص ۳۶۷، زبده التفاسير ج ۲ ص ۲۸۷، زادا المسير ج ۲ ص ۲۹۴، تفسير الرازيج ۱۲ ص ۳۴، تخريج الاحاديث و الاثار للزيلعی ج ۱ ص ۴۱۲.

۳۹. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمی ج ۱ ص ۱۷۱، التبيان ج ۳ ص ۵۸۵، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۵۱۶، تفسير مجمع البيان ج ۳ ص ۳۷۹، تفسير روض الجنان ج ۷ ص ۳۵، زبده التفاسير ج ۲ ص ۲۹۰، التفسير الأصفی ج ۱ ص ۲۸۵، التفسير الصافی ج ۲ ص ۵۱، البرهانج ۲ ص ۳۳۳، تفسير السمرقندی ج ۱ ص ۴۲۸، تفسير السمعانی ج ۲ ص ۵۲، معالم التنزيل ج ۲ ص ۵۱، الكشاف ج ۱ ص ۶۳۰، زاد المسير ج ۲ ص ۳۰۰، تفسير العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۳۹۵، انوار التنزيل ج ۲ ص ۱۳۵، تفسير البيضاوی ج ۲ ص ۳۴۷، تفسير البحر المحيط ج ۳ ص ۵۱۸، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۹۷، فتح القدير ج ۲ ص ۵۸، تفسير الآلوسی ج ۶ ص ۱۸۴.

۴۰. كان معه من الصحابه ومن الأعراب وممّن يسكن حول مكّه والمدينه مئه وعشرون ألفاً...: العدد القويّه ص ۱۸۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۰.

۴۱. أنيخوا ناقتی، فو الله ما أبرح من هذا المكان حتّی أبلّغ رساله ربّی... : بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۶.

۴۲. فأمره أن يردّ مَن تقدّم منهم ويحبس من تأخّر عنهم: روضه الواعظين ص ۹۰، اليقين ص ۳۴۵، تفسير الصافی ج ۲ ص ۵۵، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۵۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۴.

۴۳. فأمر رسول الله أن يُقَمَّ ما تحتهنّ ويُنصب له من الأحجار كهيئه المنبر... : روضه الواعظين ص ۹۱۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۴; وأمرهم أن يضعوا الحجاره بعضها علی بعض كقامه رسول الله: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۵.

۴۴. أمر أن يؤتی بأحلاس دوابّنا وأقتاب إبلنا وحقائبنا، فوضعنا بعضها علی بعض، ثمّ ألقينا عليها ثوباً:تفسير العيّاشی ج ۲ ص ۹۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۲; وأمر أن يُنصب له منبر من أقتاب الإبل: بحار الأنوار ج۳۷ ص ۱۶۶.

۴۵. لمّا كان يوم غدير خمّ أمر رسول الله منادياً فنادی: الصلاه جامعه: الأمالی للصدوق ص ۶۷، روضه الواعظينص ۱۰۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۱۲; أمر رسول الله بالدوحات فی غدير خمّ فقُمن، ثمّ نودی:الصلاه جامعه: قرب الإسناد ص ۵۷، التحصين ص ۵۷۸، نهج الإيمان لابن جبر ص ۹۱; وانتهی إلينا رسول الله فنادی: الصلاه جامعه: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۵; فنزلنابغدير خمّ، فنودی فينا: الصلاه جامعه: العمده لابن البطريق ص ۹۲، ذخائر العقبی ص ۷۶، المراجعات ص ۲۶۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۴۹.

۴۶. ثمّ نودی بالصلاه فصلّی بأصحابه ركعتين، ثمّ أقبل... : الخصال ص ۶۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۱.

۴۷. حتّی إذا كنّا بالجُحفَه بغدير خمّ صلّی الظهر... : بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۱.

۴۸. أيّها الناس، هل تسمعون؟ فإنّي رسول الله إليكم... : بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۱.

۴۹. أيّها الناس، إنّه لم يكن نبيّ من الأنبياء ممّن كان قبلُ إلاّ وقد عمّر، ثمّ دعاه الله فأجابه... : تفسير العيّاشی ج ۱ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۴۱; قال: كأنّی دُعيت فأجبت... : فضائل الصحابه ص ۱۵، المستدرك للحاكم ج ۳ ص۱۰۹، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۴، السنن الكبری للنسائی ج ۵ ص ۱۳۰، خصائص أمير المؤمنين للنسائی ص ۹۳، المعجم الكبير ج ۵ ص ۱۶۶، تفسيرالآلوسی ج ۶ ص ۱۹۴، أنساب الأشراف ص ۱۱۰.

ص:۳۶۹

۵۰. نشهد أنّک بلّغت ونصحت وأدّيت ما عليک... : تفسير العيّاشی ج ۱ ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۴۱.

۵۱. ودعا أميرَ المؤمنين فرقی معه حتّی قام عن يمينه... : الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۷.

۵۲. فقال النبیّ: مَن أولی بکم مِن أنفسکم؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثمّ قال ثانيه... : تفسير العيّاشی ج ۱ص ۳۳۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۹.

۵۳. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه: بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الکافی ج ۱ ص ۲۹۴، التوحيد ص ۲۱۲.

۵۴. مَن کنت مولاه فعلیّ مولاه... فقالها ثلاثاً: تفسير فرات ص ۵۰۶، ينابيع المودّه ج ۱ ص ۱۰۴ و ج ۳ ص ۱۴۲، الطرائف ص ۱۴۴، وراجع: الکافی ج ۱ ص ۲۹۵، الأمالی للطوسی ص ۲۴۷، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۴.

۵۵. ثمّ ضرب بيده إلی عضده فرفعه... حتّی صارت رجله مع رکبه رسول الله: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۶، التحصينص ۵۸۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۹.

۵۶. يا رسول الله، ما تأويل هذا؟ فقال: مَن کنت نبيّه فهذا علیّ أميره: تفسير فرات ص ۵۱۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۴.

۵۷. ما مِن علم إلّا وقد علّمته عليّاً... : الاحتجاج ج ۱ ص ۷۴، التحصين ص ۵۸۲، تفسير الصافی ج ۲ ص ۵۹، بحارالأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۸; معاشر الناس، هذا علیّ، أنصرکم لی وأحقّکم بی، وأقربکم إلیَّ وأعزّکم علیَّ: بحارالأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۰.

۵۸. معاشر الناس، ذرّيه کلّ نبیّ من صلبه، وذرّيتی من صلب علیّ: روضه الواعظين ص ۹۵، التحصين ص ۵۸۴، بحارالأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۰.

۵۹. إنّا صراط الله المستقيم... ثمّ علیّ من بعدی: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۷، التحصين ص ۵۸۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۲.

۶۰. معاشر الناس، فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی أنزل، أنزل الله النور فیَّ ثمّ فی علیّ، ثمّ النسل منه إلی المهدی: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۷، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۷، اليقين ص ۳۵۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۲; معاشرالناس، إنّی نبیّ وعلیّ وصيّی، ألا إنّ خاتم الأئمّه منّا القائم المهدی... : روضه الواعظين ص ۹۷، الاحتجاج ج ۱ ص ۸۰ ، التحصين ص ۵۸۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص۲۱۳.

۶۱. وأمرَ الناس أن يبلّغ الشاهد الغائب: الکافی ج ۱ ص ۲۸۹، دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۵، کتاب سليم بن قيس ص ۱۴۵، الأمالی للطوسی ص ۵۶۰، الاحتجاج ج ۱ ص ۱۰۶، ينابيع المودّه ج ۳ ص ۳۶۹.

۶۲. لمّا نزلت: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...)، قال النبیّ: الله أکبر علی إکمال الدين... : المسترشد ص ۴۶۸، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۲۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۶.

۶۳. مائده: ۳.

۶۴. فقام بولایه علیّ یوم غـدیر خمّ... فأنزل الله : (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكَمْ دِينَكَمْ...): الکافی ج ۱ ص ۲۸۹، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۵، الأمالی للصدوق ص ۵۰، روضه الواعظین ص ۳۵۰، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۶۲، الیقین ص ۲۱۲، بشاره المصطفی ص ۳۲۸، المناقب للخوارزمی ص ۱۳۵، کشف الغمّه ج ۱ ص ۲۹۶، تاریخ بغدادج ۸ ص ۲۸۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۲۳۳، البدایه والنهایه ج ۷ ص ۳۸۶.

۶۵. أکـثر المخـالفین لجـؤوا فی دفـع الاســتدلال بـه إلی تجـویز کـون المراد الناصــر والمحـبّ: بحـار الأـنوار ج ۳۷ ص ۲۴۱، المراجعات ص ۲۸۰.

۶۶. (كانـا يَأْكُلانِ الطَّعـامَ) ومعنـاه أنهمـا كانا يتغوطان: عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۷، بحـار الانوار ج ۲۵ ص ۱۳۵، التفسير الصافى ج ۲ ص ۷۳، البرهانج ۲ ص ۳۴۲.

۶۷. عن المفضّل بن عمر، قال: سـمعت أبا عبـد الله يقول: الحمـد لله الـذى لم يلـد فيورّث، ولم يولد فيُشارك: التوحيد للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمّه للحرّ العاملى ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۷.

۶۸. أما بلال، فإنه حلف أن لا يفطر بالنهار أبدا، وأما عثمان بن مظعون، فإنه حلف أن لا ينكح أبدا...: تفسـير القمى ۱ ص ۱۷۹، البرهان ج ۲ ص ۳۴۷، الحدائق الناضره ج ۲۳ ص ۱۳، جامع احاديث الشيعه ج ۱۹ ص ۴۹۶.

۶۹. حشـرت لرسول الله فى عمره الحـديبيه الوحوش، حتى نالتهـا أيـديهم ورماحهم: الكافى ج ۴ ص ۲۹۶، وسائل الشـيعه ج ۱۲ ص ۴۱۵، بحار الانوار ج ۲۰ ص ۳۴۷، جامع احاديث الشيعه ج ۱۱ ص ۱۹۲، البرهانج ۲ ص ۳۶۲، تفسير نور الثقلين ۱ ص ۶۷۱، منتقى الجمان ج ۳ ص۲۴۲، الوافى ج ۱۳ ص ۷۸۹، نزلت فى غزوه الحديبيه، جمع الله عليهم الصيد فدخل بين رحالهم، ليبلونهم الله: تفسير القمى ج ۱ ص ۱۸۲، البرهانج ۲ ص ۳۶۳.

۷۰. يقوم ثمن الهدى طعاما، ثم يصوم لكل مد يوما، فإن زادت الأمداد على شهرين فليس عليه أكثر من ذلك: تفسير العياشى ج ۱ ص ۳۴۵، بحار الانوار ج ۹۶ ص ۱۵۸، بحار الانوار ج ۲ ص ۳۶۸.

۷۱. إن أهل الجاهليه كانوا إذا ولدت الناقه ولدين فى بطن واحد، قالوا: وصـلت. فلا يسـتحلون ذبحها، ولا أكلها: تفسـير العياشى ج ۱ ص ۳۴۷، التفسـير الصافى ج ۲ ص ۹۲، بحـار الانوار ج ۲ ص ۳۷۲، تفسـير نور الثقلين ۱ ص ۶۸۳، بحـار الانوار ج ۹ ص ۱۹۹، جامع احاديث الشـيعه ج ۲۳ ص ۳۱۰، البحيره كانت إذا وضـعت الشاه خمسه أبطن ففى السادسه قالت العرب: قـد بحرت: تفسير القمى ۱ ص ۱۸۸، بحار الانوار ج ۲ ص ۳۷۲، جامع احاديث الشيعه ج ۲۳ ص ۳۱۱، بحار الانوار ج ۶۱ ص ۱۴۶.

۷۲. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمى ج ۱ ص ۱۹۰، التبيان ج ۴ ص ۴۶، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۵۴۱، تفسير مجمع البيان ج ۳ ص ۴۴۱، تفسير روض الجنان ج ۷ ص ۱۶۹، زبده التفاسير ج ۲ ص ۳۳۵، التفسير الصافى ج ۲ ص ۹۴، البرهانج ۲ ص ۳۷۵، تفسـير مقاتل بن سـليمان ج ۱ ص ۳۲۸، جـامع البيان ج ۷ ص ۱۳۹، معـانى القرآن ج ۲ ص ۳۷۹، تفسير السمرقندى ج ۱ ص ۴۴۸، تفسير الثعلبى ج ۴ ص ۱۱۵، تفسير السمعانى ج ۲ ص ۷۶، زاد المسير ج ۲ ص ۳۳۴، تفسير الرازى ج ۱۲ ص ۱۱۹، تفسير العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۴۱۹، انوار التنزيل ج ۲ ص ۱۱۸، تفسير البحر المحيط ج ۳ ص ۴۴۶، تفسير ابن كثير ج ۲ ص ۳۲، تنوير المقباس ص ۹۰، تفسير الجلالين ص ۱۳۸، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۶۵.

۷۳. (وإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوارِيِّينَ)، قال: ألهموا: تفسـير العياشى ج ۱ ص ۳۵۰، البرهانج ۲ ص ۳۸۱، بحار الانوار ج ۱۴ ص ۲۷۴، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۸۹.

۷۴. إن عيسى بن مريم قال لبنى إسرائيل: صوموا ثلاثين يوما، ثم اسألوا الله تعالى ما شئتم يعطيكموه: تفسير مجمع البيان ج ۳ ص ۴۵۵، التفسـير الصـافى ج ۲ ص ۹۸، بحـار الانوار ج ۱۴ ص ۲۶۲، الجـامع لاحكـام القرآن للقرطبى ج ۶ ص ۳۶۹، تفسير ابى السعود ج ۳ ص ۹۹.

۷۵. الأجل الـذی غیر مسـمی موقوف یقـدم منه ما شاء ویؤخر منه ما شاء واما الأجل المسـمی فهو الذی ینزل مما یرید أن یکون من لیله القدر إلی مثلها من قابل: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۵۴، بحار الانوار ج ۴ ص ۱۱۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۰۳، ج ۲ ص ۲۷.

۷۶. سوره بقره: آیه ۲۳_۲۴

۷۷. أنها نزلت فی النضر بن الحارث... لما قالوا لرسول الله: یا محمّد لن نؤمن لک حتّی تأتینا بکتاب من عند الله تعالی: معالم التنزیل ج ۲ ص ۸۵، تفسیر الآلوسی ج ۷ ص ۹۵.

۷۸. فأخبر عز وجل أن الآیه إذا جاءت والملک إذا نزل ولم یؤمنوا هلکوا، فاستعفی النبی من الآیات رأفه منه ورحمه علی أمته، وأعطاه الله الشفاعه: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۹۴، بحار الانوار ج ۹ ص ۲۰۱، البرهانج ۲ ص ۴۰۳.

۷۹. إن أهل مکه قالوا له: یا محمّد ترکت مله قومک و قد علمنا أنه لا یحملک علی ذلک إلا الفقر...: تفسیر الآلوسی ج ۷ ص ۱۰۹، روح المعانی ج ۴ ص ۱۰۴.

۸۰. وذلک أن مشرکی أهل مکه قالوا: یا محمّد، ما وجد الله رسولا یرسله غیرک؟! ما نری أحدا یصدقک بالذی تقول: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۹۵، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۲۲، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۱۲، البرهانج ۲ ص ۴۰۴، مناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۴۷، بحار الانوار ج ۹ ص ۸۵، و راجع: عمده القاری ج ۲۵ ص ۱۱۰، اسباب نزول الایات ص ۱۲۴، معالم التنزیل ج ۱ ص ۵۰۱، تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۳۹۸، تفسیر ابی السعود ج ۳ ص ۱۱۸، تفسیر الآلوسی ج ۷ ص ۱۱۷.

۸۱. کان قوم من الیهود لیسوا من المعاندین المتواطئین، إذا لقوا المسلمین حدّثوهم بما فی التوراه من صفه محمّد صلی الله علیهوآله...: التبیان ج ۱ ص ۳۱۶، تفسیر مجمع البیان ج ۱ ص ۲۷۲، بحار الأنوار ج ۹ ص ۵۶؛...عظیم البدن والبطن، أصهب الشعر، ومحمّد خلافه، وهو یجیء بعد هذا الزمان بخمسمئه سنه...: الاحتجاج ج ۲ ص ۲۶۲، بحار الأنوار ج ۲ ص ۸۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۳۱۳، تفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۴۸، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۹۲.

۸۲. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان ج ۴ ص ۹۴، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۵۵۶، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۲۳، تفسیر روض الجنان ج ۷ ص ۲۳۹، زبده التفاسیر ج ۲ ص ۳۶۹، جامع البیان ج ۷ ص ۲۱۷، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۱۳۹، معالم التنزیل ج ۲ ص ۸۹، زاد المسیر ج ۳ ص ۱۲، تفسیر الرازی ج ۱۲ ص ۱۷۹، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ص ۴۳۱، انوار التنزیل ج ۲ ص ۱۵۷، تفسیر البحر المحیط ج ۴ ص ۸۸، تنویر المقباس ص ۱۰۷، تفسیر الجلالین ص ۱۶۵، تفسیر الآلوسی ج ۷ ص ۱۱۹.

۸۳. الخسر: النقصان، والخسران کذلک، والفعل خسر یخسر خسراناً، والخاسر: الذی وضع فی تجارته: کتاب العین ج ۴ ص ۱۹۵، و راجع: الصحاح ج ۲ ص ۶۴۵، مختار الصحاح ص ۹۹، لسان العرب ج ۴ ص ۲۳۸، التحقیق فی کلمات القرآن ج ۳ ص ۵۲.

۸۴. عنکبوت، آیه ۶۴.

۸۵. عنکبوت، آیه ۶۴.

۸۶. علیک بالصبر فی جمیع أمورک، فإن الله بعث محمّدا وأمره بالصبر والرفق...: الکافی ج ۲ ص ۸۸، وسائل الشیعه ج ۱۵ ص

۲۶۱، بحار الانوار ج ۹ ص ۲۰۲، جامع احادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۲۴۹، تفسیر القمی ۱ ص ۱۹۶، البرهانج ۲ ص ۴۱۴، تفسیر نور الثقلین ۲ ص ۶۰.

۸۷. هذا إخبار عن رؤساء قریش لما عجزوا من معارضته فیما أتی به من القرآن: تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۴۶، بحار الانوار ج ۹ ص ۸۷.

ص:۳۷۲

۸۸. آیه ۳۰ سوره نبأ اشاره به این نکته دارد: (یا لیتنی کنت ترابا).

۸۹. سوره نمل آیه ۱۸ و ۲۱.

۹۰. در سوره اعراف آیه ۱۸۲، سوره قلم آیه ۴۴ از استدراج سخن به میان آمده است. استدراج این است که خداوند از طریق افزایش نعمت ها، به صورت تدریجی، گناهکاران را مجازات نماید به گونه ای که آنان، توبه را فراموش می کنند و در آخرت عذاب می شوند یا این که یکباره در این دنیا، همه نعمت ها را از دست می دهند و عذاب بر آنان نازل می شود.

۹۱. إنها نزلت لما هاجر رسول الله إلى المدینه وأصاب أصحابه الجهد والعلل والمرض، فشکوا ذلک إلى رسول الله: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۰۱، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۲۱، بحار الانوار ج ۹ ص ۲۰۴، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۱۹.

۹۲. جاء الأقرع ابن حابس التمیمی و عیینه بن حصن الفزاری فوجدا النبی قاعدا مع بلال، و صهیب، و عمار، و خباب فی أناس ضعفاء من المؤمنین: سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۸۲، المصنف ج ۷ ص ۵۶۴، المعجم الکبیر ج ۴ ص ۷۶، شعب الایمان ج ۷ ص ۳۳۴، تخریج الاحادیث و الاثار ج ۱ ص ۴۳۸، کنز العمّال ج ۲ ص ۴۰۸، جامع البیان ج ۷ ص ۲۶۳، ج ۴ تفسیر الثعلبی ص ۱۴۹، معالم التنزیل ج ۲ ص ۹۹، تفسیر القرآن لابن کثیر ج ۲ ص ۱۳۹، لباب النقول ص ۹۸، تفسیر الآلوسی ج ۷ ص ۱۵۸، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۴ ص ۲۲۳، البدایه و النهایه ج ۶ ص ۶۴.

۹۳. أتی قوم النبی صلّی الله علیه و سلّم فقالوا: إنا أصبنا ذنوبا عظاما...: جامع البیان ج ۷ ص ۲۷۱، الدر المنثور ج ۳ ص ۱۴، فتح القدیر ج ۲ ص ۱۲۱، تفسیر الآلوسی ج ۷ ص ۱۶۴.

۹۴. ثم فرض الله علی رسوله أن یسلم علی التوابین الذین عملوا السیئات ثم تابوا...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۰۲، البرهانج ۲ ص ۴۲۳، بحارالانوار ج ۶ ص ۱۱، لم یکن للعالم توبه، وکانت للجاهل توبه: الکافی ج ۲ ص ۴۴۰، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۸۷، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۱۴۴، بحار الانوار ج ۶ ص ۳۲.

۹۵. امام زمان، خزانه دار علم خداست و به اذن خدا، به همه چیز در آسمان ها و زمین آگاهی دارد. در زیارت جامعه می خوانیم: السلام علیکم یا أهل بیت النبوّه...وخزّان العلم: عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. به این حدیث توجّه کنید: سألت أبا عبد الله عن قول الله عز وجل: (وما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَه إِلَّا یَعْلَمُها ولا حَبَّه فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ ولا رَطْب ولا یابِس إِلَّا فِی کِتاب مُبِین) . قال: فقال: الورقه: السقط، والحبه: الولد، وظلمات الأرض: الأرحام، والرطب: ما یحیا من الناس، والیابس: ما یغیض، وکل ذلک فی إمام مبین: الکافی ج ۸ ص ۲۴۹، مدینه المعاجر ج ۲ ص۱۳۱، البرهانج ۲ ص ۴۲۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۲۳.

۹۶. وأما قوله: (وهُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ ویُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَهً) یعنی الملائکه الذین یحفظونکم ویضبطون أعمالکم: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۰۳، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۲۹، البرهانج ۲ ص ۴۲۷.

۹۷. (يَعْلَمُ مَا فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَه إِلاَّ يَعْلَمُهَا) انعام: ۵۹.

۹۸. أرأيت ما كان وما هو كائن إلى يوم القيامه، أليس كان فى علم الله؟ قال: فقال: بلى، قبل أن يخلق السماوات والأرض: التوحيد للصدوق ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۸۴.

۹۹. (..أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ)، قال: هو الدخان والصيحه...: تفسير القمى ج ۱ ص ۲۰۳، التفسير

ص:۳۷۳

الصافی ج ۲ ص ۱۲۷، البرهانج ۲ ص۴۲۸، بحار الانوار ج ۹ ص ۲۰۵.

۱۰۰. إن کان کلما استهزأ المشرکون بالقرآن قمنا وترکناهم، فلا ندخل إذن المسجد الحرام ، ولا نطوف بالبیت الحرام: تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۸۰، جامع احادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۴۳۶، البرهانج ۲ ص ۴۳۰.

۱۰۱. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۰۵، التبیان ج ۳ ص ۵۹۵، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۵۸۲، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۸۴، تفسیر روض الجنان ج ۷ ص ۹۴، زبده التفاسیر ج ۲ ص ۴۱۱، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۳۲۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۲۹، البرهانج ۲ ص ۴۳۱، تفسیر مجاهد ج ۱ ص ۲۱۸، تفسیر مقاتل بن سلیمان ج ۱ ص ۳۵۳، مجاز القرآن ج ۱ ص ۱۹۶، جامع البیان ج ۷ ص ۳۰۶، معانی القرآن ج ۲ ص ۴۴۶، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۴۷۸، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۱۵۷، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۱۱۶، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۴۴۳، تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۴۲۰، تفسیر البحر المحیط ج ۴ ص ۱۴۷، تفسیر الجلالین ص ۱۷۳. الدر المنثور ج ۳ ص ۲۲.

۱۰۲. لانّ آذر کان عم إبراهیم، فأما أبوه فتارخ بن ناخور، وسمی العم أباً: بحار الانوار ج ۳۵ ص ۱۵۶، کما انه ذکر نسب ابراهیم کذا: ابراهیم بن تارخ راجع: مناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۰۶، روض الجنان ج ۱۳ ص ۸۸، تفسیر المحیط ج ۱ ص ۵۳۶، تاریخ الطبری ج ۱ ص ۱۶۲، الکامل فی التاریخ لابن الاثیر ج ۱ ص ۹۴، قصص الانبیاء لابن کثیر ج ۱ ص ۱۶۷.

۱۰۳. پیامبر اسلام و امامان معصوم نیز این قدرت را دارند که ملکوت آسمان ها و زمین را ببینند. به این حدیث توجّه کنید: قال أبو عبد الله: (وکَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ والأَرْضِ ولِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ) ، قال: کشط لإبراهیم السماوات السبع حتّی نظر إلی ما فوق العرش، وکشط له الأرضون السبع، وفعل بمحمّد مثل ذلک، وإنی لأری صاحبکم والأئمه من بعده قد فعل بهم مثل ذلک: بصائر الدرجات ص ۱۲۷، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۲۰، الخارئج و الجرائح ج ۲ ص ۸۶۶، بحار الانوار ج ۱۲ ص ۷۲، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۶۳، البرهانج ۲ ص ۴۳۲، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۳۴.

۱۰۴. ألیس من قولک أن الأنبیاء معصومون ؟ قال: بلی . قال: فسأله عن آیات من القرآن فی الأنبیاء... فلما جن علیه اللیل فرأی الزهره قال: هذا ربی؟! علی الإنکار والاستخبار: التوحید للصدوق ص ۷۴، نرو البراهین ج ۱ ص ۲۰۶، البرهانج ۲ ص ۴۳۲، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۳۵، تفسیر کنز الدقائق ج ۴ ص ۳۷۱.

۱۰۵. (الَّذِینَ آمَنُوا ولَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْم)، قال: هو الشرک: البرهانج ۲ ص ۴۴۴ و راجع: بحار الانوار ج ۳۸ ص ۲۳۲، ج ۶۶ ص ۱۵۰، التبیان ج ۴ ص ۱۹۰، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۹۹.

۱۰۶. أنعام: ۸۴.

۱۰۷. السلام علی محالّ معرفه الله، ومساکن برکه الله، ومعادن حکمه الله: من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج۱۲ ص ۲۹۸، کنت بواسط، وکان یوم أضحی، فحضرت صلاه العید مع الحجّاج، فخطب خطبه بلیغه، فلمّا انصرف...: شرح

الأخبار ج ۳ ص ۹۲، کنز الفوائد ص ۱۶۷، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۴۷، أعيان الشيعه ج ۱۰ ص ۳۰۳.

۱۰۸. إن الله لا يوصف، وكيف يوصف وقد قال فی کتابه: (وما قَدَرُوا اللَّه حَقَّ قَدْرِه): الکافی ج ۱ ص ۱۰۳، الفصول المهمه للحر العاملی ج ۱ ص ۱۷۳، بحار الانوار ج ۷۳ ص ۳۰، جامع احاديث الشيعه ج ۱۵ ص ۵۷۶، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۳۸، البرهانج ۲ ص ۴۵۰، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۷۴۵، کانوا يكتمون ما شاؤا ویبدون

ص:۳۷۴

ما شاؤا: تفسير العياشى ج ۱ ص ۳۶۹، التفسير الصافى ج ۲ ص ۱۳۸، بحار الانوار ج ۹ ص ۲۰۶، البرهانج ۲ ص ۴۵۲.

۱۰۹. (الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ)، قال: العطش يوم القيامه: تفسير العياشى ج ۱ ص ۳۷۰، التفسير الصافى ج ۲ ص ۱۴۰، البرهانج ۲ ص ۴۵۴، تفسير نور الثقلين ۱ ص ۷۴۶، بحار الانوار ج ۷ ص ۱۸۶.

۱۱۰. قوله تعالى: (وهُوَ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ...)، قال: النجوم: آل محمّد عليهم السلام: تفسير القمى ج ۱ ص ۲۱۱، بحار الانوار ج ۲۴ ص ۷۶، جامع احاديث الشيعه ج ۱۷ ص ۲۲۴، التفسير الصافى ج ۲ ص ۱۴۲، البرهانج ۲ ص ۱۴۲، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۷۵۰.

۱۱۱. المستقر: ما استقر الإيمان فى قلبه فلا ينزع منه أبدا، والمستودع: الذى يستودع الإيمان زمانا ثم يسلبه: تفسير العياشى ج ۱ ص ۳۷۱، بحار الانوار ج ۶۶ ص ۲۲۲، التفسير الصافى ج ۲ ص ۱۴۲، البرهانج ۲ ص ۴۵۸، تفسير نور الثقلين ۱ ص ۷۵۰.

۱۱۲. جلّ سيّدى ومولاى والمنعم علىَّ وعلى آبائى أن يُرى. قال: وسألته هل رأى رسولُ الله ربّه؟ فوقّع: إنّ الله تبارك وتعالى أرى رسوله بقلبه من نور عظمته ما أحبّ: الكافى ج ۱ ص ۹۵، التوحيد للصدوق ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۴ ص ۴۳.

۱۱۳. فما وقع وهمكَ عليه من شىء فهو خلافه، لا يشبهه شىء، ولا تدركه الأوهام، كيف تدركه الأوهام وهو خلاف ما يُعقل وخلاف ما يُتصوّر فى الأوهام؟: الكافى ج ۱ ص ۸۲، التوحيد ص ۱۰۶، الفصول المهمّهج ۱ ص ۱۳۷، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۶۶، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۵۶۱.

۱۱۴. إن أوهام القلوب أكبر من أبصار العيون، فهو لا تدركه الأوهام وهو يدرك الأوهام: الكافى ج ۱ ص ۹۹، البرهانج ۲ ص ۴۶۲، تفسير نور الثقلين ۱ ص ۷۵۳.

۱۱۵. البحيره كانت إذا وضعت الشاه خمسه أبطن ففى السادسه قالت العرب: قد بحرت: تفسير القمى ۱ ص ۱۸۸، بحار الانوار ج ۲ ص ۳۷۲، جامع احاديث الشيعه ج ۲۳ ص ۳۱۱، بحار الانوار ج ۶۱ ص ۱۴۶.

۱۱۶. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشى ج ۱ ص ۳۷۵، تفسير فرات الكوفى ص ۱۳۵، التبيان ج ۴ ص ۲۵۸، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۶۱۱، تفسير مجمع البيان ج ۴ ص ۱۵۰، تفسير روض الجنان ج ۸ ص ۱۷، زبده التفاسير ج ۲ ص ۴۵۱، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۳۴۲، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۷۵، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۷۶۳، البرهان ج ۲ ص ۲۶۲، تفسير الثعلبى ج ۴ ص ۱۸۵، تفسير السمعانى ج ۲ ص ۱۴۱، زادا المسير ج ۳ ص ۷۹، تفسير العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۴۵۹، انوار التنزيل ج ۲ ص ۱۸۰، تفسير البيضاوى ج ۲ ص ۴۴۸، تفسير الجلالين ص ۱۸۳، تفسير الآلوسى ج ۸ ص ۱۸.

۱۱۷. لو لا هؤلاء ما كان أحد يستنبط هذا هؤلاء حفاظ الدين و أمناء أبى على حلال الله و حرامه: تاريخ آل زراره ص ۴۹، اختيار معرفه الرجال ج ۱ ص ۳۴۸، التحريرالطاووسى ص ۴۸۸، معجم رجال الحديث ج ۸ ص ۲۳۲، اعيان الشيعه ج ۷ ص ۴۸، جامع الرواه ج ۲ ص ۳۴، قاموس الرجال ج ۹ ص ۵۷۳، بحار الانوار ج ۴۷ ص ۳۹۰.

۱۱۸. الميت: الذى لا يعرف شيئا (فَأَحْيَيْناه) بهذا الأمر (وجَعَلْنا لَه نُوراً يَمْشِي بِه فِي النَّاسِ)، قال: إماما يأتم به: تفسير العياشى ج ۱

ص ۳۷۵، البرهانج ۲ ص ۴۷۵، بحار الانوار ج ۲۳ ص ۳۱۰.

۱۱۹. و عن الزجاج معناه كأنما يتصاعد إلى السماء نبوا عن الحق و تباعدا فى الهرب منه: زاد المسير ج ۲ ص ۸۲ و راجع: الجامع لاحكام القرآن للقرطبى ج ۷ ص ۸۲، انوار التنزيل ج ۲ ص ۱۸۱، تفسير البيضاوى ج ۲ ص

۴۵۱، فتح القدیر ج ۲ ص ۱۶۰، تفسیر الآلوسی ج ۸ ص ۲۲.

۱۲۰. من یرد الله أن یهدیه بإیمانه فی الدنیا إلی جنته ودار کرامته فی الآخره یشرح صدره للتسلیم لله والثقه به معانی الاخبار ص ۱۴۵، الاحتجاج ج ۲ ص ۱۹۴، بحار الانوار ج ۵ ص ۲۰۰، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۵۷، البرهان فی تفسیر القرآن ج ۲ ص ۴۷۷، تفسیر نور الثقلین ۱ ص ۷۶۵، (كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّه الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ)، قال: هو الشک: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۷۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۵۶، البرهانج ۲ ص ۱۵۶، تفسیر نور الثقلین ۱ ص ۷۶۷.

۱۲۱. إن أهل الجاهلیه کانوا إذا ولدت الناقه ولدین فی بطن واحد، قالوا: وصلت، فلا یستحلون ذبحها: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۴۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۹۲، بحار الانوار ج ۲ ص ۳۷۲، تفسیر نور الثقلین ۱ ص ۶۸۳، بحار الانوار ج ۹ ص ۱۹۹، جامع احادیث الشیعه ج ۲۳ ص ۳۱۰، البحیره کانت إذا وضعت الشاه خمسه أبطن ففی السادسه قالت العرب: قد بحرت: تفسیر القمی ۱ ص ۱۸۸، بحار الانوار ج ۲ ص ۳۷۲، جامع احادیث الشیعه ج ۲۳ ص ۳۱۱، بحار الانوار ج ۶۱ ص ۱۴۶.

۱۲۲. وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها عن الرکوب و هی البحائر و السوائب و الحوامی الآتی ذکرها فی الآیه ۱۰۱ من سوره المائده...: بیان المعانی ج ۳ ص ۴۱۰.

۱۲۳. کان فلان بن فلان الأنصاری – سماه – وکان له حرث، وکان إذا أجذ یتصدق به، ویبقی هو وعیاله بغیر شیء: الکافی ج ۴ ص ۵۵، وسائل الشیعه ج ۹ ص ۲۰۳، بحار الانوار ج ۹۳ ص ۹۶، مراه العقول ج ۱۶ ص۱۸۷، جامع احادیث الشیعه ج ۸ ص ۱۴۲، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۷۸، البرهانج ۲ ص ۴۸۴، تفسیر نور الثقلین ۱ ص ۷۷۱، روضه المتقین ج ۲ ص ۱۹۴، کفایه الاحکام ج ۱ ص ۵۸۵، الوافی ج ۱۰ ص ۵۰۲، الحدائق الناضره ج ۲۰ ص ۳۵۷، المناهل ص ۹۷، مستند الشیعه ج ۹ ص ۲۳۷، جواهر الکلام ج ۲۶ ص ۵۵.

۱۲۴. حمل نوح علیه السلام فی السفینه الأزواج الثمانیه التی قال الله عز وجل... فکان من الضأن اثنین: زوج داجنه یربیها الناس، والزوج الآخر الضأن التی تکون فی الجبال الوحشیه أحل لهم صیدها...: الکافی ج ۸ ص ۲۸۴، مراه العقول ج ۲۶ ص ۳۰۳، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۶۵، البرهانج ۲ ص ۴۸۸، تفسیر نور الثقلین ۱ ص ۷۷۴.

۱۲۵. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۲۰، التبیان ج ۴ ص ۳۱۰، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۶۲۷، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۱۸۶، تفسیر روض الجنان ج ۸ ص ۷۶، زبده التفاسیر ج ۲ ص ۴۷۵، البرهانج ۲ ص ۴۹۲، تفسیر مقاتل بن سلیمان ج ۱ ص ۳۷۷، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۱۵۴، تفسیر الرازی ج ۱۳ ص ۲۲۵، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۴۶۸، انوار التنزیل ج ۲ ص ۱۸۸، تفسیر البحر المحیط ج ۴ ص ۲۳۶، الدر المنثور ج ۳ ص ۵۴، فتح القدیر ج ۲ ص ۱۷۶.

۱۲۶. (وأَنَّ هـذا صِراطِي مُسْتَقِيماً...) قال: أتدری ما یعنی بـ (صِراطِي مُسْتَقِيماً) ؟ قلت: لا. قال: ولایه علی والأوصیاء علیهم السلام: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۸۴، البرهانج ۲ ص ۴۹۸، تفسیر نور الثقلین ۱ ص ۷۷۸، بحار الانوار ج ۳۵ ص ۳۷۱.

۱۲۷. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۲۲، التبیان ج ۴ ص ۳۳۲، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص

۶۳۵، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۲۰۵، تفسیر روض الجنان ج ۸ ص ۹۸، زبده التفاسیر ج ۲

ص:۳۷۶

ص ۴۸۶، البرهانـج ۲ ص ۵۰۷، تفسـیر الثعلبی ج ۴ ص ۲۰۶، تفسـیر السمعانی ج ۲ ص ۱۶۱، الکشاف للزمخشـری ج ۲ ص ۶۴،زادا المسیر ج ۳ ص ۱۰۸، تفسیر الرازی ج ۱۴ ص ۱۰، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۴۷۲، انوار التنزیل ج ۲ ص ۱۹۱، تفسیر البحر المحیط ج ۴ ص ۲۵۴، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۲۰۵، تفسیر الجلالین ص ۱۹۱، تفسیر الآلوسی ج ۸ ص ۷۰.

۱۲۸. لمـاذا اسـتوجب إبلیس من الله...: بحار الأنوار ج ۶۰ ص ۲۷۵، جامع احادیث الشـیعه ج ۴ ص ۲۶، تفسـیر القمی ج ۱ ص ۴۲، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۲ التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۸۵، البرهان ج ۱ ص ۱۷۴، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۰.

۱۲۹. یا رب سـلطت إبلیس علی ولـدی: البرهان ج ۱ ص ۱۷۴، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۴۲، نور الثقلین ج ۱ ص ۷۸۴، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۸۸.

۱۳۰. فـدلیهما بغرور فأکلاـ منها ثقه...: عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۷۴، مسـتدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۷۸، الإحتجاج ج ۲ ص ۲۱۵، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۱۵، البرهان ج ۲ ص ۲۱۵، جامع احادیث الشیعه ج ۱۹ ص ۵۲۳، البرهان ج ۱ ص ۱۸۶.

۱۳۱. کـانت المرأه تطوف بالبیت فی الجاهلیه...: المسـتدرک ج ۲ ص ۳۱۹، السـنن الکبری للبیهقی ج ۵ ص ۸۸، أسباب نزول القرآن للواحدی ص ۱۵۲، لباب النقول ص ۱۰۵.

۱۳۲. فإذا بلغ أحدهم باب المسجد قال للحمس...: عمده القارئ ج ۹ ص ۲۶۶.

۱۳۳. وهی عریـانه وعلی فرجهـا خرقـه: المسـتدرک ج ۲ ص ۳۱۹، السـنن الکـبری للبیهقی ج ۵ ص ۸۸، أسـباب نزول القرآن للواحدی ص ۱۵۲، لباب النقول ص ۱۰۵.

۱۳۴. قال: المؤذن أمیر المؤمنین علیه السلام: الکافی ج ۱ ص ۴۲۶، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۳۹، البرهان ج ۲ ص ۵۴۵.

۱۳۵. صـراط بین الجنه والنار، فمن شفع له الأئمه...: بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۳۵، البرهان ج ۲ ص ۵۴۹، مکیال المکارم ج ۱ ص ۳۹۰.

۱۳۶. فینادون: این محبونا؟ أین شیعتنا...: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۵۵، البرهان ج ۲ ص ۵۴۹، تفسیر کنز الدقائق ج ۵ ص ۹۵.

۱۳۷. به این ترجمه هـای فارسـی قرآن مراجعه نمـودم و همه از کلمه مردان اسـتفاده نموده انـد: الهی قمشه ای، آیـتی، مکـارم شیرازی، ارفع، اشـرفی، خرم شـاهی، انصاریـان، بروجردی، پورجوادی، تشـکری، حلبی، خسـروی، خواجوی، رضـایی، رهنمـا، روشن، سـراج، شـعرانی، مجتبوی، مخزن العرفـان، مشـکینی، معزی، نور، یاسـری، تـاج الـتراجم، ترجمه طبری، دهلوی، کشـف الاسـرار، صـفی علیشاه، تفسـیر آسان، روان جاوید، فولادوند، فیض الاسلام، کاویانپور، گلی از بوستان خدا، صفارزاده، کوثر، عاملی، ترجمه بیان السعاده، ترجمه جوامع الجامع، تفسیر آسان، روض الجنان.

۱۳۸. إنّ إلینـا إیّاب هـذا الخلق وعلینا حسابهم: تفسـیر فرات الکوفی ص ۵۵۱، بحـار الأنوار ج ۷ ص ۲۰۲ و ج ۲۴ ص ۲۷۲ و راجع: الکافی ج ۸ ص ۱۶۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۵۷، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۵۶۸.

۱۳۹. انظروا إلى إخوانكم المحسنين قد سبقوا...: مجمع البيان ج ۴ ص ۲۶۱، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۳۲، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۶۵۹، التفسير الصافى ج ۲ ص ۲۰۱، البرهان ج ۲ ص ۵۵۲.

۱۴۰. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشى ج ۲ ص ۱۶، ج ۲ ص ۲۱۳، التبيان فى تفسير القرآن ج

۲ ص ۲۱۳، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۸۱، روض الجنان وروح الجنان ج ۳ ص ۲۰۶، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۲۹۴، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۲۴۹، البرهان ج ۱ ص ۴۵۴، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۲۵، جامع البیان ج ۸ ص ۲۱۸، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۵۲۸، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۲۲۹، تفسیر السمعانی ج ۱ ص ۲۱۸، معالم التنزیل ج ۲ ص ۲۴۲.

۱۴۱. إنّکم لا تدعون أصمّ ولا غائباً...: تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۷۷، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۲۴.

۱۴۲. سوره حاقه، آیه ۸-۶

۱۴۳. کانوا اوّل النهار کفار سحره و اخر النهار شهدا برره...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۸۰، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۳۳۳، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۵۵۵.

۱۴۴. استودع الالواح و هی زبرجده من الجنه: بصائر الدرجات ص ۱۶۰، بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۱۳۷، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۷۸، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۳۷، البرهان ج ۲ ص ۵۸۶، نور الثقلین ج ۲ ص ۶۹.

۱۴۵. ألقی الألواح من یده فتکسرت...: تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۵۱، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۲۷، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۶۴، البرهان ج ۱ ص ۲۸۲، نور الثقلین ج ۲ ص ۷۷.

۱۴۶. تورات، سِفر خروج، فصل ۳۲.

۱۴۷. بقره آیه ۵۴.

۱۴۸. طه، آیه ۹۸.

۱۴۹. النور فی هذا الموضع امیرالمومنین والائمه: الکافی ج ۱ ص ۱۹۴، التوحید ص ۴۳۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۱۰، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۴۳، نور الثقلین ج ۲ ص ۸۳، جامع البیان ج ۲۷ ص ۳۱۸.

۱۵۰. فما زالوا الا ثلاثه ایام...: التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۴۷، البرهان ج ۱ ص ۲۳۵.

۱۵۱. فرفع الله علیهم جبل طور: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۴۶، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۵۰، البرهان ج ۲ ص ۶۰۵، نور الثقلین ج ۱ ص ۸۵، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۴۴.

۱۵۲. اخرج من ظهر آدم ذریته... فخرجوا کالذّر...: الکافی ج ۲ ص ۷، التوحید ص ۳۳۰، علل الشرایع ج ۲ ص ۵۲۵، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۹، ج ۵ ص ۲۴۵.

دقت کنید: این حدیث از امام باقر علیه السلام است و با سند معتبر در کتابی معتبر همچون اصول کافی نقل شده است: سند آن این است: الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عمربن اذینه عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام.

برای همین می توان به این حدیث اعتماد نمود و مجالی برای اعتراض به آن وجود ندارد. این که گفته می شود این حدیث متواتر نیست، وجهی ندارد، زیرا حدیثی که در کتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اکثریت علمای شیعه می باشد.

۱۵۳. ولم یزل یضربها حتی قتلها، فانسلخ الاسم من لسانه...: البرهان ج ۲ ص ۶۱۶، مجمع البیان ج ۲ ص ۴۳۴.

۱۵۴. نام های مبارک خدا که در قرآن ذکرشده اند به این شرح می باشند:

* در سوره حمد:

۱.الله ۲.رب ۳.رحمان ۴.رحیم ۵.مالک.

*در سوره بقره:

۶.محیط ۷.قدیر ۸.علیم ۹.حکیم ۱۰.تواب ۱۱.باری ۱۲.بصیر ۱۳.واسع ۱۴.سمیع ۱۵.عزیز ۱۶.رؤوف

۱۷.شاکر ۱۸.اله ۱۹.واحد ۲۰.غفور ۲۱.قریب ۲۲.حکیم ۲۳.حی ۲۴.قیوم ۲۵.علی ۲۶.عظیم ۲۷.غنی ۲۸.ولیّ ۲۹.حمید ۳۰.خبیر ۳۱.بدیع.

*در سوره آل عمران:

۳۲.وهاب ۳۳.ناصر ۳۴.جامع.

*در سوره نساء:

۳۵.رقیب ۳۶.حسیب ۳۷.شهید ۳۸.کبیر ۳۹.نصیر ۴۰.وکیل ۴۱.مقیت ۴۲.عَفُوّ.

*در سوره انعام:

۴۳.قاهر ۴۴.لطیف ۴۵.حاسب ۴۶.قادر.

*در بقیه سوره های قرآن:

۴۷.فاتح ۴۸.قوی ۴۹.مولی ۵۰.عالم ۵۱.حفیظ ۵۲.مجیب ۵۳.مجید ۵۴.ودود ۵۵. مستعان ۵۶.قهار ۵۷.غالب ۵۸.متعالی ۵۹.والی ۶۰. حافظ ۶۱. وارث ۶۲. خلاق ۶۳. مقتدر ۶۴. حفی ۶۵. غفار ۶۶. ملک ۶۷. حق ۶۸. هادی ۶۹. مبین ۷۰. نور ۷۱. کریم ۷۲. محیی ۷۳. فتاح ۷۴. فاطر ۷۵. شکور ۷۶. کافی ۷۷. خالق ۷۸. منتقم ۷۹. رزّاق ۸۰. متین ۸۱. برّ ۸۲. ملیک ۸۳. ذو الجلال و الاکرام ۸۴. اوّل ۸۵. آخر ۸۶. ظاهر ۸۷. باطن ۸۹. قدوس ۹۰. سلام ۹۱. مؤمن ۹۲. مهیمن ۹۳. جبار ۹۴. متکبر ۹۵. مصوّر ۹۶. اعلی ۹۷. اکرم ۹۸. احد ۹۹. صمد.

۱۵۵. اذا اراد بعبد شرا فاذنب ذنبا...: الکافی ج ۲ ص ۴۵۲، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۱۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۳۷۲، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۵۶، البرهان ج ۲ ص ۶۲۱، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۰۵.

۱۵۶. فقد خشیت أن یکون ذلک استدراجاً من الله لی بخطیئتی؟مشکاه الأنوار ص ۶۶، بحار الأنوار ج ۶۸ ص ۵۴، الاستدراج من الله سبحانه لعبده أن یسبغ علیه النعم ویسلبه الشکر..: تحف العقول ص ۲۴۶، بحار الأنوار ج ۷۵ ص ۱۱۷.

۱۵۷. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۵ ص ۴۱، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۴۰۰، روض الجنان وروح الجنان ج ۹ ص ۱، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۴۱۶، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۵۶، البرهان ج ۲ ص ۶۲۱، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۶۴، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۳۱۰، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۲۳۶، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۸۴، الکشاف ج ۴ ص ۱۴۷، زاد المسیر ج ۳ ص ۲۰۰، تفسیر الرازی ج ۱۵ ص ۶۲، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۳۷۵، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۲۹۹، الدر المنثور ج ۳ ص ۱۴۹، فتح القدیر ج ۲ ص ۲۷۱، تفسیر الآلوسی ج ۹ ص ۱۲۷.

۱۵۸. قام علی الصفا فدعا قریشا... بات یهوت حتی اصبح: التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۵۷، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۷۸، الدر

المنثور ج ۳ ص ۱۴۹، روح المعانى ج ۵ ص ۱۱۹.

۱۵۹. فانّ قريشا بعثوا العاص بنوائل... الى نجران ليتعلموا...: البرهان ج ۲ ص ۶۲۲، تفسير الميزان ج ۸ ص ۳۷۲.

۱۶۰. خرج هذا الكلام عن سوالهم ثم بعد ذلك...: روح المعانى ج ۵ ص ۱۲۸.

۱۶۱. صنفاً ذكراناً و صنفاً اناثاً فجعل الصنفان...: عيون اخبار الرضا: ج ۱ ص ۱۷۵، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۷۸، التفسير الصافى ج ۲ ص ۲۵۹، البرهان ج ۲ ص ۶۲۴، نور الثقلين ج ۲ ص ۱۰۸، اعيان الشيعه ج ۲ ص ۲۲.

۱۶۲. تورات، سفر پیدایش، فصل ۲ شماره ۲۱، ۲۴.

۱۶۳. انجیل برنابا، فصل ۳۹، شماره ۲۹، ۳۵.

۱۶۴. أکان الله یعجزه أن یخلقها من غیر ضلعه؟...وفضلت فضله من الطین فخلق منها حواء: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۱۶، البرهان ج ۲ ص ۱۱، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۲۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۶.

۱۶۵. انّ بیده الخیر و لکن قل کما اقول: الکافی ج ۲ ص ۵۲۷، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۲۲۷، مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۲۴۹، بحار الأنوار ج ۸۳ ص ۲۶۱، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۵ ص ۴۲۱، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۴۵، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۶۴، البرهان ج ۲ ص ۶۲۹.

۱۶۶. عن قول الله عزّ وجلّ: سبحان الله، ما یعنی به؟ قال: تنزیهه: الکافی ج ۱ ص ۱۱۸، التوحید للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹۰ ص ۱۷۷; سبحان الله هو تنزیهه، أی إبعاده عن السوء وتقدیسه: تاج العروس ج ۱۹ ص ۱۰۶، لسان العرب ج ۱۳ ص ۵۴۸، النهایه فی غریب الحدیث ج ۵ ص ۴۳.

منابع تحقیق

این فهرست اجمالیِ منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱ . الاحتجاج

۲ . إحقاق الحقّ

۳ . أسباب نزول القرآن .

۴ . الاستبصار

۵ . الأصفی فی تفسیر القرآن.

۶ . الاعتقادات للصدوق

۷ . إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸ . أعیان الشیعه .

۹ . أمالی المفید .

۱۰ . الأمالی لطوسی.

۱۱ . الأمالی للصدوق.

۱۲ . الإمامه والتبصره

۱۳ . أحکام القرآن.

۱۴ . أضواء البیان.

۱۵ . أنوار التنزیل

۱۶ . بحار الأنوار .

۱۷ . البحر المحیط .

۱۸ . البدایه والنهایه .

۱۹ . البرهان فی تفسیر القرآن.

۲۰ . بصائر الدرجات .

۲۱ . تاج العروس

۲۲ . تاریخ الطبریّ.

۲۳ . تاریخ مدینه دمشق .

۲۴ . التبیان .

۲۵ . تحف العقول

۲۶ . تذکره الفقهاء.

۲۷ . تفسیر ابن عربی.

۲۸ . تفسیر ابن کثیر.

۲۹ . تفسیر الإمامین الجلالین.

۳۰ . التفسیر الأمثل .

۳۱ . تفسیر الثعالبی.

۳۲ . تفسیر الثعلبی .

۳۳ . تفسیر السمرقندی.

۳۴ . تفسیر السمعانی.

۳۵ . تفسیر العزّ بن عبد السلام.

۳۶ . تفسیر العیّاشی.

۳۷ . تفسیر ابن أبی حاتم .

۳۸ . تفسير شبّر.

۳۹ . تفسير القرطبى .

۴۰ . تفسير القمّى.

۴۱ . تفسير الميزان.

۴۲ . تفسير النسفى.

۴۳ . تفسير أبى السعود.

۴۴ . تفسير أبى حمزه الثمالى.

۴۵ . تفسير فرات الكوفى .

۴۶ . تفسير مجاهد.

۴۷ . تفسير مقاتل بن سليمان.

۴۸ . تفسير نور الثقلين .

۴۹ . تنزيل الآيات

۵۰ . التوحيد .

۵۱ . تهذيب الأحكام.

۵۲ . جامع أحاديث الشيعه .

۵۳ . جامع بيان العلم وفضله .

۵۴ . جمال الأُسبوع.

۵۵ . جوامع الجامع .

۵۶ . الجواهر السنيه.

۵۷ . جواهر الكلام.

۵۸ . الحدائق الناضره.

۵۹ . حليه الأبرار.

۶۰ . الخرائج والجرائح .

۶۱ . خزانه الأدب.

۶۲ . الخصال .

۶۳ . الدرّ المنثور.

۶۴ . دعائم الإسلام.

۶۵ . دلائل الإمامه .

۶۶ . روح المعانی.

۶۷ . روض الجنان

۶۸ . زاد المسیر.

۶۹ . زبده التفاسیر.

۷۰ . سبل الهدی والرشاد.

۷۱ . سعد السعود .

۷۲ . سنن ابن ماجه .

۷۳ . السیره الحلبیّه .

۷۴ . السیره النبویّه .

۷۵ . شرح الأخبار.

۷۶ . تفسیر الصافی.

۷۷ . الصحاح.

۷۸ . صحیح ابن حبّان .

۷۹ . عدّه الداعی.

۸۰ . علل الشرائع .

۸۱ . عوائد الأیّام.

۸۲ . عیون أخبار الرضا .

۸۳ . عیون الأثر.

۸۴ . غایه المرام.

۸۵ . الغدیر.

۸۶ . الغیبه .

۸۷ . فتح الباری.

۸۸ . فتح القدیر.

۸۹ . الفصول المهمّه.

۹۰ . فضائل أمیر المؤمنین.

۹۱ . فقه القرآن .

۹۲ . الکافی .

۹۳ . الکامل فی التاریخ .

۹۴ . کتاب الغیبه .

۹۵ . کتاب من لا یحضره الفقیه .

۹۶ . الکشّاف عن حقائق التنزیل.

۹۷ . کشف الخفاء.

۹۸ . كشف الغمّه.

۹۹ . كمال الدين.

۱۰۰ . كنز الدقائق .

۱۰۱ . كنز العمّال.

۱۰۲ . لسان العرب .

۱۰۳ . مجمع البيان.

۱۰۴ . مجمع الزوائد.

۱۰۵ . المحاسن .

۱۰۶ . المحبَّر .

۱۰۷ . المحتضر.

۱۰۸ . مختصر مدارك التنزيل.

۱۰۹ . المزار .

۱۱۰ . مستدرك الوسائل

۱۱۱ . المستدرك على الصحيحين .

۱۱۲ . المسترشد.

۱۱۳ . مسند أحمد .

۱۱۴ . مسند الشاميّين .

۱۱۵ . مسند الشهاب .

۱۱۶ . معانى الأخبار .

۱۱۷ . معجم أحاديث المهدى(عج) .

۱۱۸ . المعجم الأوسط .

۱۱۹ . المعجم الکبیر .

۱۲۰ . معجم مقاییس اللغه .

۱۲۱ . مکیال المکارم.

۱۲۲ . الملاحم والفتن.

۱۲۳ . مناقب آل أبی طالب.

۱۲۴ . المنتظم فی تاریخ الاُمم.

۱۲۵ . منتهی المطلب.

۱۲۶ . المهذّب .

۱۲۷ . مستطرفات السرائر .

۱۲۸ . النهایه فی غریب الحدیث. ۱۲۹ . نهج الإیمان .

۱۳۰ . الوافی .

۱۳۱ . وسائل الشیعه.

۱۳۲ . ینابیع المودّه.

ص:۳۸۲

فهرست کتب نویسنده

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی.(خانواده)

۲. داستان ظهور . (امام زمان(علیه السلام))

۳. قصه معراج .(سفر آسمانی پیامبر(صلی الله علیه وآله))

۴. در آغوش خدا .(زیبایی مرگ)

۵. لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)

۶. با من تماس بگیرید . (آداب دعا)

۷. در اوج غربت . (شهادت مسلم بن عقیل)

۸. نوای کاروان . (حماسه کربلا)

۹. راه آسمان . (حماسه کربلا)

۱۰. دریای عطش . (حماسه کربلا)

۱۱. شب رؤیایی . (حماسه کربلا)

۱۲. پروانه های عاشق . (حماسه کربلا)

۱۳. طوفان سرخ . (حماسه کربلا)

۱۴. شکوه بازگشت . (حماسه کربلا)

۱۵. در قصر تنهایی . (امام حسن(علیه السلام))

۱۶. هفت شهر عشق . (حماسه کربلا)

۱۷. فریاد مهتاب . (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۱۸. آسمانی ترین عشق . (فضیلت شیعه)

۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)

۲۰ . فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱ . راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)

۲۲ . چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)

۲۳ . خدای قلب من. (مناجات، دعا)

۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)

۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)

۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان(علیه السلام))

۲۷ . لذّت دیدار ماه . (زیارت امام رضا(علیه السلام))

۲۸ . سرزمین یاس. (فدک، فاطمه(علیها السلام))

۲۹ . آخرین عروس. (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))

۳۰ . بانوی چشمه. (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)

۳۱ . سکوت آفتاب. (شهادت امام علی(علیه السلام))

۳۲ . آرزوی سوم. (جنگ خندق)

۳۳ . یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)

۳۴ . فانوس اوّل . (اولین شهید ولایت)

۳۵ . مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)

۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۳۷ . گمگشته دل. (امام زمان(علیه السلام))

۳۸ . سمت سپیده. (ارزش علم)

۳۹ . تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰ . خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱ . با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲ . نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳ . معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴ . سلام بر خورشید. (امام حسین(علیه السلام))

۴۵ . راهی به دریا. (امام زمان(علیه السلام)، زیارت آل یس)

۴۶ . روشنی مهتاب .(شهادت حضرت زهرا(علیها السلام))

۴۷ . صبح ساحل. (امام صادق(علیه السلام))

۴۸ . الماس هستی. (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۴۹ . حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۵۰ . تشنه تر از آب (حضرت عبّاس(علیه السلام))

۶۴ –۵۱ . تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵ . تحقیق « فهرست سعد » ۶۶ . تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷ . تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸ . تحقیق « فهرست ابن بطّه ». ۶۹ . تحقیق « فهرست ابن الولید » . ۷۰ . تحقیق « فهرست ابن قولویه » . ۷۱ . تحقیق « فهرست الصدوق » . ۷۲ . تحقیق « فهرست ابن عبدون » . ۷۳ . صرخه النور. ۷۴ . إلی الرفیق الأعلی. ۷۵ . تحقیق آداب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) . ۷۶ . الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه . ۷۷ . الصحیح فی البکاء الحسینی . ۷۸ . الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه . ۷۹ . الصحیح فی کشف بیت فاطمه(علیها السلام).

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل ــ اصفهان ــ دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل

گردید.

ایشـان در سال ۱۳۷۶ به شـهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تـا مقطع خـارج فقه و اصول ادامه داد و مـدرک سـطح چهـار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقـام اوّل مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریـخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشـحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شـیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشـی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشـمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکـتر خـدّامیان آرانی، هرگز جوانـان این مرز و بـوم را فراموش نکرد و در کنـار فعـالیّت هـای علمی، برای آنهـا نیز قلم زد. او تـاکنون بیش از ۷۰ کتـاب فارسـی نوشـته است که بیشتر آنهـا جوایز مهمّی در جشـنواره هـای مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیـان جـذاب و همراه بودن بـا مسـتندات تاریخی - حـدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشـد. آثار فارسـی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

* * *

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹